

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از تصانیف امام العارفین شیخ سعید بن سنان و یاران معتزله

1981



تألیف: شیخ سعید بن سنان و یاران معتزله

مَطْبَعَةُ مَدِيْنَةِ الْمَدِيْنَةِ الْمُطَهَّرَةِ

۳۵۳۵

الف ۳۵

۳۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله المول الغنی عما سواه والصلوة علی محمد العبد الفقیر الی مولاه وعلی  
 اهل بیته الطاهرة وصحابته الطاهرة المطهرة اما بعد این نورست که از سفت پرده  
 کرتین کریمه تجسیمه و کریمه تطهیر که کنایت هفت سبع البطن قرآنی است بیرون تاقت در اصل نور ذات  
 است که در شکوة کلام که سابع سبع صفات است تجلی یافت پس آن شمس حقیقت بر قلب افضل المستفیدین  
 المدعو محمد الدین نور الله وجه بنور وجهیوم تبيض وجوه وتسود وجوه که سبی سابع سبع سیارات  
 است پرده نوی انداخت و آنچرم ظلمانی را که سرگردان ناره شوانی و هوای نفسانی و در باطنیانی فضاک سبحانی  
 است تمام نورانی ساخت حالا آن نور بوضع انکسار بر صفحه زمین قرطاس می تابد هر که آتش می شتابد باشد البته تبیه  
 قوه بصارت بصیره بهره الا ان می باید نور قال الله تبارک و تعالی ایدها البنی قل لا ادعوا جلا ان کنتم تردون الی الحق  
 الدنیا و نریتم تافتع الی ان امتکان و اسوکن من اجابجلا و ان کنتم تردون الی الله و سواه و الدار الاخری فان الله

اعداد الحسنات مستکن اجراء عظیمها او سبحانه و تعالی چنانچه بیست خود را از حسن او ثواب و سید حرام را از نجس  
شکرگان پاک فرمود بیست رسول خود را نیز از حسن دنیا مسلم نمود و ثوابت محبوبات حبیب او هرگاه آنست که  
زینت دنیا گردند حکم کرد که اگر ارادت شکن دلهای اینهاست پس همه طلاق داده در خانه ندارد چنانچه کفش  
نجاست سیده در پای مقدس نه پسندیده وحی فرستاد که از پای مطهر بیرون آرد و چنانچه سگ بچه بیز سر بر آب  
تا چندی بمحلی مانند طریق وحی مسدود نموده متنبه فرموده آن نجاست را از آن بیت مطهر بیرون راند طلب دنیا  
که در حکم کتاب اندر خانه بیست وحی چگونگی بجای نماند میانند پس مقصود آنی ازین کلام هم تقدیس حبیب او و تقدیس  
دین است او است علیه و علیهم الصلوٰة والسلام چنانچه گذشت و هم ترویج و تلیفیب قلب مبارک او که قلب عالم است  
و بیان آن بوجوه است و چه اول و سبحانه و تعالی لا تقدن عینیک ظالی ما متعنا به اذواجنا منهم ذهره الحیوة  
الدنیة و نیز و لا تقدن عینک عظم ترید ذینة الحیوة الدنیة فرموده آنجناب از نظر بسوی نبرات زینت  
دنیائی نموده است پس اگر ازواج بجز او رسد چشم از آنها با وجود شرکت بتیث و علاقه زینت چگونگی تواند بود  
و اگر نامراد مانند کاشمشما از جهت خواستهای بیرونه اینها تا کجا خواهد کشید پس خاص ازین بختی ترک دنیا  
است یا بتطریق بعضی از ازواج که با از آنجناب را فاش گردانیدند و مکر و بهی از نجات با آنجناب رسانیدند و چنانچه  
تعالی همه ازواج را محالجه بعبادت فرمود و عیسای دینان طلاقکنان پیدله ازواج اخذرا منکن  
منزل فرمود آن کرد است در امر جزئی بود و این مخالفت کلی است آگاه باش از و هم خود که مبادا از  
قوله تعالی تسوید ذینة الحیوة الدنیة فهم که جناب قدس را هم گاهی اراده زینت بود زیرا که متعلق  
اراده نظر بسوی اهل زینت است یعنی اغنیاء بقرینه مقابل آنکه نظر بسوی فقر است نه نظر بسوی زینت  
فضلا عن ان یکون متعلق الارادة بنفسه لذتیه و حصو لهما بنفس کما هو فی قوله  
تعالی ان سکنن فردن الحیوة الدنیة و من ینتجها لکن یعلت انهما کما استبراک آنها در  
زینت نفس از زینت اعتبار کرده شد پس معنی کریمه آنست که چشمهای تو تجاوز نکنند از فقر که  
صحاب صغره اند و تفقد حال اینها در حالی که اراده تو نظر کردن بسوی اغنیاء باشد طلاوه آنکه  
این اراده قید تعد است و لایمی برین مقید دارد و نهی سبق وجود نمی نیخواهد گو که نزد بعضی  
از علمای اصول امکان وجود آن بیاید حاصل آنکه نظر خود پیوسته متوجه بحال فقر او در چنان  
نشود که نظر از فقر او برداری با اراده آنکه بسوی اغنیاء آرمی و این موافق آن است که در سوره

عبر و نشان بجهت اسرار ام مکتوم نازل شد بر گاه آنجا که رسیدی فرمود که این آن کس است که در دنیا  
و تعالی برای او برین کتاب فرموده بود و همچنین در باب اصحاب صومعه که فقر ابو و تد خطابی بجهت  
نازل شده بود و لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداوة والعشى يريدون وجهه ما  
عليك من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطرد هؤلاء فتكون من الظالمين انما نزلت  
فقر ارضيا ثابت شود و آنجا دست و نیزی برای کثرت عنایت بهمال فقر او قست رعایت بشان  
اقلیا حاصل آید و الا آنجا شود و صاحب است و جالست فقر او دست میداشت چنانچه میفرماید  
يا عائشة ابي المساكين فقراهم فان الله يقربك يوم القيمة و چنانچه از حال آخرت آگاه می شساید  
وانا اول من يخرج من الجنة فيفترقه الله في اصحابها و من فترقه المومنين ولا يخرج من انزال رين حكم  
بر طبق رضای آنجا از قبیل ان الله يسرع الى هؤلاء لو انه لو و ظلم وضع شی در غیر منزل است پس  
طرد و رو که لائق بحال دنیا و اضیا است بجا فقر و فقر بعمل آوردن وضع شی در غیر عمل کردن است  
ابن ماجة باسناده المتصل عن سعد قال نزلت هذه الآية فيناستة في و في ابن مسعود و صحيب  
و عمار و المقداد و بلال قال قالت قریش رسول الله صلى الله عليه و سلم اننا لا نرضى ان تكوننا  
اتباعا لهم فاطردهم عنك قال فدخل قلبك رسول الله صلى الله عليه و سلم من ذلك و ما شك الله ان  
يدخل فانزل الله عز وجل و لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداوة والعشى يريدون وجهه  
الآية و روى عن جناب في قوله تعالى و لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداوة والعشى  
الى قوله فتكون من الظالمين قال جلاء قرع بن جالس القمي و عتبة بن حصن الضراء  
فوجدوا رسول الله صلى الله عليه و سلم مع صحيب بلال و عمار و جناب فاعدا في ناس  
من الضعفاء من المومنين فلما راوه حول النبي صلى الله عليه و سلم حقر و هم فاقوه  
فخاوا به و قالوا تريد ان تجعل لنا منك مجلسا يعرف لنا به العرب فضلنا فان و هو العرب  
تايتك فنسئ ان يرنا العرب مع هذه الا عبد فاذا نحن جئناك فقمهم عنك فاذا نحن فرغنا  
فاقعد معهم ان شئت فقال نعم قالوا فكتب لنا عليك كتابا قال فدعا عليا ليكتب  
و نحن قعود في ناحية فنزل جبرئيل عليه السلام فقال و لا تطرد الذين يدعون ربهم  
بالغداوة و العشى يريدون وجهه ما عليك من حسابهم من شيء و ما من حسابك عليهم من شيء

فقطر هو فتكون من الظالمين تو قال واذا جاءك الله الدين فؤمنوا باياتنا فقل سلا عليكم كتب  
 ربكم على نفسه الرحمة قال قد نونا منه حتى وضعنا حكمة وكان رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم يجلس معنا فاذا اراد ان يقوم قام وتركنا فانزل الله عز وجل واصبر نفسك  
 مع الذين يدعون ربهم بالغزاة والعشى يريدون ووجهه ولا تعد علينا نعمهم  
 الا تجانس لا شراف ولا تطعم من اشغلنا قلبه عن ذكرنا يعني عتبة والا فخرج  
 واتبع ضواة وكان امره فطرا قال خباب فكنا نغعد مع النبي صلى الله عليه وسلم  
 فاذا بلغنا الساعة التي يقوم قعدنا وتركناه حتى يقوم اين حديث را با نك اختصاري بنده  
 کرده شده چنانچه او سبحانه تعالی جیب خود را برای نقره ما تب ساخت جیب او نیز صدیق صدیق  
 خود را بشربت عثمانی خواست علی ما رواه مسلم بسنده عن عابد بن عمرو ان ابا سفيان  
 اتى على سلمان وصديقه بلال في نفر فقالوا ما اخذت سيوف الله من عنق عبد واهه  
 باخذها فقال ابو بكر اتقولون هذا البشم قریش وسيد هوفات النبي صلى الله عليه وسلم  
 فاجرة فقال يا ابا بكر لعنك ابغضت هوان كنت ابغضت هوان لقد ابغضت بك فانما هو فقال  
 يا اخوانه اغضبتكم فلا يغفر الله للشياخي غرض صدیق اکبر از اخبار ابرار و جناب رسول خدا صلی  
 علیه و سلم خبان مفهوم میگردد که آنجناب قول آنها منکر و دیده انکار صدیق پسندیده و متکبر آنها خابنده و تفضیه مجلس  
 تشکر آنجناب انکار صدیق را شکر دیده عثمانی خودش نمود و اینجا نظر کن که نقره را چه قرب منزلت نزد او سبحانه و تعالی است  
 و اختیار چه قدر دور است از جناب کبریا او سبحانه و تعالی غنی و کریم است غیر او غنی و کریم کیست که  
 بحال فقر او پر دازد و آنها را بنظر لطف عنایت خاص نوازد برای این نظر محیر و از لباس دنیا باید بود  
 تا خیر گردید و در یوزه آن نظر میتوان نمود و پاندهمین خلط یعنی پندار است و الا در گذشتن از چیزی که  
 از آن خود نیست چه قدر کار است حکایتی مناسب مقام ارتقام مینماید و کس از مردم رده که بر و سگ  
 بودند و پاشنی از علم داشتند یکی تاجر بود کسب طلال میخورد و میخورد و دیگر بوضع در ویشی میگذازند این  
 بخدمت حضرت مرشد اکثر حاضر میشدند روزی در ویش شد تا که در حین دیده و مشتتا که آنجا کشیده حکایت میکرد  
 تا بگرفت او سبحانه تعالی بر فقر آمدن بخانه خود فرض کرده طلب نفرموده است تقریبی طلب بطریق و بزرگی  
 میروند پس آنها را پاره نانی بدستور گدایان گاهی میدهند و گاهی نمیدهند و بر مردم اغیز نغز کرده و طلب میکنند

به دعوت او بجهان آورفته بعزت و حرمت آنجا میباشیم و احوال خود را آنجا که ضیافت الهی است میخوریم و میخورانیم در پیش جبار  
 گفت سخن شما درست مکن دعوت و طلب مخصوص برای بیگانگانست کسی توابع و حواشی را دعوت نمی کند و فترا  
 عیال لسه و کید بیتا لسه پس فقر الابل بیت الله تعالی سبحانه عن العیال الابل بیت سبحانه هذا که سیر و ندگو یا بنمانه  
 خود میرود دعوت طلب را که از رسوم بیگانگی است در جای بیگانگی و یکسانی چه مدخل و گنجائی است اینها  
 بیگانگی او سبحانه و تعالی را نه اندیشیده بر لذات دنیا فرمانند و فقر الذات نبوی را هیچ ندیده یا ندیده  
 بیگانگی معنوی او تا زمانند نظر همین که پیشین مذکور همین معنی لا تعد عینا ک ولا تمدن عینا ک  
 دیدن سوار سکه اعدا و اسباب تحمل بشاید نظاره کردن اجنبیه ممنوع و غیر مشروع که این محرک شهوت  
 باه است و آن منبج شهوت جاه و وجه دوم آنکه یکی از عسکر یا ان آنجناب بر ناله خود دانست کرده  
 این سخن بگوش آنجناب که تمام گوش بود که کفار هم هواذن میگفتند چنانچه تمام چشم بود لذت از سر  
 اولی داسکم من خلفه کجا را که بدین یدی رسید بغضب آمده حکم کرد که ناله ماحوید و لشکر با نباشد  
 الا عن دست از تکب و داشته آنرا سواد بعد از این مردم میدیدند که در آن صحرا یله بیگشت پس هرگاه  
 ناله ماحوید و دیگری را از لشکر که جمع عام است بدرز نمود و نیار که با دوه سنگ ماحوید خود او دست بکند باران  
 لعنت بر او از هر طرف باریده است کجا بخویر میناید که در خانه خاص او در آید و چه سوم آنکه کلاب صوت  
 شمال بجا و دنیا است نزد آنجناب که اجتناب تمام از دنیا داشت از نجاسات نگاهداری میکردست تقدیر بود  
 چنانچه در تطهیر ظرف لیسیده او بهفت بار شستن که یکی از آن برابر باشد و عمل شافیه بر همین است  
 حکم میفرمود پس زوجات او اگر طالب دنیا بودند و در نظر آن سخن پس بصورت منکر شکل شوند با آنها  
 هم بستری و انبساط و لطف گسری چنانچه از یک استخوان گوشت بدن آن خوردن و دهن بجا  
 دهن نمودن و از یک ظرف غسل کردن هیچ وجه مشهور نمیتواند بود پس او سبحانه و تعالی چنانچه  
 حضرت عایشه میگفت بعضی اهل تعالی عنها ان الله یسور الی هو الطیر فوق هوای حبیب خود می  
 فرستاد و تطهیر آنهار بر تصدیر اصرار بر زاده دنیا معاق نماید و چه او سبحانه تعالی سرت جوای او فرماید که هوای او  
 فضای رضای او سبحانه و تعالی گردیده بود چنانچه هوای کل تابان آنجناب بر طبق فرموده او که  
 یومین احدکم حتی یکون هو او تبعالما جنت به فضای بدی و بهای او صلی علییه  
 و سلم میشود حضرت امیر کلال قدس سره وقت غایت همین کلام جناب خاتمت علیه و علی که الصلوة والسلام

خواندند و لما را که اسیر قفس خودی بودی سوامی عالم بالا براند و شاید دیگر آنکه آنجناب کرامت و جنتی که  
از کلاب شسته است که بقتل کلاب و اخراج آن از بیوت حکم نموده کلب ضاری که برای شکار بکار می آید  
و کلب الغنم و کلب الحرش که حراست گله و غله نماید ازان استثنای فرموده ظاهر این حکم دلالت بر قتل کلاب  
صوری دارد و باطن آن اشارت بر قتل کلاب معنوی یعنی طلاب و نیومی و چنانچه قتل کلاب صوری  
قتل صورت قتل کلاب معنوی قتل معنوی که کنایت از دعا بسلامت کردن است و آنچه اینجا بسوی آن  
رزمه را نموده جای دیگر بصراحت فرموده و قس عبد الدنیار و عبد الله و عبد الحمیدة ان  
اعطی سحنی وان لم یعط سخط نفس و اینکس و اذا امشیتک فلا انتقش حکایت نموده از  
تجرباتی در هم و دینار بر قصبه از قصبه های صوبه برابر بیوان حکومت عاظمی تسلط و اقتدار یافته و ایما  
را در سخن دار و گیر در آورده و بگفتار تکلیف نموده که برای پرستش خود باو دیری بنا کنند و مسلمین فرموده که مسجد  
تعمیر کرده در پناهو چاهی کنند مقصود از مسجد و دیر همین بود لا غیر هر جمیع که و ثنیان در تجماع جمع شدند  
مسلمانان در حاضر میگشتند آنها هر یک میگردیدند و اینها زرد می گفتند هر یکی و ذکر معبود خود بود و بدخواست  
مسلمین خط سفارش بفرموده که مرجع اعمال و حکام بود و قلمی نموده شد و حدیث مذکور در آن برای تبیین درج  
گروه آمد هنوز نوشته نفیر بدست مرسل ایله نرسیده بود که سر نوشت تقدیر بر سر ظالم رسیده و سبحانه و تعالی  
بودای ایضا ال کفصه اشتلوا البخره قوج کفار فرستاد که سر او را بریدند تا مسلمین بچاه افتاد با  
و پاد گل مانده از قید و کید او و او بریدند و استثنای اصناف ثلاثه از کلاب صوری اشارت با شنای  
همین اصناف است از کلاب معنوی یکی شکاری که آهوان سنوان و دورازی کافران پندش سهان تیرش  
شکار کرده می آرد و کلب الغنم که رعایا و پرایار از پیچیدگان و مفسدان گرفتندان محفوظ میدارند و  
کلب الحرش که در حراست حرث آخرت یعنی دین اسلام اهتمام مینماید تا مفسدان و زوان دین در  
حد و آن پانگه از دین هر سه امور تعلق با او و حکام بلا و اسلام دارد و لهذا خروج بر اینها و عا که  
بلاک و بدی در حق اینها که از قتل ششانی اند ممنوع فرموده حدیث قدسی در مشکوٰۃ مروی است عن ابی  
الدرء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول لا اله الا الله  
الا انما لك الملوک و ملک الملوک فی یدی و ان العباد اذا اطاعوا فی  
حولت قلوبهم ملکهم و علیهم بالرحمة و الرافة و ان الجاهل اذا عصی حولت

قلوبهم بالسخط والنقمة فساموهوسوء العذاب فلا تشتغلوا انفسكم بالدعاء على الملوك  
 ولكن اشتغلوا انفسكم بالذكر والتضرع الي الله فيكم ملوككم واین حضرت، از  
 طلاب و بنوی اگر چه بیاس سرانجام مهمات و نبی از خوف با که شنید لکن هنوز متقلد بطلان  
 کلبی هستند تا که از لذات نفسانی و شهوات جسمانی که محال است و در اطلت با ثبات حقانی و از دعای  
 نه بر آید مد نوع انسانی و صفت ربانی نیند آید الا الله الدین الخالص و علمای بجهت آنکه امر را از  
 بر غایت نمایند و با معروف و نهی منکر در اصلاح معاش و معاد و تصحیح اعتقاد و عبادت و سعی جمیل میفرمایند  
 و خلق دین امور که از امر اهد و در میا بد و اند پس اینها مکتبان یعنی مصلحان کلاب اند که دستور  
 اصطیاد یعنی طریقه اجتهاد در جهاد که برای مولای خود باید کرد و تا حلال شود و نه برای نفس و برای  
 خود نام دارد نگردوی آموزش چشمهای خود را از حطام دنیا میدزدند و همین بسبب که این ملعون را از خود  
 دور رانده اند از لعنت الهی بقول رسالت پناهی معصوم مانده اند الا دنیا ملعون و ملعون من ما  
 فیها الا ذکرا لله و ما اولاده و عالم او تعلم از حضرت علی کرم الله وجهه با ثور و مشهور است  
 شمس ضیانا قسمة الجبار فینا لناعلم و للاعداء اعمال و علم و مال را تقسیم و سپیم بیکدیگر  
 فرمود و بسوی بیانیت و معانیت بینها اشارت نمود صاحب گلشن از این حدیقه کلی برده که نظم  
 آورده است سه نگر و جمع هرگز علم با آن ملک خواهی سگ از خود دور انداز و علوم دین را فراق بگوشه  
 است بنیاید در ولی گو سگ سرشته است با مردمی آنگار اکثر مردم علما میباشند پس مثل نقالان قصاصان  
 بی آنکه ادعای دایمانی در دل داشته باشند الفاعلی از زبان می بر آید اگر حقیقت و معنی در دل میبود آنگاه  
 آن ظهور مینمود و خوف و خشیت و شوق و ذوق الهی از دل بگوشید و از حب دنیا بسوی عشق مولی  
 میکشید من الحسن قال العلم علمان علم فی القلب فذلک العلم النافع و علمو علی اللسان  
 فذلک هجرت الله عن جعل علی ابن ادم و بجا و تعالی میفرماید انما یخشى الله من عباده العلماء  
 و از خوف و خشیت و تقوی و ولایت همه بر علم است و این استشهاد و بر قرائت مشهوره است که الله یمنع  
 و علم را از نوع میخوانند اما بر قرائت رفع الله و نصب علماء که قرارت عمودین عبد العزیز و امام ابوحنیفه است و نهی  
 الله عنهما پس علماء در تاویل آن خشیت را بطریق استقاره یعنی علمت گرفته اند یعنی منظم و مکرر نزد او سبحانه و  
 تعالی بود ای ان اگر مگوهند الله اتقوا الله اتقوا الله و عار تقوی بر علم بود و لهذا اگر بگویند کوره را باین



معنی فرمودند اعظم الله من عباده العلماء و میتوان گفت که خوف خشیت اپنا چنانچه ناشی و محشی بسیار محشی  
علیه که خشیت معروف بر اوست یعنی برای اوست تا که روی با او نرسد نیز میباید و آن گاهی خود مخالفت میباشند گاهی  
غیر او میبود و بهر تقدیر گاهی در نظم کلام می آرند چنانچه در حدیث الله ما الفقر اخشیه علیک و لکن اخشیه اربیب  
علیک و الدنیا خشیتی که آنجناب را بوجهی برای آنکه خودش برینا متضرر خواهد شد بلکه برای آنکه نخواهد اینها متضرر  
و غایبین بسبب غیبت که در آن هلاک شوند چنانچه تمهید در ولایت بیان دارد و گاهی محذوف و مستور  
میدارند چنانچه در کرمیه و تخشیه الناس الله الحق ان تخشاه ای علی نفسک بلکه حدیث مذکور مثال مذکور و در حدیث  
و علیکم که در فقه ثانی است تعلق به بیسبب دارد و در ناشی و التقیر و لکن اخشیه علیکم ان یبسط علیکم الدنیا  
و تمهید حدیث آنکه گفتنا سو افیهة ملککم کما اهلك من کان قبک و گاهی محشی و محض علیه را بنکر  
می آرند و محشی و محض را منوی میدارند و سبحان تعالی عما یشرکون و سبحان تعالی عما یشرکون و سبحان تعالی عما یشرکون  
یطلع فرعون علیه و گاهی برود را محذوف میکنند و سبحان تعالی خطاب با در موسی کرده و میفرماید و سبحان تعالی  
علیه سوء حاله و کرمیه انما یخشیه الله الموقبل ثانی است ای لا یخشیه الله احدنا من عباده علیهم الا العلماء  
زیرا که ضرر اینها بیشتر و شمر اینها مستی است پس خشیت او سبحان تعالی از علمای برای عباد است تا تاثیر اینها با او برسد  
در حدیث شریف وارد الا ان اشرف الشرف ان العلماء و فی المشکوة عن علی رضی الله عنه قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم یوشاک ان یولی علی الناس ذمان لا یبقی من الاسلام الا اسمه  
ولا یقر من القرآن الا اسمه مساجد هو امره و هو جواب من الهدی علماء هو شد و تحت حدیث  
السماء من عند هو تحویر اللفظة و فیهم تفرقة اکثری از علماء و فقره برای غلبه و زیاد لباس برین  
سگ اصحاب کف و پس امر میدونند و درونی آدمیان د دیده آومی شد اینها در پی سگان گردیده سگ میشوند  
زبان هر من از زبان و ساز که در چشم طبع و آرزو نموده آرزو نگاه بفرجه چرب میدورند و گاهی میگویند و جملها میگویند  
در مجلس امر ابسالوسی و چای پوسی بچایسته واقعا شسته همای چنانند با غیر اینها پیش آمده نه میل دلها میبردند و زاد  
عقب میزند و از راه خدا بر میگردد و اندر طرفه آنکه از غایت میوانگی که از عوارض کف است خود را اهل امر و اعراض  
وینامی پیدا در نداین پندار و نیامی دیگر است کلیت بر کلیت می افزاید و عنایت سلج که کلب الکلب است  
میفرماید فقر آنکه و تنویر بدید زوجیت بین کلیت چاربت گردید و انما سبحان تعالی در ماده و علی این امر را در حدیث  
حکمتی الکلب کمثل الخاد فرموده بکلیت و چاربت خود را است و در حدیث شریف وارد که است این

وفاق و طباق نبی اسرائیل مطابق النعل بالنعل خواهد بود تا آنکه اگر یکی از آنها با خود در آمده باشد از آنها هم کسی  
خواهد بود که بماند و در آید پس از جمع و ترتیب قرآن و حدیث تجویزی بر آید که بعضی از علمای این است هم سگان هم  
شرائیندین فروشان و دنیا خرازان در کما است منقولست که حضرت خواجہ سعید احمد احرار قدس سره روزی بعد صبح بایا  
مراقب بود که بعد از بیوشت سر از حیث آوردن و جہ آن پرسیدند فرمود ویدم مادہ سلی کہ پستانماش اشیر  
متملی است بیچہ ہمراہ آید یدن آن تنفری و کراہتی عارض حال گردید فصلی نگذشتہ بود کہ طاعلی توشیحی مذکور از تلامذہ ہمراہ  
گرفته بجدست خواجہ رسیدہ در وجہ مبارک حضرت خواجہ زیادہ کراہتی پیدا کردید فرمود چیزی میخورید و این سخن خود  
خالی از ایمانی نبود بانکہ دہن سگ بلغمہ و ختمہ بہ درخانہ تشریف برده انکہ حاضر بود فرستاد خود بیرون برآمد  
ملا و جہت آنکہ طلب دنیا در سر داشت و طلاب آن کلاب اند بصورت کلبی خود اگر گردید و ابروی آنکہ طالب  
دنیا نوشت است شکل مادہ سگی شکل و متمثل شد و تلامذہ بسبب آنکہ استفادہ و علم بہ نیت تحصیل دنیا میکردند و بہ  
بجہ آن رسیدہ اند سگ بچہ باہنو دادند و امتلاسی پستانہای ملا از شیر و فور علم ملا است و چون این علم قوت  
دنیا طلبی میشود و شیر کہ صورت مثالی علم است بزنگ شیر مادہ سگ ظهور نمود یعنی از امر اخوانہ بند بود کہ با وجود حکمت  
تشیخی و تحت نشانی و خراج گیری و بلج ستانی اینها از دنیا چہ کہ از خود می خود و راستہ سخن می و حدیث پیوستہ شد  
بسیاری از فقرا کہ کلاہ شیخی و دلق ہزار شیخی بر سر و در بردارند عدل اینہا از آثار پای در از اول و آخر ہزار شیخی با  
دنیا پرستہ باشد و نامی غیوب و خفیات و بینای غیوب غلوب نیات است و سبت سبحانہ و تعالی چنانچہ کا خانہ ایما  
و تکوین و وابستہ با رادشاہ است ستبر العمل تغیر و تصیر در دفتر محو و اثبات او گاہی دین کلی بدنی تبدیل میگردد  
و عصیرہ یعنی شیر حلال است حرام و جای دنیا را متقلب بدین مینماید و محررام را متحول بنم الا و ام محمول  
الحول و الا حوال حول حالنا الی احسن الحال از چہ وجہی کہ کہیہ تغیر ناظر بان بود و ہمین سہ وجہ اعتبار  
کرده باقتضای مقام اقتضای آن نمود پس جناب انجم الہی را اول بکفرت عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا کہ  
توجہ خاطر مبارک بسوی او نسبت بدیگران زیادہ تر بود ابلاغ نموده فرمود کہ بعد مشورت باین جواب  
باختیار اصلا مرین گوید بہا و بہ مقتضای صغرن اختیار دنیا کہ لہو و لعب لغواست نماید و از شہر شہل  
بیت بمآید حضرت عائشہ برای عائب خود بی تامل استعین از دنیا افشانند حسب دنیا و ارادہ آن از دل  
ساندہ گفت من خدا و رسول او را اختیار کردم و هیچ حاجت بشورت ندارم پس دیگر از واج اختیار نمود  
نمرا و او اختیار فرمودہ خدا و رسول او را از خود راضی کردند و سبحانہ و تعالی نیز کریم و عنایت خود در رضا چینی

آنها گروه بر آنجناب تزویج دیگری بر آنها جعل نكث النساء من بعد حرام ساخت و بقره نماهی الفضل المستقدم  
 حضرت عائشه انفضیلتی و فرقی دیگر نداشت که جبرئیل وقتی که آنجناب با کشف در یک لحاف بود وحی می آورد  
 بگزارنده زواج دیگر و این دلیل بر کمال تقدس و تنزه اوست از مصیبت کلیت رضی نساء اللہ عنہما الله  
 و رضی الله عنہما و این عثم از زبان علامه فقیر مثل ان حکم از زبان تقدیر و در کتب تفسیر ایجابی لطیفه و از کتب  
 زمان کاروان گردند نوشته که حکم طالب که میان نوشت سوامی انوشت ظاهری که مصلحت مفسر خود را خود آورد  
 و صف مردان و حکم آن درآمد و در کتب تفسیر ایجابی است بآنکه کافه مومنان را بیاید که بعد از ای لقله کان لک  
 فی رسول الله اسوة حسنة بتابعیت سونخا همان سخن تفسیر با زبان خود بگویند تا آنها بتابعیت نسا را اللہ  
 سبب نیاراد و نیز است آن اول دور کرده رضای خدا و رسول او جویند و سر تکم کرده و چنانکه علی عابدین  
 گفته بکسب دنیا یعنی چرا که آن سر دهند تا بکسب بچند لذات و نیای مبنو ضعیفی را بعوض آخرت مریطی و سبب  
 بخرند ازینجا میتوان دریافت که لفظ اسر عکن در کتب تفسیر که نسبت اشتقاقی بکسب دارد و شایسته است بآنکه طالبان  
 لذات دنیا بایم سوا یکم از کار آنها همین خریدن و رسیدن است چه خوش فرموده اند من کان همه انی یخل  
 شیئاً فی بطنه فحققت ما یخرج من بطنه لکن شکل آنست که سوامی زن عرفی شرعی زنی دیگر هم هست که راه را از راه  
 مستعد است با زن شرعی در کارهای خود از دستفروخته و آن زن طبعی همین نفس مکارانه است که در  
 پادشاهی مثل ذات بخت هم زدن نمیدهد که در بدین باره فرائض با می تازه برگردانی نمید و چون بچه با  
 که هوای اوست بد اخلاق شیطان هر روز میزاید و پرورشش بکسب پرستش آن بشو هر ناوان میفرماید و چون  
 عقیدت این زن ایجابی و حلالی است نه ایجابی و قبولی تا با عیان و طلاق را درین بیچوتت و افتراق تا شری بود  
 پس از تعلیق و تخییر جبر و متاثری میگردد و سوامی این ضعیف ضعیف و دیگر اند که بعد از ای با زن نیا خفته و لاختر  
 ان رضیت احدی منهنما خطبت لاختری فیما بین اینها عباد و لدا د کلی و جلی است و چه چنان در میان این عباد  
 زن که از هر طرف بزین بزین است تمام حواس خود باخته و در کلمات و فریاد و آوازه و آواز  
 با پوزینه ساخته است ضعیف اولین که بجز او است و او است و او با یکدیگر طرح و دو اتحاد نیست با اولی از خردین که در  
 است نیز مخالفت نموده این هر سه هم آمیخته در خانه خرابی اخری که بی بی را بعد آخرت است مگر از انچه از بیانی  
 و بعد برای ازینها همه حال در حال مگر آنکه زن طبعی که نفس است بهوت ارادی بلکه نظر آنی غیر دانا دارا آخرت  
 که خانه سکونت بی است رویش ایامی نیز و نیز در کتب تفسیر ایجابی است بآنکه زود از اینها مومنین که

اراده و قریب و داعیه حب خدا و رسول او دارند باید که اراده و حب و نیاز از دل تمام برآوردند زیرا که اجتماع محبت  
 اراده و نیاز و مردمان آن با طهارت رسول هرگاه در یکجا بود و اینست اجتماع اراده و محبت آن با اراده و محبت این  
 در یکدل چگونه و خواهد بود و شاهد برین است که او سبحانه تعالی ارادتین بشودان تعابلی و تضاد هم درینجا و هم درجا  
 دیگر اراد فرمود و شاهد دیگر آنکه آنجناب بیکی از جناب که دعوی غلو محبت نمود فرمود اگر درین دعوی صادق  
 تجانی برای فقر بسیار که فقر بسوی دوستان ازین من تیز تر مید و از آنکی که بسوی شیب میرود پس در دل بر بسته مساوی  
 و بود پس در نیاز بخود راه ندهند و تصور و اشکال انانی و امال در دل عرفان منزل بجای تها نشند که بقول قلب المؤمن  
 عرفان الله و قلب المؤمن حرم الله دل مومن خانه خدای عز و علا است نه تنجالات و منات و عز آنجناب با کس از  
 طوائف کعبه حجیر است پس آنجناب با القوم از داخل کعبه بطریق اولی محذ و اراده خطی و معصیتی در حرم حکم و من بود  
 فیه بالحد بظلم نذقه من عذاب اللئیم موجب عذاب الیم است و اراده دنیا که براس اساس همه خطایا و  
 انجاس است در دل مومن که بقول عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما و جمهور اهل عرفان افضل از ان است موجب عذاب  
 عظیم و نیز در کعبه تنجیر است بلکه قومی از مومنین بلکه دعوی سیادت دارند و خود را از اهل بیت بشمارند  
 ضروری که بر هم ستم آری کرام خود را که در بندی آنرا ریت میگویند با تمام التزام نمایند که آنچه نسبت به دیگران  
 سیرت نبوی است نسبت بسادات هم سیرت نبوی و هم سیرت نبوی و احقر از ازان جنس نموده گردید پیش آن گردید  
 تا با شنگی آن از بیت طم بر بزرگ و ندن علی علیه السلام فقیه غیبت تغیر عا که معنی نیاست لیلی افضل و اکمل از کرمی  
 مذکور خواهد بود و دلایل طرفین در کتب کور است عجیب کسی باین که بر تشبث و تمسک نمود با اکثری از اسباب  
 دنیا که در تصرف بعض انبیا و اولیا بود پس مردم آن را بر اینکه دست با الی عبود و انالی میسکنند و اعتقاد فقیر خصوص  
 در باب خائیت است آنست که آنجناب از سلطان ملکیت آنجناب نشسته بمقتضای کمال عبودیت همه شیار با ملک مولى  
 که نشسته خود مالک قلیل و شیرین بود ای له الملك وله المحک و ملک اعظم او با مقتضای منصب خلافت همه اشیا و همه  
 وجوه تصرف نمود و بعضی از ان که برامی کار خود که در حقیقت کار خداست مخصوص میفرمود آنرا مردم بوصف خصوصیت  
 میدیدند و ملوک آنجناب میفهمیدند ملکیت و غنی از خصائص بوبیت است و ملکیت و فقر از خصائص عبودیت عبودیت  
 را که ملکیت است ملکیت تضاد و عناد و سجد و تعالی بندهای خود را بنابر عبد ماذون و تصرف مانی الیدافنی  
 فرموده است آن هم بر سبیل اخلاق بلکه عقید بقیودی که بیان آن بر زبان شرع میفرماید و نهدا هر که در ان بر سجده  
 و تقییر تو غیر و تقصیر بنیاید بجا سپرد و مواخذه گرفتاری آید عوام عباد این قدر از قدرتی که بر تصرف یافته خود را مالک

حقیقی و غنی میدانند بلکه بعضی از آنها بجای والله الغنی و انتم الفقراء و ان الله فقیر و سخن اغنیاء میخوانند از آنجا  
عباد و آنها انبیا اند خود با را بفرمایید می فهمی نپندارند و هرگاه خود ندانند در آن ایستادگان خود چگونه بشمارند  
نصوب من اخص خواص و آن ذات آن جناب است با وجود آنکه عبودیت را بقصوامی و ربه برسانیده بود و باز هم ظاهر  
بر آن از روی رقیبت کرده و وضع شستن و بهیبت خوردن مما لیکه پسندید و اجلس کما یجلس العباد و ان الله اعلم  
بما یعمل العبد میفرمود پس عدم مالکیت مافی الیبر که لازم بین عبودیت و ملکیت است با اینهمه شگفت که در محال  
آن دار و دیگر شاد است خواهد داد و چه بجای اشمال مالکیت آن جناب و ملکیت اینهمه رقابت و در این غیر  
اسباب است که حضرت پسر الرضی علیه السلام یک خادمی که در کار مرد و کار باشد خواست کرده بود و او را و آنکه قلیلی از وی  
بشایه مقدار دم شرعی از جناب من ملاحظه معفو است بپس حفظ و تکریم کمال طهارت بر حضرت یکم که از آن غایت  
نفرمود خود نمود و در حق خود که طهارت ذات او بالذات و طهارت دیگران بتبعیت بتبعیت زودیت غریبت  
او اعظم و الزم از غریبتهای سایر اولی القرم است چگونه روادار کثیر ازین امر شرط خواهد شد نشیب که که انهم من یحب  
لاخیه ما یحب لنفسه خود میفرماید پس خود بر ظلمات قول خود چگونه عمل نماید و هو اولنا المؤمنین و  
اکملهم و افضلهم عن ابن ام عبید قال قال رسول الله علیه و آله احد ذک غنی عن فاطمة بنت رسول الله  
علیه السلام و کانت من احبها الیه الیه قلت بل قال انها کحیرت بالرحا حتی ثرت فی یدها و استقت  
بالقریة حتی اترقی نحرها و کنت بالبیت حتی اغبرت ثیابها فاتی النبی علیه السلام خدم فقلت لوانیتا بالک  
فما لتبغها ما فاتته فوجدت عنده حدانا فحیرت فانها من الغر فخال ما کان حاجتک فکنت  
فقلت ان احد ذک یا رسول الله حیرت بالرحا حتی ثرت فی یدها و حملت بالقریة حتی اترقی نحرها  
فلما ان جاءک الخدم امرتها ان یاتیک یسجد بک خادما بقی حرمها هی فیه قال اتق الله یا  
فاطمة و اذی فریضة ربک و اعلم انک فی خادمتک فبسی ثلاثا و ثلاثین فاحدی ثلاثا و  
ثلاثین و کبری اربعاً و ثلاثین فتلاک با ید خیرک من خادم قال رضیبت عن الله و عن رسول الله  
این احتمال است دنیا بنا بر آنکه راس و جماع نظیاتست غیر التیروم آن هم بچنانست میشود و جسی که در فرساری است  
از دم طمش کشیده و سگری که بر او طار است و از پستانش چشیده کسی که قطره از خرقه از تنه بر او چو حلت و حلت  
گاهی بلبیب رساند کثیر از آن زینس کبیر آدم اخیر گویند در استحال با و خواهد داند و چه جای این احتمال است که خود  
باللهم اجین مسکینا و امتنی مسکینا و احشونی فی زمرة المساکین سئلت فقر و مسکینت و الله اعلم و

و آخرت باشد منمود پس مخالف آنچه از سبحانه و تعالی درخواست آن کرده است چگونه اختیار خواهد فرموده و در غنا و  
 فقر و ریاک عدم ملک سیم در فرستادگت کتاب و و اب و عقار و عرض و جواهر لکوک را مفلس و مفلوک نمیتوان  
 گفت چه جای این احتمال است که دنیا را که ملعون مهربان است ملک یعنی ازان بجز و قرن ساز و و فقر حقیقه را  
 که محبوب و مطلوب و سبحانه و تعالی در حق او و محب طالب مچنان طالبان دوست از خود و در ازان از روی  
 جای این احتمال است که او سبحانه و تعالی متصل که بر تکریم من یا صانع بفا حشته صبیحته میفرماید و کنایه ازان بدینا  
 که نقش آن سابق همین گشته است نماید و آنجانب حکم با جناب ز نظر و التفات بسوی آن فاشته و زینت آن اگر چه  
 تحت تصرف دیگران باشد و از تعارضت مقاربت آن گو که توسطه از و اج بود فرموده است پس مباشرت باقی شده  
 چهار و تواند بود و چه جای این احتمال است حضرت نه آنچه بعد اتفاق بحسب اتفاق پس ازان مانده باشد یا کسی بر سیم  
 بدین فرستاده باشد مسکین از نقره و قرطین طلا و ساخته بود آنجانب بعد مراجعت از سفری بر طبق سنت صیغه خویشی اول  
 بخانه حضرت فاطمه زهرا شریفین برده اشیای مصنوعه ایجادید و غضبناک بگرییده بر سر منبر آمد نشست ظاهراً خواست  
 که قیامت و قاحت نیست دنیا میان فرماید حضرت هر از سره و نیار او و غضب آن جناب یافتیم و اشیای مصنوعه  
 نزد آنجناب فرستاد که بی بیل الله است سهرت به فرموده اها ابو هالیست الدنیا من محمد و من آل محمد لو كانت  
 الدنیا تعدل عند الله فی الخیر جناح بیوضه مایع منها كما قاله اشریة پس رفت زرد او و فرمود ثوبان را که بدید  
 آن اشیای بعض اصحاب بجز و برای او طلا و عصب سوارین از علاج و فرمود و هو کلاء اهل بیته و لا احب ان یا کلوا  
 طیباً تهرقی حیوتهم الدنیا نظر باید کرد که مسکین فخر و غیره از قدر نصاب قلیل خواهد بود بعد از ترن و تحالی این  
 بزبان رسد بلکه ترک ترن استحق ضرب میشود پس این جای غضب نبود مگر همین وجه که حسد است که بود سیدنا  
 المقربین استحق تحسن دیگران استحق و مستحق ایشان است و امر با شرای طلا و عصب سوارین از علاج موی است  
 با آنکه تحلی و ترن هر گاه از غیر نقره و زر که در نظر حقیقت بنیان مسکروه و مستقد است میتواند جز درین بنوع صغیرا  
 که طیب طیبستان و مقدس طیبستان ازان استفرغ کرده اند دست پامی و گلوی خود را بشا بگس بند باید نمود هیچ  
 موی عمدا و آن خواهد کرد که آنجناب لیست الدنیا من محمد و من آل محمد فرمود و چیزی خیری را بنفصب و عنفت از  
 کمال خود بر آرد و چیز بار که زیاده از حد مثل آن قیمت داشته باشد و ملک خود نگاهدارد با وجود آنکه در سلب  
 خود را مقدم بر آل کرده باشد و احب ان یا کلوا طیباً تهرقی حیوتهم الدنیا گفته این است خود را از قلیل  
 دنیا احتراز نماید برای خود کثیری ازان احتراز نماید و چه جای این احتمال است که از حضرت علی که فرموده است

که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اللهم ارنق من بعض اهل بیته کثرة المال والعیال پس کثرت  
 المال والعیال که نصیب پیغمبر است نصیب محمد بن نوح و اگر در پس در نصیب خود آنجناب چگونه تواند رسید آنجناب و او جز  
 مرض خود فرمود یا علی و در آن قلم میا زما برای تو چیزی نویسم این واقعه غیر واقعه طلب صحیفه است که مخاطب آنجانب  
 حاضران بودند و اینجا توجه خطاب مخصوص حضرت علی است کرم الله وجهه پس او که م الله وجهه میگوید در روز انزیم  
 که به او آنا بدست آوردن او و ات کتابت شرف حضور وقت آنرا دوست رود عرض کردم یا رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم آنچه بنظر باشد زبانی ارشاد کن فرمود قرنی برای تجویز جیش اسامه کشیده ام او اگر در زمانه مرا مشغول مدار  
 و هرگاه مردم رو دنیا آرند تو رو با خرت رخا آنچه آنجناب حضرت علی را در مع از نکاح بنت ابی جهل نصیب شده بود  
 و در شرح دلچ این بنت ابی لهب نیز وصیت نمود لهذا آن شمرود ان باین رو باه زمان گفت ایو الله نیک  
 طلقک ثلاثا لاجعة فیها طلاق زمان شرعیه انقض المباحات است و طلاق این زن در عیبه المباحات  
 تو و طلقک ثلاثا انشا طلاق نیست زیرا که انشای آن بر یا سبق نکاح می باید یا تطیق همان بلکه اخبار است از انشا  
 طلاق که سابق عمل آمده است باین صیغه هتی نکحتک فانک ثلاثا و در صورت استماع او یا استخیل هم بخیل  
 و هم بخیل قول که لاجعة فیها انساب است که رجعت را یعنی لغوی که مطلق رجوع کردن است گرفته شود که بخیلیت  
 طلاق رجعت شرعی را احتمالی نمایند و توصیف آن بنفی این فایده زائده هتی نبشید پس از قبیل تصریح با علم الزمان اعتبار  
 کرده خواهد شد بخلاف رجعت لغوی که بخیلیت هم محتمل الوقوع است گو که بخیلیت بود و تاسیس اولی از آنکه است  
 و این قول قرینه است بر تعدیل صیغه زائده که اگر ان نکحتک فانک ثلاثا گفته شود بعد نکاح اول طلاق خواهد  
 افتاد و بخلاف ثانی که بخیلیت خواهد شد که آن مفید اجمال است و بهما به مثل جزئیة بوقوع یکدفعه صادق می آید پس بر  
 صدق آن تکرار وقوع طلاق با نامی تکرار نکاح نمی باید بخلاف هتی نکحتک انچه مثل آنست انفا ده کلیه که بعد نکاح وقوع  
 طلاق جدید هر بار ترتیب شود و در سبب استماع که مقصود از کلام همین بود کلیه حاصل میگردد و شری بود و بدست  
 عرس حیل بر سعدان علی بر ابی طالب دخل علی طه و الحسن و الحسین بیکبار فقال یا بیک حکما قال الجوع  
 شرح علی فوجد دینار فی السوق فقال الیهو کفنا شتریه قفا فقال الیهو دوات خذ هذا الذی یدخل فی  
 الله صلواتی فخر قال فخذ دینارک و لا تالدق فخرج علی حته جابه الری طه فی خبرها فوالک انما خذت الخلاق  
 الجار فخذنا بدله الجار فزده فباهر الدینار بدده علی الحرف فلی فجدت نصبت فخرت و سلط الی ابی طالب  
 یا رسول الله اذک انک فانی حلالا اکلنا و اکلت من شانک کذا و کذا فقال هو جسم الله فایقین انک کذا و کذا

بنشد الله ولا سلام العینا و فامر رسول الله صلی الله علیه وسلم فذعی له فساله فقال سقط منی فی السموی  
 فقال اللیصلی الله علیه وسلم یا علی اذهب لی الخیر اقل له ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انک اقل  
 بالذینار و در دهک علی بن ابی طالب بیفد فی الیه او کرم الصد و جدا ز حال خود حکایت میکند که روزی گرسنه شدم در خانه  
 چیزی نبود برای طلب علی بن ابی طالب مدینه رفتم و آب کشی کردم و لوی نبودش تری پس شانزده و لو کشید و شانزده هم گرفتند زود رسول  
 بنوا آدم صلی الله علیه وسلم و از حال خبر دادم پس تناول کرد با من و در آن خیر فرمود و در آنجا آب بنامه حضرت فاطمه آمد حسین  
 را ندید پس سید حضرت فاطمه گفت که در خانه هیچ نبود پس علی آن هر دو را همراه برد که اگر در خانه خواهند ماند گریه خواهند کرد و  
 در خانه هیچ نیست پس بنامه سلطان پیوسته بوده است آنجا آب توجیه خانه او شد پس حضرت علی حکایت حال خود کرده گفت که گفتم  
 نشستی برای فاطمه که جمع کنم پس نشست رسول خدا و علی آب بکشید و لوی بتجا بگرفتند جمع شد چیزی از ترس و در وقت  
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم بی را از مسیوم برداشت علی دیگر بر او نیا که نوشت ادلی است پیوسته با برونی و او بی  
 سوزا است و در با بگاد عالی علی بن ابی طالب کور دلان قبیح حال و مال او ندیده و باغزای او و آنرا حسن و جمال نمید  
 بر کار خود بامی نماندند در میان و در صداتی و اتفاق اومی باز نقل هل انبکم بالاکسیرین انما الا الذین یصل بهم  
 فی الحیوة الدنیا و هو یحسبون انهم یحسنون حسدا اگر کسی سیرت نبوی بفتح کتب میراث معلوم نماید او را علم قطعی  
 حاصل آید که آنچه می شنود از محبت او بنفیر و عداوت او از دنیا حکم قطعه دارد نسبت بر یا و این در مخصوص کمال می آید  
 بلکه عند المات هم چندوی که در خانه مانده بود و بحاله طلب داشته تصدق فرمود و گفت محرابه گمان است که بعضی در خانه او  
 و از خانه او این را هم بر آید و بعد حیات هم که آن در حق او عین حیات است بر همان سنت قدیمه خود است چنانچه در  
 همانجا کسب و المال بر آن وارد و او خود بیغرایه من دانی فقد دانی فان الشیطان لا یقتل فی در نفحات مذکوره است  
 در روشی وارد بدین طریقه کرده در مسوا بهر دو ضامن بفرستاده گفت فلان و فلان طعام را بخور این اتفاقا در  
 سیرت نبوی است که در آن روز سخانی قدر زایه از معمولی کسب کرده و برای ترتیب همین طعام ایفاده خود فرموده بود و او را  
 با هم می خورد طعام به پانزده کی آب کشی خوبی در رب بود جناب سالت را صلی الله علیه وسلم دید و از آن جناب سینه بگری  
 در آن وقت سوز گود بد که من معافی دارم اما نسبتی ادب این طعام با و بخور این و بگو که از اینجا برو این جای از روی  
 نسبتی نبوی عظیم رسول کریم که برای تشبیل دل شکنجی او فرمود که تفسیر جناب خودش بود اگر چه صحبت است و صحبت  
 خانه است که در آن زمان از سینه بشوید قوی او را بد که با سینه بکسب و در نداد از رویا بودن و پرورش نفس خود  
 که در آن سینه بود از شرب آبی است حکم خراج فرمود و نیز در شان مدینه سکینه خود فرموده است انما الذین یتمنوا کفر





مفهوم میگردد و آنچه خود فرمود چنانچه سابقا گذشت تقریبی همچنان من میدود و نیز به عامی آنچه چنانچه  
 اتفاق گذشت کثرت مال نصیب عداست پس چه توقعی با آنچه مذکور شد حاصل میگردد و میتوانند بود که او سبب از و تعلل  
 پس توجیه قلبی آنجناب علیه الصلوٰه والسلام که با ایصال خیر است شرح آتش نذر بر مدعوله برود و سلام خواهد شد  
 او تکلیف بدل الله بیاتم حسنات با است که نزدیک مال بی او فرایم می آید و با اتفاق از خود دفع نماید او را  
 باین جمع آمدن که بی صبح اوست چه در زیست بلکه بر دفع آن توقع نفعی و اجر بی و بیست که بی مال را بسوی  
 و تکاشف از چارون بسوی خود کرد می آورد و او غیر آنکه مرم را بقدر امکان از او نشان پاک کند عرض دیگر نذر و سبب  
 در بیخوبی افتد پس برودن فقر اعلی اندازد با بدست طاعتی و با نفعی در آید و آثاره فتنه و فساد نماید و کف بگردان  
 رود و الا فاش و ساریبلا شود و بعضی را از فرایم آورد و از فرایم آمده اعراض مساکین مظلوم و مظلوم باشد مثل  
 ادای حق نفس خود و نفس اعلیٰ حق و حق عیال خود و ایدای حق دعوی و مثل تم پرساکین و بیم بر شیاطین یعنی ستم  
 بیافزاید و کشودن ادم و اخرج الارض و یجسکون فی السماء و زبانهای بلین کشاده را بنده نمودن المساکین و قایه  
 العرض پس اعطای بخرین بلکه اجمار یعنی نفس در هم و دنیا بر جای می چهار است صلوات شعرا را صلوات با شردن با هم  
 رواست که زبان اینها از سبب طبعی سبب بیهوده گردد و اعظم حقوق که تا در این اهرم و اقدم است حفظ دین  
 خود است از آفت صحبت مراد و اغنیاء و از شرفی که کادان یکون کفر در شان آنست عن سفیان الثوری قال  
 کان المال فیما مضی بکون ما الیوم فهو ترس المؤمن و قال له لا هذاه الدنیا تدر لعمرك انما هو لالمال  
 و قال من کان فی بیدة من ید شیء فلیصله فان کان ان استطاع کان اول من یدتمندل دینه بعضی و چه  
 من تعاضع لفقی لاجل غنا و یدذهب ثلثا دینه نوشته اند که دین تعلق میبجزیر و اول دل بر تصدیق است  
 و دوم زبان مظهر اقرار سوم بدن مصدر اعمال و در توضیح اغنیاء موافقت در افتت را قوال و اعمال کرده میشود  
 پس و جزو از جمله سه چیز بود و دل تنها باقی میماند لکن دل گوایی نمیدهد که دل در این صحبت لری با کجا بجز از انجا  
 از امن نشاء الله در حدیث شریف وارد کالایحتمی من العناد الا الله کسک الکلیحتمی من قهریم الا انطلیا با اعتقاد  
 غیر تا سر در این غیر نیست که نخواهد بود چیزی دارد و چیزی را در بند خود دارد هر گاه خود بنده در بند مولاست پس  
 آنچه دارد و بند او بطریق اولی چه دین و ایمان و چه مال و عرض و جان هر چه این است همه از دست او است و این حقوق  
 نفس و حقوق سایر امور متعلقه همه راجع با و و صلاح و فساد این همه بی تفویض این معروض به ابد و اصلاح و فساد بی غیر  
 این در اختیار او و غیر حق که از او از موجودیت حتمی است چنانچه گذشت از خواص انبیاء است کسک بالیور کک کک لایر کک کک

که وصول این ممکن باشد جز برساند و فقر انکس را از اقربا مثال و شبهه اطلاق فقر حقیقی گرداند و فقر خیالی به این  
نقشبندان تقدیر تکمیل مرتبه فقر میگوید که لباس پر روزه هم بطریق عاریت میپوشد و هم حضرت مرشد فقیر هم با اتباع او  
همه اسباب ضروریه تا قلم و دووات و غیره ادا و استبراد را در احوالی خود تهیه میکرد و بعنوان عاریت بکسانی آورده که  
این کلمه کبیه کلاما امکنه فهو لله بنیت نذر تکلم کرده خود را که فقیر ابتدای محمدی گشته است در جمله مصارف آن نمونی تا  
از بیخ بکجه دن این در آن روز بروز ساعت بساعت می برآید و ارجاع ملک را بجهان تحقیقت که اولی است از علاج آن از بیخ  
بجسول می آید و ملکی و تصرفی که در شریعت بحسب صورت مقرر کرده اند آن صورت شرعی مستیاری حکم شرعی محسوب گردد  
و تحقیقت محقق باقی میماند اینقدر سهولت و یکسان با علیهم السلام هیچ نمید آید و در ملک انکس همین که پیدا آید می آید  
مثل شرای قریب عنق آن چون این اطاعت اموال چنانچه تحقیقت ملک او سبحانه تعالی بود شریک آن ملک و گردید پس هر چه از آن  
مال برای قضای حوائج بشری تصرف نمود در آن دار بقیل نفقه که موی بجهت عنایت میفرماید و او در آن غیر مالک است  
مینماید هم حقیقه و هم شرعاً پندارد و همچنین هر چه از هر که برسد که فوراً م صاحب مال جاهلی غلامی از غلامان باد شاهی مبلغ  
بسیار بر سر نیاوردیست مرشد خود ابو عبید اسبجاو باره و شاد شیخ نظر بانگ این اموال مردم خالی از شبه نیست چون فرمود  
ز واپس دادگاه گرفت لذل مال الله و الملعون هو الله فایده الکافی حضرت خواججه عبد الصمد انصاری را قول میرساند  
عل شیخ بسیار پسند آمد عمل شیخ ابو سعید بشیخ که یکی از مردیان حضرت عنوث اعظم و یکی از شیوخ شیخ اکبر است  
به همین بود و مختار حضرت مرشد فقیر نیز همین حدیث اذا اعطاک احد شیئامن غیر مسئله فخذ و لا تسأل  
سندیت بر این لکن این در صورتی تواند بود که علم بکثرت و کثرت جهات حرمت و حلت نمود باشد بقریه التماس  
که محل سوال غالباً همین است فتوی علمای در اخذ اموال امرایر غالب است اگر اکثر و اغلب ابواب داخل از وجه  
حلت است اخذ از آن حلال و الاحرام و امر تقوی را دایم ای اتقوا بملک و استفت قبلت و لو افناک الملقوت  
مک امتحان اندیش محک قلب اینها هر چیز را که قلب میاید روی آن سیاه کرده و خود از آن بپنداید چنانکس از اولیای  
متقدین مجاور که بودند فقط و روشی بجمع و تلفد مال اینها کسب عادت می نمود و روز از تناول طعام او دست خود را گشت  
نمودند او را از خدمت محروم نمودند مستفسار سبب کرد گفتند ما شنیدیم تو میگوئی از وقتی که انعام معانی این فقر کردیم  
بکان من برکتی رود و او پس نیست تو این عمل نوال و سب کال است ذات او سبحانه و تعالی معمول عباد محمد فقیر بود که  
فی نام امر او حکام بکسان میداد و یا به نمود و در خوار میگردانیدند که این اندرونی بود و ایشان بیرونی را نمی خوانند اگر  
کسی سببش نمود قول مشهور هر چه بر خود نه پستی بر دیگر می پسند که مضمون حدیث شریف است میخواند برای







که سلب نجاست بسلب صفت اهل بیت است و تحت نفی تنفی و دلیل بر کمال عنایت الهی بر رعایت حال مجربان حبیب  
خوش است که سواد را خراج آنها ازین بیت نشود و اینجاست که حرمت این اهل بیت در عی فرموده حکیم است که  
تزوج بگیرد تا خاتم النبیین در بیت حضرت خاتمه گردد و علیه و علی این بیت الصلوة والسلام لکن در سید و اورد  
که یکی از احوال آنجناب حضرت عیاک کلابیه بود بعد از آنکه در اختیار وینا کرد و از بیت منظر برآمد و این بیت تقدیر  
و حال حال او بنایت سنگی کشید چنانچه در باب سیرت در روزی شخصی گفت تو کیستی گفت انا الشقیة الی الخوارت  
الذی علی الله ورسوله رضای خدا و رسول او را از دست داده نجاست سرگین که صورت حقیقت رحمت دنیا است  
آورد پس این خطاب مخصوص با زواج مطهرات است و قرآن خطایات سابقه و لاحق برین دعوی بنیاست بنیسات  
و تذکره اهل بیت مثل تذکره علیکم اهل بیت است که مخاطبان امر ابراهیم است علی نبینا وعلیه وعلی الهی  
الصلاة والسلام که تذکره در هر دو باعتبار وصف و صف اهل بیت که مخاطب حقیقت است چنانچه جمعیت در آخر  
بلا خط عموم و وصف مذکور است که شامل است اذ اذ بشره را یعنی حضرت ساره و سایر اهل بیت حضرت باجود حضرت  
ابراهیم و حضرت اسمعیل که ولادت او پیش ازین بشارت بود پنج شش سال سکونت آن هر دو در وارد و بار دیگر  
مذکور اطلاق اهل بیت نیست و چنانچه می آید و در اول اهل بیت کثرتی است که اطلاق آن حقیقت بر واحدی آید از بعض  
از آن تعبیر میکنند چنانچه در حدیث دارد اللهم هؤلاء اهل بیتی و سلیمان من اهل بیتی من اهل بیت که مقصود  
بدل بنیاست و آن در حکم کرمی و اهل است پس حضرت ساره و فاطمه بعد از شمع غلام گفت اللہ انا و اهل بیتی و هذا  
یعنی شتانک هذا الشیخ نجیب رسول بشرین بر تعجب انکار کرده گفتند تعجب من امر الله و من کلام تو چه خطاب خاتمه  
حضرت ساره بود بعد از آن کلامی در معرض تعلیل انکار خود را که بر تعجب او کردند و آوردند رحمت الله و در کانه علیکم  
اهل البیت و این دو احتمال دارد یکی آنکه توجیه خصوصیت خطاب را از حضرت ساره کرده و آنکه خطاب جماعت اهل بیت  
کردند که یکی از آنها حضرت باجود هم بود یعنی ای اهل بیت نبوت رحمت الهی و برکات او همیشه بر شما است که همیشه  
جمله مثل السلام علیکم دلالت بر دوام و از پس شما امثال این حریق عادت تمام مشاهده کرده عادت بخوارق عادت  
گرفته اند تعجب شما بر این فارق بر خلاف تعجب دیگران محل تعجب پس عطف عثمان توجیه خطاب از حضرت حضرت  
ساره بعموم اهل بیت مفید آن باشد که تعجب برین فارق از همه اهل بیت تبعید است نه تنها از ساره و درین بیان  
است در تعلیل انکار که در رحمت الله و برکات علیکم اگر میگفتند نمیوزنر مفید تعلیل است یعنی دوام رحمت  
بر برکت بر شما از جهت بودن شما است اهل بیت که منظر عجزات و مصدر خوارق عادت است نه تانی آنکه توجیه خطاب

تا آنکه خطاب اهل خاصه حضرت ساره بود پس تنها او را ندا بعنوان الهییت که شگفتی کثرت کرد و او را بعد  
 که اعظم و اکرم اهل این بیت بود تا آنکه حضرت ابراهیم نیز ابتغای رضای او میکرد و در باب با جرم چه میگفت  
 بعل می آورد و بمنزله مجموعه الهییت گردانیدند و این احتمال احق و الیق است زیرا که اطلاق و ارفق میشود و  
 او بپنداری اهل آورده حضرت ابراهیم و عده از جهت طبیعت بجای جماعه قرار داده ان ابراهیم کانت اخصه بود  
 است و در کیهن و کیهان جیم حیدر و لعل و در زمین جمع باز آورد و مفرد آمده است با اعتبار عوی که او آنرا  
 است با وجود آنکه عموم آنها افرادی است و عموم در جمع مجموعی پس آوردن جمع با از اهل میت که عموم آن  
 مثل عموم جمع مجموعی است بطریق ادلی و بعد از این عباس رضی الله عنهما که از جناب تقدس بی عافی اذ لهم علیه  
 الکتاب بیشتر بود پس قائل و عکر که تمیز و مولای او است در اسواق سنای میگرداند و این طبیعت که این خطاب  
 را همه بسوی حضرت ابراهیم ظاهر است میگردانند و نزول کریمه تطهیر در شان ایشان میداند با وجود آنکه مستلزم  
 قباحتی است چنانچه می آید سندی به دست ندارد مگر آنکه تذکره ضمیر مذکور و حدیث جبار دلیل بر آن می آید و میسند  
 که این تذکره که از عهد جباری آنجناب توارث است و در آن هم مذکور شد تذکره یا بد بود و آن شب پیش نیست لکن  
 چون قدرت بدو نمیدانند شهادت اهل خود ساخته بی تا مل با آنچه پیش می آید بسوی این قول شافعی بر خود مل  
 و گمانی خود که بنامی آن بر عرض شهادت کرده بخدی و معارضه با ترتیب قرآنی که مع علیة فرق اسلامی است نمیتوان  
 بست و در حفظ نام کلام اهل نبایه شکست که در ترتیب قرآنی ترتیب حدیثی یا عثمانی گویم این حضرتین بنامی آنها  
 از جمع و کتابت فرمودند و تفویض اینکار بزرگوار یعنی الهی است که اعلم و اعزت بقراوة قرآن باوندند و با اتفاق  
 و آری این دیگر و جمع و کتابت که بر ترتیب تلاوت جناب تقدس باشد و آنچه از حفظ ضبط آتیه با و فرود گذار شد و زیاده  
 جمله آن چه در کس است که قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع کرده بود و علمای او مسلم پسنداد و بقیاده  
 قال سمعت ابا یوسف جمع القرآن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ بعثناهم من انفساد  
 ما کان علیهم من کعبه دیدن ثابت و ابو ذرید قال قتادة قلت لانس من ابودید قال احدی من حق  
 سخن شیخ ابو یوسف میگوید که در آن ضرورتی گریبان در آن دو کتابان کشید و چه نمانده از دو و منکر کرد و بد که برای دفع  
 یا نشع آیه قرآنی را از جایجا کرده دست بنیل تمام خسارت و دریل یهودان زود تحریرت عریه بر ما حدیثا نماند مگر آنکه  
 اینقدر از جمله معاصد و مفاخر حضرت طاهرات باقتضای حدیثی که بزعم بعضی در پیویان این بود که ایدر آن کتاب  
 حضرت مظهرت با استدعای قرابت محبت بیغراید و حال آنکه هیچ حدیثی در کیهن معلوم نیست که حضرت طاهرات معلوم



نیتش که امر بالعکس است که از باب بر حسب سبقت تلوث را مقتضی است نه یکبار بلکه تکرار زیرا که معنی کریمه  
 است که اولاد او در جهنم میگردند و شیافیشان زانما بعد از آن علی سبیل التوجه والاستمرار علی ما هو مقتضی صلیه اللعناع  
 و از باب بر حسب میناید از باب بعد از باب و تطهیر است مطلقا پس حاصل آنکه بوسیله تعالی با اقتضای عنایتی که بسیار  
 البیت و در همیشه هر چیز که مستقیما با تطهیر است چون با نامیرسد آنرا دور می اندازد و آنرا از آن که میسازد  
 پس از این کلام تمیز این چنین چیزی از ما بعد از آن لازم می آید تا از باب تطهیر مترتب بر آن گردد و حقوق یکبار در روز  
 این معنی نظر بحال اشرف است بعد از نماز و در جای استیبا و استکمال است که ظاهر است و ظاهر حدیث است که در این حدیث  
 قیامی است که در روز سبوح و قیوم نیز آن میاید لکن بوجه ضرورت تقول چرا آن کرده شود روزی ذکر حدیث  
 مذکور بجهت برآمدن حیاتی که مردم کرده اند نیز همین گوید و در فقیر عرض کرده که خصوصیت حقین اگر لحوظ نمودند آید دفع نماز  
 از خاطر یا میناید زیرا که در اصل بخاری است که از زمین بالا میرود و در جو سهاتر کم و تراکم میشود و حاصل می آید میان آنجا  
 و عالم سفلی نه حاصل می آید میان آنجا عالم علوی پس عین که بر قلب منور می آید ظلمات سیاست است که حجاب میان  
 آن عالم و این عالم سفلی که است او است میگردد بیانی و حصول انوار با نمایشد و آنجا است تقاضای نور و این حجاب  
 غلظتی را از میان میراند تا بهره یاب از انوار آنجا شود نه حجاب فیما بیند و بین احدی همیشه و واقع انوار آید که متوجه  
 بقلب مبارک میرسد میگردد و استغفار برای رفع این حجاب بود و این معنی پذیرامی خاطر مبارک حضرت مرشد گردید و دید  
 استخوان سید فلان که علی ثلاث آجودانه و نوب بسوی آنجا در قوله تعالی و استغفرت لنبی سابقین  
 گفت که او از نوب آنجا عبودتی است که آنرا معصیتی لازم بود و تقریبی است بکنی که مانع تقریبی دیگر که علی ظاهر  
 از این است که در بیان اول شهادت فی سبیل احدی که آنجا در خواست و تمنی آن میگردد و او در آن  
 اقباله سبیل الله حتی اقل ما یلای بر زبان می آورد و شهادت آنجا علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اگر چه  
 عبادت و حسن تقصیر است کنی مستلزم علو و ظفر کفر و استدام و استدام اسلام و آنجا تمنی آن از جهت کعبه است  
 میگردد و جهت معصیتی قصد و اختیار بطریق اخر از لازم می آید و بیان ثانی آنکه آنجا در مقام جمع اجمع میشود و  
 احد را در ایام ظاهر میباید و مرایا لاینزید بدار و همی که در آنست دیده و میگردد و این مقام او را از مقام  
 جمع پازید داشت زیرا که در مقام جمع تقدس و تنزه تمام است از خطر کفر و برای هدایت و ارشاد عبود توجیه مرایا بود  
 و چون در آنجا است توجیه الی غیره که با مرخص است برای توجیه کردن غیر است بسوی خدا توجیه بجز خداست که در این حدیث  
 غیر غیر است و مقام جمع را که هر چه از حق و اعظم از مقام جمع گفته اند لکن جمله در فضیلت آن بالشرع است که در

افا و واقعه دیگران صورت میتوان گرفت و عظمت و رفعت جمع بالذات که در آن استهلاک و رفعت او سبحانه  
و تعالی است تمام جمع در سیر عروجی واقع و جمع اجمع در سیر نزولی او سبحانه و تعالی سلطان امانتین با تزیید و فرمود  
تا عنان سیر از مقام جمع بسوی جمع اجمع برگردد و خلایق را بتکمیل و ارشاد و کمال رساند تا جات کرد الهی مراد همین مقام  
پایدار گردان و خطره غیر از آن که پیش دل برگردان در کلام الهی اشارت نیست آنچه مذکور شد چنانچه میفرماید آن ناشد الیل  
هو اشد و طأ و اقوم قیلا ان لاک فی النهاد سجا طویلا و اذ کما سم ربک تبتل الیه بقیتلا اما صل انک شب  
سواغات زبان بقلب با موالات قلب بقیقه حق زیاده تر میشد و توبه و زار در شناوری دریای هدایت خلایق توفیق  
و دست پاگرم کرده گان با بسا عمل میرسانی و تو ذکر کن پروردگار خود را و بتل و انقطاع کلی نما از جمع با سواد آن حاصل  
نیشود مگر در شب که روزانه توبه غیر برای هدایت و ارشاد در کار آمدن اول تمسید کرده فرموده بود آن ناشد الیل  
الی آخره گوید او سبحانه و تعالی اوقات لیل و نهار را تقسیم و توزیع میفرماید روزها را برای کارخانه ظاهری یعنی شادمانی  
و شبها را برای معامله باطن یعنی استغراق بطن مقرر مینماید پس اضافه ذنب بسوی انجذاب باعتبار خصوصیت ذنب است  
یعنی عملی که ذنب بودن آن بخصوصیت نسبت ذات تست تا آنکه همین عمل نسبت بد دیگران عبادت خواهد بود توبه  
اول بطور اهل شریعت است و توبه دوم بذوق اهل حقیقت پس آنچه دشمنان کردند وستی در همین بود و هر آنچه  
دوستان میخواهند و غیر خواهی مینامند صلیح دشمنی و منقبت حضرت سلطرت با ذباب رحمت دنیا ازینها و تکریم و تصنیف  
بواطن اینها از شویب است آن بی آنکه گریه معلوم از موضع آن بر شود اما اینجا آرنده مفهوم میشود زیرا که انجذاب  
اقدس تطبیق و تفریق آنها بر تقدیر اراده دنیا که جس عبارت ازین است با و الهی تعلیق فرموده بود چون تطبیق و  
تفریق صورت نگرفت پیدا و پیدا کردید که با اراده الهی اراده دنیا که جس بود اول اینها رفت و تکریم حاصل کرد  
تبعیاد تم قائل این قول را چه ضرورتی داشت که دیده روی او بسوی این وادی مخوف گرداند که سالک آن کفایت  
گرفتار احدی القبا عین خواهد ماند یا با ثقیل محل و تاویل بر سر میگردد با التزام نسبت تجسس بسوی انجذاب  
تمام معذرت کرده و توبه عندالت می میرد خواه مراد از جس اراده دنیا باشد خواه معاصی بگیرد که لیاقت مقتدا  
جس داشته باشد آن اقل از کبیره نخواهد بود نشنیده که در باب انجذاب از شرب خمر آیات متعدده نازل شده و اکثر  
مردم با وجود آن هم تلیل و کثیر بچشیده اند تا که کریمه که در آن اطلاق جس بر آنست نزول بیافت بالکلیه از  
دست کشیده شد دل این با حق معتقدان طهارت این خاندان ازین قول سختی لرزد و عقل او از نقل آن که بدون  
حکایت مراد است از بابی تفریق چه توان کرد آنما که دعوی غلو محبت دارند این را نیکی پسندیدند

در حق خود تا زمان و خوردند آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فطرت تا زمان رحلت از حیفا فرزندت  
 معصوم بود و دنیا همیشه از شرف خدمتگاری او محروم علاوه آنکه آنحضرت را نسبت به عصیت با نجاب و  
 میان است بر ظاهر است که شخصی معصومی و جزوی از شخصی محسب آن شخص است نمود با آنکه مایه و این نصیب است  
 اگر چه مجاز نیست لیکن شارع بعضی از احکام شرعی برین نصیبت و بعضیت جاری کرده مجازاً در تحقیق است که است فرمود  
 مجازاً معصومی را حقیقت شرعی نموده است آنکه امام مالک رضی الله عنه حکم جزو حقیقی آنجناب بر حضرت زهرا جاری کرد  
 فرمود لا ینبذ علی بصدقه رسول الله صلی الله علیه و سلم احد او چنانچه حضرت فاطمه رضی الله عنها بنده صحابی پاک  
 با سوره ناسخه الهی خود را بر سینه قسم نموده که غیر دست شکستاشای آنجناب دیگری در آنکساید بشود و آنجناب فعل  
 او را فعل خود قرار داده و در عزه و تقییل و دلیل الفاطمة بصدقه منی فرموده حکم بقمارت حشمت نمود و شریک التقات  
 بسوی جیفه دنیا که مظلوم بستان و گسالت است نیاید و آنکه اوان الدنيا لا هون علی من عطل و خذیرین پیدا  
 چندم گفته باشد طبع آنکه اگر چه دست طلب بطرف وی دراز نیفراید و سبیلین سوا می عصمت اصلی و عفت  
 نسلی عصمت طفلی نیز معصوم بود و کسیکه دنیا را که سر خطیاست پشت پا زد و میراند پای او را که دعای  
 و یک است قابل تقییل خسیع و طفلی میداند و قطع نظر ازین اصل و فطرت هر کدام تنزه و تقدس از جنس حشمت  
 اتمام است پس تا ثلوث به شهورت نرسد بدلیل استصحاب که ابقای ماکان علی ماکان است حکم بقمارت طهارت  
 در حق عوام باید نمود و کفیف با اخص و نیز مومنین در حق عامه ما مومنین نطن و منی از سوزن اند و چون در  
 امری نامناسب متحقق نشده باشد مقدسان را شوم تجسس نمیتوان نمود اگر در حق از دلج او علی الله علیه و سلم  
 نیروی نمیبود احدی از مومنین باین حرمت شک شود و میتوان گفت که از نجوامی که تجسس از معصوم  
 میشود همین قدر است که اراده دنیا اقل ازین نیست که در دل بعضی از دلج خطور کرده بود و الا نه اراده  
 که به مغالی ذهن باشد تشدید و تمهید بفریق و تطبیق نمی فرمود لکن وایتی که تعیین آن بعض نماید غیر  
 و تر ضحاک کلابیه و اردنیست پس بیاید که همین کس ابتلا باین بلا دارند و ظنون خود را بسوی دیگران  
 نگردانند پس آنها بر طهارت اسمعی خود با بی آنکه نقضی یافته احتیاج تبطیر داشته باشد مستقر اند در حق  
 صواب هم از جهت تحسین ظن در جناب و هم از جهت رعایت آداب حرم آنجناب همین است لکن ظاهر لفظ  
 جمع مساعدت نمی نماید و ممکن است که جمع در اینجا مثل جمع در کرمی عسی دبه ان خلاق که ان بیدار الخ  
 خیار اینکن بوده باشد اینجا خطا از یکی که در تر ضحاک باشد و خطاب خطاب بجماعه است آنجا خطا از کس

که عائشه و حفصه بود و خطاب عثمان بن عفان اگر این قول منظور و مخطور آن باشد که این حضرات بعضی و فضیلتی ممتاز است  
 که جامی مدخلت در شراکت دیگری در آن ندارند پس اخصاص از جهت قرابت و بصیبت و بصیبت دارند و این تقریب بر آنست  
 از تقریبی که از جهت ابلهیت است یعنی انجالی است تفوق در او اگر در وصف ابلهیت و تقریبی که از جهت است ازواج  
 هم شریک شوند چنانچه در تقریب و فضیلتی که از جهت صحبت است همه اصحاب شرکت دارند بلکه این صحبت تقریب  
 مخصوص ازواج بود چنانچه تقریب زوجیت مختص با آنهاست هیچ تصور می در افتاد و این حضرات که از جهت  
 عالیه دارند راه نمی باید و همچنین اگر فضیلت تطهیر نیز مخصوص ازواج باشد هیچ فتوری در طهارت اصحاب این حضرات  
 که بدیجات ارفع و اعلی از آنست متطرق نشود بلکه قسیمی اذم با شیب المفع میگردد و مگر آنکه مقصود و معنی عدالت  
 محو بات حبیب خدا در باطن مضمود است محبت این حضرات را وسیله تمیز کینه کشی نباشد بجهت ظاهر می در غیر شای  
 این حضرات گویند و در باطن بعد از او است باطنی محو بات حبیب خدا را از تقریب بیست بیرون کشیدند و این سخن  
 منزل تسخیر از وجه علیای طهارت بدرجه سفلائی تطهیر که عارض حال این حضرات طهارت میشده باشد که بعد  
 حصول نتیجه عدالت بر از میان می برارند پس از وصول بنهار مشال که بر بیرون در سگند از طرفه آنکه مقصود  
 اصلی حقیقه بدست نیامده مقصود جمعی محبت از دست رفت بر آنکه در تحمل ازواج در این بیت هم از روی شرح ثبات  
 اهل لغت می بینند اهل الرجل اذا تزوج و در کلام محیده امراة امیر ایتم علی نبیاه علیه و علی آنها الصلوة و التسليم  
 رسل الی خطاب باهل بیت فرمودند و امراة لو طارا الزا اهل او علیه السلام مستثنی نموده اند پس اخصاص ازواج  
 مطهرات بود و معنی ابلهیت بی معنیست که در کتب مذکوره بدرجه شوبت میرسد چنانچه از باب حسن انما نرا فی آیه که میهم  
 با شیب شیوه را با شیب حیا فهو علم او و اسلام بسندة التمسک علی عاتقه و قول الله عزنا خیر الذی جعل الله علیکم  
 و احفاه اقر علیه مرطه من شمل سو و فجاد الحسن علی فاد خفاء اوجاء الحسن قد دخل معه ثم جاءت  
 فی طهیه فاد دخلها اوجاء علی فاد خلاء فو قال ما فایرید الله لیدن عیبکم و الرجل اهل البیت و بطهیر که  
 تطهیر در آن هیچ ولالت ندارد که نزول آن در حال اشغال بود زیرا که درین حال در خان حضرات طهارت نازل  
 شده و باشد بلکه مفهوم از آن چنانست که نزول آن پیش ازین واقع بود و آنچه این کلام را بعنوان آنکه کلام  
 خود است میقتضی از کلام خدا تکرم بود و الا بطریق معمول است خود ای سی ما انزل علی گفته می خدا ندر او می قال  
 نیکت کلام الی را مقبول آنجا بنماید بلکه اگر بطریق استنباط میخواند آنجا بنام قال الله عزنا ان  
 بنشود و او می فقال قال الله میگفت و مقصود از انقادی این کلام در مقام ادای مقتضای حال مقام است

که وقت نهار و اختلاط بود بشارتی و اشارتی ببلوغ و تبه و سوسوگان حضرت طاهر است فرمود یعنی او سعادتمند است  
پس وصف این بیت و پاس فراتی که موصوفین و صفت انداگر چه این هم راجع به پاس صفت است مری و شسته  
از باب رحمت از آنجا که شاید آنها رسیده بود فرمود شما که ازین شوی بیاید و بنایات و رعایات عالیات چیزی  
زیاده تر بود صفت که خصوصیتها و فضیلتها و اربیتها و شایسته سجا که چه قدر خواهد بود اگر گویند او به حدیث مسلم حضرت  
عائشه است شئی از حدیثها گویم اکثر اصحاب و محل مسائل مشکله بوجه بوی می آوردند و فریادها چون کافیه شافیه میرودند و از  
سفر بر میگردیدند عن ابی موسی قال ما استشكل علينا اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حين فاضنا لنا  
الاصحاب فنادوا نندهم من اجل حضرت عائشه را یعنی اصحاب از آنجا که فضیلتی بود که همه اصحاب پس از آن مری داشتند  
تقری نوبت او میگردد و با یاد در روز و میباید در روز کرام سلمه اصالحه از خود و و کانه از سایر از رواج معروف در داشت که  
مردم مکرر شود تا هر که اراده ارسال میرید بود هر جا که رسالهها باشد بفرستد آنجا که جواب فرمودند ای ام سلمه از آنجا  
در عائشه بدستی که می بینی آید و در آنجا که در شوب زنی باشم مگر عائشه یعنی او سجان و تعالی نیز در ارسال بدیست علیه تقری نوبت  
عائشه میری باید پس گفت ام سلمه تو چه میکنی بسوی خدا تا قای تو یا رسول الله صلی الله علیه و سلم برابر می جستن هم بر آن  
او موجب ایضا آنجا که روید پس طعن زدن و بدگفتن بر آن قیاس باید نمود بعد از آن سایر از رواج در بنایات رسول حضرت  
فاطمه فرمودند اگر گفتند پس آنحضرت از آنجا که مسلت خود در جواب فرمود یا نبیته آیا دوست نیداری کسی را که من او  
سیدارم گفت حضرت فاطمه با فرمود پس دوست دارم این اسفارش حضرت فاطمه در باب تسویه و با دیگران قبل از فرمود  
استشهاد عدم محبت خود و تفحص و تحویس بر محبت او نمود مدعیان محبت حضرت زهرا رضی الله عنها را میباید که محبت  
حضرت عائشه که حضرت زهرا را مویبان بود و دلهای خود را مسمور دارند و الا باری بغض و عداوتند و از تمامه خود را  
بر دارند و این رسول خدا را ساند و خود را در زمره والذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة  
و اهل نگر و اند نظر عبادت او که با حضرت علی زعمی اینها است کهینه با بر می انگیزند و بلا محبتی که رساله خدا  
قلعی است و حضرت زهرا هم یقین است که از فرموده رسول خدا مختلف نموده محبت با او برسانده باشد محبتی نمی و در آنجا  
اگر از واقعه خود حکایت میکند دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و شخصی که در نسبت با او بنی در خاطر بود در  
مجلس مقدس حاضران جناب فرمود تو این شخص با دوست میداری گفتم یا رسول الله او شیخ من عداوتی دارد و از محبت  
با او عداوت ام فرمود برای عداوت شیخ خود با او عداوتی چرا برای محبتی که بمن دارد محبت با او میداری گفتم که  
من شما را تو یا رسول الله گویشیم همیشه شیخی از امر و محبت با او بر زیدم و از جمله خاصان او فرمودم اکثر اصحاب

تا آنکه بشری تواند بر روی از او است یعنی بدویت او مستلزم طرد و شطردین است و در حقیقت  
 هم المؤمنین صحابه با او تشریحی برابرند که مقتضای خیر الابرار من عنکایمین میدانند و بانی انبیا است و یا رسول الله گفته اند  
 می کردند و تحقیق تالیثانی از او است از مقتضایش بودیم توانستیم تا آنکه خلق را که نفع و دست گویا به نفع و نفع او  
 صورت گرفته امن کان میافا عیسا و امویته از وراج البی بقره خدا و از هاجد امها تمام ثابت و مستلزم ثبوت ابوة  
 البانی است پس حمایت حقوق و برادر است حقوق ابوبکر شریعین از رعایتش برادر است ابوبکر و پس از آن سابق و اقدم هر که خلق در حق او  
 استحقاق شرعی خواهد بود و با او مصومی طبعی چه خواهد کرد و آری که در دست فاطمه است و مقتضای مقتضات طبیعت بشریت است  
 که چنانکه آنرا در موردی مخصوص روایات احادیث و آیات که مداره او و تمام آخرت بر او است سرایتی بوده باشد  
 شنیده باشی که جناب اقدم سبب آنکه حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنهما بر غیر تمام است امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را  
 بر غیر از زوج و خرد او حمل یازد و شست چنانچه تاجیه رضی الله عنهما در دیگر بر سبب آنکه کجای نیاید و در حضرت امیر کرم الله وجهه  
 در قضیه آنکه قسید آنجناب قدس از کیفیت حال استفسار فرمود و جواب داد که آنکه در زمان سوامی او بسیار بدی معنی سخن  
 آن در گیر است و از او باید نمود و آنکه او سجانو تو برای خلع فعلی است سید و قی فرستاد اگر اینجای بود  
 البته با نزال می گاه بیفرموده و اول از قبیل انشا است تا می از صدق و کذب در میان سبب و شریعت و بشری فرمود  
 و ثانی از جهل اخبار و ساط صدق و کذب بر آنست لهذا طبع خردوان مرعی در شت که چنانچه حضرت زینب رضی الله عنهما  
 غیر از آنکه خیر که از حقوق اسلام بود از زبان بی آورد و حضرت عائشه رضی الله عنهما میفرماید و مست که با من از جهل از او  
 مطهر است اما است یعنی برابری و برابری دیگر و کس با وجود آن در وقت غیر از صدق و حق از زبان او نبرآمد و حضرت  
 عائشه رضی الله عنهما میفرماید که من غیرت بر از جهل آنجناب نمیبردم مثل غیرت که بر من سبب و شتم با وجود آنکه من او را  
 ندیده بودم لکن فکر آن بسیار شنیدم تا آنکه بر روی رنگ و ردی آنجناب متوجه گردیدم فرمود که مرا و بر اینجهل یازد  
 در سان از آنروز از تعصب با زاندم علاوه آنکه حضرت عائشه را چه فائده بود که برای تحصیل آن کلمه در کلام  
 خدا و رسول او می نمود اگر تصریح میکرد که این کلمه در شان این بر بنده مذکوره مانع شدیم منتی این بر بنده ظاهر  
 از مثل همیشه چنانچه سابق گذشت بلکه متعصب عالم میکردید و تخم عداوت بر بار می آمد که بسیار از بنده چنانچه  
 و مقبول نمی تواند شد اگر حق پوشی میکرد و این حدیث حضرت خدیجه رضی الله عنهما که تصدیق آنست و ایست نمی شود  
 چنانچه او نمیدانید که اگر آنجناب قدس بعضی از احکام آیات کلام الهی می شنید و بدین میگردد و احقره الیقین آنست  
 است بود و تحقیق نفسی فاطمه زهرا رضی الله عنهما و آنکه در فضائل حضرت علی از حضرت عائشه

مرویست که علی از ورتو وار شد جناب رسالت فرموده ها سید العرب حضرت عائشه گفت ولست سید العرب  
 فرمود تا سید العالمین و علی سید العرب نیز روایت که ذکر علی نزد عائشه برآمد گفت او اعلم بالسنه است از روی  
 که باقی مانده اند و نیز حضرت عائشه از صدیق اکبر روایت میکنند که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم نظر بر روی  
 علی عبادت است نیز جمیع بن عمیر روایت میکنند که مع عمتی علی عائشه فسالته ای الناس کان احب الی رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم قالوا ذوق فقیل من الرجال قال ذوقها ذوقا رواه الترمذی آری روایات دیگر آمده  
 که یا یکی گویند گفت اقوال مختلفه در بیانات دارد اما روایات پس روایتی آنکه القاری کسار بر اینها آورده فرمود  
 اللهم هؤلاء اهل بیته و ذواتهم اذ هب عنهم الرجس و طهر شو تطهیر این گفت ام سلمه و انما معهم  
 فرمود و انک علی خیره روایتی آنکه فرمود نزول کریمه در حق من و فاطمه و علی و حسن و حسین است و روایتی آنکه در  
 کساجبریل یا میکائیل نیز داخل بود روایتی آنکه بن تطهیر فرمود و انما حور با حور هم و سلم لمن سئل عن  
 لمن عدا هم و روایتی آنکه بعد القاری کسار است بر آنها نوازه فرمود اللهم هؤلاء ال محمد فاجعل صلواتک  
 و بركاتک علی محمد انک حمید مجید روایتی آنکه فرمود اللهم هؤلاء اهل اذ هب الرجس و طهر شو تطهیر انک  
 و ام سلمه گفت آیا من شیم از اهل تو فرمود بلی و داخل فرمود و او را در کس بعد تمام دعا برای آنها و روایتی آنکه  
 و آنکه گفت و علی یا رسول الله پس فرمود علی و ائمه روایتی آنکه و آنکه گفت تا نامن اهلک فرمود و انست  
 اهل انا قول بعضی گویند نزول کریمه در شان حضرات اربعه است بعضی بر آنکه مراد همین خات اقدس است  
 و حدیث و بعضی بر آنکه مراد اهل بیت سکنی و اهل بیت بسنت که صدقه بر آنها حرام جمیع بعضی بر آنکه مراد جمیع  
 نبیها شمرانده و بتائید آن روایتی آورده اند که آئینها پوشید عباس و ابنای او را نوازه پس فرمود یا رب  
 بنا عمی و صنوایی و هؤلاء اهل بیتی فاسترحم من النار کسری یا اهم بملاتی بنده پس امین گفت اسکندریا الهی  
 حواله الطائیت فقالت امین ثلاثا از چهار روایات روایتی که جناب اقدس فرمود که در حق من و فاطمه و علی  
 و حسن و حسین نازل شد اگر چه قول مذکور را مفید است لکن قیامت و فساد چنانچه میدانی شد او از ویادی فرمود  
 پس بر تو باد اهتمام در دفع فساد و اتباع طریق سداد و رعایت قوت اسناد و شک نیست که روایت صحیح مسلم  
 از روایات دیگر قوی است پس تعویل بر ادست و تاویل دیگران بسوی او و معنی بروی مذکور بشرط صحبت  
 است که اگر مقصود بالذات از تطهیر ذوات آنها من حیث الذوات میبود و آن بتفریق و تطهیر حاصل نمیشد  
 پس تطهیر تطهیر بر تقدیر استقرار حسن معنی شد که مقصود بالذات مجاورت حسن از مجاورت آنجناب اقدس است

و حضرت اربعه طاهرات که با اعتبار جنسیت و بطنیت و اشتراک علمی و روحی استحقاق و التماق بآن جناب  
 اقدس دارند و درسی و مجوزی آن ازینها البته منقول پس کریمه بظهور در شان حضرت مطهرات نازل است  
 و در حقیقت و معنی در شان آنقدر تقدسی صفات و حضرت طاهرات و تحمل که صیغه مبالغه و تاکید ناظر بآن باشد  
 که این ذوات طاهرات با وجود آنکه در ذوات خود با از جنس ظاهر بودند از قریب و مجاورت آن غیر طهارت بخشید  
 تفسیر در جاتی و در اول تفسیر از یک شرک و آن در عموم مؤمنین است او سبحانه و تعالی میفرماید اولاد الذین لو  
 یح الله ان یتطهر قلوبهم این کریمه در شان پیرواست اشارت بآن مینماید که اراده او سبحانه و تعالی تطهیر  
 کافه مؤمنین تعلق گرفته است الا شیخ ذمی به پیروی لاجن نخواهد بود و دوم تفسیر از نجاست حدت اصغر و اکبر این  
 شامل مسی متوضئین و متسلسلین متعین است چنانچه میفرماید یا یس الله لیجعل علیکم من حیرة و لکن یرید الی غیره که  
 تسبیح تطهیر از جنس اراده دنیا در شیت است و آن مخصوص باین سیل مایید الله لیده بکون الوجل الیه  
 و بطهر که تطهیر لکن بعضی از آنها را طهارت را عاصبتان بخشید و بعضی بلا از تقاربت و مقاربت اول  
 از و اج مطهر است اندو ثانی جناب الطهر و حضرت طاهرات صلوات الله علیه و علی اهل بیتها آمین  
 اما روایتی که در این دعا با ذهاب رخص است نه دعای قائلان قول مذکور را محصل است و نه دعای باراکه  
 یعنی فساد محل است زیرا که دعا با ذهاب جنس مقتضی ثبوت آن در واقع نیست در صورت تبیین بعدم وقوع چیزی  
 مذکور دعا با ذهاب آن گروه می آید چنانچه جناب معصومین آید میفرماید اللهم اغفر لی عیدی و هنی و خطای و  
 عدی کل ذلک عندی و یختمین و بر او عید و میر برای ادای حق عبودیت بسیار واروست بخلاف آنرا که  
 با ذهاب آن که تحقق آنرا میخواهد تا تکلیف نیما بین اراده و مراد لازم نیاید و روایتی که ششکبر زیادتی است اگر  
 راوی آن تقد با شریقه و اصول قابل قبول است قطع نظر ازین زیادتی را تریذ می با سلوب حدیث  
 مستقل روایت کرده است و آنچه ام سلمه روایت از رویای خود میکند دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 در خواب و حال آنکه بر سر و بینه او ترا باست گفتم چه شد ترا یا رسول الله گفت حاضر شده بودم قتل حسین اکبر  
 و نیز آنچه این عباس روایت از روی خود مینماید دیدم بنی صلی الله علیه و سلم را در خواب بوقت نصف نماز پراکنده خواب  
 آلوده بدست او شیشه است که در این خون است پس گفتم بدو ما درین فدای تو با و چه چیز است این گفت این خون  
 حسین و اصحاب با دست همیشه می چنیم آن خون را یعنی از خاک بر میدارم و جمع میکنم تا امر روز پس احصا نمودم آنوقت با  
 پس با فتم که کشته بشود به آنوقت سر و گوشت اندیرین قدر از زیادتی مذکور و از خواب احسن ما دریم که حالت از در آن



که آنجناب اقدس در سر که محاربه حضرت علی با امیرالمؤمنین حاضر بودند و بشارت داد و بشارت داد و بشارت داد  
 غبار آلوده گردید نفسش خود و نفقه حال شهیدان و خون چسبیدن از روی خاک و روی ایشان میبود و کج بود  
 و نگاه داشتن آن خون بگر باره خود تعظیم آن خون میفرمود و آنچه تقدیر عظیم حکیم و پند بزرگوار است  
 سابق بشنید حال آنکه بر آن عین میدید عجب اشکال تصویر چشم حیران کشاد و لب زبان بسته باید دید و دم باهی  
 بهم نماید کشید آسمان و زمین را در عالم محبوب طیب خویش چنانچه در دم از مشاهده خود روایت کرده اند خون  
 میگردید لکن بفرمود خود که من قتیله قلیله غلبه شد که بشود باذن الله او را بر اعلا منظر و تصور نمیکردند و سر  
 زیاد را که بریده بر زمین بود و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز  
 می آمد و در سوختن پنی او رفت آری نموده اگر این با سکیا که بر وقت میترسند تا پای این یاد یازید میگردید آنچه  
 بفرزند عیب او و بعالم علوی و سفلی هر امیر سیدک ای سال تمام است و هو دیسالت آگاه دلان که در حال کت می نمود  
 دیده و دانسته تن تقیر بر چه که جان تقیر میگردید بنده جناب بزرگوار مسیله مسومه بابا آنکه سمیت خود ناعنی بلکه ناطق بود  
 تا اول فرمود تا اثر بقتضای تقدیر در وقت اخیر ظهور نمود حضرت امیر برای نماز تکبیر کرد و بر آورد بسیاری گواهی  
 شهادت خود شنید و بسور ضمای خدا که عین مسمی بود بر خدای خود و دید پیش ازین هم با این ادا علم بود که  
 این علم برای کاری بجهت حضرت امیر حاضر شد فرمود این قابل منست حضار عرض کردند او را یکشتم فرمود پس هر که  
 خواهد کشت وقتی که ابوموسی را از طرف خود حکم مقرر کرد و میفرستاد فرمود این بذا لکم و میفرمود عرض کردند پس  
 چرا میفرستی فرمود او سبحانه و تعالی که عالم فواج و خواتم است و بسیاری از انبیاء فرستاد که کسی آنها نگر و دید هر گاه علم  
 الهی بعبادت امور مانع ارسال رسل نشد علم من که بانجام کار است کجا مانع ارسال او تواند بود و در سخن بی و او داد  
 مقدم بن معذیکر بر رویت که جناب سالت امام حسن با در کنار نشانده فرمودند امنی و حسین من علی بن امام  
 حسن بنیاسنتی که جناب سالت داشت شهادت زهری میراث یافت امام حسین بنیاسنتی که بجزرت ولایت شتاب و شتاب  
 با وجود منافقت جماعه کثیره که عبدالمعز بن عباس و عبدالمعز بن زبیر و کثیره بودند بسوی شهادت خویش بوارش  
 پذیرد منافقت نوس قتل الحسین بسیف چده میان مرام این کلام آنکه حضرت امام حسن بعد پدید خود  
 تخلیه بجز بجز و واجب از طاعت تا انزال احکام و تقوی ایشان با کثرت بقاء و بیانی از احکام نافذ و مطاعه و دست ایشان  
 امیر طاع لازم الاتباع گردید و یکی از احکام او تالیه بود خود است پس با حضرت در میانید که نفاذ باید واحد می بود  
 و اطاعت از سر تا بر حضرت بعد لوق عهد نامه بنام حضرت عمر نوشت حضرت علی بن ابی طالب می فرمودند که این

فرموده و بیایست که حضرت امام حسین نیز بدستور پدر خویش بیعت اطاعت بفرمودند و برین تقدیر حضرت امام که دست  
از بیعت او کشید نیز یک حکم حدیث من فادی الجماعة فقتلوه سیف جدا و بر او کشید پس قتل او بکلمه شریع جدا و عمل آمدن قتل  
و در آن فاعل مجول این قول لکن چون بول شستن است نمود کتب و در سائل مخصوص در بحث طهارت نوشته گن میاوا  
که این نجاست در دیگران ساری گردید نیست حفظ طهارت قلوب و سینه بعنوان تشبیه در تحریر آورده و در آن  
کرده اجل نموده میشود حضرت امام حسن وقت تفویض تعلیم نارت شرطی بین میان آورده بود که یکی از آن ولی عهد ناکرون  
دیگر بیست چنانچه در عهد نامه مذکور است و آن در کتب خصوص در سواعن مسطور پس معاویه را از قبل امام بکلمه بیعت میباشند  
مستقل گردیده بود و حکومت مثل قضا و غیره چنانچه علماء نوشته اند قابل تقدیر و اطلاق است اگر سلطان یا حاکم یا حاکم  
بلدی فراید قریات بلکه معاملات بعضی واقعات مستثنی نماید حکومت مستقیم میگردد و در مواضع مستثنای نافذ  
نمیشود و سند استثنای بعضی واقعات میتوان شد چنانچه سالی حضرت صدیق را امیر گنج کرد و متعاقباً حضرت  
علی را فرستاد بقرآنه آیات برات نامور فرمود پس حضرت صدیق در امور و از تعلیم مناسبه زیارات سزای  
تبلیغ احکام برات آمد و امیر ماند و حضرت علی احکام برات را بجامعه گنج میرساند و سند استثنای بعضی مواضع استثنای  
حضرت عمر است یعنی بقدر عهده نباه و برین انحصار را از امارت معاویه که گاشی این مابعد بسند آن عبادت  
الصامتة الاضداد و التقدیر بحسب قول الله صلی الله علیه و سلم فخرج مع معوية ارضاً لهم و هم تبعوا معاوية و قال  
بالنیا و کسر الضمة یا ابا انور قال ایها الناس انکم را حکور الربا سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا یتباعوا  
الذهب بالذهب الا ما تجمل لا زیادة و یفها و لا نظرة فقال له معاویة یا ابا الولید لا ای البر ما فی هذا الا ما  
کان من نظرة فقال عبادة احدک عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و تحدثنی عن ابي یوسف لکن اخرجنی لک لاسا لک  
یا ابن کعب علیها امری فلما قتل الخوارج بالمدینة فقال له عمرو بن الخطاب یا ابا اقدیس یا ابا الولید فقص علی القضية  
و ما قال من سألته فقال حج یا ابا الولید الا انک قد سببت الله ارضاً لک و انت بالی معوية  
لا امره لک علیه علی الناس علی ما قال الله هو الامور حضرت عمر رضی الله عنه اورا از امارت معاویه بر آورد و پیش  
ما هم خاک بوم ملک و مبرکات علوم معویگی برود و هم عمادی که او بنده بود و سستی شریک و پس در عهد کردن بنید که خدای  
عهد است صورت انعقاد نخواهد بست بلکه مولی خود شغل میکرد و دیگر می چوکت تیرگی ای بجای او خرابی شستند  
آنکه تفویض امارت کردن در معنی نیابت و و کالت و آن است لهذا معاویه را نامید نام حسن میگفتند چنانچه صاحب  
سواعن اناب الحسن معاویة و معاویة اقریه بذات نوشته است و متابعت نام حسن را از قبیل جماعت سلطان

بقاضی است که متعلق خود او بوده باشد علی نوشته اند اگر سلطان قاضی برای فیصله قضیه او پیش خود خواند باید که  
از مکان خود بر خاسته و راه بجای خود نشاند زیرا که مکان نشانی مکان مکاتبات است و حکومت این بر حکومتی  
از او است حضرت علی کرم الله وجهه بسبب خصومتی که با یهودی داشت در محاکمات حاکم شد و بجای خود نشاند  
کرم الله وجهه در مورد مخالفت من بودی است لهذا برای او شیخ مجتهد حضرت امام حسن نیز روزیکه نزد معاویه بنیام  
صلح پس از مدتی رفته بود وقتی حضرت بمشایعت برآمد در خیال مردم در کباب وان درآمد و نائب وکیل قاضی  
و باجهاد بر که حکومت و ولایت است و استفا و از دیگر است لکن آن نیست و دیگر بر قائم مقام خود گرداند لکن عقد  
مشهور است آن مذکور و مسطور بوده باشد و حال آنکه نبود بلکه عدم آن بود و نیز یکی از شروطی که در عهدنامه صلح  
است آنهم بود که در کتاب است و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و آنچنان عمل نیاید و حدیثی مشهور می آید که ولایت  
بر آن نیستید و لهذا علی او را از حاکمانی شمارند و زمره اعرامی و از آنجا هم باعلام الهی خبر داده بود که بعد از  
ظلماتی بر شمع نبوت خواجه بود و الی ما شاء الله تعالی بعد از آن امامانی بر غیر منبر و این اشارت بشارت است بعد از آن  
بود پس گاه که خود مختلف بود و شروط در مقام ولی امام قائم نمائید و دیگر بر اصل خود متولی کرده در اینجا چگونگی خواهد نشاند  
پس بر مغلوب محض است سرکشی از و و فوج کشتی غیر از بلکه واجب خلاف آن می گویند همین غایب سالت ابی سفیان شروط  
بچندین شروط در حدیثی وقوع آمده بود و شروط آنرا آنجا تا آنکه بر صحابه شاق می گوید اتفاقاً فرموده و آفرید بعد از ابی سفیان  
شکستی پیدا کرد و آنجا بر سر او لشکری بر آورد و غیر او را در حیطه اسلام آورد و همچنین فرزند ابی سفیان صلح با فرزندان بکار  
کرده بسبب عدم اتفاق خود و خودش بر همین صلح گردید پس فرزند آنجا که صلح عند بعد یعنی حضرت امام حسن اگر زند  
پیوسته نظر شکست صلح کرد چنانکه می باشد بلا خلاف حدیث بعد خود تقضای بیعت خویش که میل گذشت گذشت و شد  
و بجا صلح همین بود و گذشته بجای خودی نشست لیکن فرزند دوم آنجا که قائم مقام برادر است و بیعت با معاویه  
با گراه برادر آنهم بشرط عدم تولیت دیگری بوقوع آمد و بیعت شکست عدم و عدم محبت تولیت و عدم اهلیت شکر  
از بیعت و گناه گرفته نسبت جد خویش که بر جد برید بعد نقض عهد صلح لشکر کشید و بود فوجی برای مدافعت و مزاحمت  
نیز فریاد آورده پس ازین تعاقب و تامل مذکورین واضح گردید که حضرت امام حسین بر سنت سینه خود است علیه الصلوة  
و السلام و نیز بر طریق درویش خود که او را به پیش از اسلام بدست حضرت امام سیف جدا و طیمه و علی اگر الصلوة  
و السلام است نیز بر سیف جد نیزید که در جاهلیت بان گناه از با جناب سید الانصار و الابرار سیدنا حسین علیه السلام  
جداه و قتل سیدنا لکن سجده بر صدق این قول قول خود نیزید گواهیست شیوهی شهدا و در بطشت بال سیدین

و فرمایند که حق تعالی باینها من و قصه قد عدلتش قوه بدانی ابدا و فی احوال مستحق و شهادت مردود و الشهاده در  
 صورتیکه بر نفس خودش بوده باشد که فرج آن بقول آنکه شهید علی بن ابی طالب است ثابت و اقرار است قابل قبول فرق میان  
 او و رضی الله عنه و بیابان جبراه و علیه و علی اکرم الصلوٰة و السلام و بعد مشارکت میمانند در امور مذکورند همین قدر است  
 که او سبحانه و تعالی در او صلی الله علیه و سلم در مقام امامی سفیان ابیضای و عدد خویش از شفاکت شفا بیستاد که در جیبیه نازل  
 فرموده بود با طغر و معتبر بود و داخل که و کعبه کرد و ایند و او رضی الله عنه در مقامی نریزد در چه شهادت عمایه فرموده  
 بر فقیه علی بن ابی طالب و الصدیق و الشهداء و الصادقین ساینده شهادت فرموده و سبحان و تعالی احدی  
 اکتسابین خوانی آن یعنی فتح و نصرت نمود ای تو ای شمسیت فایک منصور لازم کتاب جبراب جدا بود او تنهی  
 حصول آن ولی بسیار شمر و چنانچه میفرمود بود در حدیثان اتفاقا سبیل الله حقوقی او کعبه فداقتل امرای چون او قتل  
 او سبحان و تعالی از روی او صلی الله علیه و سلم بر آورده که کشته شدن یکس جگر گوی شهادت و صلی الله علیه و سلم بجای کشته شدن  
 چه سببها هم غیر از صغیر و کبیر کشته باشند پس او بجا شهادت حضرت امام حسین که آنستین او را صلی الله علیه و سلم  
 آنچه بعد صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و در حدیثی هم فرمود سر ما از اقول مذکور و قول آنکه تخصیص وجه اهل بیت  
 در حضرتان ظاهرات به دلیل ندانم کبیر تذکره کعبه در حدیثی است پس آنچه در او و بر او است ساری که کشته باشند  
 سبب که دوران اللهم شولا اهل بیتی دارد است پس او صیفت شخصی بود یعنی مثل فرزند رسول اندر وجه تبخیر و صهر  
 نیشو و والا کفر اسلام مذکور یکروز در جنگی که تعبیر آنست که تسبیح نبی و نام در این داخل اند و در باب حدیث حضرت علی  
 سندی می آید که اهل بیتی که از نطفه بطور پیشو که اهل در اخلاق و طبیعت از و اولاد ایشان اهل بعل اذا  
 تو در و اخلاق آن بر اولاد و انوار و نیزه ایند با اعتبار آنکه اینها همه از آنها بر زمین و در حدیثی هم آمده که اینها  
 و گاهی فقط اهل با اخلاق بودند و اینهمه بر آنچه در کبیر و حدیثی مذکور است و گاهی با شفاکت بر سبب اینست که در حدیثی  
 نیز اطلاق بر سرده آمده است اما بر سرده پس و در حدیثی هم بوده علیه السلام بخیریت است و اهل کلامی که مراد از او اولاد پس  
 نوع علیه السلام اینانی من اهل و گاهی باینی از اهل بیت است که در حدیثی هم آمده است که اینها همه از آنها بر زمین  
 او خوالا فرعون است العذار یا آنچه اطلاق این است ساری در شهادت ظاهرات از اولاد بر  
 اشخاصی که بر سر آمده است لیکن تنها و اثنان در اول ترکیب آن کتابی است است و در حدیثی است که  
 در حکم اول و فقیر که اخلاق بسوی رب البیت کرده شود و در حدیثی که شهادت نبوی است که در حدیثی کرده اند فقال من  
 او صلی الله علیه و سلم فلا یجد احدی یضاد محنت او حدیثی است که او را لکل من عیاله و لشعیر و لغیریتینته

غیر الهالیه و من اوصی لاهل بینه یدخل فیکل من حج و عباد الله اقصی ایضا اسلام ثم بعضهم شرطوا اسلام ذلک  
 الایه بعضهم لاهل و کان ملویا یدخل فی الوصیه کل من یسب الایه و من یسب الایه علی القول بالاشتراک و کل من یسب  
 الایه طایفه القول بعد موثقه الخ لا یستحب الایه و جعفر بن محمد الواسع ان حکم اهل البیت کان لاهل البیت لانی فی القبوله التي یستحبها  
 و شاید نقلیست عرفتموها مثل محمد بن ابراهیم الخ لانی معنی قبیل و خاندان مستعمل بوده باشد و الفاظ و صحایب و ایمان  
 بعت تحمل کرده میشود و الاور زمان پیشین یعنی عهد مبارک رسول خدا تعالی و تبارک اطلاق آن بر اولاد و اولاد  
 بود و شاید غیر و میفرماید غایب کل ال محمد هذا المال و غیره و مراد آن اهل بیت است و اولاد با و اولاد اولی الله و صلوات  
 الله علیهم و لکن ایام و صحاب و اولاد آنها و مراد از آن اهل بیت است و مراد از آن اهل بیت است و مراد از آن اهل بیت است  
 عهد آورده و اصل خود را که جعفر طایفه ما اتفاقاً تا ما میباشند تا ما میباشند تا ما میباشند تا ما میباشند تا ما میباشند  
 تحمل هم الصدقه مذکور است از اهل بیت علی و اهل بیت علی و اهل بیت علی و اهل بیت علی و اهل بیت علی و اهل بیت علی  
 حقیقی انجمنی است بقدری که در قرن اول ذکر است از کتب ما قبل فی بیوتی که در حقیقت بقدری ندارد و علاوه  
 آنکه چون احدی از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است  
 نماز پس مدعی حقیقی انجمنی است که در عهد و انجمنی مذکور شد معلوم میگردد که و نول مثل بنی عباس و سلمان و ثوبان و  
 از بیست تا انجمنی است که در عهد و انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است  
 حاضر گردید و کسبین یعنی امیر معاویه یعنی معاویه بن ابی سفيان بن زینب و لم خارج الانعام دخول اولاد  
 النبا علی صاحب الدنیا و جامع الامور و غیره که در عهد و انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است  
 بلکه انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است  
 انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است  
 در بیت معاویه و ما شکره در واقعه پایله و در حال اشغال عباسی است چون چگونگی خاندان گویم حضرت امیر المؤمنین رضی الله  
 عنه از طایفه و خاندان بنی امیه در عهد و انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است  
 بیت الهی حاصل شد و بیت معاویه یعنی معاویه بن ابی سفيان بن زینب و لم خارج الانعام دخول اولاد  
 حکم بکونست فرموده بود و شاید هر یکی از اولاد او و علی علیه السلام یعنی معاویه و داشت لهذا او سبانه و تعالی قرین گردید و  
 میفرماید و اخذ کرن ما قبل فی بیوتی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است  
 که در عهد و انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است

در عهد و انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است از انجمنی است

این بیوت بود و عمر بن عبدین بر سبید قال جاء رجل الى ابن عمر بن الخطاب عن عثمان بن عفان قال قال رسول الله صلى الله عليه  
وآله فقال صلى الله عليه وآله وسلم قال صلى الله عليه وآله وسلم قال صلى الله عليه وآله وسلم قال صلى الله عليه وآله وسلم قال صلى الله عليه وآله وسلم  
الله عليه وآله وسلم قال صلى الله عليه وآله وسلم قال صلى الله عليه وآله وسلم قال صلى الله عليه وآله وسلم قال صلى الله عليه وآله وسلم قال صلى الله عليه وآله وسلم  
في بلد قتل بن الوصية تقمها او سببها انك اذا خرجت الى بيتك فقل لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله وحده لا شريك له  
انما يستوي الله وحده لا شريك له لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله وحده لا شريك له  
بكرهه واليه يرجعون اهلى بكتي فرموده اگر چه بطبقت عام است چه در لفظ نسبتا بلكا بطبقت ظاهر است خود ذات  
جناب مقدس بود و مخصوص حضرت زهرا و حسنین علیهما السلام که بجای دل و جگر ایشان در اختیار او نیند و کل را بر اجزا آنها  
و احتیاج است و این حضرات راستا است فرمودی که بود و تلفظ در تلفظ کمال بر اینها زیاده از ذوقی است برای دیگر  
بلکه حضرت آن فرمود و مرویست که حضرت زینب و وقت سر آمدند بر خود ایشان ابداً بطبقت انما است فرموده و بار دیگر  
فرستاد و قسم داد پس تشریف آورد و حسنین را رضی الله عنهم و در وقتیکه خطبه بخواند ایشان در میان می آمدند زینب فرموده  
و خطبه که داشت آن هر دو بر داشتند او بر زینب و حسنین را رضی الله عنهم با آنجناب یک نسبت بود و در حالت بیخواب  
اصحاب آنکه حسنین بر آن بودند آنوقت تشنه بود و در آنوقت خطبه تبلیغ احکام الهیه بنمود پس در آنوقت  
با وجود طلب بر سر وقت حاضر نگردیدند و در آنوقت بل طلبی از عیبه خود و دیدن دلیل است اما بر اینها انصاف است  
اگر چه شما را اینجاست است و میدان تو حیوات و ناولات شروع و حضرت امیر را که در امر وجهه با آنجناب گفتی بود  
که دیگر می توان شرکت داشت می دانستی ای سید که هر عدل در حق او است که من زینب سوره رسول الله صلى  
الله عليه وسلم يكن لاسد من الخلائق ائمه باطنی بحرف قول السلام على ابي ايوب الله فان تحبوا الصلوات الله  
والادب علي يمين انجناب فتفكره حضرت امیر را همراه جیشی میفرستاد هر دو دست و پا داشتند و عایسکه و اللهم كما خلقته  
تسبي عليا و ساه را با وجود غیبت او و تشخیص با با وصفت اخلاصت و الكثیرة وقرب بعیت من فرس موت کسبو  
موت فرستاد و میدانست که درین بیماری از عالم میروم و لحن بر فوق اعلی بشوم اگر چه ظاهر آنست که حکم بر فرس صدق  
اکبر را بر مردان یکی فلیصل بالناس شسوخ شمه باشد لکن در خصوصیت ذکر کرده اند فرمودی بعد از آنکه بن عباس  
قال كنت انا وانا من جالسین عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ دخل علي بن ابی طالب فقام فمعه  
رسول الله صلى الله عليه وسلم السلام و قام ايه دعا لقيه و قیل بن عیینة و اجلسه عن عینة فقال  
العباسی رسول الله انتحب هذا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا محمد و الله ان الله اشهد

حیاله مفاد الله جعل ذریه کل نبی صلیه و جعل ذریه فی صلبه اگر گویند انتخاب اقدس با وجود نزول کریمه  
ادعوا هم لا یاتهم هو اقسط عند الله حسین باجای ایشان خود چگونگی آورد و بر وفق و عده یکی از اولاد خود را بر او  
ببر و او سبحانه و تعالی با وجود علم با آنکه انتخاب پسری ندارد و بگفتن بلکه که مطابق واقع نبود و چگونه مقرر فرمود گویم حسین را  
رضی الله عنهما نسبت نبوت میواسطه حضرت علی است و بواسطه انتخاب نبوی و حضرت زهرا نسبت ب حضرت علی از قبیل  
یا سار البی نسبت ب جناب نبی از قبیل نسا نسبی است اینها و نسائنا از عموم مجاز است مثل قولهم امواتنا  
علی ابائنا و اولادنا بلکه او سبحانه و تعالی میفرماید لا یکنف الله نفس الاموات و سجد لا تضاد و الله بولد ها و اولاد  
له بولد نسبت ولد بولد میسوی مادر و پدر هر دو می نمایند و ولد عام است بر این نسبت هر دو صادق می آید  
پس ولد نسبت له الولد خواهد شد تا آنکه ولد اول کسی و ولد آنکس است پس بر آنکه نسبت له الولد و اولد که تولد  
از نسبت معلومیه و معلومیه است از نسب آن عمومی مثل آن در او قریب و بعید بواسطه و بواسطه هر دو را شامل ملاحظه  
ولد و این بر آنکه و سائر کثیره دارند در شرح شریف و عربی مشهور و معروف مثل تا سید ولد آدم همچنین است  
بنی هاشم و بنی شیم و بنی آدم فوق همه است در تقسیم و عالم بوضع او سبحانه و تعالی است بلکه واضح هم خواهد بود  
لکن مجاز بسبب شرف و کثرت استعمال با وجحقیه در قی میشود و حقیقت بطلت استقال تخصیص مجاز پس  
الولد است این را این اگر گویند تسلیم در ولد الولد و این الابن میتوان کرد و بخلاف این نسبت سخن در همین بود  
بیرا که این اختصاص را و اما است و ثبوت علم مسلم ثبوت شخص نیست نیز در مقدمه این نسبت جایز است که احد  
الطرفین بواسطه دارد همان نسبت سطر بطرف آخر بود و نسبت با بن الابن محفوظ است همچنین رسول الولد  
و در این نسبت غیر محفوظ و نیز اگر عکس کنند محفوظ محفوظ و غیر محفوظ می باشد گویم نسبت با نسبت مثل  
نسبت ای با بن نسبت با نسبت پس نسبت با بن نیز مثل نسبت با بن با بن نسبت ثبوت خواهد بود که با  
در تمام این ضروریست نسبت با بن با بن نسبت این باب نسبت خصوصیات در و ابلی که پس با و دارد  
مغایر است که پیروز تا آنکه فیما بین با بن که با و غلقت پس است شمر عدد و نسبت بین این مغایرتی است  
و جهت در غلقت در غلقت پس در نسبتین که شریح بر آنست نیز در مغایرتی در آنکه لکن با بن نسبت بین  
بالذات متعدد و یا اعتبار است پس نیز در یک لفظ با ناسی آن وضع کرد و تأمیر از طرف اعتبار هر دو نسبت همان یک  
لفظ میکنند پس اینها میگویند همچنین نسبت و نسبت از این هر دو نسبت لفظ اولی را در تشریح لفظ ثبوت بیان میکنند  
و طرف دیگر این هر دو نسبت متعدد و متغایر را از استانی که را بلفظ آن نسبت با اعتبار این طرف با و دیگر لفظ

نسبت

ام و نسبت را با اعتبار این طرف با مومن تیر میکنند و تعدد نسبت ابوت و ائمت و اب و ام نیز و ثالثا در هر آنکه  
 ماول لفظ نبوت و این هر یکی از این دو نسبت متغیر است زیرا که تکافور وجود و عدد الالوام تضاد نبوت و عدت لفظ  
 مستلزم وحدت نسبتین نیست چنانچه تعدد لفظ این و نیست موجب تعدد نسبت نگردد پس این نسبت این است  
 الاین نسبت نبوت با اعتبار عموم و شمول نسبتین که در تین در هر دو بطین محفوظ در هر بطینی در ضمن فردی و در عکس این  
 نسبت ابوت غیر محفوظ زیرا که ابوت برای معنی خاص است و آن نسبتی که از جهت باب است نه بازاری معنی عام  
 که شامل نسبت اب و نسبت ام باشد چنانچه نبوت موضوع بود برای معنی که شامل نسبت الی الالب و نسبت الی الایم  
 پس در عکس نسبت اب و اب و در بطین دیگر نسبت اموت به ابوت بخلاف عکس این الاین که نسبت  
 اب و در هر دو بطین محفوظ پس نسبت نبوت سنین بیشتر رسیده و چه صدق قویند و انبیا نماند و اگر در پیش  
 آنچه مقرر شد فهمیده بود نسبت در این نسبت عکس هر دو غیر محفوظ است در اصل خطا کرده بود و با اشتباهی که در اولی  
 دارد زیرا که وجه عدم انحفاظ نیز از او است که در بطین اول نسبت نبوت است و در ثانی نسبت نبوت است و در آنچه  
 سابق مذکور شد معلوم گردید که هر دو یک نسبت است اما عدم انحفاظ آن وجهی دارد که در اولی نسبت نبوت است یعنی  
 که مضایف اموت است و در ثانی معنی که مضایف ابوت است و آنکه حکم انحفاظ کرده ایم معنی عام که شامل هر دو معنی است  
 و در عکس اصل طریق صواب حکم نموده لکن صوابی که تقارن بخطا است زیرا که عدم انحفاظ نسبت عکس است مفرغ بر مردم  
 انحفاظ نسبت اصل گردانند و در حقیقت انحفاظ نسبت اصل و عدم انحفاظ نسبت عکس هر دو مفرغ بر عموم مخصوص  
 وضع این و اب است چنانچه نموده شد اگر نبوت خاصه برای نسبت الی الالب موضوع می نمودند و بازاری نسبت  
 الی الام لفظ دیگر مثلا لفظ موده موضوع میگردد چنانچه بازاری نسبت الی الام اموت موضوع است از الالب است  
 و عدم انحفاظ اصل مثل عکس ظاهر میگردد باید دانست که در خصوص اب و ام مذکوره و نوشتن بهتر است زیرا که  
 هر حدوت نسبت بین الالب مضایفه با نسبت الی الالب و خلقت مضایف متعلق است بخصوصیت معلومه معهوده که  
 مستثنی البیان است و انخصوصیت معهوده از حواصن مذکور است و همچنین در حدوت نسبت میان ام و مضایفه با نسبت  
 که در الام را در خلقت مضایف و خلقت است با حواصن مخصوصیات چنانچه با الام که خود مستعده دارد با الالب که خود  
 عاقد دارد و در انستغاب و امتزج کردنه پس از این هر دو در نسبت انسانی با سینه هر دو ان می بر آید بین این اصل  
 و ولادت است و این خصوصیات استخراف ان نوشتن است لکن اطلاق محافل و حامله و والد و والد و بر این می کنند  
 مثل مایض و مایضه که از خصوصیات این است حاجت تفارق بخلاف انساوس و والد و والد و والد و والد و والد

نور اللمعات  
 در حدوت اب و اب  
 معنی نسبت اب و اب  
 معلوم



پس هر دم که اطلاق والد بر پدر میگفتند هم خلاف حقیقت است که اصل صفت ولادت در نسبت مشتق بر بود چگونه  
صادق آید و هم خلاف نسبت علی با فی القاموس و عجب آنکه جوهری در صحیح ولدت اللزاة تلامذة کثرة لائات  
و از انحال انشی نه شده است و در مذهب اطلاق والد بر پسر جاری می رسد و تا بی فارقه بین الایسنا الام می آید و فقال الولد  
الایسنا الام التلامذة و هذا لوالد لانه مشتق اسم تمام برای ذکور از فعلی که مخصوص بانا شده بود چگونه است  
که بی تو از گوشت که ذکر می شود و در فعل لغت است پس فعل انما تولید است صادق بر آنجا مولد که مشتق است  
خواه باشد از انما یا قول مولد می باشد لکن برای ما لغت و اوله که فیما من کسب انما مولد الی سگونی در چای خود تلخ  
توجه است فیما من نسبت از پسر است صواب لغت قوه غازی و از انجا که می آید و از انجا که ماله را یعنی مولد که در مجاز  
صاحب است که در خود خواه فعل و در وقت ایش قوا که در کور از نسبت به نسبت می کنند بسوی سبب نسبت کرده  
چنان نسبت از بیار نموده اطلاق والد بر پسر کرده و در هر حال این موضوع گردیده است بحقیقت شد پس قول صاحب است  
قوله فی حقیقت است و قول صاحب صحیح قول حقیقت است لکن به تجار مشهور حکم حقیقت میگرد و صاحب قاموس که هم  
در صحیح است و هم نامزدان مخالفان در موضوع مثل دیگر مواضع کرده اند چنانچه زوا واجل لغت عربیه تحقیق می شود  
و از اوله و او بر سا عهده آن می شود و کتاب خود ثبت کرده و بر همین قیاس از مخالفتی که فیما بین این بود کنایت کرده  
و خواستند که بعضی از مواضع خلاف می نویسند تعلیم بناورد و او می تواند و تعالی میفرماید لا تضاروا الذر ذر و اوله ما ولد  
الولد اذا اطلاق والد بر پسر و ناله بولد میفرمورد و آنچه نوشته اند که پسر میولد و له برای بیان آنست که نسب  
پس باری است فیسوی هم بر وار و دیگر و که بچشم عمل بیان است بلکه عمل بیان تعلقات و ترجمه یعنی نام و اب  
یعنی و علوفت و شفقت بر ولد و از نداد و وجود آن هم او سبحانه و تعالی بر آنها برای پرورش اولاد کلینی زیاد  
بر وسیله پس اگر والد یعنی پدر میگفت چنانچه والد گفته است احسن تقابل زیاد و بر کسوف دلالت میگرد که خط و  
در قرآن عهد ابوک علی و حال مکرده است و از روی امکان انتقال نمینماید و نیز او سبحانه و تعالی میفرماید و لا یمن  
والد عهد اولاد و لام و هو باذرع والد شیء اگر چه در اب جمله است لکن مناسب آنکه مراد ام گرفته شود زیرا که قو  
حمت و شفقت ام نسبت باب هم مشهور و معروفست هم در احادیث مذکور پس در محل بیان صعوبت و شدت آن  
یوم اوقع و او فعل خواهد بود و نیز میفرماید لا اقم بهذا البلد انت حل بهذا البلد و والد ما ولد مفسرین از  
از والد و ما ولد حضرت آدم یا حضرت ابراهیم یا حضرت خاتم البیین و اولاد آنها گرفته اند عظیم العلو  
و التسلیم اگر مراد حضرت ابراهیم و اولاد او و کبریا و طبیق و البقی بقوله تعالی هذا البلد مشهور که او ام اهل هذا البلد است

بکار آمد که عرب لغواته علیه الصلوة والسلام فتلاک مکون یا فی سماء السماء وناکه حقیقته ممکن باشد رجوع بجا از تبت  
 نمودن مفسرین نظر بر شهرت و تذکره لفظ نموده توهمی بمیه اشتقاق و اصل استعمال غیر نموده اند اما والدیه که در قرآن  
 و حدیث باضافه پسوسی یا شکم در دست پس برعکس باین تعلیب مومند بر مذکر است اگر کسی از خاطر خلشانی شود  
 که تعلیب لغوی بر مذکر عکس محمول است و طلب موضوع و محمول و غیر آن باید کرد که این تعلیب در حقیقت اوجه تعلیب  
 بر حدی است زیرا که چنانچه در مقابل لفظ ام موضوع است مقابل لفظ ظلم و والده که هر دو خصوصیتند  
 بام و وظیفی باز برای اب موضوع نبود پس آنجا که هر دو وجودی بودند تعلیب نمیکرد برایشی کرده با وجود آنکه این میتوان  
 گفت باین گفتند اینرا تعلیب است که جهت وجودی است برای آنکه لفظی برای آن موضوع است بر مذکر که نسبت  
 عدلی است بنا بر آنکه لفظی باز برای آن موضوع نیست نموده و الیه برین گفتند که تعلیب مذکر را اسکانی نمود ما  
 در مفهوم مضایف است معانی تمام از ذکر است و از تشریح مبنی نسبت زیرا که بود مخلوق شدن و ولد استی بر او عارض  
 میگردد که این مخلوق از کلماتی است و این نسبت ذکر است و انوشته این مخلوق را نمیتواند بلکه خواهد بود که در باب  
 و انوشته است کذا ایضا مآثیرها همچنین نسبتی برای ام عارض میگردد یعنی از ما و آنجا که کلماتی و کلماتی است مخلوق  
 است آن قضایا ذکره و انوشته آن هر دو میباشد نه انتهای ذکر است یا انوشته این مخلوق پس این مخلوق خواهد ذکر باشد  
 خواهد انوشته خواستنی معروف این نسبت میشود به هر دو عام که عارض هر دو است معنی این باب یا ام خواهد بود که این  
 آن لفظی موضوع نیست تا تعبیر باین کرده شود زیرا که در مفهوم لفظ این ذکر نسبت بر دو مفهوم لغوی است انوشته اگر چه  
 نسبت مثل تامی اختتامی نیست آن هر دو را برین مفهوم مضایف نام است پس اینچنین بر این مفهوم نسبت  
 در کتب سلوک مضایف مشهور است این است و مضایف حقیقی ابوة بنوت معنی است که یا با تعبیر بنوت یا بنوت  
 یا بطریق مسامحه و سالبه بنوت از بلکه ذکر است و انوشته در این مضایف است مثل بنید و بنید که با نام این لفظ  
 این نسبت موضوع است پس ذکر است و انوشته در مضایف لاسر چیست بر مضایف است بلکه مثل بنوت یا بنوت  
 که او در فاست خود و آنچه سابق مذکور شد که نسبت بنوت با بنوت خواهد بود بنا برین مشهور است بر این قول  
 آنها است که ابی النسب باین نسبت هر دو را بگویند نسبت لسان بنوت هر دو با بنوت تعبیر میکنند پس اگر مضایف  
 این مضایف ابوت بنوت باشد باین هر دو یعنی این بنوت بنا بر ذکر است که در اینها است و بنوت متحقق خواهد شد  
 پس ابوالبنوت و ابوة البنوت مضایف خواهد ماند و اگر مضایف آن هر دو بنوت بنوت است که گویند مقابل یکدیگر است  
 و در مضایف خواهد فتاویس مضایف اب و ابوت همچنین مضایف ام و ابوت قدسی است مشترک بین الین و البنوت پس

النبوة والجنسية و این نسبت را که نسبت باب و ام هر دو میکنند و اینها و بنته و بنته میگویند  
 چیز کثیر سابق گذشت این نسبت را با اعتبار بودن اینها طرف نسبت یعنی عام گرفته اند این لای و این الام زیرا که تعدد  
 نسبتین مقتضی تعدد نسبتین است و لکن اعتبار اینها چه تعدد نسبتین مستلزم تعدد نسبتین است از احوال اعمالی نسبت  
 پدر خود نبوی و دیگر و آن اب را با وجود آنکه واحد است نسبت به هر یکی از آنها ابوی دیگر و آن اب واحد اعتبار این ابوتهای  
 مشترک و ابوی است نسبتاً تفریقاً همانکه توضیح نیز اگر گویند ثبوت نبوت حسین با جناب مسلم شریف با ابی جناب است  
 برای ضرورت منافی نیست و او سبحانه و تعالی میفرماید مکان محمد ابا احد من جبالکون ابوت فاین یک نسبت است  
 معنای ابوت که عدم نسبتین دارد و نمیتواند شد منافیست نبوت نبوی عام مفهومی که شامل نسبت لای و نسبت الام  
 لای الایین باشد خواهد بود و این مستحق است لکن چنانچه بانامی آن مفهوم عام لفظ این موضوع بود برای این مفهوم عام  
 لفظ اب بودن نسبت که بان تعبیر کرده شود مگر مجازاً و قطع نظر از این نبوت عام است که معنی عام است اگر چه حقیقی است  
 و این ابوت عامی است که مجازی است آنجا وضع نسبتی صلب است فرموده نسبت نبوت و ابوت بیواسطه فیما بین خود و حسین مقرب بود  
 و این ابوت و نبوت اگر چه مجازی است لکن مجاز لغوی و حقیقت شرعی که خود شارع احکام حقیقت بر این ترتیب فرموده اند اولها و  
 عصبتهم فرموده است پس سلب ابوت که بود ای کلام الی است مکان محمد ابا احد من جبالکون و کون رسول الله  
 و خاتمة النبیین اثبات آن که نحوی کلام جناب سالت پناهی است و بهر این طریق عن الهوی مثل سلب ابوت ازواج  
 اوست نسبت بکافه نسبتین فرموده و او سبحانه و تعالی انتم تاتوا الالملائی ولدنهم با اثبات آن اوست هم  
 فرموده او سبحانه و تعالی و از واجه امهاتهم که سلب سلب حقیقت است لغت و اثبات اثبات حکم حقیقت است  
 و در این و اسلام بر احکام است لکن علماء و معنی همیشه اذنان من الراس فرموده اند که مناسب است شارع  
 بیان احکام است بمیان خلقت پس مقصود از حدیث آنکه مسح ذنوبین بآب مسح راس یکدیگر و نه آنکه از ذنوبین خلقت  
 غیر این است و حکم حکم اوست و حکم آنکه مسح او سبحانه و تعالی حقیقت که حکم و مرتب نباشد و حقیقت حقیقت است و لکن العکس  
 نمیدانی که او سبحانه و تعالی از پسر نوح علیه السلام سلب ابوت فرموده حکم الی او علیه السلام که موعود بود یعنی نجات  
 از طوفان و لکن خلفا و عدده جاری فرموده با وجود آنکه حقیقت تحقق است که کلام او علیه السلام از این من  
 اطروان و علی الخ بر می ماند و است حضرت نوح علیه السلام نیز آنچه باقتضای رابطه ابوت و نبوت  
 مناجات ان ابی من اهل نمود با و ای حق مرتبه نبوت متصل کلام دیگر در انت احکام الحاکمین نیز گفت یعنی تو  
 خود بهتر میدانی و میتوانی که اهل با تا اهل کرده حکم این بران جاری گردانی چنانچه حضرت بر اینهمه علیه علی که الصلوة

والتسليم بعبادت حق ابوة دعای مغفرت در باب پر خود کرد و عقوبت آن بخدمت نفع آن نیز اعتراض نمود و انحرافی از کلام  
 من الضمائلین و لا تخوفی یوم یبعثون یوم لا ینفع مال ولا بنون و ایضا فرمود که با و ابنا و صورت تبارین بر ابی  
 حکم نبوت و ابوة که توارث است شطیح میگردد و لفظ ابی ازین اگر صادق است باید بپارسی آید معنی ابی الموال است با و صدق است  
 و اصل از فرقه عصیبت شده میراث خواری گشتند و موافق آنکه فیما بین انصار و مهاجرین بعمل آمد با وجود عدم قرابت است  
 اموال را حصه برادران بنا صدف قسمت کرده گرفتند شنیبه و با شیخ انجناب صلی الله علیه و سلم سرید که بر شیخ قریش  
 میفرستاد فرمود که تصیلان کافی بی قرظیت در انجمنی طی مسافت از عصر که با امر الهی محافظت علی الصدقات الصدوق  
 الوسعی محافظت بر آن نسبت بنمازهای دیگر او که داشت است فوت کردند و بعد مراجعت چون بعضی اقدس  
 رسانیدند مورد اعتراض گردیدند آن نماز که با امر الهی بود تا رسیدن آنجا نبی جناب سالت پیامی منعی عهد کرد پس  
 هرگاه آنجناب نسبت بحسین ابوة ملکی شرعی است چنانکه است اگر بالفرض تمام نکات آنجا بود و در قسمت بیافین پس  
 چنانچه حضرت عباس از حضرت علی در خصوصیت مقدم بود حسین بر حضرت عباس نیز تقدم میشدند که حضرت علی و بنو  
 جد و حضرت عباس نیز بود حسین جز خود و اند حضرت امام حسن رضی الله عنده حضرت امام حسین که پیشتر ششستید  
 این نیز بدین است حضرت امام حسین او را گرفته است نسبت رسول الله بر او نشانزد و گفتند که میهن نیست  
 حضرت علی در مقام معذرت گفت و اما این سخن برای منست گفتند من ترا نمی بینم احترام او که عزت  
 جناب اقدس باشد و تمیل که را حضرت علی بود کرم الله و همه کن قصه حضرت امام حسین که پیشتر گفته بودیم که با حضرت محمد  
 و او آنجا حضرت امام گفت بهتر است تا او را بنظر پدرین است و احوال او را حصار و نیز که ظاهر سلوب کلام  
 مفید است که نیز از آن پدر نویسد که ترا از پدر رسیده باشد بلکه از پدرین است که مراد او رسیده است چنانکه  
 اگر حضرت امام گرفته شود حضرت زنده بود و برین گفته ایشان حضرت امام رسیدن محلو قیامی آید که حضرت علی مراد بود کلام  
 آنچه پیش میفرمود که بهتر نویسد که حضرت زینب و سنان نسائی از حضرت امام حسین مرویست حضرت علی آب و شکر  
 طلبید پس حضور و چنانچه تفصیل آن در غسل بدین الی ان ترقیقین با غسل جلیب کعبین مذکور است پس بر بیست  
 و بقیه وضو استاده شرب نمود و فرمود و اتقی بما صنعت و قدر استوار الله البنی صلی الله علیه و سلم کن یصنع  
 ما صنعت این حدیث دلالت هر یک بر قصه و در این حدیث با بود آنجناب با وجود قول الهی بسبب ابوداؤد  
 همان است که مذکور شد ایضا الولد یتبع خا لابیون قریب و قرابت حضرت نیز از آنجناب معلوم می که هیچ نسبت مطلقه  
 و دین و معدن سیادت مطلقه بود ای اناسید العالمین است اقرب الی الله با قرابت حضرت علی است پس اولاد

و انقباض از جهت ما و خواهد بود بسوی آنجا که در اینها اهل لغت باوین میگویند و جهت ذکر است که در اینها اهل لغت ترجیح  
 میدهند یا به وجهی که تصریح شده است و لفظ اب و ام هر دو در ذکر است مساوی و در هر دو ترجیح نزد اینها باید که  
 نظر باشد چنانچه در قرین تذکر است و در همین جهت کلمات آنها از ملک است خود با پروین برده ترجیح که از جهت معنی  
 بر لفظ جاری کرده اند پس اگر صاحب بیت که باقی میانی اسلام است تصریح در حکایت معانی و احکام فرمایند جهت نبوت را  
 بر جهت ولایت ترجیح داده و وضع تسلی فی صلوات گفته نسبت به نبوت حسین علیه السلام جهت نبوت راجع به اهل اسلام  
 را نیز از تصدیق بر اوست فخر نماید و نسبت سیادت یعنی سروری و سرداری است و آن دو قسم است مطلقه که  
 نسبت به کسب یا عدا باشد و مقیده که نسبت به بعضی بود و مطلقه که به مقتضای مفهوم خود و کوه و کوه و موصوف و خود  
 میخورد و مختص و ذات سرور عالم صلی الله علیه و سلم باشد که اول مخلوقات و اقرب آنها است بابت او سبحانه و تعالی  
 به دیگرک و سلطنت دیگرک آنها گنجائی نیست او واسطه و رابطه کل فی الكل بود آخرت هم مشربای هم با نیر لوی او  
 خواهد بود و مقید و آفرینش آدم و عالم او بود و لذا میفرمود اناسیدنا للعالمین سیدنا و ولین و اولاد حق تعالی  
 صفت خاص آنجناب را اولاد او بطریق نسبت بعد از خیریت ساری گردید و فضل جزئی از آن بخشید که آنها  
 رسیده است و این خلاصه خیریت چنانچه نسبت تصوات آنها است بسیار مطلقه به نسبت تخمین و استو اعمان آنها  
 بسیار است مطلقه که بر اینها که هر دو بی یوان زمین زمان و پریش تمام آسمان است نسبت که بر ابری و هر  
 و برین تقیید و غیره است اما کسب نسبت آنها بر جمیع ماعدا خواهد بود و لذا امام باقر فرمود فاطمه بضقت من رسول  
 الله و اولادها بضقت من رسول الله صلی الله علیه و سلم اصدا که بری نفسیت و هیبت است که بقیه حرم از لفظ الفسفا  
 که در کتب باطله و ارجح است نسبت مذکور و اندک شایسته سید بر ابری که بزرگی ثابت میگردد و دیگرک از لفظ ذکوره و آلات بر  
 تا ابرت است و نسبت به کسب اولاد نفس مختلف است در اول آن تعدد و آن مستلزم تمایز است و خیریت که در لغت  
 معنی است از هر کس که است ظاهر خیریت پس معنی انفسا نفسی و لغت بر او لغت و کسب خود بود مقابله جمع و کسب  
 و چون کسب نوعی است و اعم است اگر گویند در اعدای اولاد ذات رسول خدا صلی الله علیه و سلم و اولاد تقضیل  
 آنها بر اولاد محال پس سیادت تا به مقیده خواهد بود و مطلقه که نسبت به معنی عدا است نیز بسیار مطلقه و نسبت  
 با اولاد آنجناب مقیده است که آنجناب در تعدد اعدای اولاد داخل از اعدای خود تا به یقین است که اولاد  
 او را صلی الله علیه و سلم فضلی بر او نیست پس آن سیادت و حق او مطلق باشد و در حق اولاد خود که بر او از اعدای  
 که نسبت تقرب و اولاد آنجناب رسالت صلی الله علیه و سلم دارند زیرا که سخن در آنست که از هر نسبتی که نسبت

و كما فنسب قریب الذی بانساب است که همان اولی و اعلی از همه باشد و چنانچه مراد از ما حدیسی رسول خدا صلی  
 الله علیه و آله سیادت مطلقه اولی باشد آن بود که نسبت به اعتبار قرب بعد بذات که با این مانی در هر چند آنچه در این ذوات مانی  
 و اطلاق سیادت کلی تخلی نشود و خروج ذوات سالک بنامی مقرر اطلاق سیادت است تا آنچه تا بعد مقدم صفت اول بر سایر ذوات  
 امام برصفوت که باعتبار قرب و بعد از امام و غیر است مخرج امام و غیر است و کلیت تقدیر مگر برین نسبت است و از  
 او سزاوار تر است و ذوات آنجا با نام دیگر نام و با یکدیگر کسی که نسبت است و در غیر آن نسبت است  
 نسبتا برکنند و از اسباب است و تا در حقیقت است و نیز گوییم که تا نسبت است آنجا سیادت مطلقه اولی باشد تا  
 تا تصانفه اولی و بالعین در این انساب است در هر چند و چنانچه در تصانف است که در هر چند در هر چند در هر چند  
 پس نسبت است هر یک از آنها خواهد بود که اولی است در هر یک از آنها نسبت است و چون اینها در هر چند در هر چند  
 چگونه است و نسبت است که نسبت است بر آنکه از او وجود است تا یکی باشد تا یکی باشد تا یکی باشد  
 پس اینچنین است و حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرت زینب و حضرت سید الکحل اهل الجنة و سید العرب و سید  
 الانس و اهل الجنة و سید النبان اهل الجنة پس انصاف حضرت فاطمه و حضرت زینب و سید العرب و سید الانس  
 پس این نسبت است سیادت متفینه بالذات و آنچه در شان حضرت علی کرم الله وجهه دارد استقامت سید و الدیاد الاخرة  
 پس نسبت است سیادت مستقیم سیادت به هیچ اهل دنیا و آخرت نیست پس استلزام آن سیادت که بر جمیع عالم باشد و نام  
 و نسبت است سیادت مطلقه و نسبت است زیاد از یک کس اینگونه است و انصاف سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم و همه  
 که در هر چند است احتمال نگیری مانده و حدیثی سابق گذشت مروی است حضرت عایشه رضی الله عنها که در رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله علم علی را پس فرموده سید العرب گفتیم رسول الله آیا تو نیستی سید العرب فرموده یا سید العالمین  
 و علی سید العرب است اولاد حضرت که اکرم الله وجهه که از حضرت فاطمه است رضی الله عنها و آنها فاضل است  
 بر او و نسبت است اولاد او کرم الله وجهه که از او دیگر است و نسبت است آنها را سید همه اند و نسبت است اولاد او که نسبت است  
 و نیز اطلاق اسم سیادت بر اولاد آنجناب از قبیل اهل بیت است بر آنجا که رسم و عادت است و نسبت است فیما بین عرب  
 و غیر عرب است و این اطلاق است و نسبت است بر اولاد آنجناب و نسبت است بر همه جمعیست هم جمعی  
 بیشتر است زیرا که ایشان با صلی الله علیه و آله و سلم از اولاد است حقیقت شریک اگر چه مجاز لغوی بوده باشد بظان بنامی  
 و گویان و تقییم اینها به جمیع اولاد و نسبت است و نسبت است و نسبت است و نسبت است و نسبت است و نسبت است  
 و نسبت است است است است وجود الكلی لکن الاجزاء اگر چه نسبت است بوده باشد در غیر اینها اینها نسبت است

از سن پس ازین جزئیت مقتضی تقدم انباشت از آنجا که در اول تقدم جمیع اعداد استوار بود و گویم تقدم اجزا  
 بر کل و این برای ترکیبی است و اطلاق اجزا بر اشیاء و اولاد یعنی اجزای تکلیف و انباشت بعد از اطلاق و انقباض موجود میشود  
 پیش ازین با کل متحد الوجود اند اگر گویند تقدم انجاب و تقریب و از جهت روحانیت و تواریت است و از جهت  
 جسمانیت و جبریت و اولاد باعتبار جسمانیت است گویم از ضرورت شریع معلوم میشود که ارواح انبیا و اشخاص آنها  
 و ارواح و اشخاص انبیا در این عالم و از جهت حضرت عرضی و غیره است یکی که در اصول عقاید است و آنکه  
 و سلمه تفسیر میکند و از آنجا که در این عالم من بنی ادم من ظنور هو ذریه هم و استهدوا علی انفسهم است  
 برکت الوابی بشود که ان تقولوا ائیم القیه انا کما عن هذا غافیل الخلق الله ادم صیح عینت  
 ظاهره فانه هر ذریه مثل الذریه است و ریات منحصر شایع بی ارواح نخواهد بود و الا شایع که در شایع بودن  
 از اشباح بی ارواح نمی تواند شد اما آنکه او سبحانه و تعالی اشباح را بعد از این با ارواح ترکیب فرمود و تعلق شایع  
 زیاده بی کتاب سنت بی داعیه ضرورت تعلق نظر از این جهت که ارواح را با اشباح ترکیب فرمود و می دانست که  
 صفات کلی بر دیگری میگردد و آنکه اهل عرفان هر دو یکی میدانند پس میگوند که عالم و اشباح از هم جدا  
 جداست و قیام علم بر روح و میگوید که عالم جاسم جلوس فعل جسمانی است و علم صفت روحی و اگر چه جسمانی است  
 بسیار است و اینها نیز همه با سلسله آنها از هم جدا نیستند بلکه بقصدی حلقه آنها و عرفی نیستند و اینها نیز  
 متعلق است و اینها نیز همه با سلسله آنها از هم جدا نیستند بلکه بقصدی حلقه آنها و عرفی نیستند و اینها نیز  
 عموم عبارت است که خواص جامعه و او سبحانه و تعالی توسط همین حلقه در عمل یکدیگر بر او مشرف و بر او  
 بدان جهت تعلق در تصدیق قلبی اقرار اسالی بشرایع نموده و همچنین در مجازات است و حساسی که در تعریف  
 کفر و فساد که تعلق قلبی در قالب با سلسله و بر سلسله و عالم و ظهور و تبدیل جلوس و بعد تعلق وجود و بدن است  
 از معاصی بدنی یا معنی ظاهری که یکسند البتة روح هم با او عالمی می بیند و علم با وجود و آنکه تعلق از آنجا  
 است و اینها با این حلقه در رابطه مذکوره در باب تعلیم علم که صفت روحانی است تعلیم آید و علم که از اجزای جسمانی است  
 تجویز نموده اند و در تعلیم روح مبارک جسمانی و سبحانه و تعالی و مبارک بارگاه روحی و از جهت هر دو صفت است که صفت  
 مبارک در این نزول و علول کرده است افضل و اکرم از عوالم اعظم فرموده و از جهت هر دو صفت است که صفت  
 و اجزای این اجزای روح مبارک از اولیة و اولیة سیادت و غیره و اینها در اولیة و اولیة سیادت و غیره و اینها در اولیة  
 مثل منی عباس و سلمه و از آنجا که برای تعلیم و تدبیر و برای صلح و در وقت است پس در شرح نزول از جهت روح و جسمانی

نورالکاشین

تکلیف طلب مجاز خواهد بود چنانچه مولی بر بنده گوید یا ولد منی و امثال این بسیار است و همچنین تعداد آنجناب اقدس فرات خود را  
 در ذمّه اهل بیت خود چنانچه در حدیث مسلمانان مناذ اهل البیت و در حدیث مرادان یکدال بالکمال اللذوف  
 اذ صلی علی اهل البیت فلیقل الله انتم قبیل تغایب خواهد بود که بجای من و من اهل بیت و صلوات علی اهل بیت مناد  
 علینا و مردواهل بیت خود را که تو ای اجد بود ند با اعتبار کثرت بلکه از جهت آنست که مقتضای حق تعالی است و مستجاب  
 و نه البی اعتبار کرده خود را که غالب قبیله بود و مناد بود و تابع گرداننده و بطریق تغایب هر دو را یکسان قرار داده است  
 و در حدیث حضرت عباس که دعا و عرض او و انجای او کرده و هر که در احترام او کلام خود را می خواند و مستحق رحمت حق است  
 بیست و نه که از تاریخ اجداد کرده و با تقدیر و معجزاتی ذکر کرده و اینها را در حدیث اهل بیت خود را در حدیث اهل بیت خود را  
 خلوص علیهم و خود هم مرا خدا و پسران او و پسران او که اینها را برای من ذکر کرده اند و اینها را در حدیث اهل بیت خود را  
 شرفیای آنجناب اقدس کرده و عرض نموده که جناب حضرت محمد بن اسماعیل علیه السلام از اهل بیت خود را  
 نازل شود و حدیث است که در حدیث اهل بیت خود را که او سبحانه و تعالی جناب حضرت را السلام علیکم ایها الذیین امنوا  
 رحمت برکت و این نیز می آید و در حدیث جناب ابی اسحاق علیه السلام از اهل بیت خود را که در حدیث اهل بیت خود را  
 بعد از آن فرموده که اینها را در حدیث اهل بیت خود را که در حدیث اهل بیت خود را که در حدیث اهل بیت خود را  
 السلام علیکم ایها الذیین امنوا و در حدیث اهل بیت خود را که در حدیث اهل بیت خود را که در حدیث اهل بیت خود را  
 البقی باشد که لام عودت معناه است و البقی یعنی در حدیث اهل بیت خود را که در حدیث اهل بیت خود را  
 و اگر اهل بیت را یعنی بذا اهل البیت که در حدیث اهل بیت خود را که در حدیث اهل بیت خود را  
 بی تردید صحیح است و اگر اتفاقاً این یعنی انتم قبیل انصاف است و ما که اعتبار کرده و فعل آنجناب و اهل بیت خود را  
 نالی غیر صحیح و اگر معنای اهل بیت در اهل البیت که لام عودت است نبوت را که در حدیث اهل بیت خود را  
 و صاحب کشف در گوید که خطاب در این باب از اهل بیت خود را که در حدیث اهل بیت خود را  
 پس بیت النبوة آنجناب یعنی نبوت مطلقه صحیح است نبوت مقیده است و نسبت آن با غیر آن نسبت است از نبوت بلکه  
 نسبت به غیر نبوت متضمن شدن این اشیاء اولیا و علماء و انقیاد است و در حدیث اهل بیت خود را  
 اینها کافرا و حیثا کافرا پس همه اشیاء اولیا و علماء و انقیاد اهل این بیت کلی اند و همه نبوت جز اینها انبیا  
 جز این است که کلی است و اینها را در حدیث اهل بیت خود را که در حدیث اهل بیت خود را  
 کفری که آید و مستحق نبوت است و مستحق نبوت است و مستحق نبوت است و مستحق نبوت است



اهل البیتین و ذوات البیتیه و اشکال تقی و تقوی و کمالی نظریه این بیت است سلب البیت از سلب نوح نسبت به بیت نبوت  
 نوح است نسبت به بیت نوح و اینچنانکه علی خیر صلوات الله علیه است همان آرد و نسبت عنقریب بقطع و سلب متقطع و سلب متکلیف  
 اینچنین اثبات و سلب در پیش که در سبوح و قوس است نیز و در توفیق السواء و نعمتها من تحت قلمای رحل من اهل  
 بیتی بر عهده منی و ذوات منی ذائقه اولیاء الملقنون و حدیث آنکه شیخ العلم و علی باهره و سدا و کل جود حق تعالی اخلاص  
 این بگویند و سلب و کمال حقیقته این باب علی شاره بکلیت این بیت و با او بیان است که این است لکن این تفاوت باب سبوح علی کریم  
 و بهر سببیه تواند که در این بیت چه کلمه شریفی باشد خود و باب بود و حدیث عذیفه رضی الله عنه در حدیث شریفه  
 العلم اشارت است تا آنکه متوجه نیست البتة اینچنین کلمه بود و اجناس و تقود همه آنچه معدوم و منقود و در همین م  
 و منقود و در همین معدوم و منقود و اجناس و تقود همه آنچه معدوم و منقود و در همین م  
 و لادها و ذواتها و الفاضل اندک اخذ بخط و این بیت از تقدیر و جنس آن که همین علم و فقر است بقدر قوت  
 وراثت و غریب قرابت حقیقی میگردد و این توارث بطنا بعد بطن و نسلا بعد نسل الی ماشاء الله تعالی است کسی  
 که معارف و علوم از خانه دیگری و زوید و میبرد پس دست او را که کنایت از دستگام کفیل و اخذ از اصل است قاضی  
 قضایا پس و فقر حسب طالع رتبه نسبت النبوت بیتی و ادوسه تا دار علم و فقر شکر و م میراث نبی در یکتا از ان غلظت ان  
 هر دو مورد ان شد نصیب بر چنانچه سبب او کلی و اصلی است و بیوت دیگران جزئی و ظلالی همچنین ذات او و طبیعت  
 نسبت بذات الهی اصل همه ذوات نامتناهی است این کلیت و طبیعت بود جمعی برترن و همین خواهد شد انشاء الله تعالی  
 پس حق او و محبت و اطاعت او که ظل حق و محبت و اطاعت حق است بر کل نبی و رسل ثابت چنانچه محبت دین  
 و ملت او و طریقی و سنت او و محبت آل و اصحاب بلکه کافه مخصوصان و مشو بان که با آنها می خورند و می خورند  
 نسبت و اقفا و محبت از قرابت و صحبت منزلت و محبت نصرت و صهریت و خنیت و فدویت و حسن خدمت الی غیر ذلک است  
 یا تجناب و دارند اطالال محبت او است هر سوره و باید آور و از که میوه ما کات الله لیعدن بهم و انت فیهم باید فهمید که او سجاد و تم  
 کافر از با پس آنکه حبیب و در میان آنها بود و معذب انفرموده با وجود مولائی و کبر بانی حرمت الهی نسبتی با که با تجناب بود  
 نمود پس بگویند هر تو که بنده اولی و خود را از امتان حبیب او میگوئی احترام و اگر ام فسویان او صلی الله علیه و سلم  
 همه اهرم و از هم عزت است آنکه سنت رضیاً الهیه است و هم از جهت آنکه تا او بر حقوق مصلفوبه است صلی الله علیه  
 و سلم و نیز از که میره مذکوره نبات انبا و اولاد و آباء و اجداد او صلی الله علیه و سلم طریق اقتضای التزم مفهوم میگردد که  
 نسبت است انت فیهم با نسبت است انت من هو و با نسبت هم مذک نسبتی نه از که اول از قبیل طریقه و نظر و فیه است



و باصحاب امریکه و اقبوا اشکالا فی اهل بیته و عمر با آن جلالت قدمه فی امر عتبه پاس حبت خدمت منظور داشته  
 بلال را سید نامیده بود و در آنجا که حبت میبود و با سامه بن زبیر را که چهره اش فرار از او من پوشیده در مسجد میگرد  
 با وجود آنکه آنجناب چنانچه ما میدانیم که در میان اصیبيان فرموده است منع کرده اعراض از عراض نمودن همین بود که  
 که در شان او بود و در میان فرموده که زوال غنیمت بسیار است و در آنجا که فرموده است که در آنجا که گفتند و در آنجا  
 از پیش قدمی نگردید و است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا  
 رعایت نسبت عتبه را چنانکه در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا  
 است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا  
 شرف احوال او بود است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا  
 علی السور پیشتر نامیده شد و در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا  
 و در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا  
 شاید حضرت صدیق را منظور آن بود بر علی که مؤمنین در عهد آنجناب که در آنجا که فرموده است که در آنجا  
 از آن غنیمت با آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا  
 فاروق آنکه کلام آنوقت تقییل بعضی بر بعضی از مجاهدان که بهال و نفس جهاو کرده اند ایستوی الذین اتفقوا فی  
 سبیل الله من قبل انفقوا و اوسما و تعالی با وجود آنکه در باب اخلاص اعمال هم بکلام خود و هم بزبان رسول خدا  
 خصوص در جهاد تا کید با فرموده و در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا  
 در عهد امر و زوفا خواهد فرمود و تفضل بعضی مجاهدین بر بعضی در آنجا که فرموده است که در آنجا که فرموده است که در آنجا  
 رسول او فرموده میگرد و پس خلفا را بیایا که بر سنت الهی و جزای رسالت چنانچه که قولی و عملی است عملی نماید حضرت  
 صدیق بر روی حضرت علی بسیار میگرد است حضرت عائشه و همان پرسید گفت شنیدم از رسول خدا علی الله  
 علیه و سلم که نظر بر روی علی عبادت است آنقدر رسیدند که رعایت پاس علی زیاد و از دیگران چنانکه میگویند مشهور و او  
 مولای من است و حضرت علی که هم الله و جهاد حکامی که در عهد صدیق که تفرگرت شده بود آنرا در عهد خود تغییر نداد تا  
 آنکه قضیه فاک و غیره را نیز بر همان فیصله مسلم داشت و متابعت و اطاعت شیخین و ذی النورین بر رعایت حبت  
 خلافت نبوت تا آنکه حضرت ذی النورین حضرت امام حسین یعنی الله عنهم را با قامت حدیث حکم کرد و حضرت امام  
 با طینت اعراض فرموده و احوال من و زوجه ما یعنی والی در خلافت بهائکس است که والی برودت است حضرت علی

کرم الله وجهه بدست خود افتاد حکم نمود و چون حضرت عمر رضی الله عنه در آنجا آمد که شروع نمود و حضرت علی کرم الله وجهه شد  
 صغیر و عذر آنکه برای پسر برادر خود حضرت رضی الله عنه نگاه داشته ام پیش آنکه حضرت عمر رضی الله عنه با کجایان بیاید فرمود  
 که میخواهم مرا با آن جناب ببینی باشد که روز قیامت نسبت به سبب بر من شکر میشود و اگر سبب به سبب است حضرت علی کرم الله  
 وجهه ترویج فرمود و چنانچه از او پسری متولد شد نیز مسی گردید و چون به حال رسیده و ذات یافت تا روز قیامت  
 حضرت عمر کثوم در خانه حضرت عمر بود چنانچه آواز نوحه او مردم شنیدند و همچنین روز شهادت حضرت علی از یکدیگر  
 و سبب یافتند که فیما بین من و نماز صبح چه عداوتیست که شوهرم و پدرم هر دو در این نماز شنیدند که نوحه آواز نوحه  
 را شنید حضرت علی کرم الله وجهه میگفتند و دعوی محبت میکردند شاید دشمنان و عداوت حضرت ششم و گوشتی از آن  
 ذکر بود که در شکل ترویج و آنچه آنرا که زید باشد و دیدند و آواز نوحه و نوحه را شنیدند و قالوا البغض کالموت و نعم  
 حضرت علی کرم الله وجهه میفرمود خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر ثور عمر ثور الله اکبر  
 علی الثالث و هم میفرمودند کان ابو بکر و اشارة کذا و جملة ما حاله و ان کما لاریات شیطان عمر  
 انبیا مره بالخطبة فان عباس گفت من ستاده بودم و رومی و ما میگویم که ابراهامی عمر و حتی که نهاده شد  
 عمر را بر خازه ناگاه مروی از پس پشت من ایالی که نهاده بود آنچه خود را بر دوش من میگذاشت رحمت کند ترا  
 الله تعالی بدستیکه بر آئینه من امید میدارم که گردانند الله تعالی باد و صراحتی برای آنکه بر آئینه من بسیار شنیدم  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود بودم من و ابو بکر و عمر و کرم من و ابوبکر و عمر و قسم من و ابوبکر و عمر و حال  
 شدم من و ابوبکر و عمر و خارج شدم من و ابوبکر و عمر پس التفات کردم من پس ابوبکر یعنی بن ابی طالب یعنی امیر  
 علیه از حضرت علی و این مستور و نیست که موت عمر فرمود و اسلام است هر دو از آن رفته بیرون میروند و آنرا  
 و عمر حسن و حسین اسلام بود اهل بخران نزد حضرت علی کرم الله وجهه آمدند عرض کردند که ما را از وطن بیا نروید بود  
 چه شود اگر باز ب وطن ما را بفرستی فرمود عمر کان اشد الا انی شیطان منده و حضرت عمر رضی الله عنه شنید که علی همیشه  
 از عمر بن الخطاب و سایر اهل الجنة روایت میکند چنانچه از صحابه بهر آنکه گویند که او رفت و همیشه که از او شنید  
 در وصیت کرد که هر کس همراه من نمند و نیز روایتی آمده است که عهدی با من بود که عمر عداوت آنکه مجروح گردید و چنانکه  
 بسیار گفت فرمود آنچه از میگوی که در آن روز بود که گوارا داد ای شهادت کن قبول نمود حضرت علی نیز حاضر بود و فرمود  
 من بدان او شهادت خواهم داد و فرمود از هر دو کس نوشته گیرند و با من رکنی بچین از حضرت امام من العابدین  
 رضی الله عنه پرسیدند که ابوبکر و عمر رسول خدا بودند و فرمود چنانچه اکنون است هر دو صحابه آن حضرت

امام جعفر رضی الله عنه میفرمود من بیزارم از کسی که ابوبکر و عمر را جز به نیکی یاد کند گفته حضرت امام زید که شیعه در  
 بیعت او تبریح شیخین شرط کردند و او ایشان تبریح برین نمود و هر دو را از بیعتی فرمود شیعه از دوستی او شسته  
 پس فرمود از فضتمی نه مشهور است و در کتب سلطوری این فرموده امام هر دو را از بیعتی اشارت است بسوی  
 دو حدیث که یکی در کتاب وزرات صراحت میکند و آن این است که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم نیست هیچ نبی مگر آنکه برای  
 اوست و وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین با او وزیرین از اهل آسمان پس بهر نیل و میکائیل است از او  
 من از اهل زمین پس ابوبکر و عمر است و دیگر یکناست و آن این است که بدرستی که نبی صلی الله علیه و سلم دید با بکر و عمر  
 را پس فرمود این هر دو سمع و بصیرت یعنی من استصواب هر دو کار میکنم و نیز فرموده است سهری از شیخین  
 تیری از علی است گفته ام او را خیر الدار قطنی عن عبد الله المحض و اما لقبه لانه اول من جمع بین ولادة الحسن  
 و الحسين رضی الله عنهما الله سئل المسیر علی الحقیقین فقال استصواب قد سمعته فقال لسائل اما سألک انت تصیر  
 قال قلت ایچرا علی خیر من عمر و تسألنی عمر را ی فحیر خیر منی و ملا الا و رضی عنه فقال له هذا القبر فقال نحن  
 القبر و المنیر اللهم هذا حق فی السور و العلابنة فلا شیه قول احد بعدك فقال من فی الذی یزعم ان علیا  
 کان مقهورا و ان النبی صلی الله علیه و سلم امره بأمن فلم ینفذه فکفی بیجا از او منقصه له و اخرج  
 ایضاً عن ولده الملقب بالنفس الزکیة انه سئل عن الشیخین فقال لهما عندی افضل من علی و اخرج ایضاً عن  
 بعضی من صحابہ الصادق عن ابیه محمد بن ابی بکر ان رجلاً جلیالی ابیه علی بن الحسین رضی الله عنهما فقال لخریفة  
 بن ابریکر فقال عندی نه صد یقولان تسمیة الصد یقولان تکلم لهما و قد ساء صدیق رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم و المهاجرون و الانصار و من لم یصد یقال صدق الله قوله فی الدنیا و الاخرة فان هب  
 فاصب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و اخرج ایضاً عن جعفر الصادق انه قال ما ارجو من شفاعته علی شیء الا ان  
 ارجو من شفاعته ابی بکر مثله و لقد ولدنی مرتین و ذلك لان امری عند القائم بن محمد بن ابی بکر و  
 امری عند عبد الرحمن بن ابی بکر و اخرج ایضاً عن ابن شیبة ان زید بن الامام الجلیل قال لمان  
 ان ابی بکر یترجم من قاضیه فذک فقال الله کان حیا و کان یکره ان یغیر شیئا ترکه رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم فانه فاطمة رضی الله عنها ما فقالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطانی فدک فقال هل  
 لک شیء یمنعک من ان یمنعک فیها علی و ام ایمن فقال لولا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لورجم الامریة  
 الی القبر ینزل فیها رسول الله صلی الله علیه و سلم و اخرج ایضاً عن ابن شیبة ان زید بن الامام الجلیل قال لمان  
 ان ابی بکر یترجم من قاضیه فذک فقال الله کان حیا و کان یکره ان یغیر شیئا ترکه رسول الله صلی الله

قال دخلت على جعفر بن محمد وهو مريض فقال اللهم اجب لي بكرة وعمروا نوكيها اللهم ان كان في نفسي  
غير هذا فلا تلتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم واخرج ابنه عن محمد بن حاضبة قال ذكر عثمان بن محمد بن الحسن  
والحسين رضوان الله عليهم فقال لا هذا امير المؤمنين علي انا كبره ان يخبركم عن ما ذهبه علي قال راو  
ما ادرى سمعهم يذكر عثمان او سألوا عنه فقال عثمان من الذين اتقوا وامنوا ثم الذين اتقوا الحسنوا  
والله يحب المحسنين واخرج ابنه عن سالم بن ابي الجعد قال كنت جالسا عند محمد بن الحنفية فذكر عثمان بن محمد بن ابي  
محمد قال كفوا عنه فعندنا يوم ما انعرفنا منه اكثر مما كان قبل فقالوا انها كبره عن هذا الرجل قال ابن  
عباس جالس عنده فقال يا ابن عباس تذكر عشيرة يوم الجمل وانا عن شيبان علي في ريد والراية وانست  
عن يسار اذ سمع هذه في المرید قال رسل رسولا فاجاب الرسول فقال هذه عائشة تلعن قتلة عثمان  
في المرید فرفع علي يديه حتى بلغها وجهه مرتين او ثلاثا وقال انا العن قتلة عثمان لعنهم الله في  
السهل والجبل قال فصدقه ابن عباس ثم اقبل علينا فقال لي في هذا الكبر شاهد عدل ونجور ايضا  
عن فضيل بن مرزوق انه قال قلت لعمر بن علي بن الحسين بن علي رضي الله عنهم افيكم امام مفترض طاعته  
يعرفون له ومن لم يعرف ذلك له فمات ميتة جاهلية فقال لا والله ما ذلك فينا من قال هذا  
فهو كاذب فقلت انهم يقولون ان هذه المنزلة كانت لعلي بن رسول الله صلى الله عليه وسلم او علي  
ثم كانت للحسن بن علي او وصي له ثم كانت للحسين بن علي ان الحسن او علي بن الحسين بن الحسين  
ان الحسين او وصي له ثم كانت لمحمد بن علي الباقر اخي عمر المذكور ان علي بن الحسين او وصي له فقال  
عمر بن علي بن الحسين فوالله ما اوصى له ابي بحرفين اثنين فقاتلهم الله لو ان رجلا اوصى في  
ماله وولده وما يترك بعده ويأثم ما هذا من الدين والله وما هو الا ما كلين بنا واخرج ابنه  
عبد الجبار الحملي ان جعفر الصادق اتاخوه وهو يريدون ان يرتحلوا من المدينة فقال انكوا نشاء  
الله من صالح اهل مصر كروا بلغوه هو عنى من زعماني مفترض الطاعة فانا منه برئى ومن زعماني ابرأ  
من ابي بكر وعمرو قانا منه برئى واخرج الدارقطني عن ابي حنيفة انه لما قدم المدينة سال ابا امام جعفر بن  
محمد الباقر عن ابي بكر وعمر فترجم عليهم فقال له ابو حنيفة انه هو يقولون عندنا يا ابا العباس  
تبرأ منها فقال ماذا الله كذبوا ورب الكعبة ثم ذكر ابي حنيفة تزويج علي بنته ام كلثوم بنت  
فاطمة من عمرو انه لو لم يكن لهما اهل امانه وبارياها فقال له ابو حنيفة لو كنت اليهم فقال لا يطعوني

بالکتاب لکن تقیبه با زبان این علفه چوین را هم از تقیبه بشمارند و طریق حق گوئی بر آیه البیت کرم علی صاحبها  
 و علیهم الصلوٰة والسلام بهر جهات مسدود و مپیدارند نسبت تقیبه با آنها و حقیقت طعن در اینها است روایات و دین  
 و کذب اینها هم در اصل قول هم در علمند که این خط کلام اینها است از وجه تصدیق و یقین محمد ثانی از راهی  
 که اثر و وضع یک روایت و معنی بیخاست حکم بوضع و کذب و افتراء بر همه روایات او میفرمایند کسانیکه کار اینها  
 همیشه بر ملا انشا و اطامی که بفرموده است و روزمره آنها مجلس آبی و در کربانی بدست گوی و خلافت نمائی است  
 گفتار و کردار اینها اگر چه مکرر باشد و هر کی قابل قبول نرود از باب عقول توانند بود و لهذا ائمه البیت از دست این مردم  
 پرول تنگ انداختند و شکی نهی که بر پیران دشمنی میچید و عار و تنگ مرویست که امام حسن ابن حسن یکی از فضی  
 میفرمود و الله اگر قدرت و پدرا خدا تعالی بر شما هر آنکه قطع کنم و ستمای شما و پایهای شما از خلافت قبول نکنم  
 از شما تو پدرا مرویست از حضرت امام زین العابدین که فرمود ایها الناس دوستدارید ما را و ستمی اسلام فرمود  
 همیشه با و ستمی شما است تا آنکه گشت بر ما عار و تنگ فقیر چند روز با این مردم اختلاف داشت روزی که او را  
 و علمای متقدمین بر آمد هر که که شناسی کمال او میکردم از ان خود می شمرد گفتم خیر است این چیز و تا نایند بسیار  
 ستم جماعت رسائل نوشته است گفت این از تقیبه بود گفتم روزی شب تمام مبالغه کرده است گفت این  
 هم تقیبه است گفتم کفیر شما این کرده است گفت این کمال تقیبه است گفتم معلوم شد که زید از ان شمار مردم است  
 و آنهمه کار از او تو بکن و تذلیل طبیعت برای تقیبه کرده بود پس او از تقیبه می اهل تقیبه با بود و در روایتی تا آنکه  
 مبعوض کردید با بسوی مردم یعنی نسبت آنکه نسبت کردید بسوی با خیر باستی که ما از ان بر می بودیم بعضی  
 حب البیت را برای اغراض و نیوی اختیار نموده افترا بر آل و اصحاب بستند که اینها در حق اینها چنین  
 کرده اند و آنها در حق اینها چنین گفته و باین گفت گو خود را بطله محبت نمودار کرده بمقاصد خود پیوستند  
 چنانچه از حسین بن علی بن اکسین ابن علی مرویست که میفرمود و الله ما هؤلاک الامتاک لکن  
 بنا و بعضی بعضی و عداوت این حضرات را بسبب نیل سرایا ذیل مطالب نفسانی نمیده اند  
 در بیان طعن در ان کرده خود با زبان خود با نفرموده رسول خدا ملعون گردیده اند چنانچه از مردان  
 بن اسلم مرویست گفت شمر خارجیان و بلوایان را که از عثمان زیاد و ترفیع یکی نسبت  
 بدیکر ان علی بود مردم گفتند پس شما چرا بر سر منابر لعن میکنید گفت امر ما بهین استقامت  
 میکرد حدیثی که از حضرت علی رضی الله عنه مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اللهم اوقف

مرا بختی کثرت المال و اعیال و حالات دار و بر آنکه بختان اهل بیت را کثرت دنیا دست میدهد و  
 قول حضرت امیر رضی الله عنه رضیتا اه نیز اشارتی بر آن دارد و این حدیث اگر چه در بی سند روایت کرده است  
 مگر حدیثی که سابق مذکور شد یعنی فقر میرو و سبک و دوستان بر نیاورد ترا از آنکه بسوی غنای یعنی شیب میرو و از آن فقر میرو  
 که میاید و دشمنان آنجناب آنچنان میدانند که فقر بسوی دوستان و سردین آنست که او سبحانه تعالی است و البیت  
 جید خیر را چنانچه سابق گذشت از حسن دنیا پاک فرمود پس ضرورت است که بجهان او و مجانبان البیت از نیربانان  
 عوشت نشوند و الا بموردی از مهم من است اینها را البیت منوی در اخلتی بطلایق تبیت و بیت مثل و اخلت  
 و توان توانند بود و آن بعضی بقص طهارت است خواهر گردید و اخل از این نیست که تا فنامی است که با کلام  
 و احشام خواهند رسید و آنجناب در تشلیف اقلیه البیت بومنین ترغیب فرموده است و بیست و نهمین حدیث البیت  
 در جناب اعلی و از فرقی مقصود از ترک دنیا اینها برای بیت است از نیربانان در یافت دنیا که اکثر مدعیان  
 عوشت تبیت حضرت است بدست آمد دست ویزی است و دست که با آن بفر و عداوت بجای محبت و مودت میروند  
 و نیر تیری از شیخین که از زبان آنهامی بر آید و آن فرموده حضرت شید که در سابق فکر یافت تبرائی از حضرت است  
 است پس دست و زبان آنها هر دو بر نفس و عداوتی آنها که در حق این حضرات دارند گواهی میدهد چون  
 محبت و عداوت امر قلبی است آن را بفر از ترتب آثار نمیتوان دریافت و آثار تمیز آنرا در اخبار مستفاد شود  
 آثار نفس و عداوت تصدیق و عوی آنها که در گذشته بقال صادق آن صدوقان نمیتوان نمود اگر چه در تمام  
 نماید که نشاء عداوت آنها با صحابه بسبب آنچه ملحق و باعث بر افراط و غلو و محبت البیت آنجناب بود  
 از حد گذشته نقاب عداوت گشته باشد چه خواهد بود گویم بعضی از بطا و ملکیت عراق که نسبت فضل و نفاق است  
 و او آخر عهد حضرت صدیق داخل دار الاسلام گردید تمامی آن ملکیت و ممالک بکم در عهد حضرت فاروق بجهت حضرت  
 اهل اسلام رسید گشتی و بسیار و اسوال گشتی که از لوازم تسخیر و دار و گیر بیان آمد بعضی از نیر و هم که او سبحانه  
 تعالی هدایت کرد است فرمود تسخیر بظهور سبب تعمیر باطنی تصور بلکه تصدیق نموده بعد فامی دل طریق اسلام  
 و اعتقاد بر گردید و تسلیم و انقیاد گردیدند و بعضی بر صفت کینه و حق مجبور و مقهور بودند که کینه و راحت دل  
 گشتند و همیشه انتظار بر خور داری از آن میداشتند تا که آوده فساد و عداوت آنها بدستکاری این سبک گشت  
 می آید تصور پسید اگر ده نمودار گردید یکی از نیربانان بود که حضرت عمر رضی الله عنه را بهانه ادنی چیزی شنید کرد و او  
 خود هم رضی الله عنه عداوت انیر دم و کینه و غل که در دل دارند بفر است عداوت میدانست و از آنجهت



شدن سخن نمود مردم را و ازین همیشه شایع میگردد که علو جان هم را بینه راه ندید و گویی از همین راه بود که بلا  
بلو بر سر عثمان آورد و کرد آنچه کرد و خدا و این مردم شیخین مثل عثمان و نرید با امام حسین علیه السلام و رعایت کفر است  
و انتقام از روسای اهل اسلام چنانچه در عهد جناب سالت علیه الصلوٰه والسلام مردم بسیاری از عرب بیعت اسلام  
تسول شدند اکثری از آنها که صاحب قلب سلیم بودند اسلام و تسلیم اختیار نمودند و بعضی که بر صفت عداوت و شتمند  
مجبور بودند مثل زید که و قلیج مشایخ خود و چشم ندیده بگوش میشنید تقاری و در آن مکتون میداشتنند بر کلاهها مثل بزرگ  
اقتداری یافت اسبوی کمینه کشی بقدر قدرت خود شافت بسنان باشند یا بسنان والا اسبوی قواه تعالی و توانوا  
بنیظلم کینه های خود را در دهن همین کینه را بزرگ شری برای آتش افزوی جنم همراه بردند آنجا ب میفرمودت الانی  
فلان لیسوالی یا ولیاء انما ولی الله و صلح المؤمنین و لکن لهم حوا ابنا هبلا لهما و از ابی فلان ابی  
نسبت و محبت ان مردم با نسبت برای تفرقه و تسخر حال خود است که تا مردم عداوت شیخین را برای ظلم و استعمار و  
انتقام این نسبت گرام و مانند آنند و آنند و تری اسبوی محبت خدا و رسول و راجع گردانند پس اگر حرث گرمی میانند که  
اقتضای بشری نیاید اینها سر زده بود و از ایدم آتین خود و سیده آتش فرودی می افروزند و الا از زبان و  
دل خود و با که بجای زن و زنده است آتشی با و روه علی را ای سو ز نرید که تبقیه شتابند و بر طار زبان خود و طار  
نیست شیوش نشیدون بلشی ال سین و فرط سلطوی و وقعی الیها من قده قد عدلته و قتیب ریالی  
ایا و هیها جید و شیخی چنانچه سابق گذشت و این مردم که تبقیه با اصل اصول خود میداند که نرید بدل چنان  
میخوانند و بظاهر و اعینه تلبیه را با ظهار و طاعی محبت با نسبت میباشند و در چراغات ساسانه بعوض چراغات نهان  
میگوشند قرنیه همین است که هر گاه یکی از اهل بیت گمراهی شیخین گوش میکنند او را مثل امام زید بدست عداوتی  
و دست از انانته بر میدارند و قرنیه همین است که هر گاه تظلم و تکریم شیخین از حضرت امام محمد باقر امام جعفر  
میشنید در خاک و خاشاک تبقیه پوشیده در کار خود که طعن و جوار است یگوشیدند و قرنیه همین است که هر گاه  
بابا قر که همین ابهای اینها است در چو شیخین میکشاید هر چه از قباچ و فضلی اهل بیت لازم آید هیچ مانده  
از ان نمیدانند مثل خلافت نبی از علی که حق متحقق است بپندین نصوص نصیبی تعدی گرفتار و خانه حضرت  
زهر را آتش ها و در هر برهنه بیرون آوردن و بفر بکد استقامتین از شکم او کردن و و قر علی را که از ان  
پاکراه کشیده و نصرت آوردن الی غیر ذلک در حقیقت این نه بختی است که بعزت علوم و اندیشه گوید باشد  
بلکه بدخواهی اعدا و استیلا می اسلام است و عداوت بصدور اسلام و عداوت بهر وجه جناب جناب علیه الصلوٰه

و السلام یعنی بلبیت کرام و اصحاب عظام که این هر دو در اسلام اشتراک است تمام دارند فرق نیست کرد و و بیکی آنکه  
 عداوت با اصحاب بالذات است که باعث و مباشرت خراب و تخریب اینها بودند و عداوت با این بیت بالتبع و بالذام از بدست  
 مردی اسلام گذاشتی که دشمنی با نظام و نظام مذکور و غیر مذکور و مراعات مطعون بنیامید این بیت مخصوص اسلام است  
 لا شکیست و مطلوبیت و جانشینت عدم حمایت التزامی ستانند فرمود حضرت امام زید یادوار که تبری از ابی کبری  
 اهل است تقدم او تا خروج آنکه عداوت و دشمنی بصحاب عداوت محض و تامل است عداوت با بلبیت ممنوع و محظوظ است  
 بخت نبوی و بیانش آنکه وللهای مردم اهل دینه از حضرت علی کرم الله وجهه بعلت حادثه حضرت عثمان که ذکرش می آید  
 کاهسد و بود چنانچه وقت آمدن او از مدینه شخصی بدو حاکم دهم بر او کرم الله وجهه هم بر پیروی که سوار بر آن بود گفت  
 خون عثمان بگردن نیست این سخن گوش خوشنید و تصمیم غم بر هجرت اندازد الهجرت نموده کوفه را که از بلاد  
 عراق بود و از خلافت مقرر فرمود تا که آنجا بماند تا که در حایا چنانچه حق ریاست و سرور است تا خلفت عدالت  
 در عیست پروری بگذارند و در نظر مردم این معامله با آن معامله که از دشمنی وقت تسخیر بلاد بعل آمده بود و مناقض می  
 میشود این را بحکم طبیعت عدل و رحم میدیدند و تحسین و آفرین میکردند و آن را جور و ظلم میدانند و بجز و نفیر می  
 مالد آنکه حکم شریعت هر یکی در وقت فعل خود عدل و احسان بود و نیز خارجیان کوفه و بصره و غیره پس از آنکه حضرت  
 عثمان انگشت در شیهه حضرت علی و اخل کشند چنانچه ذکر آن می آید و جان مال خود را از دست اهل مدینه اهل  
 شام که خون آشام بودند بر عاقبت و حمایت او کرم الله وجهه محفوظ داشتند و این احی او بر گردن خود پای بند شدند  
 و چون این جناب و حیانت ابان تلفت غارت قیاس میکردند و موجب عداوت میکرد و نیز اکثری از بزرگان  
 این بیت بلا و غیر اقامت و زیدند و با سینه ظاهر که رو او از اخلاط مردم با بنها میسوزند گوشت آنرا اگر دیدند و او را  
 الوقت جانگر بودند دست تعدی بر رعایا دراز میشود و این مردم از آنرا نیز از نظام دشمنی میسوزند و امارت آنها را  
 از تعلق داشت دشمنی گمان میکردند یعنی او کرم الله وجهه اگر خلیفه اول میشد تمام نظام ممالک ملک گیری است  
 این گوشه گیران میرسد و پای در ایشان از عرصه روزگار کوتاه میگردد و این تمنی همان حسابان خیال است  
 اگر حضرت علی کرم الله وجهه خلیفه نخستین میشد فرموده او سبحانه و فرموده رسول او علیه الصلوٰه و السلام  
 بشل دشمنی در اجتهاد و جهاد میگویند و این مردم را از هر چه در آن بودند بیرون میکشید و چون با محبت عدالت  
 این مردم بر حسن حال امور و نیکیست تعیند منقلب میگردد و با اعدا و اعدا میباشند و نیکان را بدنام  
 بدنامان نیکان میکشند و آنچه سابق مذکور شد حال آنرا است که ابتدا و ابداء اینکار کرده بودند بعد از آن رفتند و

شده پس آن گویید که باعث بر عداوت ششمن بود و از ابراهیم از محبت اهل بیت تقیه کرده و مخفی میداشتند بعد فتنای آنها  
در همان مرتبه اتفاق افتاد که اشقاریسید و همین عداوت و محبت کم از اظهار میکردند و اشتها میدادند تقصیدان و مقصدیان آنها  
باقی و مشهور ماند تا اصل سخن بیروم و میگویم ابوحنیفه امام اعظم چه قدر در تعلیم اهل بیت میگوشتید و اتفاق پرستری و طاعت  
اینها میکرد تا آنکه شتر از زاده و زاده هزار درم فرستاد و اصحاب خود را تحفه بخشید همان مینمود روزی عهد الیدین کن  
لشتری بن الحسن البطل را نزد عمر بن عبدالعزیز و او حدیث السن بود و موسی در سر داشت پس عمر بن عبدالعزیز بر حجت  
و اقبال نمود قوم او پرواست کردند گفت عیسی از تقیه بن رسید که گویا می شنوم از زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه  
و آله وسلم افاطه بضعة منی یسوی مائدها من ید اثم اگر فاطمه زنده و میبود هر آینه او را خوش میکرد و آنچه من  
بفرزند او کردم امام مالک را یکی از عباسیان چند ان ضربت نمود که او را بهوش برداشتند بر و نه چون بعضی عیبی  
انتصار آمدند فرمود بهتر نایان که از من بر میداشت همانوقت بحلی میگردد برای قرابت او که بر رسول خدا وارد  
مرا حیا اند که بعضی از قرابای او بسبب من در آتش در آیند آنچه از عبد الله بن ابی بکر روایت بخاری که در پیش  
سعاد و در همراهی جناب سالت پناهی رفت افضل از عمر بن عبدالعزیز است بچندین مرتبه رعایت محبت است آنچه  
از امام مالک روایت با فضل نمیدهم بر فاطمه که بضعة منی است و میرا رعایت خصوصیت قرابت و امام احمد بن حنبل  
هر حدیث که از مالک بن انس در حق اهل بیت میشنید بر میخواست و او را در شمی مقدم میکرد و خود در عتبای رطبان میشد امام  
شافعی چندان مبالغه و حقوق اینها میکرد که مردم او را تشیع و ترفهش مسم میکردند و همچنین روایات بلکه از امام ابن سیرین  
و پیش ازین مذکور شد تقیه محمول میدارند و التقیه دینی چون آباء انصار روایت می آرند آثار و نفع بر روایت  
مذکور بود است از آنکه اهل بیت و آبا می که امام اینها چکس نبود که بر جان خود ترسیده امر حق پوشیده باشد و آنچه  
میگویند که نص حلی در شان خلافت حضرت علی بود بخون احدی داشت سخنی است که بر منوال عتکبوت در کتبهای  
هکوت مار و پود از زبان خود آورده و چنانچه خواسته اند یافته اند و آن مسوح را که بر نفت دن پاره و آواره گردد  
به پند او خود استوار پایدار و یافته و الا در اصل رضی بود و معنی که تا اعلانی یا کتانی بران بترتیب گرد و اما اتفاق  
نص پس بر آنست که بعد سرد کلام بر تورش و بسوی من خواهد کردید که در او اخیر بیماری جناب اقدس حضرت عباس است  
حضرت علی گرفته بطریق خفیه گفت رسول خدا بعد سه روز از دنیا نقل میکند و ملا متی در روز ندان عبدالملک سید اتم  
و آن علامت امر و زور و انسر و مشابه که میباید تا نزد و رویم و سپریم که خلافت بعد از وی از آن کیست اگر از آن  
لاست بدانیم و اگر غیر است معلوم کنیم که کیست از وی التماس کنیم که ما را با و سفارش نماید حضرت علی در جواب گفت بکلام

سوگند که اگر سوال کنم از وی خلافت را و او را از اذان منع کند و مانع بعد از اذان باشد و او را منع کند  
 من از رسول خدا سوال دینوی نکنم و بعد انتقال آنجناب همه البیت در سر انجام سفر اخروی آنجناب از غایت کفین  
 که بر طبق وصیت مخصوص من بین ما بود و وقتند و سایر اصحاب گنجی است خود را در تعیین امر امارت و بیعت ضرورتند  
 ساختند تا آنکه از اهل بیت و کفین و تدفین آنجناب که در روز چند آن خواهد کشیده کشیده و در تحقیق بی ساعده جمع  
 گردید و در سطره و شاکر و این امر کشیدند و همچنین صدیق روز و وفات خود و وصیت بعد از وفات آنکه فلاحت  
 بصیغه کارایتی لو ان شغلتم هذا فیصله الله علیه و سلم یوم موته قبل اتمام امر المسلمین فاول شیء یأخذ  
 بعد من و وفات المتقی الی العراق با و هو و آنکه تمیز او را رضی الله عنده و در سیرت یکشنبه و فتنه هم از طریق ستر کشیده بود  
 امور مخوفه در ایام وفات آنجناب از هر طرف مستولی گردید و بود زیرا که با شش ماه ضربه بیانی آنحضرت مرتضی قلبی از آنجا  
 نکس نموده بفرار تدوسی بتلاک رویدند یعنی ایشان بدیارات بهار را آیات منزلت تحمل کرده بدعای رسالت عالی  
 را در ضلالت انداختند و بعضی دست و پا زنی جاگشتی را جلالت و قرین تصور نموده آیات متانکه و مقابل آنوقتند  
 بر دلهای اهل مدینه از همه ناخفت آنماره و زو شب هلی و خوفی مستولی بود پس ضرورت شد که همه و لها یکدل گرد و تا گروه  
 شکوه ایرع شکند لان شکستی پدید آید و همه دستها سپرد یکدست شدند تا از همه کس کارهای یکدست سعد و نماید بلند  
 ساعی بمیلد کار برده قلوب تفرقه بجمع آورده اجماع بر بیعت ابی بکر گردید ابو سفیان که مخالفت میورنید با نامه  
 فتنه اینطرف آنطرف میگردد و بد حکومت شام بنام معاویه میسر آمد و سرگردانند شنیده خوشنود گردید هر دم  
 متابعت برگزید و حضرت علی هم اگر چه در اول خود را کشیده میداشت لکن در ولما از فتنه ایشان که محض  
 غیر صلاح است هرگز احتمال نشد و فساد نبود نهایت کار آنکه بیعت مردم بنده خود خواهد بود استیسا پس هیچ  
 مخالفت نکرده این همه دستها بدست او داده خواهد شد چون خاطر همه از این وادی فتنه خونت نداشت  
 اهل یهودی جمع گردید و صدیق اکبر خطبه خواند حاصل سفید نشنیدند که اختیار اینکار نه بنایر حجاب و علو منزلت  
 بود بلکه محض برافتنادین و ملت اکنون که با همه خونت مبدل با من گردید مرا تم مبدل بیدگری کنید بر آنروز  
 مثل کجا از شما ام نه بهتر از شما دیگر را بیبایست اختیار کشیدند نیز بیبایست و متابعت او میکردند از مبدل هیچ گروه  
 بر آنکه خلافت تو را خیرم ابو بکر گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد علیکم اذ آنروز او را خطبه رسول  
 میخواندند حال از بدایت تا نهایت بنظر تامل بین که اگر نفس علی در شان خلافت حضرت علی بود و آنکه حال میبود  
 در صحن حیات آنجناب بیان نمی آید که هر دو مخصوص چایید حضرت علی بود و هر دو در کلام آمده

که در همه اینها نقش بر عدم نفس است غنچه سببی آید انشاء الله تعالی و آن شرع و طاعت و عبادت است صاحب نیت و تقوی  
 است که بعد از آنکه آنجا بود و وقتی که اضطراب در خاطر است بسیار صاحبین به استیلا بود پس بر آنجا می رود  
 و تعداد آن صاحبان نیز نیستند و می یازند و شرف صحت با سایرین دیگر دعوی تخصیص بقریش میکرد و بعد میگفت دست دراز  
 کن تا به بیت کنیم او دست نازین کار کشیدیم بر بانی عبید بن ابراهیم از جهت آنکه او رسول خدا صلی الله علیه و سلم این خانه  
 و مسجد بود و میگفت دست بر آن آنجا بود بیت کنیم او انکار اینکار کرده گفت ای عمر در تمام عمر از تو شنیدم که در آن وقت بود با  
 غیر از این شنیده ام که در میان باشد و در مین بیت کشید یکی از مهاجرین و آنست که همه اینها نامی قرآن عربی اللسان است  
 دان بودند و نفس کلامی است ظاهر الدلالة متعین المعنی غیر محتمل التخصیص و التاویل و آن سخن گفتند که این تفسیر  
 و اضطراب تعیین از خلافت چراست شما همه خوب میدانید علی بن ابی طالب است و این سخن از پیشگاه و حضور رسالت  
 که نفس گذاشت از تعیین با و شمار در بنی سبیح و غلی نیست و بر بیت او و شما تو تفسیر با فعل کار ضروری است و حال  
 دارد و بعد فرغ بر بیت او که رسم ظاهر است مستعد بشویم و یکی از مهاجرین هم بر انصاری استیجاب با او نفس می آورد و در  
 خلافت یعنی کرده و دعوی تقسیم آن نمود و چنانچه او بگوید است تخصیص است بقریش بجز آنکه منقض این  
 دعوی کرده بود و یکی از انصار هم به مهاجرین خصوص مانی بگوید وقتی که حدیث از محمد فرستاد آورده است که  
 شرکت آنها نمود و چرا گفت که چنانچه تخصیص است بقریش از روی حدیث ثابت است تخصیص بقریش از سوی  
 جلی در شان می تحقق پس شما هم بقبل از این منصب منزل آید باری آن حدیث که پسند ما از حق است و می گویم  
 از همه حاضر بودند چرا و از آنها کلمه آنکه سکوت نمودند و در آن زمان همه با سبب قریش شایسته تعیین  
 و در آنجا که هم عرض گوش امر و صاحبان نشان که تعلق خیال و اشتباه باشد و معذوم مالی بود و بعد از آنکه  
 فاش بود آن امر در موم بر آنکه در وضع معصوم و با او بر بنی سبب از استیجاب است و این است که امری از آن عالم که عالم  
 سبب است از آن صاحبان که بنی سبب مهاجرین و انصار و غیره صاحبان مشاوره را جمع نموده من گفته و آنکه  
 میگویند که از مخصوص تعیین قریش است فرموده بودند چنانچه قبول مشهور قضایه این بر سر زمین سبب تعیین  
 زبان حاضران بپس و مقام و ستمنان اصل کلام یعنی از زبان او علیه الصلوه و السلام مخصوص است و اللسان  
 باشد آنچه بدلت خواهر انکار و با کفایت قرآن عالی و مقالی و با عشت و داعی درمی یابد تعیین است که  
 عجمیان زبان و در آن شرف حضور هم بسبب مکان و هم با اعتبار زبان از و یافت این دعوی را شنیدند اگر  
 علی بن ابی طالب و از حدیث مذکور را در تعیین و تعیین خلافت میورد و در میان حاضران از آنجا که بیان میماند که

و گنجان نبودند فیه اندک یا در پیغمبرند و در وقت حاجت مستدل بان میگردد و دیده اند هر دو واقعه متقارب الوقوع  
 زیاد از دو ما و چند از فصلی در بیان گذشته باشد تا در تمام و شوی بر او شوی نما و شود طرفه و شوی که محیط بر که امر او  
 خواص دعوا مگر دیده و علاوه آنکه وقتی که حضرت صدیق خلیفه خوانند و کلمه تغییر و استغفار بر زبان خود را بگفتند  
 و جابجا پیش گفتی این کار حق دیگری است باید که حق بجای خود قرار گیرد بلکه همه بار و مسلم و باشند و چون  
 حضرت علی بیعت نمود کرد هر که دید و هر که شنید تحسین کار او نمود چنانچه مرویست نفس به المسلمون و قالوا قد  
 استبجح و ایاة فرای المسلمون انه من اجابته و نیست که آنجناب صلی الله علیه و سلم در ایام مرض میفرمود الله  
 خلیفه من بعدی علی است پس خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم خود خداست سبحانه و تعالی هرگز افضل و اولی دیده  
 نیاست خود برگزیده و منین نیز برگزیده او را برگزیدند و محبت او را بجهت او سبحانه و تعالی و برزیدند و حدیث  
 وارد است که او سبحانه تعالی هرگز الا بندهای خود دوست میدارد و باهل سموات میفرماید که شما هم او را دوست دارید  
 و بجز این حکم میکند تا مقادسی نماید بسیار بندهای او سبحانه و تعالی که با او دوستی در زید پس نهاد میشود برای او  
 در اهل ارض و اینست جناب استحضار صلی الله علیه و سلم با اعلام الهی معلوم بود که فرمود یا ایها الله و المؤمنون الا  
 ایا بکر و آنجناب صلی الله علیه و سلم هرگاه بسفر رفتی گفتی اللهم انت الصاحب المسافر الخلیفه فی اهل ارض  
 و من که سفری را بود و چنانچه الله خلیفه میفرمودی اللهم بالرفیق الا علی نیز بسیار میگفتی و هر او غالب که  
 بقیاس سفر اخروی به سفر دنیوی در اوقات سبحانه و تعالی خواب بود پس همین سفر هم بسوی او سبحانه و تعالی  
 میرفت ایها العا و هم او سبحانه و تعالی و این گذشته خلیفه خود کرد و هم او را با خود گرفته صاحب رفیق خود نمود  
 از حدیث شریف معلوم میشود که هر که در هر گاه زیارتگاه نماید و راضی نشود هر آنچه بوقوع آید گویا او سبحانه و تعالی  
 را آنکه بگوید باشد زیرا که استخاره است شماره است مستشار دوشن بیاید پس هر گاه که فعل او سبحانه و تعالی در حق خود  
 خیر و خیرش خیر گویا او سبحانه و تعالی ترا و چنانکه کردید نمود با بدنه و خلافت که تقویض همه امور با دست  
 و توفیق خیر و صحت از دست او کن و او حق با از استخاره است پس هر چه او عمل آورد حق و خیر و غیر آن نخواهد بود  
 خلافت بخیر و در خود استخاره صلی الله علیه و سلم سی سال بهت و سبحانه و تعالی و با بیعت آنچه اصلاح و النسب بود  
 که آنحضرت با آنحضرت که استخاره عمل نمود و آنجدال و قتال که در او خرابین عهد بوقوع آید پس او سبحانه و تعالی  
 اطاعت این امر استخوان صلی الله علیه و سلم داده بود که این قضای است که از ان گزیر نیست و خلف نیز بودیم  
 در رفیق خلیفه استخاره صلی الله علیه و سلم در مسجد نبی معاویه و دخل

فکر فی کتب و صلینا معه دعا و به طویلا ثوال صوف فقال ما لک من مالنا انی اعطانی ثلاثین منعی  
واحدة سالتک لایهاک امتی بالسنه فاعطانیها و سالتک لایهاک امتی بالسنه فاعطانیها و سالتک  
ان لا یجعل فیهم بینهم منعی و ما کره ان یخاطبوا منی اب و منعی مساوی و انما کره ان یخاطبوا منی اب و منعی  
و لایست بر عظمه و اعظام ان یخاطبوا منی اب و منعی مساوی و انما کره ان یخاطبوا منی اب و منعی مساوی  
ما کره ان یخاطبوا منی اب و منعی مساوی و انما کره ان یخاطبوا منی اب و منعی مساوی و انما کره ان یخاطبوا منی اب  
تتمیز با حضرت صدیق ازین عدم انتظار ظهور خود در وقت بیعت در میان آورد و ذکر قرب حق خود و قرابت که با رسول  
تعداد شصت سال صلی الله علیه و سلم بر زبان برد چنانچه قطع یعنی نفس حلی از خلافت آورده قطع بیخ خلافت نفرمود و اختلاف  
نفس کرده است بیانی بدو که بعد توقف باشد خود بخود و طبیعت و مفاخر و آثار او بیان کرده نمود آتشها ظاهر میگردد  
که بر او و کرم الله و همه از نظر حق حق شهورت و انتظار است که این واقعه عظیمه بود که پس از انتقال آن جناب از روی  
شکوه آن جناب قریب دارم حقیق آن بودم که بچند روز شهورت من صورت دیگر نتوانست حق خلافت و مطالبه آن زیرا که  
در صورت عدم نص طلب ابرت و خلافت باطل و لا طائل است نیست نبوی صلی الله علیه و السلام چنان بود که  
سطالب علی و ولایتی مینمود و او را نیند و آمدند علمای طلب خلافت لایحی کلمه مقرر کرده اند و او کرم الله و به نظر باشد بود  
چگونه بر خلافت آن اقدام مینمود و میدانست که با وجود طلب هم هست نمی آید که مردم تسکین نیست بگریزند سوال را  
با اباست نمی پذیرند و ندادند عمد خود که قبول این امر خود با تجا و کمال مردم بودن بطلب خویش آن فاضلین و  
مره فقال دخل علی النبی صلی الله علیه و سلم انا و رجلا من بنی عمی فقال احدهما یا رسول الله امرنا علی  
بعض ما ولاک الله و قال الا نحو مثل ذلك فقال انا و الله لا حول علی هذا العمل احدهما ساله و الا احدا  
حضر علیه اما استخافونک پس ظاهر است که او کرم الله و وجه خویشی حد و اتمه اشبح و اقوی و اعرف با مورد و بسیار  
مثل عهد و در آن متنا بر گزار کس قیامت و زیر و زبر می ساخت یکضرت و خندق بنم انگشت و در خیره که پهل کس  
جنبش مساوی بیست می کشا و کجلا از زمین بر کند آتش بروق و ذوالفقارش خانهای کفر و عدوان سوخت  
و در خانهای تاریک چو افغان ایمان و عرفان برافروخت آب تنغ جوهر و آتش آب طوفان موج زنی است  
که علم طغیان و کفران را غرق کرده و قهر اسفل السافلین انداخت آب حیوان زندگی است که ایمانی مرده  
و لاین نموده بزنگی و پانندگی بناخت بنو باشم که در بیعت خود با انتظار بیعت او سبک و نند و در بانده می آورد  
توقیر و آرزو و ابلا سفیان کالهی علی بل بغض آن بگر کلمات تفسیر و تخصیص میگفت که شما شرم نمی آید تفسیر می کنید

و سرداری نماید و آنست تمام داوخی بسواد و پادشاهی بر سر کتف حضرت عباس که معنای و کرم عند الناس بود و بسبب تقطعی و تفرقی که  
 انتخاب در ماده میفرمود میگفت دست راست را از کفن بر می داشتند تا مردم دانند که عمر بنی ابوسبیح است که در این امر بسیار عالم  
 قدوس است و در طرف مقابل که جواب سوال با دست چپ را با یکدیگر و عمر تابع و مطیع حق بالحق اندام بود که در آن زمان در این طرف  
 خلق هم شنیده یا فیسده باشد بر سر گذاشت خلافت نشسته میگفت گفت اولی و عمر که باقتضای ارزایی از خود بر آمد  
 بود این صفت در آن زمان ضرب المثل محبوسین عباس میگویی که آن عمر و فدای عهد کتاب الله یعنی اگر کسی در بطلان  
 قول یا فعل او آیتی از کلام الهی بخواند در آن نور از این گفتار و از آن کردار باز میماند تا آنکه در دنی و آخرت بر او  
 غلای حسرت برود و در آن گفتار یا ایها المؤمنین هر چه حقیر بگاید و سبحان و تعالی بیا که است نموده در کلام خود و بپوشید  
 قنطاری فرموده است که است یعنی حضرت عمر سکوت کرده و در آن زمان هم از امام سید مرتضی که می فرمودند که  
 خویش بر سر نیز که محل ترفع و تکر است صحیح نام کلام است که تحمل المعانی را از زبان شنیده و البته نام سید مرتضی که  
 نفس علی متین الدینی در غیر عهد خویش در مجلس خاص از شیر مردان شنیده بر سر انکار و کارزاری با یکدیگر بود که آن  
 عهد از نام عمر خوشتر است که آن بود که حضرت علی انوار علی میبود و مخصوص وقتی که حضرت عمر شوری گذشت  
 چرا با و گذشت که من چنین حال متعین بجا افتاد شوری چه دخل دارد خوب سابق بر چه گذشت که شاکه حق مراد حال حیات بود که  
 ملک خدیو فرموده خدا و سوال را پس پشت انداخته میروی چه روی بخدا و رسول الهی میانی رسیدت و پشت خویش  
 در شوق چه مانده بود و در آنکه آنوقت هم که جایی ظلم بود و مردم بر دیگر و دشمنی او چنانچه سابق گذشت میفرمود  
 در عهد خلافت و از آن بقیه بقیه هم نماند که همه بر اس و دو سو اس جان یکسو نموده برای جنگ اعدا آماده گردید و  
 بی نهایت پیش از آنکه آنها از جایی خود را بردارند بر سر آنها لشکری کشید حضرت امام حسن انکار از این امر می آید و  
 وزیر داشتند و آنست که فرموده او را بفرمایند و انوشیروان میفرموده هر چند عباد سعید بن عباس و غیره از راه صلحت  
 و غیر خودی عرض کرده اند و آنست که صاحب ثروت و مال و منالست و آنرا بر حکومت او بگالی بود  
 تا که امر خلافت است که نام و آنست که در قبول نشود تا آنکه این عباس گفت تو بزور بازوی خود اعتماد داری  
 در سر تمام مردم و نیوی و ما را ای بس که در کاس فرموده و رسیدیم که صلح و نیوی و در همین است که شما میگویند  
 که این بر عارضه است و این را بر عینه و یا مقدم میباید هر چه در عین آنست که در کاس و آنرا در کاس  
 امروز چو آن تلخ و زهر آسمان و اگر در دهان است و آنست که در کاس و آنرا در کاس و آنرا در کاس  
 در دولت و نیویست نشسته و آنرا در کاس و آنرا در کاس و آنرا در کاس و آنرا در کاس



در حق او کرم الله وجهه چه اعتقاد دارند که او را چنان بود بخیرت من مردم حق پوشی بنمودن تا نیابک را با کسب است  
 کرده مردم در اثبات حق و اخذ آن از دست ظالمان نهادن کنش اما شجاعت و دلیری را که بر دست او از عجز خود  
 سالی تا آخر زمان جناب رسالت ظهور آمد خوب میدانند و این قصه در پنج بار با همگسایند میخوانند پس اینهمه بین  
 و بر اس از آقا و ما س گر نمایم تا این حادثه گردید که نه کفر حق بزبان می تواند رانده و در ممانعت کسی که دست بر او نهاد  
 می اندازد دست میتواند چنانچه نظر فرماید و بعد خویش که هنگام جوش شجاعت و جهاد تست نیز صبح و شامی ششین بلکه  
 خلق را شانه میفرمود و کرده آنها را استر و مستقر میداشت طرقترا که اینهم از تقیه میداند کسی که بر لشکر لاری گران که  
 یقین از او سوسه مرد با چوخت خیال چگونه خواص بسیار و همچنان و تعالی این مردم را از عداوت بلکه از محبت محضت که  
 بقل شانه و انشای آنجا و در هر حال العکس الی هند و منقلب عداوت گردیده که نجات بخشیدن حق با الله من هذا القبیل  
 و نمانند پس این در قوسی در دو نصوص با و عمومی که همان آن بخیرت ششمان مستلزم ملاحظه است بر جناب ولایت کرم  
 و چه که هر یکی حال خود را نسبت به دیگران خوب بشناسد پس هرگاه آگاه بر حال خود بود که بدیدن چشم مردم علم قبول  
 می کرد و بدیدن نسبت به عیبت آنها از دست عداوت با هم فعل و قول سخن بر آید مقتضای عقل و دانایان کار را بنکار بود و بدیدن است  
 که از جناب رسالت شفا از آن می شود و الا انسان علی نفسه بصیرة و لواقع معاذیرة و هم لعن بر جناب رسالت صلی الله علیه  
 و سلم که در صحبت چند روزه کیفیت پرولی و پرولی مردم معلوم میشود و او صلی الله علیه و سلم با وجود مصاحبت و رفقت  
 و پنجانی مدت نسبت چند سال او را کرم الله وجهه در یافت نکرد و الا بعد و در و در خصوص بلکه پس از نزول نصوص  
 معذرت جناب الهی می نمود که آنکس اهل بیت اینکار نکرده و او را ازین تکلیف معاف نماید فرموده و آنچه در تکلیف بر نصیبت  
 نماند پای نیگاه و تقیه در روزهای ششماه به بلا نظری استقامتی است معذرتی کرده معافی در خواسته بود و هم لعن بر جناب  
 الوهیت جل شانہ که نص بالای نص متواتر و متوالی برسل و منزل میگردد اند و حال مخصوص علیه نجات اندازند  
 که بر اخبار از قدرت کل که من نص که استعین بخلافتم جرات نمیدار و یارای اجرامی با حکام ریاست از نگاهت  
 حدود و قصاص و سیاست از کجای می آرد و مردمان در صورت عدم اظهار امر ریاست معذورانند و از مقام  
 علم و بلاست و در هر چه از آنها بعد اظهار از اقرایا انکار ظهور میرسد اطاعت با عصیان آنها بران ترسب  
 میگردد و اینجا شامی عداوت تا مردم است بین که در پرده و دوستی بود و شمشیر کرده اند بشکل این بجز خشم  
 پنهانی لسانی بر سر او کرم الله وجهه زده اند که بهانه اثبات استقلال خلافت او است بعد از سلب قابلیت  
 نیست خلافت از او کرده اند کرم الله وجهه پس معظمتی عقیده قطعی این مردم بر خلافت و عمومی استانی است

يعني عثمان بن عفان رضي الله عنه وبنو علي كرم الله وجهه حتى طعن في طيبة تيرى مستحال  
عصا بصحايب استحقاق طعن تيرى برى الكون بشنووا بنحو روايت كروه استكان برادار طمني وغير طلاق  
علي بالبرق قديم اليه رجلا وقال له اخبرنا عن سيرتك هذا الذي سرت فيه تنولي على الامراء على  
الامامة يضر بعضهم ببعض عهد من رسول الله صلى الله عليه وسلم عهدنا اليه فخذنا فانك  
لو توثق به والناس موافق عليه ما سمعت فقال امانات يكون عندي عهد من النبي صلى الله عليه وسلم عهدنا  
الذي في ذلك فلا والله لئن كنت اول من صدق به فلا اكون اول من يكذب عليه لو كان عهد  
عهد فقلت ما تركت احاديثي تصيب برة وعصويت الخطاب بشو بان علي بن ابي طالب ما بيدي  
ولو لو احد الا بردي هذه ولكن رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يقتل قتيلا ولم يستجد له  
ومكث مرضه اياما وليالي ياتيها الموت وابلاي يؤذنه بالصلاة قام رايا بكر فيصير بالناس  
وعويدي مكاني ولقد انا دت امرأة من نساءه تصوفه عن ابي بكر قاي ونخسب قال اتفق حقا  
يوسف مروا ابا بكر فيصير بالناس فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرنا في امورنا فاصرتنا  
لدينا من رضيه رسول الله صلى الله عليه وسلم لدينا وكاننا نختلف في اعطوا شعائر الاسلام  
وقوام الدين فيما بيننا ابا بكر رضي الله عنه وكان لنا اهل الويلف عليه عنا اثنتان فاديت  
الراية بكر حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه في جنوحه وكنت اخذ اذا اعطاني وانغني اذا  
بغزاني واخر بين يديه الحدو وديسوطي فلما قبض ولاها عمر فاخذها نسيه صاحبها فماتت  
بغير كفارة من رسول الله صلى الله عليه وسلم اثنتان فاديت له حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه في جوشه  
وكذا كان اذا اعطاني وانغني واذا اغزاني واخر بين يديه الحدو وديسوطي فلما قبض  
تذكرت في نفسي وشيئا مني وسأيقني وفضلتي وانا اظن ان لا يعدل بي ولكن خشى ان لا يعمل  
الظليقة بعدة شيئا الا حقه في قبره فاخرج منها نفسه وولده ولم كانت هيا اباة لا تروا  
بها ويرى منها الرطانا احد هو ووطننت ان لا يعدلوني فاخذ عبد الرحمن بن عوف موافقا  
علي بن نعيم ونظيم لهن في الله امرنا ثورا يعثما في نظرت فاذا طاعتني سبقت بيقتي واذا امثا  
بغيره في ايتا عثمان فاديت له حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه في جوشه واخر  
بين يديه الحدو وديسوطي فلما قبضت فاذا الخليفة ان اللذان اخذها بعد رسول

الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة قد مضيا وهذا الذي اخذناه من اتفاق قد اصيب فيها بعض اهل الخبرين  
 واهل هذين المصدرين اول كوفه والبصرة فوثب فيها من ليس مثلنا ولا قرابته كقرابتي ولا علمه  
 كعلمي ولا سابقته كسابقتي كنت احق بها من هذا اين كلام او كرم الله وجهه فصل است بر عدم نص خبري ان كنت كبا  
 وشمسي وروى چندین خصوص ادعای آن دارند که مقصود از طلب قرطاس تحریر عهدنامه بنام حضرت علی بود صحابه  
 بسبب عداوت که تشبیهت این را نمیکنند برافعت ومانست پر داغند زیرا که اصل مقصود بنا آید آن بود که  
 برود و نصی بدنی تا آنکه باقی بماند چندین خصوص کرده حاصل شده بود باز عهدنامه تحریر فرمودن تمصیل حاصل  
 نمودن است اگر گفته شود که مقصود از طلب قرطاس تحریر عهدنامه بنام حضرت صدیق بود چنانکه سابق است  
 وانشائی باین امر نموده بود و بنا بر آنکه با است فرموده تا کم مقام خود نمودن و اقتدا باندین من بعد می آید بکن  
 و عمر و یابی بالله و سر سوره آلا با بکر و امثال آن فرمودن پس خواهد باشد که آید هر روز از منسوب فرموده تا  
 که چندین اشخاص منصوص بوده باشد یا منصوص کردن بجهت آنکه گویند در است یک است و فرمودن باین  
 حدی نذر و که اشیا شرفت کرده پس چنانچه چندین بار این امر را منصوص کرده بود و اینوقت هم نصی بران  
 منصوص می افزد گویم برین تقدیر میباشد که چون قرطاس بدست نیامد بزبان بیان میشود و فرمودن باین  
 بود و اگر ام و فرود ادای دیون بزبان آورد و انشای آن بلکه مقدم بران نظر با شهرم شان که باین  
 داشت ذکر تعیین خلاف است هم میفرمود حضرت علی کرم الله وجهه هرگاه در دم باشد و قتل و عیبان تعیین  
 دید چنانچه در غم حاضرین حاضرین قرطاس بدست گرفته ندید بلکه میباشد که امر اتونی بقرطاس شنید و پیران  
 جواب و سوال و قیل و قال در میان آمد مبادرت با مثال میشود آنرا و هم در جمله جمله که مامور باین امر بودند  
 بر چه اما شایسته با عصاه نموده طریق عصیان پیوست معلوم میشود که او کرم الله وجهه مثل دیگر صحابه نصی  
 الله عز و جل در دادن و ندادن قرطاس نیز ترود و متامل بود مگر آنکه گویند کار تمقیه فرمود بلکه از این شرح  
 و ترقیه نمود و صحایا پر دم عموما فرمودن دلالت دارد بر آنکه در او آید آنجناب نیز کسی بجای است متعین نبود  
 و صحایا کسی که متعین بجای است و میفرموده خارج بود و اگر ام و فرمودن تعیین بجهت و در آنرا پر دم شود آنقدر  
 متعین نفرمود و رفتن است اگر گویند او کرم الله وجهه آنوقت حاضر میبوده باشد گویم نمیتواند باشد که در او محمد  
 آنجناب را که بیشتر رود نشیندی آنچه سابق گذشت در حدیثی که آنجناب او کرم الله وجهه در آنجا تعیین نمود  
 اندیشه کرد که با او با پرست آوردن او است کتبت شرف حضور و است آنرا از دست رده و عرض کرد که پس

آنچه فرمودنی است زبانی ارشاد فرموده است که کتابت مبارک کتابت میگرد و کتابت آنجناب غالباً مخصوص من بود  
 که آنجا که ما حضرت علی کرم الله وجهه بودیم حضور او ضروراً اگر بنا بر احتیاط با آنکه در خاطر مردم ظنی برآید  
 که در حق خود از فرموده آنجناب کمی و زیادتی کرده باشد دست دیگری میبویسایند پس بر آنکه عهد نامه بنام او را  
 ایقونی بعل و بقرطاس فرموده او را می طلبانید آنجناب تمام تمام در تیکار آنقدر درشت که با وجود آنکه  
 تقدیر انصاف علی مخصوص من و ابوبکر علی بن ابی طالب بود و چون در حضور او کرم الله وجهه تقریر اینکار که متعلق باوست میفرمود  
 و نیز او کرم الله وجهه بر حدیثی که رضی الله عنه میگوید که تقریر امر خلافت بحضور من و مشورت من چرا بعمل آورد  
 که خود جناب سالت نیز چنین کاری میفرمود و بسبب این نفع در توفیق آنکه کوفی رسول الله صلی الله علیه  
 حسد و تیز فرودم چرا من بر حضرت حدیث میکند که وقت فرمادند بود در خانه خود استراحت می نمود که حضرت علی  
 کرم الله وجهه نیز چنین میگوید با آنکه عذر او رضی الله عنه ظاهر است که خانه او در عوالی مینه بود و از آنجا که است مظهر  
 مسافت دو میل در میان است آنجناب باروزی انتقال تحقیقی در من من حاصل شده بود و آنجناب در رضی الله عنه  
 مع سایر صحابه از بسیار داری حضور معذور فرموده شرفی میخواست بفرست علی و غیره این بیت مخصوص حضور  
 نمود و او انتقال آنجناب بعد زوال آفتاب قوع آمد پس بعضی از امور ضروری بشریه قبل از نصف نماز بخانه  
 خود رفتند باشد تا که از آنجا برگرد و آفتاب عالیناب غروب نموده بود و مشاهده حضرت علی کرم الله وجهه متصل است  
 مظهر است او در جلوه اهمیت بر خدمت با سوره حضور بود اما آنرا در آنجا و او کرم الله وجهه رضی الله عنه پس چه ترا  
 و شایسته چنین میگردند و ذکر لغت منصوص خود با گاهی بر زبان نمی آوردند بلکه از تیرایان تبری میفرمودند  
 آنکه شجاعت و بلاغت بکمال داشتند اگر چه امام حسن حدیث جدا مجد خود را آن یعنی هدانا سیدنا محمد صلی الله علیه و آله  
 الغنمین لم یخلفوا شیهای خود را که روادری گوی مبارک انداخته کشیدند و تعدیها کردند و خداوند پنداشته قبول  
 صلاح نموده لیکن حضرت امام حسین رضی الله عنه با وجود آنکه شیهه کوفیان بوقت کار او بار نمودند بر جان خود هیچ نیندیشید  
 باقیله کثیر شیره شیره شهادت بذوق حشیده حضرت امام زید بن علی بن حسین رضی الله عنهم در عهد امام  
 بن عبدالمطلب شیهه کوفین به بیت برگزیده بسوی مکه میرین که اعمال عامل تانی است رفتند آخرش سبب عدم  
 تبری امام تبری از امام نموده راه مذہب و که اعمال عامل اول است پیش گرفتند تا آنکه وقت جنگ چکان امام  
 در محراب حرا قیام نمود و قوم مثل حدت رسیده باز برگشتند تا که مخالفان بر دمله آورده و همان گشتند رضی الله عنه  
 آنکه حضرت امام بر حق چه قدر تمام بر حق شهادت و قیام داشت که برای محبت شریفین صداقت عالمی اختیار کرد

و از سر خود گذشت و توانی نگذاشت بچند نیست که این مردم این قدر با نیز داخل باب تقیه کرده باشند حضرت مجتبی بن زین العابدین  
 ولید بن یزید بن عبد الملک همراه بنفاد کس با هزار کس که والی نیشاپور بنقابله او فرستاده بود و متاع که کرده شکست و  
 والی نیشاپور را گشته اموال کثیر بقیه ببرد و شوهر ببرد شد آن مردم بسیار با او جمع آمدند پس بنجرار کس را از  
 اهل خراسان برود تبین نموده قتال شدید بمیان آمد و نیز سر او مثل پدرا و خمری رسید و تا بداش تا فدا کرد وید سر او را پدرا  
 نزد ولید فرستادند حکم با حراق نمود و والی گونه نوشت تا بدن پدرا و را که تا امروز فی سر بر سر صلیب بود و بسوزند  
 و حضرت امام علیه الخلف که اول جامع بین النسب یعنی نسب حسین است مردم برین در عهد منصور باو وصیت کردند  
 غیر منصور رسید لشکر بر و فرستاده و بشهادت رسانید تمام همت امر صرف حفظ و حراست دولت ریاست بود  
 هرگز ازین خط و پاکسل می پیدا شدند او را بحال او و امیکند اشسته صفای باطن حضرت امام علی بن موسی کاظم  
 اعدا پر توی انداخته آنها را از طرف خود مطمن البال ساخته بود تا آنکه برید که مرید برود در عداوت متصور نیست  
 مع و شمای او میکردی هر که داعیه خلافت طلبیده میکرد او را علانی میگشتند و هر که کتمان می نمود و متمسک  
 ریاست باشد یا دروغ بنابر فو احتیاط و انضباط مملکت اری بطریق خفیه مسموم میکردند کسی را از امر او بی خبر  
 بتولی و تبری شنیدن نبود و احد از آنها با حدی از او سوال و جواب ین باب ننمودند پس معقول نباشد و در آن طلب  
 که خوف جان و مال و عرض جهان نیست آبا و اجداد خود را دیده اند که در پی سبیل کار گشته گردیده اند و دست  
 بر او زند و تبری شنیدن که کلمه حق است کسی از آنها از نیت شرف نیست و احدی ازینها برای این سخن بخورد  
 و جیوس نگردیده مقتول و مصلوب شدن معلوم گاهی بخورد مردم بزبان نیارند بلکه سخن تعجبی و شاد فطیر  
 تو کرم که همه دروغ بود آن انقض کبیر است و عند مدح الظلمه بعد العرش فرموده چه آنها است  
 همیشه و روز و وظیفه خود سازند و مردم را بتقلید و تبیس در فعلالت غیبت اندازند از آیم و ابها مع  
 ایضاً رسول خدا هرگز منصوب نیست پس و آیات تقیه و بقر اگر موضوع و مصنوع این مردم که خود را  
 و خیر خواه بگیرند نبوده باشد پس دیگری کیست که این سخنها از خود میتراشد کلیدی در روضه بسند خود ریاست  
 میکند از حضرت امام جعفرات رسول الله صلی الله علیه و سلم اقبل بقول لای یکر فی لغاد اسکن فان  
 الله معاذ و قد اغلته الرعد و هو لا یسکن فلما اراد رسول الله صلی الله علیه و سلم حال تعالی  
 فریدان تریا و صحابی من لا تضاد فی محال سهو یجد ثون فاریک جعفر و اصحابه فی الجوه و صوفی  
 حال نفوس رسول الله صلی الله علیه و واله و سلم علی وجهه فنظر الی الاضداد یجد ثون و نظر

الحجف علیہ السلام و اصحابہ فی البحر یخوضون فی صغر تلك الساعة انه ما حول من سخن راجع عالمی بود  
نخواهد کرد پس چگونه مقبول میشود که این کلام از حضرت امام خواهد بود چنانچه ابو خزیمه در حق جد حضرت امام  
امیرانزیده گواهی داده بود و فقیر امام را نادید و کلام او نشنید و تلفظ در حق ابو خزیمه که در شمار این کلام از  
حضرت امام نیست چنانچه گواهی او موجب قبول خود او گردید چراست که این علت هم بسبب قبول مخالف  
گردید و روایت کافری در بعضی معاملات با جناب قدس شخص منتهی و مخالفتی بر پا کرده شاید سی بر صدق قول  
جناب قدس علییه ابو خزیمه انصاری گفت یا رسول الله من گواهم ان جناب منسوب و تو در آنوقت حاضر بودی  
چگونه گواهی میدهی گفت یا رسول الله تو اخبار غیبی و آسمانی بامیرسانی و ما ترا در آن مصادق میدانیم و  
گواهی بصدق تو میدهم و بعضی از ما سور زبوی و ارضی چگونگی گواهی بر صدقش تو نخواهیم داد و چون عقیدت  
او نزد آن جناب مقبول است و شهادت ابو خزیمه تنها بر شهادت دو کس است چنانچه پیشین معمول بود  
تا آنکه در عهد حضرت صدیق گواهی حضرت فاروق تنها مقبول نگردید گواهی ابو خزیمه بفرموده رسول خدا  
صلی الله علیه وسلم قبول نمودند نمیدانم که او را رضی الله عنه چه میداند در همین شب که بسیاری در تنگی علی  
از روز و شب گذرانده عمر با بسر بردند مثل آن بعضی نیاوردند و نگریدند بود و یا تا این شب با آن گذریدند  
از کفر قدیم برنگاریدند بود و تصور او از خاندان خود در گذشتن و در شب نگار کوه و خار آواره گشتن  
یا سحر آموزی بود یا قافله یافته ساهریه بجان گشتن نمیدانی که آن سخن مذکور چه معلوم میشود یعنی کفر اصحاب  
بعنا نقال جناب قدس بسبب مخالفت علی و انکار نفس جلی حادث شده است بلکه اینها بر کفر اصحاب  
جایی خود مستقر و مستمر بودند و اینهمه طول عمر در صحبت و رفاقت آن جناب طریق نفاق هم بودند پس سخنانی  
غیبی که با مثال میکند و خیل آمده و رضی الله عنهم و میفرستاد و رسول بشیر و نذیر که در حق آنها بشارت میداد  
یا از راه نادانی ربی خبری بود یا وصف تقیه و نفاق آنجا هم تشریح فرموده در نهانی عالم گنجانی نفاق  
نشده که با آنرا عالم زفته بر صفات قدیمه صفتی حادث از خود ابو بکر بیست چند سال که زمان با این بعثت  
و رحلت است شافقانه و گذرانند و علی همین قدرت از زمان رحلت تا شهادت عثمان بر صفت نفاق  
نماند اگر چه بیان در حق حضرت صدیق بنام امام گفته اند گویند و از تقیه جدا از رحلت بر تقیه قبل از رحلت  
قرینگی بر ندانند چه جواب خواهند داد از حضرت در باب تفضیل و تبیین این سخن گره زمان است و نفاق  
این گره پیشوان مثال و احتمال باشد نوشته اند کمال الدین که از آنرا بر اعجاز است نصرت بر کفر حضرت

علی رضی الله عنه لغو و یا بد منته کرده است یعنی برای آنکه در بد و الا و کر بجهاد نه نیست و مخالفت رسول  
 و سرشته اسلام بدست و او و خود تماشا کرده نشست جناب اقدس اخبار و انظار فرموده بود که کجاست علی  
 بسیار می بگویم میرود آری البته از اجا و دشمنی صند و انشکس انی صند و در حق قرآن و ارفضیل  
 به کثیرا و بهدی به کثیرا و نشان و عمرته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهت آنکه با قرآن قرآن  
 به عیبتی بگفته شدی و از زبان نشان قرآن است بسیاری بسبب آنها بدایت یا گفته بسیاری بکوی  
 خدمت شما نشان حکایت مذکور و شاید ضلال کمال است آنها شاهد بر هدایت پس حکایت عبدالرزاق که  
 یکی از مقتدیان این فرمود بود از تفصیل علی رجوع بسوی تفصیل شخین نمود و میگفت که تفصیل میدهم شخین  
 را بنابر آنکه تفصیل سید و علی آنها را دعوی محبت علی کردن و مخالفت او نمودن راست نمی آید و روی  
 ان ادر قطنی ان ابا حنیفه کان یری ان علیا افضل الامة منهم اقواما یخالفونه فخرن حننا  
 شدید ان قال له علی بعد ان اخذ بیده و ادخله بینه ما احزنک ابا حنیفه فذاکر له الخبر  
 فقال لا اخبرک بخیر الامة ابو بکر ثم عمر قال ابو حنیفه فاعطیت له عهد ان لا اکوهنا  
 الحدیث بعد ان شافهنی به علی ما بقیت و لیل برحمت آنها با قرآن حدیث است قال سول الله علی  
 الله علیه و سلم انی تارک فیکر ما ان تمسکتوبه لن تضلوا بعدی احدی اعظم من الاخر کتاب  
 الله جعل ینزل من السماء الی الارض و عتبه اهل بیتی لریبقر قاجت بر و اعلی الحوض و نظرت  
 کیف تخافونی فیها رواه المدنی و و فیل بر عیبت کلام حضرت علی کرم الله وجهه انا الکلام  
 المناطی و قتی که اشاع و اتباع او گفته که طرف مقابل قرآن برومی ما مقابل کرده است محاربه کلام  
 الله نمیتوان کرد دست از جنگ برود و الا با تو شمشیر بیان می آیم پس ما ترا میکشیم یا بدست شمشیر  
 آنوقت این کلمه فرمود بلکه او را عیبتی است بکلام آنی که بکلمات وجودی ما قنای می بولت است  
 و بدقتین از ان خبره کما اخبره و فی نفسه فی خطبه انا نقطباء بسوا الله و انا صیبه الله الذی  
 فرمیتکو و انا انقلبو و انا الارض و انا لشر و انا الکرم و انا السموات السبع و انا الارضون  
 و چه جای استباده است از بعضی اولیا مر و است انا القران و السبع الثانی و دروم و دروم الا و انی  
 و اگر کرم الله وجهه مولا می او یار الله بود میتوان گفت چون بظاهر قرآن بی طهارت ظاهر می شود  
 نباید رسالت باطن قرآن و تقیقه آن بی طهارت باطنی نمیتوان رسید کما لترین طهارت نصیبه است

رسالت است که تلمیح آنها بفعال حضرت آله است خود قرآن که طهارت برای اوست بر طهارت آنها که اول  
 آنها بر قرآن بجای جلد محتویست و آنها در لفظ قرآن مثل معنی محقق حسن ظن در حق این بد ظلمان آنکه اینها را  
 نزد محبت و تمشق بدیوانگی کشید و پرده جنون امتیاز نیکت بدان نظر پوشید این را مثال این روایات از  
 عالم بدیواناست السکای معذودون و کلام العاشقین بطوی و کلا بروی قریبا جنونی که در محبت این  
 صفات نیز چیزی مبتدی که جنونی بر انگیزد و اما این چنین حسن ظن در حق اکابر و اصول این مردم که او عای اخذ  
 اقتباس از انوار ایمه اطهار داشتند ما آنها را ندیده ایم میتوان کرد و در حق مجانب این زمان که در حق  
 طبیعت هر چه از دست اینهای آید کوتاهی در آن ندارند همان دستها که بقوت تمام در تمام حضرت ائم  
 بر سر و سینه میزنند و رقل مساوات برای آنکه سببی زیاده از این نیاید که بجهت ریاست کلی کرده بود و در آن  
 میکنند و در سعادت دنیا و قیامت از قائل محبط و ضیانت بلکه ثوابی و ثوابت هم فرو گذارند و در امور  
 این روایات خود را بجنون می سپارند چگونگی معقول ابل عقول میشود مگر آنکه مبتدیه حضرت عیسی علیه السلام  
 دیده بانا دیده و کرده مانا کرده اعتبار کرده ظن خود را که رو کرده و در حق آنها برده شود و در وقت حضرت  
 عیسی امی العین دید شخصی را که مال دیگری در دیده از راه نصیحت فرمود که چرا از وی کردی گفت اند  
 من در وی کرده ام فرمود نام الله صادق است و چشمهای من کاذب و این حسن ظن در حق انبوم  
 که خود را محبت الهیت میگویند سخومی از انهای او ای حقوق محبت این است اوست و سبحانه و تعالی ما  
 و آنها را صدق و سفا از که ورت اصحاب صدق و وفا نصیب گرداند عا کم بده کشید بود سیدی را  
 پیوسته شرعی برندان و او انتظار میکشیدیم که بعد پنج و شش روز بتقریب تقیست عید اضحی عیالات می آید  
 سفارش در باب خلاصی سید ظلم میکنم دیدم که هر روز بر او و بر الهیت او تا آمدن عید عاشورا خواهد شد رفته  
 بو شتم که ظالمان حال از ظالمان پیشین پیش قدم اند ظلمی که آنها بر مساوات در عشره محرم کرده بودند  
 اینها در عشره ذی الحجه میکنند و فرصت بگاه هم نمیدهند قول حضرت صدیق را که در خطبه فرموده بود  
 خانی لست بجز منکوشی منظر علی در مطاعن او ذکر کرده دلیل از قول او بر عدم صحت خلافت او آورده خواه  
 در قول خود صادق باشد خواه کاذب و حقیقت این قول دلیل بر عدم حب جاه و عدم استکبار و دلیل بر  
 کمال تواضع و انکسار است او رضی الله عنه در باب تواضع متابعت آنجا دارد صحیح است علیه و سلم چنانچه  
 سیغرایلا تیغونی علی موسی و نیز فرموده و لا تفضونی علی یونس بن مرقی حکایت آنکه کذب محمود نیست که



صاحب کمال نقصان خود برای هضم نفس گوید و صدق مذموم آنکه تذکره کمال واقعی خود کرده رفعت بر مردم  
جوید حضرت امیر کرم الله وجهه تخلف سعد بن ابی وقاص و عبد العزیز عمر و محمد مسلمة انصاری و اسامه بن زید از  
بیعت خود شینند: طلبیده کلمات بنیات گفت چون قبول نمودند و بدلائل تخلف را بر بیعت ترجیح دادند  
فرمود همان سخنی که صدیق اکبر فرموده بود در این بیعت بر آید و هر که خواهد و تمام خلافت در آید آنها  
شیخ مشاریف چه میفرماید که قناعت زیاده از آنچه آنها فهمیده بود اینجاست لازم می آید حضرت صدیق بنا بر عدم نفس  
در اختیار و انکار اینکار بنماید و حضرت امیر مقتضای نفس نامور و مجبور و دیگران که تابعان بودند سبب  
عدم اتساع آن با وجود عدم علم بآن کافر گردیدند خود او کرم الله وجهه که نامور بالذات است علم غیبی  
دارد امر ما سوری و مخصوص علیه بدست آمده را بگذارند خداوند که شیخ بر کرم الله وجهه چه لازم می آید و نیز  
شیخ مشاریف قول عرضی الصدوق که در خطبه فرموده بود عمر از زبان الزانم میسرند در مطاعن او ذکر کرده دلیل  
بقول او بر بی علی آورده است اگر کسی در وجه دلالت کریمه که زن تسک بآن گرفته بود نظر نماید بر او روشن  
میگردد که کریمه مذکوره را اولادش بر جواز غلای مهر اصلا نیست ایتمای مال که مطلق است بوجه مهر بود و بالبراق  
بیه یا مهر و جهت بیعی مال همور و موهوب ببیع قطار رسیده باشد پس ایضا مال جایز است بوجه مهر بود مطلق  
اینجا در ضمن آن متحقق شود چه ضروری که تا دایه مهر بوده باشد بلکه قوله تعالی فلا تأخذوا منه شيئا از جهت آنکه  
نهی است از رجوع در مال موتی و دلیل است بر آنکه آن مال موهوب است نه هموزیرا که مهر در نکاح مثل  
اجرت در اجاره و ضمن بیع عوقن هست و امتناع است و اد چیز می که بعضی چیزی داده شود و بیع بیع  
است حاجت بمنع و نهی ندارد و گفته اند در باب منع از رجوع در ضمن و اجرت منعی و نهی هیچ دارد نیست اگر چه  
استفنا نماید یعنی بر عقل مستغنی بخندیده بالقطع فتوی بعدم جواز خواهد داد و اگر دلیل از اولادش شرعی را و  
از کتب فقهیه طلبید و از آن خواهد یافت و الا در سرگردانی ورق گردانی افتاد و هیچ نخواهد یافت چه  
جست و حاصله است محتمل الرجوع که در منع رجوع آن احادیث و روایات منع بدان معنی آنرا بر ظاهر آن که مرست  
است میگذرانند و بعضی بر کراهیت محمول میدانند پس این کریمه دلالت دارد بر منع از رجوع و چیزیکه میگوید باشد  
بزه بچه خود چنانچه صلواتی که رجوع در همه با کراهیت طایفه از جمله آنست که رجوع پیش از آنکه ذکر کرده  
سند آنهاست و اند شد علان و آنکه زبور منع از جهت معصیت و کراهیت و بدعت است بود از قبیل زبور بر اسراف  
مال و تکلیف و بیابان طعام و تشدق در کلام و نیز مین میوت نه از جهت آنکه معصیاتی مثل عجز و غیره از جهت

جوازند او پس اگر فرضاً هم او مهر است پس دلالت کریمه بر همین قدر است که مال کثیر که از جهت مهر بزوجه وادامد  
او گردید است و او آن جایز نیست زیرا که درین فعل معصیت و کراهیت نیست تا منافاتی بجز حضرت نکر گردد  
و الزام بر او آید قول حضرت عمر رضی الله عنهما بها الناس لا تقالوا ای صدق النساء فلو كانت مکرمه فی  
الدنیا و تقوی عند الله لکان ادنی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اصدق امراته من  
نساء اکثر من اثني عشر واقیة دلالت کریمه دارد بر آنکه مراد او از نفی اجتناب از بدعت بود و کریمه  
ذکوره منافاتی قول مذکوره وقتی میشد که اثبات سنته و عدم بدعتیه مینمود و حال آنکه دلالت بر اصل وقوع میورد  
زیرا که در غیر این شرطیه واقع است و ان اردت فاستبدال زوج مکان زوج و اتیتوا احدی منهن  
قطناً اذ لاتاخذن و امنه شیئاً و شرطیه مثل تمثیل حضرت مولانا قدس سره خاله را خایه بدی خالوشده  
تغیر وقوع و بدون صدق مقدم صداق می آید پس دلالت آن بر وقوعی که بر خصوصیت نیست بوده باشد  
معلوم قول ثقیه من طلق امراته المذخول بها ثلاثاً دفعة واحدة فی الحيض وقعت الثلاثه و کذا قوله  
مزوج من واحد من اولاده بهمیم ماله کلا یاخذ منه شیئاً دلالت بر وقوع طلاق ثلاثه دارد و نیز  
آنکه این فعل معصیت نیست و دلالت بر منع رجوع دارد از جهت آنکه علقه کریمه مثل علقه زواج از موانع رجوع  
است زیرا که ترجیح بعضی بر بعضی بها معصیت نیست و کراهیت ندارد شخصی که خود را تقیه و مسائل و ان  
میگرفت مروم را و غلط نصیحت گفت اگر کسی بغلس بود و قدرت بر اضحیحیدن داشته باشد باید که برمی جنب  
گرفته قربانی دهد شد این مسئله از وظایفیه شده روایتی بر آورد من غضب شاة و ضعی بها یسقط عنه الاضحية  
گفته شد این روایت دلالت بر جواز غضب و جواز اضحیحیه بجنب اصل ندارد و غضب امر باضحیحیه نیست  
بلکه معلوم منشی آنست که این کار که ناگردنی بود اگر کسی کرد و اضحیحیه از وساقط میشود و ضمان لازم می آید او بر ما  
تعالی جایی دیگر میفرماید و لا یحل لکم ان تاخذن ما اتیتن من شیئاً یا از الفاظ عموم است پس تخصیص  
آن چنانچه بعضی مفسرین مبر کرده اند بغير تخصیص است بلکه ترجیح مروج چنانچه گذشته است که چه نزول در شان  
مهر بوده باشد زیرا که عبرت بهوم نطق است نه بخصوص سبب کریمه آنست فی الله العالم بما اراد بکلامه  
از جمله مال هر چه داده باشند باطل خواهد از وجه مهر خواهد بطریق همه یا صدقه یا بیع چیز و پس بگیرند بیعت  
مگر وقتی که تبرئه نوجوان از عدم اقامت حدود و خدا یعنی خون آن باشد که فعلی شکر بیان آید یا نماز عتی که منفی  
پس او چیزی و میوی باشد گردد چون منشی متعلق بود که در وقت قد با دیگر گفتند آنچه چیز از ان که قهرن را

بود و بجه طور باید گرفت بطبع یا بکوه بیان آن فرموده بقوله فان خفتهم اذ ما حيا اقتديت عامرا  
 شامل مانجه با و داده بود بوجه و بطریق تبرع و آنچه زیاده بر آن باشد و آنچه غیر آن بود یعنی در صورت خوف  
 بر چیزی زوج و بد بشویر گرفتن آن کنایه نیست پس بدین گردیده که گرفتن آنچه با و داده در فدای نفس او از هر چه  
 که باشد ترجیح در همه و نه در همه است نه بکوه و جبر بلکه در عوض نفس دست بر ضامی او که اینجا عقده دیگری شد  
 از ای غفاری سابق گو یا مشتری نزد بایع میفرودند ششم سابق یا زیادتی یا شمی که منجاری است و چه توفیق بدین  
 اندر بهترین که یکی در حالت بر حمت اخذ مطلقا دارد و دیگری بر چو آن آن در بعضی صورت آن چنانست که اظهور  
 کرده اولی که در سوره بقره است تا خود بوجه عموم است خواه بغیر عوض باشد پس آنچه بیعوض بود از مستثنی  
 فرموده و بغیر عوض هم حلت اندر در کریمه ثانیه که در سوره نسا است مخصوص با آنکه بغیر عوض باشد چنانچه قبلا  
 همین است اما مخصوص با آنچه بطریق بتان و اتم بود بقره یکف تاخذونه بهتان او اقامه بدینا حضرت عمر  
 رضی الله عنه که سکوت از جواب نمود در حقیقت همین جواب سکوت بود تا قصه تعلی که آیه قرآنی میفرمود چنانچه  
 او را در تب جواب چگونه میماند تیغ و ت قبیل از مثل یسئلونک عن الاهله قل هی من اوقیت للناس و انعم  
 باید شرد و ظن سلیمی و حق امکان دین نباید برد حضرت عمر رضی الله عنه این سکوت را که در معنی جواب است بطریق  
 زعم آن ناقص العقل و با اعتقاد آنها که در نقصان عقل و سواد ظن و عقل و مشابه آن ان انهم انفسه و نظیبا  
 انفسا و الله سم تعیر بالترام الزام فرموده و در ضمن طریق متابعت سبیل الله صلی الله علیه و سلم میفرموده  
 زنی بجناب اقدس آمد عرض نمودن نمیتوانم دید که پس من نزدیک باشم و او را بجانم و تعالی ارحم الراحمین است  
 پس چگونه بند های خود را بدو فرخ خواهد انداخت فاکت سؤل الله صلی الله علیه و سلم بیگانه پس هر برداشت  
 و فرمود عذاب نمیکند او سبحانه و تعالی از بند های خود مگر کسی را که مار دو مشرد غیر موعده باشد و این جواب مثل  
 جواب از یسئلونک عن الاهله جوابی است که بان انحلال عقده سوال نیتها ندر تعیین که درین باب  
 سری بود هیچ سری از جناب محفی و مستوره لکن سخن با اندازه فهم است و وقت اعتراض آن و التزام  
 حضرت عمر جماعه صحابه و تابعین جمع بودند غالب که حضرت علی کرم الله وجهه نیز در آن جمع باشد که وقت  
 خطبه بود مستوعب حضور جمع مومنین و او رضی الله عنه بعد از الزام الزام خطاب جماعه حاضرین کرده فرمود چنانچه  
 در کشف مذکور است تسعون فی اقوال مثل هذا فلا تلذکرونه علی حقی لود علی امراته لیست من اهل  
 النساء و عقل تجویز نمیکند که وجه در سوال آن سفیه با وجود آنکه ظاهر و بدین استبانهها که عالم با کتاب است

عادت با سالیب و لغات عربی بودند پوشیده ماند تا آنکه بعد از عرض حضرت عمر بر آنکه از جهت ترک تعرض آنها کرده بود  
 نیز احدی لب نمیباید پس متفق گشت که نزد اینها با تحقیق بود که سوال از تمییل سفاست است نه از باب قضا  
 و التزام این سوال کردن و اعتراض بزرگ تعرض آن نمودن برخواستن با بر اسلوب تصحیح حضرت علی اکرم الله  
 وجهه وقتی که بر بنبرند و نصایح بر دم میفرمود شخصی سوال کرد فرمود لا ادری باز که را از پیو و دیگر مسائل شده ایمان  
 جواب بگر شدیدی او بانه گفت همین بر بنبرستی بر دم رفعت جستی فرمود بقدر علم خود مرتفع شده ام اگر مقوله  
 جعلی که وارم نمید شتم مرتفع میگشتم از هفت آسمان و بالا میگشتم و کلمات قدسیه مروی از او است کرم الله وجهه  
 ابو دنا علی بجدی اذا سئلت عما لا اعلم ان اقول الله اعلم و نیز سعد بن ابی وقاص و غیره متخلفین را  
 که بر تلف خود لامل آوردند جوابی ندادند سکوت فرمود و او کرم الله وجهه که مسأله غنا شیکو میفرماید چه  
 معنی دارد که از عمده جواب آن و این نه بر آید یقین است که نفس صلیبه خاطرش خواهد بود و خصوص وجه  
 دفع او از متخلفین که بر عدم جواز قتال مومنین قائم کرده بودند و الا نه چگونه بی محبت شریکیم بر این امر خطیر که  
 قتل لشکر کثیر است اقیام میفرمود گفتین نکو ترین یعنی کلمه حضرت صدیق و کلمه حضرت داروق این نخست که  
 در مناقب مذکور نشود و شیعه با چون عیوب شیخین میطلبند و نمی یابند تا چار محمد را لباس زانم پوشانیده از نظر مردم  
 ظاهرین حق را باطل میوشانند و چون انفس تمییل یعنی قابل تمییل نیست نمی آید احکام الفاظ بر معانی جاری  
 کرده در صورت مطاعن و ایمانند و شخصی که در باطن از پیروم بود بجز در فقیرانه گوید که گوید که شیعه عیب نمی  
 میگورند که عدل بر تقدیری است گفته آمدی تقدیری است لکن این تقدیر خدا نیست نه تقدیر سید و پورا  
 و کسانی و نیز هر گاه عدل عمر و عمر این مردم تقدیری شده پس با اعتقاد اینها علی ناقص خواهد بود و چون این  
 قسم هم سخن غیر سداب بتان و افتر که همین لبهای اینها است بکلید زبان و اینها نباید باز آنجا هر چه میطلبند  
 مییابند هرگز ازین در نا امید واپس نمی آیند کسی را خدای عز و علا و جناب مصطفی و حضرت مرتضی روح و ثنا  
 گفته باشد در جنبان ذم کردن و دیگران سهل است و محبت را منتقل نیست کردن بر سنت محمد را ذم  
 گفتن ابی جهل عالمی و بی ادنی از ریاست و نیامید و اما حاصل نیش و گراختن آن مروی را که پروای نیست  
 کلی و بی روی ندارد و بدست اندر او اگر در کلمه حضرت عمر یاده بر کلمه حضرت صدیق در کلمات بر آنکسار و  
 اگر کسی از ادنی ذم از اعلی کرد و طریقت مجادله پیش گرفته سخن حق را پس می اندازد و سر چند بدل از جان آن  
 کرده باشد بر زبان خود را مقرون نمیسازد آنجا باب ثروت جاه پس نهو باشد حق گورا از مجلس بر می خیزانند

پس خواه بدر نیز تند خواه بدر میرانند امیر بر سر منبر و علقه و تذکیر میفرماید و زنی او را بحار صفت و سخن چینی پیش آید  
 با وجود آنکه در سخن آن جای سخن باشد و امیر بعضی از اقسام الزام نمون نماید کار پس بزرگ است و این بزرگ کار  
 بیعت که شیخ حیو قدس این کلمه دریافت و در آنرا حاجی از محرمت بسوی مذمت بر تافت یکی از شیوخ بتقریب  
 عرض بر شد خود دعوت مشایخ و فقرا و امراد غیره کرده و یکی از شیوخ مدعوین را که در دم آنوقت در حق او اعتقاد  
 زیاد داشتند مخاطب نموده گفت پیش بیاید که شمار از طرف خود خلافت میبندیم و کلاه خود بر سر شما می نهیم آن  
 شیخ از مکان خود برخاسته بتواضع پیش او می نشست فرود آورد و آنچه دادنی بود گرفت هر چه گفتنی بود شنید  
 همه مریدان به مستندان و پیچ و تاب آمده بعد مراجعت بنامه پرسیدند حضرت سخن نامعقول او نزد ایشان چرا  
 مقبول افتاد گفت قتی که آن شیخ مرا پیش خود طلبید نفس آبی گردیده و آتش طبعی چون او بر من تمام کرد  
 بود بخدا التماس کردم ربانی مخلوقی فائز گری خلافت او بستم آخر چون الهی رسوائی خاص عام کرده سر سر کشی بود  
 شکستم حضرت مرشد خیر در آن مجلس مدعو بود هر گاه حکایت میکرد استخوان فعل قول آن شیخ میفرمود و بسیاری  
 از مردم علم بسیار دارند اما آن علمی که از قید کید زن ربانی نباشد بسیار کم آو سجانه و تقابلی حضرت فاروق فائز  
 بین الحق و الباطل آفریده او را علمی تعلیم عالم غیبی که عالم الغیب که است فرموده بود در حدیث وارد اگر  
 در امت من مثل امتان پیشین بودی باشد عمر خواهد بود محدث بفتح و ال کسی است که با او عالم غیب حدیث  
 کند بود ای الحق بیطریق بلسان عمر گفته او حق است گفته او گفته حق است آنچه بر زبان او میرفت از زبان  
 وحی هم همان می برآمد با اینکه خود را و علم خود را متم میباشند و اگر هر کسی سوال میکرد بر عاقبت کار خود  
 با وجود آنکه چندین بشارت های حقه از صنادق مصدوق شنیده بود آنقدر میترسید که ابو حذیفه را که علم فقیهین  
 با او بود پرسید من در زمره مؤمنین معدوم یا در جملة منافقین این سخن از نظر شیخ حیو مخفی ماند و الا بقول او بر  
 حقائق او دلیل آورده از همه عالم بیدان دم میدواند قوس چنانچه موافقتها و موافقتها که تقاضای حق  
 معاشرت است فیما بین اهل بیت و صحابه بود گاهی مخالفتی و منازعتی که آنهم مقتضای مشارکت است بینان  
 می آید پس چنانچه شواهد موافقت سابق مذکور شد حالا بعضی از وقایع مخالفتی که کرده میشود و آن دو واقعه است  
 یکی صفری و دیگری کبری اما صفری پس منازعتی است که فیما بین حضرت فاطمه زهرا و حضرت صدیق اکبر  
 در باب طلبت بیفزاد که از جهت میراث واقع شد متمسک حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها که بر موارث و متمسکه  
 حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه حدیثی مانع توارث و توارث حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها از راه عیب بنحسب

فرمود که تو پیری مگر ترا که خواب گرفت گفت در شمن یعنی در شمن ترکم بکار خدا خواهند گرفت و در نه رسول ترا که  
رسول بکار رسول که مگر خدایت نخواهند گرفت پس حضرت زهرا با حضرت صدیق کلمه نکر و تا آنکه وفات یافت  
این عدم کلمه را بعضی راویان ناخوشی نمیده بهماجرت تعبیر کرده اند و هیچ وجهی ندارد زیرا که کلمه را که در بابها که  
باشد جای نماند و کلمه بهجات دیگر سابق کجا بود و چرا خواهد بود که حالا بیان می آید که سخن با غیر محرم بفرمودت مشرفی  
تست که بعد از وایت صدیق بلا حظه آنکه همیشه چه در جایست چه در اسلام هر کدام راستی بوده استی و در اعتقاد  
تصدیق حاصل شده باشد یا گفته حضرت علی کرم الله وجهه از جمله آنکه عالم بحديث مذکور بود و چنانچه در حدیث  
از قصه در افتد که بجز حضرت عمر رضی الله عنه کرده بود و ظاهر میگردد و یقینی حادث شده و شد یا از جمله آنکه در  
کرم الله وجهه بر صدق او نیاده بر دیگران اعتماد داشت چنانچه حدیثی از حضرت صدیق روایت کرده اند  
که من حدیث پیغمبر اصلی الله علیه وسلم از هر کسی که روایت میکند تا که موکد بگفت نمیکند قبول نمیدانم و این حدیث  
ایو بر شنیدم و او صادق و صدق است یعنی حاجت بگفت انجامد و لهذا حضرت علی رضی الله عنه در عهد خویش کرده  
صدیق را سلم داشت با وجود آنکه بعد شهادت حضرت فاروق اشترط عمل به سیرت شخصی قبل از آنکه  
را که داشت پس ترک کلمه و سکوت حضرت زهرا بعد شنیدن حدیث سخن معاشراک اینها کلمات است و نور است  
ماتر کما صدوقه از قبیل سکوت حضرت عمر است بعد شنیدن کرم الله وجهه ما نحن الا دسون قد خلعت من  
قبله الرهیل و شمشیر خلافت در خلافت کردن و از قبیل سکوت انصار است بعد شنیدن حدیث لامه من  
قریش و از دعوی شرکت در امامت و خلافت باز ماندن بلکه کلمه حضرت زهرا بکار مذکوره نیز در کلمه سکوت و سیرت  
محبیب است زیرا که حضرت صدیق جوابت بیان خاصه انبیاء و اولاد و کلام حضرت زهرا در صورت نقص است بر او  
بترک آن و لکن حقیقه نقص نیست کلمه است که از روی غضب هر زود با است که وقت عرض بعضی عوارض است  
از زبان مخصوص زبان زنان می برآید که مدلول آن هرگز در او نیباشد چنانچه قول حضرت زهرا  
اقباده الی جبرئیل نعااه و آنچه باقتضای بشریت بانس من مالک فرموده الا ان طابت نفوسکم ان یخبروا  
التراب علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قول ام مریم علیها السلام من یذنی و یضربها انقی  
از همین قبیل گفته اند یعنی حالتی مثل غضب آندوه و حسرت و غیر آن عارض حال شخصی میگردد و تصرف و کلمه  
همین حالتست که خود را از زبان او ظاهر مینماید و آن شخص گویا ساکت است اکنون میدان که حضرت زهرا رضی الله عنها  
سخن کرم بحدیث شدت فرمود و حضرت صدیق بلا حظه قرب قرابت عدم سماع روایت است و استیلا حراتت عصبیه

از مقتضای لوازم بشریت است بلکه غضبش هم هر دو بهم بود که این واقعه قریب المهد است بوقت انتقال جناب اقدس  
صلی الله علیه وسلم جواب بلذیت داد فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا الهی پرستی که من گرفته ام نزد تو عهدی  
هرگز تخلف نخواهی کرد از این پس ستم من بگرسبش بر کلام از مومنین که این داد او با شتم من از یاد شام کرده باشم  
او را یا لعنت کرده باشم او را یا جلده زده باشم او را پس بگردان آن امور را بر او هست و طهارت و عبادت که تو  
گردانی تو او را بسبب آن امور بسوی تو روز قیامت بجای مردم این بچیدگی را یا بپنفس و کین نداشتند بسبب اذیت  
نشدت نیز اعتبار میکنند و چون اذیت رسول خدا است اذیت رسول او اذیت او سبحانه و تعالی و اذیت خدا  
و رسول او بکرم اندین بود و در رساله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره از مستحب لعنت که شخص کافر است  
پس ترتیب مقامات نسبت کفر بسوی حضرت صدیق مینماید و تو میدانی کسی تصدیق اینها می حضرت زهرا شد تا  
تا وی او کشیده بجای که خواهند بر ندا و خود بقتضای بشریت برنجید و یقین است که از آن طلال عبتان حقیقت  
حالی گذشته باشد زیرا که پیش ازین نبود که حضرت صدیق کلم بگوشی نموده پس بسبب بچیدگی با سوزن کذب  
در حق صدیق باشد و طریق آن تحقیق و تحقیقش از صحابه است که بسیاری او می این حدیث اند حضرت عمر رضی الله  
عنه در عهد خویش تفریب نوع نزاع حضرت علی و حضرت عباس که مرا فغان بگشودا و کرده بود و ز صنادید اصحاب  
جمع فرموده بضرترین و حضرت بر که ام قسم داده پرسید انشد که یا لله هل قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
شیخ ما شکره الا نبیاء لا نورثه ما ترکناه صدقه قالوا و قالوا اللهم نعویس این حدیث گوید حکم شایسته  
است و اگر بسبب برنجیدگی آن باشد که چراوی این حدیث را در میان آور و حق پوشی ناکرد و چرا حق عام بین تمام  
ندا و یا جناب یحیی بن حکم چرا فرمود پس این احتمال سزاوار حق حضرت زهرا است است و مقدس و منزله که شال  
این وجه که رو بسوی ناخوشی و برنجیدگی از خدا و رسول او دارد صلی الله علیه وسلم ناخوشی برنجیده کرده و یحیی بن  
برنجیدگی را تا روز موت خود زنده دارد و تا بخدا و رسول او در عمل صالحی که هر او بر رسول خدا صلی الله علیه  
و سلم فرموده است مومنی از مومنی زیاد از سه روز مهاجرت نمیکند مگر آنکه عمل او حبط میگردد و جناب حضرت ام  
فرموده ای ان استطعت ان تصیبه و تمسوی لیسی فلیک غش من احد فاضل و میفرمود سعادیه صحابه برنجید  
میخواهم که بخدای خود رو نایم و در دل من از احدی که دوری نباشد عالم مملکت مشارکت و مصاحبت بسیار  
بسیان می گردانم جاروب تصدیه زود از زانست و رو ب میاید جناب مالت را چه قدر بخی رسیده باشد که ایلای نگاه کرده  
یعنی بگردد مصاحبت از او خورده ترک کند و شد فرموده در مشرب سکونت اختیار نموده بعد بیست و نه روز خود

تشریف برد حضرت عایشه گفت یا رسول الله هنوز مدت یک ماه منقضی نگردید فرمود ماه بیست و نه روزم میشود  
 اینجا بخش و اذیت رسول خدا بود اسطه است اگر چه التزام ازوم کفر ازواج برای مردم سهل است لکن چون تجدید  
 ایمان و تجدید کلام مروی نیست بلکه قرآن بر عدم آن لالت دارد جناب مقدس با کافرات چگونه معاشرت نمود  
 جناب مقدس با چه قدر بنجیدگی از حضرت بابت تزویج نیست بل بی جمل رسیده که بالای منبر برآمد و مردم را جمع فرمود  
 شبانه ششمین روز و منع بر تشدد خواند و حمد و ثناء بر رسول الله و بنیت خدا و الله کند بعد از احد  
 بر زبان آند و آلبته در صورت بنجیدگی حضرت زهرا نیز رسیده باشد بلکه اولاد بالذات لهذا در خطبه فرمود  
 عالم پنجمین و چنان است و بنجیده گشتن حضرت علی رضی الله عنهما و از خانه برآمد و بسجده  
 رفتن بی منبر بروی خاک خفتن و جناب رسالت بر سر آن بیدار گشت رسیده اثر خاک از بدن پاکت و کرده  
 تم تم با ایا ازاب گفتن مشهور و در کتب مسطور است فیما بین حسنین با خوشی آمد مردم حضرت امام حسین گفتند  
 که مما جرت ترک کلام و سلام منهی است هر که بیعت در باب صلح نماید سابق در باب بیعت و آید فرمود  
 من بر او در کلان بیعت در دخول خیابان پنجاهم حضرت امام حسن مبارکت فرمود و رفع کرد و رفت نمود  
 حق هر کی ازین حضرتان ربه دارد است که ایندای او ایندای رسول خدا و ایندای رسول او ایندای او ایندای او  
 و تعالی پس اگر در جواب دی نظام تعظیم را بسوی تخصیص میگردد و مانند دیگران نیز وجوه تخصیصات را بهتر  
 سید استند فیما بین حضرت علی و حضرت عباس از جهت همان زمین که بسبب آن حضرت زهرا از حضرت صدیق آند  
 شده بود حضرت عمر در عهد خود آنرا بطریق تولیت نه بوجه وراثت و ملکیت سپرد حضرتین مذکور تبیین فرمود  
 خصوصیتی و منازعتی بر پا گردید تا آنکه مراعات این امر تا حضرت عمر در ظهر و کس در حق یکدیگر سب بنیان آوردند  
 از این طریقت نسبت عمومی محفوظ ماند و چنان تعظیم و تکریم آنجناب که نسبت به عباس میکرد و سلوکی که پیش از  
 میکند چنانچه مرویست بر می داشت و نماز آنکس رعایت فضل و کمال محفوظ ماند و نه حفظ مرتبه نسبت آنجناب  
 که نسبت به حضرت علی بود تا آنکه عدوی او را عدوی خود و ایندای او را ایندای خود میفرمود و قصه بطول آمد  
 صحیح بخاری مذکور است حضرت امام جعفر رضی الله عنه چنین افتاد که با من خود امام زید که پیش حضرت عباس  
 با حضرت علی عم علاقی امام جعفر بود نزاعی و خصوصیتی در باب تولیت صحیحه مدینه که حضرت علی بر او ادعای خود  
 کرده بود بمیان آمد حضرت امام زید در آنکه آن بوالی مدینه که ابراهیم پسر عبد الملک بود و منورده پیشام نزد  
 عبد الملک بن پیشام رفت و برای کسر رفتن ایشان که پسر را سهل و سبک شد چنانچه ایشان آمده فیما بین کسب



مفوض بر ابراهیم شود و بدین واسطه در شاه و پادشاه و پادشاهی را در تفریب بیت کوفیان افتاد پیش از آنکه تفصیل شود و اول  
فیصل کرد و در معنی ابراهیم و عن آیات الکرام باید دانست که توریث عبارت از انتقال ملکیت مورث است ملکیت  
وارث هرگاه چیزی در ملکیت اجتناب نبود ملکیت وارث چه انتقال خواهد نمود پس در اصل که توریث شامل  
واقفیت کوری نیست که بحدی با اهل علم تقصیر محرم لاحق گردد و چه باشد در صورت وارث نشود و آنچه از او کرده  
تقصیر من بکلمه است و چه باشد که از قسم آحاد و قائلان بجزایر کتاب سنت شرط توارث کرده اند و چه  
نمی تواند بچند معنی جواب آورده اند بلکه حدیث مذکور را فادیه حکم جدید میفرماید یعنی طبیعت نبوت از طریق  
کلی است و تمامی توریث انتقال ملکیت است پس انبیا وارث اطلاق در شان خود نخواهند بود زیرا که  
تعلق انتقال ملکیت ندارد اگر چه متعلق عنه مالک بود و کسی وارث انبیا هم نمی تواند شد زیرا که تعلق عنه  
نمی تواند بود اگر چه تعلق الیه قابلیت ملکیت دارد و نیز انجناب اقدس بود ای بنی اولی بنو محمد صلی الله علیه و آله  
اولی بنو محمد صلی الله علیه و آله و اولی بنو علی صلی الله علیه و آله و اولی بنو ابی طالب صلی الله علیه و آله و اولی بنو  
محمد صلی الله علیه و آله و اولی بنو فاطمه صلی الله علیه و آله و اولی بنو حسن صلی الله علیه و آله و اولی بنو حسین صلی الله علیه و آله  
است و در مال ابراهیم یعنی بشرط احتیاج بقدر ضرورت گیرد و کند هرگاه شنید که خالده بن ولید مبلغ خطیر شاعری  
تقصیر کرده بود و بر آورده بود بطریق صلح و ادب غضب آمده غزل فرمود که این مال اگر از ملک خود داد بندگان  
و اگر از زمین و حیانت کرد و شنید ضیانت کرد و حضرت عقیل حضرت علی رضی الله عنهما و کم کردن حضرت  
علی در عطا کی که از بیت المال با ایشان میرسد مشهور است البته بگوش سیده باشد هرگاه حال خلفا را انبیا است  
خود و بیا که حصول و اوصول اند اگر زیاد تر ازین باشد باری عدم تجاوز و تعدی از قدر ضرورت ضرورت  
بصرفی که از جهت حاجت است دفع میگردد و الضروی مساله لقدم بقدرها پس اشیا را تنگ برگزیند و در تکلیف  
زیادتی از قدر ضرورت گشتن و تصرفی در مال مومنین کردن که پس از موت خود نماید آن را جمع بوارشان نمودند  
که در حقیقت با حق نبوده است نه بعامه مومنان لائق بخشان اجتناب عایشان که ولی عامه و مومنان است هرگز  
نبودند این دقیقه را نیک مرعی نموده دست از مطلق مال برداشته و برای از اموال عامه حاجات ضروری بطریق  
تک گرفته برای ورثه گذارند و بسوی این دقیقه در حدیث عدم توریث و توریث باقی فرمودند و هم که توریث  
اجتناب را از بر صدقه و بیع و شرا و اجاره و عاره الی غیره کرده و توریث مالک در مالک است و توریث مالک  
ظنون آنها نمود و لکن هوکایه مومنان تصرفات آنها را از دست ایشان و عطاء و حقه توریث توریث

قد است بدست او بیدار است خداست بکم بیدار است فوق ایدین هو تا که اگر کسی که بان جناب بطریق بیخبر میاید  
انتم بخدا میداد و انجناب قبول یار و میفرمود انتم رو و قبول خدا بود بزبان او پس در ملک انجناب بیاید و دخل  
سرفرازی و درگاه همیشه بر خلاف آنچه در شان سائر فقره وارد است الصدقة تقوی گفته اند قبل ان  
تقع فحسب انفقیر انجناب ایچا پنجه در کف خدای افتاد در بیدار گانه او میثامه قدر نظر تو آورده باشد که عاملی  
بموال را که نخواستم آوردن آن مامور بود بجناب اقدس و مخصه کرده عرض نمود که این مال و منین است  
و این مخالفت است که مردم بمن داده اند جناب اقدس غضب آمد فرمود برو و فانه پذیر خود پیشین و بسین که ترا  
به بریزند و حکم کرد تا آنرا نیز به بیت المال داخل نمایند ازینجا است که از غلبه اراضی صغیر به مصلوبه آنچه بعد از  
سال از خویش بلبیت باقی میماند در مصارف صدقات بصرف می آوردند حدیث مذکور که اشارتی بسوی  
خدمت ملک دار و خویش آنکه اشیاء مقبوضه انجناب اگر ملوک میبود پس از انتقال انجناب ملکیت آن بطریق  
توریت بالغیره منتقل ملکیت میگردید و لا یرث صدق نمی آید پس ضرور بود که در حال حیات خود  
اشیاء ملوک را از ملکیت خود برمی آورد و برای از انکه ملک کلی از اسبابی که خود تشریح آن فرموده است  
میبايد که بوقوع آید بیسج وارد نیست که بیان سلب کلی اطلاق بعد ثبوت آن اثبات می توان نمود که  
قول که نورش عاثر کناه صدقه و ظاهر آن اضماعه بعد الموت است پس وصیت بکل المال خواهد بود و  
انجناب که سعادت معذور مانع از ان فرموده و خود چگونه مرکب امر ممنوع خواهد بود و انجناب که برود و بگذرد  
ترحم کرده میگفت تزکون الودثة اغنیاء خیر من ان تزکوا فقرا بیت کفون الناس و پرورد خود  
نیاید و ترحم و شفقت میگذاشت چگونه محروم میگذاشت و احتیاج حضرت صدیق اکبر این کلام تمام  
میماند زیرا که بر این تقدیر نشین مشغول بحق در شده است حضرت در انصیبیه خود از متروکه و درخواست نموده  
نه کل متروکه زیرا که فرض از ولع و حق عصبیات همدان بود پس جواب آن سلب کلی است و حاصل این  
کلام بر تقدیر مذکور راجع برفع ایجاب کلی و سکوت حضرت زهرا و کلام غصبی که آنهم منقطع بسکوت و  
الترام است غیر موقع می افتاد زیرا که بعد از جواب بر تقدیر مذکور ظاهر بود پس حضرت زهرا و چه میگوید  
تکلم کلامی که از ان التزام لازم آید چه میشود و نیز کلامی که در بعضی روایات آمده است بر تقدیر که در  
ادامی مقصود و میباید زاید می آید پس معلوم شد که از این کلام سلب تکلیف است تورث و تورث را که از  
لازم تر تکلیف است فماده از وجه از مانده است و اشاره است که در مورد که فایده است که در مورد است

تورش و توریش هر دو داره و لو من وجه قابل اگر چه وارث مقتول نمیشود بمابین الدین والدار وارث تورش  
 بمابین خود نمیکرد و لکن این هر سه که قابل تکلیف اند وارث و مورث دیگران میتوانند شد اما بعد که قابل تکلیف نیست  
 تا و ام عبد التوریش و توریش هر دو از و مسلوب است مطلقا و ام کذا که چون عبدیت مولا حقیقی که عبدیت  
 حقیقی بمابین است تمنع الزوال پس تورش و توریش هر دو از عبادا و استیم السلب است بلکه ضروری السلب بر  
 ضرورت سلب است بمابین احوال لکن او سبحانه و تعالی که عوام عباد را مافون نموده تکلیف تکلیف صورتی میان  
 آنها جاری فرموده تورش و توریش صورتی نیز بران تفرع و ترتیب گردید و انبیا را علیهم الصلوٰة والسلام  
 که احق بمقام عبودیت اند چه حقیقه نبوه و استقامت داشت و ملکیت و آنچه بران متفرع است از تورش و توریش  
 بسبب آنکه منافق این مقام است نفی فرموده و قوله ما تکلّمه صدقة انشا و قعتا و صیغه است باقریان بعد انشاء  
 آن بلکه اخبار با کبر و حقیقه هر چه میدانم و میگذازم همه مال صدقه است فی الحال نفی المال و چه اگر نباشد که فریج  
 فدک و او ارضی نبی التفسیر و اراضی مدینه و دو اب رقاب سلاح و غیره اسباب که در قبضه آن جناب بود و عرض  
 مبلغ خطیر میشود اگر چه این همه در زمان و اندم بمجموعه در قبضه نبوده باشد لکن فدک و اراضی از دو اب تا آخر عهد  
 آنجناب بود هر گاه یک حدیقه که عبد الرحمن بن عوف بازواج آنجناب تکلیف کرده بود و پهل هزار فقره و خشتها از  
 دارالقضای حضرت عمر با مبلغ خطیرتیا کرد و ند اگر چه قیمت باجنابان از همه مختلف میشود و لکن این همه اشیا مخصوص  
 رقاب و اراضی و فدک که آنجناب بمحمول آنرا ذخیره یکسال مساخت و خورد بازواج کثیره تا یکسال بمابین بران  
 میشود با بقی انان میماند که آنرا بر سه عمارت صدقات بصرف می آورد اگر بقدر القضا می آنوقت هم قیمت  
 کشنده یعنی میرسد که مالک آنرا غنای کامل حاصل میگردد و بدینسان از مضمون حدیثی که از حضرت بلال مروست معلوم  
 شد که عظیم فدک چارچال مع اجمال بر سه بی با آنجناب فرستاده بود که حضرت بلال بمردیون رسول خدا بران  
 او نمود باز باقیها اند که آنجناب فرمود تا که بصرف این اموال در راحت نیرسانی بخانه نیروم پیش شب اول  
 در مسجد بیعتوت فرمود عشا می روز دوم از بلال بشارت صرفت اموال شنیده تکبیر گفت و حمد الهی بخا آورده  
 تشریف بخانه فرمود هر گاه بدید آنجا اینقدر بوده باشد حاصل تمام زمین را بران قیاس باید کرد پس قیمت قریب  
 زمین که حاصل خایج کیساله آن بالغ باین مبلغ است چه قدر خواهد بود پس در صورت تکلیف لازم می آید  
 که آنجناب حیات و مکات خود در حال غمزه تو نگری که همانند بر الله می ایستد مسکینا و اعنته چرا میخواند غنا  
 منحصر در ملک نفقه بن نیست اگر چه و خوبت کوه قریب بر آنست ایک جواهر لکوک را مسکین و مفلوک نمیتوان گفت

آنمی میدگران برای اقتناع و جوب زکوة انجین چهل برمی انگیزند و حقوق مساکین آنی زتیر از آنکس میریزند  
 عالمی باسری تعلیم کرده بود که اگر خزانة سرکار را بغلیس بدل گردانند از وجوب کوة مامون میمانند پنجاه که  
 حضرت علی کرم الله وجهه را برای ادای دین و وصی فرمود اشارتی بخدمت ملکیت دارد زیرا که آنرا ویون تقدم  
 بر ادای فرائض است پس اگر اینها شیا و اسباب ترو که میگذاشت هیچ حاجت بوضعیت احد نیکو شمسند آنهم عرب است  
 که بوسی القری در حمایت رعایت بهدگر میبوند و تحمل بار عقل حیاست وین منمو و نذ شرح اذ این امور را شمسند  
 مسلم و ستمس فرمود و اینها است که حضرت عمر رضی الله عنه پسر خود را بعد از وصیت کرد که در ادای این بیون را  
 عدی بعدی خواه اگر و تا کرد خیر و الا از نبی فلان بن فلان تا بقبریش در آن تجاوه زکن و حضرت و ایست آب  
 از اقربای آن جناب بود اندا وصیت در بیابان بود و فرمود من آنچه میگویند که حضرت زهرا دعوی میبند که کرد و گوید  
 حضرت علی و ام المین آورده حضرت صدیق فرمود و الرجل و امره لا یتحققها پس اصلا شهود ندارد و چاره تو انداز  
 که میراث و بیبیکه گزینا قضین اند میراث میخواهد که فرکت تا وقت آخر در ملک آن جناب بود و در وقت شمسند  
 بعضی در حیات بکند وصیت از ملک آن جناب برآمده در ملک حضرت زهرا برآمده است و شاقض مسلم کذب  
 عیب که برودم مخصوص بر حضرت صدیق طین میکنند که حضرت زهرا معصومه و مطهره است از کذب دعوی او را شمسند  
 چرا عیاید شهادت حضرت علی که تیر معصوم و طاهر از کذب است تنها کاری آید چه جایی که دیگر با او موافق  
 بوده باشد پس دعوی مذکور شود و طلبیدن و شهادت مذکوره را فرود تراز در جبهه انصاف دیدن تکذیب و حین  
 مطهرین از کذب شون است و خود تکذیب آن هر دو معصوم میکنند کی را بر دعوی کاذب ناصب کرده اند  
 و دیگر با شهادت نور قائم نموده اند تمام محبت خود را برایش زنی میکنند همان بیگانه زده آتشی که دامن اینها را  
 گرفته است هیچ اصحاب از ان نیکارند و قطع نظر ازین مدارا حکام شرعیات بر ایمان و شهادت است جگ  
 رسالت گاهی انتظار وحی که حاصل علم یقینی است نمیشده بعین مع سرعیه که فید علم ظنی است اجرا احکام  
 حاصل خصومات نموده برای تدارک آن میفرمودن بشرح حق بطرف یکی میدانم و حکم بر طبق آن میکنند اگر میدانند که  
 حق اوست بگیرد و الا آنچه من باورده باینده ام قطع از دوزخ است و اگر آن جناب را علم بکار و شمسند بر طبق شرعی حاصل  
 میشد بر طبق آن حکم میکرد و چنانچه در حق نزکه محضه که ناکاری او نزد آن جناب متحقق بود فرمود او کنت رجعت من  
 غیر شهود رجعت فلا تظن بر تقدیر که بود اسی که ریه تطهیر این حضرت طاهرات مطهرات از کذب بوده باشند  
 و علم حضرت صدیق بر این تطهیر متعلق گردیده باشد و مقتضای این علم حضرتین مذکورین با عباد حق بود و دعوی

دعوی کذب

و در شهادت و ائمه باشد او را رضی الله عنه اجرای حکم بر وقت این علم روانه و شنیده باشی که حضرت علی در عهد  
 خلافت عوی بر پیروی کرده نزد قاضی شریح برده حضرت امام حسن برای گواهی آورده بود قاضی بکتاب علامه  
 شریح قبول شهادت نمود حضرت علی فرمود دست اخلا للقضاء لان الدعوی لبیت المال فیها لقبول شهادت  
 الفراء و هو قول حضرت علی کرم الله وجهه است شهادت فروع و دعوی اصول که قبول ندارند برای آنکه  
 احتمال جلیب نیست بسوی خود بطریق میراث و این احتمال جامی است که دعوی اصول بملک خود بوده باشد  
 بخلاف دعوی بیان بیت المال که این احتمال آنجا منفی است علی بن ابی طالب که قاضی در شهادت امام حسن و حضرت  
 امیر که نادیده بود و فرمود و هر آن از وجه شریعه ذکر کرد و درین باب تسکین است که مثبت بکتاب تفسیر است  
 نمود و چگونه تسکیناید که کریمند کوره دلالت بر عکس آن چنانچه سابق مذکور شده و علامه مذکور شد و نشان است  
 پیروی معنی علی بن ابی طالب مشاهده نموده اقرار بشهادتین کرده مسلمان شده که این عجب معنی است که در حقیقت  
 حق ریگانند پاس مارت امیر خود و معنی میدارند و نه رعایت قرابت نبی خود آری اینقدر نبوت رسیده است  
 چنانچه در سنن ابی داود مذکور است حضرت زبیر از جناب سالت سقیما بقرینه قدک نمودن این جناب سالت  
 اجابت فرمود عن شریح بن عثمان بن عفان قال سمعت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله یقول قد لا وکان منقود من اهل یمن و بنی هاشم و بنی سنان و بنی زینب و بنی علی و بنی اکریم  
 کلمه رسول الله صلی الله علیه و آله من منی منی علی بن ابی طالب و بنی علی بن ابی طالب و بنی علی بن ابی طالب  
 قوالان علی بن ابی طالب و بنی علی بن ابی طالب و بنی علی بن ابی طالب و بنی علی بن ابی طالب  
 انما قطعوا دابراتهم بنی عثمان فجعل مروان اقطعهم ثلثها بعد الملائکة ثلثها بعد العزیر فجعل عبدالملک  
 ثلثه لولید و ثلثین علی النضر بنیها و جعل عبدالعزیز ثلثه فلما ولی الولید جعل نصفه لعمرو  
 بن عبدالعزیز قال عمرو لعننی ابن عبدالمعز قرأیت امرأعة النبی علیه السلام فاطمة لیس  
 لی بقر وانی اشهد کوانی قدما و دتها علی ما کانتم یعنی علی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شاید وجه  
 عدم اجابت باوان وجه است که در عدم اعطاء خادم سبق ذکر یافت یعنی حفظ حدود و فقر و باطن حیا است  
 علی بن ابی طالب و بنی ابی طالب اگر قرینه قدک حضرت زبیر اعتراف فرماید برای هر که ام از ورثه یک قسم  
 میباشد چنانچه در است شخصی با جناب عربی که من بعد می بپر خود که بحضور همراه آورده بود پس بگویم  
 و ترابرین شاهد میگردد جناب جواب و او قوا انقدر عبا و در ملک خود و آری که هر کدام با از پسران خود پیروی

به کسی گفتند که این فرمود برو من شاهد بشوم نظر همین حدیث علی التفسیر بعضی اولاد بر بعضی دروغها کردند  
 گفته اند بلکه ازواج یارین اهرم و اقدم بودند زیرا که بعد از استقلال آنجا بکجا حرام است و الا وجه نقد آنها از  
 بیای دیگر سید حال که بی شوهر میمانند که خواهند مرد از کجا خواهند خور و در برای نفقه حضرت زهرا جانی که است  
 او خانه و طالی که طرز کس مثل خطا که نشین فرمود عکس و آن همین معنی شود که آنرا شایع بود و بار سردگان  
 بی شوهر آن میگذارند و کور بار دیگر آن بر خود بر میدارند و آنجا است که آنجا سید آنکه و آنجا شایع است  
 شو که پس از من چگونه گذران خواهند نمود و عارض خاطر بسیار که میگوید چنانچه در حدیث آمده است  
 این رسول الله صلی الله علیه و سلمو کان یقول ان الله ان امرک انما یخفی عن بعدی و من  
 یصد علیکم الا الصابرون الصدیقون قالت عائشة یعنی المتصل یقون فی یوم ما اشدت لابی  
 سلمة بن عبد الرحمن سقی الله ابانک من سلسبیل الجنة و کان ابن عمر فقیهنا صدیق علیه  
 السلام و المؤمنین بعد یقوتهم الفان نوشته اند که چهل هزار وینار بود اگر در عیسی و راست  
 تخمیس فدک بروی نیسور و فتنه قرض محل اول بر مطلق و محل دوم بر مقید ششده که در صحیح بخاری روایت  
 عن عائشة ان فاطمة و العباس ابنا ابی بکر یلقیان میرا ثمن من ارض فدک و سمعه عن حیدر  
 بن خالد ابوبکر سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یا فاطمة ما ترکک صدقة انما  
 یأکل ال محمد فی هذا المال و الله لقرابة رسول الله صلی الله علیه و سلم احمالی من ان صلی  
 علیه و سلم ما یبق مذکور شد قبل از رسیدن رضی الله عنه ان ابانک تزوج من فاطمة فدک فقال انه  
 یکان حیاً و کان یکره ان یغیر شئاً ترکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذن فاطمة رضی الله  
 عنها فکان صدقة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطانی فدک فقال صلی الله علیه و سلم  
 یا فاطمة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله لورجمه انما مر فیها الی القیوم  
 انما مر فیها رسول الله صلی الله علیه و سلم فی غایب که از زبان همین مردم و ضلع و ضلع که تا آنکه تبری از تبری همین  
 است و نمودند در گامها و اوصاف خود و بنده پس از علم بوضو آن بر تقدیر فرقی و تسلیم با عی علم بوضع بطریق  
 بصیرت مذکور نمود و الا بطریق روایت باشد آن ذکر کرد بعد از ان تصویر تصدیق حکم حدیث کرده تخلیف  
 نامی شود قوله اشکان در جمل اشارت است بر قول رسول جایی که گفته بود ان ابانک تزوج من فاطمة یعنی  
 ابانک تزوج من فاطمة و ملک کسی از و کشیده گرفتن منافی رقم است پس از آنجا که شریک در اصحاب رسوله و سلم علی

که بنحساب سبب کرده باشد چنانچه خواهد کشید و قتل کان یکبارگی آن پسران است و غیره بانی بگردان اشارت بآن نمود و گفتند که  
 آن جناب خود در آنجا پس از آنکه آن جناب سبب آن پسران را از آنجا که در آنجا بود و آن جناب بگفتند و موسی قرابت خود بود  
 واقع شد و از آنجا که در آنجا بود و آن جناب سبب آن پسران را از آنجا که در آنجا بود و آن جناب بگفتند و موسی قرابت خود بود  
 در آنجا بود و آن جناب سبب آن پسران را از آنجا که در آنجا بود و آن جناب بگفتند و موسی قرابت خود بود  
 بصورت تصدیق قبول و قتل عدلیتی که در قضیه و دعوی آن پسران است نیز فرموده و قتل عظیم نماز عظمی و نماز عظمی  
 واقع شد و در آنجا بود و آن جناب سبب آن پسران را از آنجا که در آنجا بود و آن جناب بگفتند و موسی قرابت خود بود  
 حکم بود چون بزرگواران از آنجا که در آنجا بود و آن جناب سبب آن پسران را از آنجا که در آنجا بود و آن جناب بگفتند و موسی قرابت خود بود  
 هر یک از این دوای خود من بظن خود میدانست در واقع واقعه شهادت عثمان نخوی بود و خود آنکه آرا را  
 مردم را با راسی و اصول سخن باندور شد حضرت عثمان که صورت داد خواه اینها نمیدانند چه سخن آلوده بود  
 و انگشتان بریده حضرت زین العابدین را بر او گرفته بسوی معاصی بنام قرابتی که فیما بین بود و دیدند آنجا  
 غوغا و بلوا بجدی شد که همیشه استیجاب از جمیع حضور جماعت مسلمین برای زیارت خانه نیکو و نه آنقدر نورانی  
 و او میدانست که جمیع تباست تمام میکردید همه نخوس ترحم بر مظلومی شود و بیشتر از کینفس کرده و کمر است آنخاص  
 حکم کردی قصاص و بر قتل غار بیابان حکم کردی و ازین بیچارگان الله و سر سواد و بیست و نه نفری که از آنجا  
 و مقتضای حدیث که شریعت از طاعت امام خروج از طاعت خداست و سببند و راسی از آنجا که در آنجا بود  
 است عثمان که گفته حضرت پیرایان و ادبی آمدند و فریاد از مردی که استخوان این عمل در خاطر آنها جا کرده  
 بر سر پویشند و مکرور خاطر بود و فریاد آنکه حضرت علی کرم الله وجهه که نه خود او است حدود و در آنجا که در آنجا بود  
 بنماید و نه بدست دیگری حواله میفرماید صحیح دلیل بر آنست که در حمایت رعایای این قوم است و در حال  
 این حدود و آن وقت است احاطه و من بیچاره و رسوله فان الله شدید الیه و ان الله شدید الیه  
 مخالفین آنکه حضرت علی خود باشت فتنه و شاد و شریعت میفرماید و آنرا در حمایت اینها که در آنجا بود  
 کردن رئیسها اینها جباران مثل حسین که با کربلا و کربلا در حلقه شمشیر و در آنجا که در آنجا بود  
 و مویز این مظلومین گردید و گفتش مصریان حضرت علی را که تو را از آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود  
 اینها آفریدی و اکنون از حضرت ماری بقفا بروی ملاوه آن آتش شد و حضرت علی که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود  
 آنکار قول آنجا است و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود

من بر قاتلان عثمان چنانچه سابق در نیابت و ارتقای طریق این سبب مذکور گردید میگردید و چون حق تعالی  
 متداین مذکور و غیر مذکور مشتمل بر این سبب باطل گردیده بود و مذکور خاطر احدی از آنها نباشد  
 اکثری اندا صاحب که همه ثقات و عدول اند و واقعه مذکور به شاهدان آنها بفرج آمد بلکه در صلح و امانت  
 نیز مستحق سببی نبودند به بحقیقت قول علی قایل بودند تا آنکه مروان که و خیل بلکه حسین در نیوا قوه بود و اعتراض  
 مینمود که در فرج این شتر از علی زیاد تر دیگری نبود که معنی بر و میکند تنظیم امور خود و هر چه این سبب در ارتقا  
 مخالفین بر سماع اخبار است با آنکه روایة جمعی ل حال اند و لیس الخبر کالمعانیة نکلا و آنکه چنانچه قاسم در شان او  
 فرموده است در این باره و در این باره اخبار نموده بود و نقلت القصة الباقیة نوشته اند چون خبر کشتن عمار یا سربردن  
 العاص سید گفت شنیده بودم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میفرمود و یا عمار تغذت الغنمة الباقیة مساویة  
 و او قائل بود کسی است که او را بچنگ آورد و بود عمر بن العاص استخوان جواب نمود لکن سیرا و عیاد سبب چون العاص  
 گفت اگر قائل عمار علی باشد قائل حمزه خواهد بود صلی الله علیه و سلم بآید نسبت به عمار و قتل عمار که حقیقت  
 مستند بود زیرا که حقیقت تحقق است که قاتلان و در حقیقت و نفس الامر با حق بود و در این باره بنفهم و در عزم خود با خود  
 با عمار ندانند پس هیچ ضرورت باز کتاب مجاز نیست و معافی که خود را و اعجاز و سماعی بسوی حق میدانست  
 از این میان و خارجیان می شود نسبت قتل عمار بسوی علی می شود و الا خبر عمار و قتل عمار صدق نبود زیرا که  
 نسبت قتل اگر چه بسوی او حقیقت است لکن یعنی را و در کسب زعم او اصلا تحقق نیست پس خبر سید را متفاوت  
 کاذب میگردد و در صورت نسبت قتل عمار که نسبت مجازی است لکن یعنی متحقق پس بنفهم خبر صادق است  
 اگر چه مجاز باشد و نسبت همچنین مجاز در کلام عبد السمیع عمر رضی الله عنهما نیز وارد است و وقتی که مجاز در عهد  
 خود حمل سلاح را در مومسج که سابق محذور بود و ما مورث بود یکی بعد از سمیع و شمشیر و بخواج عیادت آمده  
 پس سید بن قیس گفت قتل من امر محمل السلاح فی المومسج و نیز همچنین مجاز در کلام نبوی علی صاحب الصلوة  
 و السلام است روی بخاری فی باب علامات النبوة فی الاسلام بسند از ابن عباس عن عبد الله بن مسعود  
 عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی الذل علی امیة بن خلف ابی صفوان و کان اذ ذل انطلق  
 ان یأخذ من ذل علی بن مسعود فقتل امیة بن خلف حتی انما انصف المهاد و عقل الناس  
 فلو ان ذل علی بن مسعود انما انصف المهاد و عقل الناس فلو ان ذل علی بن مسعود انما انصف المهاد و عقل الناس  
 فلو ان ذل علی بن مسعود انما انصف المهاد و عقل الناس فلو ان ذل علی بن مسعود انما انصف المهاد و عقل الناس



فقال ایستة لسعد لا ترفع صوتک علی ابی الحکوفانه سید اهل الوادی ثم قال سعد والله لئن لم یضرب  
اطرفه علی لیت لا قطع من جبهته بالاشام قال فجعل امیة یقول لسعد لا ترفع صوتک و یعلی تمسک فیض  
سعد فقال وحقاً انک قال سعدت علی الله صید الله وسمیتم انتم وکان الیاب وعلی انما قال والله ما یکذب  
اذا حدیث فرجع الی امراته فقال اما تعلین فی قال لی اخی الیثری قال کانت ما قال قال زعوانه سمع محمد بن زعمان  
قالت فوالله ما یکذب محمد بن علی فلما خرجوا الی بیرو وجاء الصریحی قالت اما امراته اما ذکرک انک انور الیثری  
قال کاد ان لا ینخرج فقال له ابو جهم انک من اشرف الوادی فمروا او یومین فصاروا معهم حتی قتله  
الله وروی ابنه آخر فی کتاب المغازی و فیہ نقد تحت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انهم قاتلوه  
بعضی شارحین ضمیر انه واهم الرابع بسوی ابی جهم و اتباع یسکر وانما چون امیر در بدر بدست بلال  
یا دیگر کشته شده نسبت قتل او بسوی ابی جهم که در کلام نبوی دارد است مجازی بگیرند که او باعث بود  
بر بر آمدن او پس نسبت قتل بسوی باعث کرده شده و بعضی این بر دو ضمیر الرابع بسوی رسول خدا صلی  
الله علیه و آله و سلم تنها و مع اصحاب یسکر و انما و در مصورت هم اگر چه نسبت مجازیست کنی از قبیل اول  
که ما نحن فیما است بلکه از قبیل قتل الایسر اللص از بنجامر و در چند ذرقة متفرق گردیدند بعضی تفصیل و تفسیق بر سر  
ذوق میکنند و آنها بعضی از غیر یسکر اند میگویند اگر آنها گویا بخورد یا فروخت ادلی چیزی قتل قبولی در دنیا بقیستی آنها قبولی شد اینهم  
و بعضی کفیر اینهم میکنند و آنها خوارج اند و بعضی کفیر همان دو ذرقة که کاربان علی اند کرم الله وجهه بنمایند و ذرقة که از قویم است  
منه و حیات خراب بنویسگر و ندو مجتهدا با از اجبات خصوصیت با داشته تا حال بر همان توانی هستند اگر حضرت طایفه خوارج  
طریق غیر حق میگرفت هیچ و تقسیم او که از حجت است فتوی غیرت چه جای که بطریق خلافت است و خطایم چه بود از این جهت  
ایمان بر یومنان واجب و صوره فیما بینه و بین الله مفضول الله کاروی عنه فی الاستان کالان الیثری  
اما الوبکر فیما مال الی دنیا و ما مالک له فیما لیه و اما عمر فقد مالک الدنیا الیه و هو ما مال الی الدنیا  
اما عثمان فقد مال الیه الدنیا و هو مال الیه اما حق فقد تم غنا قریب العا بة فلا حدی الی ما فیها  
بنامی محبت با هر خصوص بقدر خصوصیت خواهد بود و از آنجا که هر یکی از این بزرگواران در دنیا و دنیا داران  
بدرجه حسنین و نه بر احدی از اقربا منزلت علی داشت و نه بر فردی از اصحاب فضیلت شایسته اگر گویند بر شد  
جنگ و حقیقه طلبی است و خلافت بود و از غیر طلبیده باید علوی سانی مستور سید داشت گویم ما که در دنیا و دنیا  
قلوب دنیات او سبحانه و تعالی است و ما کس من یومنان ما مولایم محمد با هر چه از زبان او شنیدیم بر خود بخوان

او دیدیم مطابق با فیتنه که چون اقتدار یافت در اختصاص و انتقام شتافت تا که محمد این بکر را با وجود شفاعت  
 عبد الرحمن ابن ابی بکر که از همراهان عمر بن العاص بود کشته و شکم اسپ را جمازی دوختند و در آتش سوختند  
 در تحمل اینقدر تامل است که اگر محارب و مقاتله برای قصاص بود میبایست مدارها صفا که بر وجود عدم قصاص مشید  
 و تعیین حکمین و صلوات ششماه بر آن میبود که در قرآن تدبیر و تفکر نمود و حکم قصاص را که در صورت رود داد و سپرد  
 بگیرد و یا نه بر آید و اینجاست اصل بر تعیین خلافت نهادند و تفرقه حکمین و تصفیح و تفحص قرآن در مدت معلومه برای استنباط  
 حکم خلافت کردند و نیز شایسته با حضرت امام حسن بود قتل که بر عزم آنها بر پدید واجب بود آنرا بر پسر  
 بطریق ارتش جاری نمیتوان نمود بر تقدیری که پسر را پدر در اهرام و دم عثمان از جمله انصار و اعراب بود  
 یا خارجیان عثمانی که در زینهار پدید بودند بعد فوت او در زینهار پسر در آمدند و از غیبت قتل او هر چه میدیدند  
 پس بعد صلح خلافت ترک او واجب چرا که در حدیثی است که در جواب بگویند نشان قتال در داخل هر چه قصاص  
 و انتقام بود لکن چون دیدیم که علی خارجیان را داخل شیعیه بامی خود کرد و به استیفای قصاص و اقامت حدود  
 بر آنها ارضی نمیشود پس برای برای قصاص بنفس خود کجا تن میدهد و گردن می نهد و خارجیان جماعه کثیره هم  
 شیعیه اند از تمام اینها از کسی بوقوع می آید که تیغ سیاست ریاستی از محرمت و خاصیت دیگر می بردست و بود با  
 پس اصل از حال خلافت باید دریافت که از آن کیست اگر از اعلی است خون عثمان بر باد و اگر از آن  
 است دین خون او خون بسیاری بشکاک نخته میشود و منازعت با حسن بن علی نیز برای همین بود تا غلغل  
 خلافت و خلافت از میان بر خیزد و دل دلخواه بر سرید خواهان شیعیه پس از آنکه مهور خارجیان کشته شود  
 اگر بعد می بنا بر عهد می و عهد می که بنامی صلح بران نهاده ایم و امان مال و جان داده ایم زنده ماندند  
 سفایقه مدار که شکر قتل برای خیر کثیر اختیار کرد و میشود بر تقدیر که این همه برای طلب ریاست بود و تمایل  
 اینکه ترکیب می شد و سخن در عصمت نبود تا نقصی دار و کرد و بسیار بود که از بعضی صحابه بحضور آنجا  
 اقدس بقتضای بشریت اسوری که مستوجب کفارت و قصاص و جلد و ترم و قطع ید است صدور و بیعت آن  
 مسلم سلب شرف صحبت نمیشد و مستقیما بانت و ترک تنظیم نمیکردید ظاهر و هویدا است که عمل او رضی الله عنه  
 نه بر طبق سنت رسول خدا بود و علی الله علیه و سلم وزیر بر سریت خلفاء مقتدای اهل مسندی آذربان بعضی از علما  
 گفته اند بر آمده است اگر چه پیغمبر و رسول خدا صلی الله علیه و سلم که هر گاه نوکریان من میان آید سکوت  
 نماید اعراض و اغماض اولی بود لکن بیان احکام و شریک اسلام داعی بر این شده باشد مثل مطاعنی که

محدثین در حق روایت میکنند و آنرا با وجود آنکه غیبت است بنیت تا پس از اسامی اسلام مباح بلکه مستحبین باشند  
بعضی از اصحاب بحضور او رضی الله عنه طعن نیز میکردند و می بود او در سنته عن تقیة عن تخیر عن خالد  
قال وقد المقدم بن معدي كره في عمر بن الاسود و رجل من بني اسد من قمن بن ابي معوية بن ابي  
سفيان فقال معوية للمقدم اعلمت ان الحسن بن علي توفي فرجع المقدم فقال له فلان اتعدها  
مصيبة قال ولو لا اراها مصيبة وقد وضعه رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجرة فقال  
هذا مني حسين بن علي فقال الاسدي حرة اطفاها الله قال فقال المقدم اما انا فلا ابرم حتى  
اليوم حتى اغيظك واسعدك ما تكلمت في حقك يا معوية ان انا صدقت فصدقت ان انا كذبت  
فكذبني قال اقل قال انشدك يا الله هل سمعت رسول الله عليه السلام ينهى عن لبس الذهب  
قال نعم قال انشدك يا الله هل تعلم ان رسول الله عليه السلام نهى عن لبس جلود السباع اذ تكون  
عليها قال نعم والله لقد رايت هذا كله في بيتك يا معوية فقال معوية قد علمت اني لو ابرم منك  
يا مقدم وقال خالد قام له معوية بما لو يا مرصاحيه وفرحوا بيه في العيين ففرقها المقدم  
على اصحابه قال ولو يعط الاسدي احد اشياء مما اخذ فيلزم ذلك معوية فقال اما المقدم قول  
كثير يسيط يده واما الاسدي فرجل حسن الامسك بسببه ولذا علموا او را رضی الله عنه از ملوك ميشانند  
و از عداد خلفای برارند و خبر صادق فرموده بود و عن نعمان بن بشير عن حدیفة قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وآله وسلم تكون النبوة فيكم ما شاء الله ان تكون لو رفعها الله تعالى ثم  
يكون خلافة على منهاج النبوة ما شاء الله ان تكون لو رفعها الله تعالى ثم يكون ملكا ما شاء  
فيكون ما شاء الله ان يكون ثم يرفعها الله تعالى ثم يكون خلافة على منهاج النبوة ثم سكت قال جيب  
قلما قام عمر بن عبد المطلب كتب اليه بهذا الحديث اذ اياه وقلت ان يكون امير  
المؤمنين بعد الملك العاص في الجبرية فسلبه و اعجبه ترايبا يركه صحابه را بفرموده جناب اقدس نشانه  
شير مطاعن گرواني و بوداي من اجبه و فيجبه اجبه و من ابغضه و فيبغضه محبت و بغض اينها ملاحت  
محبت و بغض آن جناب و اني عمان ملن بدست اختيار خود گير که اگر سر ميهي اديبي بدسي نيگان فرست  
بدسي ادای حق اين مقام بسکوت و سموت است نه بتکلم بکلام ترا قاضی و حکم نکرده اند و منتها سمين بهر تو رجوع  
نيانده تو خود خواه خواه برسد قضا و حکومت شسته بشماوت که بر سبيل تسامح است حکم ظلم و کفر بر سبيل

میکنی بر طبق هر چه عمل فاضل افقد نبی غیر میکنی قاضی محمول مقتول است پس قاضی جاعل قضای خود و ثواب  
 خود را بدست خود میکند و رانرت بود ای حدیث غلاب ابدی میکند او سبحانه در شان غیبت گویان و سب  
 گویان کریمیا بحب احد کوان یا کل الحواجید میتا فرستاد پس کسانیکه در وهای خاک شده پاره میگورند بجا  
 گوشت در دهان اینها خاک خواهد افتاد حضرت علی رضی الله عنه کفر و نفاق را از محاربان خود منتهی نمود و خواندا  
 بغوا علینا فرموده که دعوی محبت داری چرا سرشته متابعت از دست میگذاری و طریق مخالفت تمام پیش  
 بگیرد نفی کرده او را که کفر و نفاق است ثابت میکنی و اثبات فرموده او را که ایمان و اسلام است نه  
 سیکردانی نفوس اصل این شجر غدا و شمر این نار شر و فساد عبدالعزیز است که پیروی بود تو نیست و عمل  
 برد و میخواند و بطاقت لسان سخن در برابر میراند در عهد حضرت عثمان رضی الله عنه قبول اسلام کرد و بنای  
 اسلام او بنیای بنامی مسجد ضرار برافساده و اقرار بود اول بجاست ملازمت حضرت علی کرم الله وجهه اختیار  
 نمود و آن کامل العبودیه را با الوهیت ستودخواست که بطریق اطرا در روح و شناگری باز و بگردن و بر سر  
 جامعه مومنین تفرقه شرک از او کفر اسد العالیب که مغلوب کر ثعالب میگردد و او را از شرف حضور مردود و  
 فرمود پس بسبب بعضی معاملات چنانچه فرموده اند رضی الله عنه کینه گرفته بود با حضرت عثمان آغاز عهد و آن  
 گروه سخت آقامت بصریه و دلهای مردم بدست آورد و بسحر بیان و فصاحت لسان بن نشین نمود که  
 مخالفت علی است و امارت عثمان غصبی و جعلی و دغلی چون بنای خلافت حضرت عثمان بر خلافت شین  
 بود و نسبت ظلم و غصب تا بنشین سرایت نمود و عدوت ظالم با بنی دثنانی و ثالث در کس دلهما شکن گشت  
 و قول جنت ابدی نمود و دلیل بر آن از کرمیان الذی فرض علیک القرآن لرا حله الی معاد آورده  
 که مجری پیش نیست چون ضمیر اوسوی آن همیشه راجع و مائد بود معا و محمدی قرار داد یعنی کریم مذکور و  
 الله هو العالم بان الذی فرض علیک القرآن لرا حله الی معاد و ابراهیم و صلواته کور و  
 بنیة حله الی معاد و ابراهیم و صلواته کور و بنیة حله الی معاد و ابراهیم و صلواته کور و بنیة حله الی معاد  
 فرض علیک القرآن لرا حله الی معاد و ابراهیم و صلواته کور و بنیة حله الی معاد و ابراهیم و صلواته کور و بنیة حله الی معاد  
 از کلام مجید بجا و تیه خود غیر میهد الی الله المصدیر و الیه ترجعون و الی الله تصیرا لیسود الی غیر ذلک و غیر  
 در قرآن و اوده الی بنیة حله الی معاد و ابراهیم و صلواته کور و بنیة حله الی معاد و ابراهیم و صلواته کور و بنیة حله الی معاد  
 بهر چه از خود کرده است نه از جایی دیگر که آنها و دیگر را جایی نیست پس و سبحانه و تعالی هم باد می هم بدی

وهم بعد اوتوا بهر است که عود بهر چیزی بسوی بسود خود است پس ای ای ویدی و مید و مید و مید و مید و مید  
 کین معاد بود و نحو است بطریق موت اضطراری و بسوی آن اشارت است بعد که می مذکور به غیرت  
 الذین امنوا و عملوا الصالحات بالقسط والذین کفروا الشر شراب من جمیع و عذاب الیم بما کانوا  
 یکفرین بطریق موت اختیاری و نزول قرآن برای هدایت بهین طریق است و آن عبارت از ترک  
 اختیار و تسلیم کلی تقاد و شتار او علی المد علیہ و علم یاسی یا قیوم و رحمتک مستخیرة اصل اولی شلانی کله  
 و کلا کتفی الی نفس طرفه عین جعل یارب کلنی کلایة المرصیم و ما یرفور و و صمد خلق او علی المد  
 علیه و سلم غیاثه و عدیث حضرت فایشه رضی الله عنهما است قرآن بود کین ذات و سعادته و تعالی و سعادته  
 علی المد علیہ و سلم و معاد دیگران هم خواهد بود و معنی ذات او است بیشتر و در توحید و کمال  
 دارا آخره که معاد و میا منند بیا بر آنست که محل تجلیات خاصه ذات است بیا بر معادیه آن بالیق است نه بایات  
 و مقدم فای بالیق را و روحای خود نمود بیا بر آن عندک بیتانی الجنة آیات سابقه و لاه تمه هم باینهنی است  
 و در محل تفاسیر هم باید دید تا چه نوشته اند بر حال همین عقیده در نهاد و لهامی سخنانها و از روی تمجید میگفت  
 چه شده است مردم را که بر حجت عیسی قائل میشوند و بر حجت محمد نیکر و نه اصل قول حجت غرس نو با و او بود  
 هر کی بر آن شاخ و برگ افزود کلینی در روضه اثبات رحمت حضرت امام حسین رضی الله عنیه بیا بیکه در شب با  
 عباده القسم البطل روایت میکند از ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی و قضینا الی بنی اسرائیل انکم ایتتم  
 فی لارض مرتین قال قتل علی بن ابی طالب علیه السلام و تعلی بن علی بن ابی طالب  
 قال قتل الحسین علیه السلام و اجدو عدو له با فاذ انصرونا لم یصد عننا علیکم عباد الغناد الی یوم  
 ستدید شما سوا خلال الدیار قم بیعتهم الله قبل خروج القاتر علیه السلام لورد در حال  
 الکرة علیهم خروج الحسین علیه السلام فی سبعین من اصحابه علیهم البیض المذهب المذنبون فی ذلک  
 وجهان المودن الی الناس ان هذا الحسین قد خرج لا یشکک المومنون فی ذلک لیشکک الی  
 ولا شیطان و ائجة القاتر بین اظهر هو فاذا استقرت المعرفه فی قلوب المومنین انه الحسین  
 علیه السلام جاء ائجة الموت فیکون الذی یقتله و یکفله و یحفظه و یجود فی حشره  
 الحسین بن علی علیه السلام و کلا علی الوصی نمیدانم که تواتر تمیز و تکوین مومنی بینه جنابا علی بن ابی طالب  
 شاید چون مومرا خردی او تواتر جناب و اوسته بود علی بن ابی طالب حضرت علی بن ابی طالب مومرا خردی

اولوی آنجناب و ایستد بوسی و یعنی حضرت بود برای ترتیب امور اخروی تا نومی نیز او را کرم آمد و بهر برین نیز  
 باز بقضای قول لای الوصی الی الوصی برای هر وصی وصی دیگر را زنده میگرداند پس برای وصی عاوی شکر که  
 امام عسکری است شکل خواهد افتاد که وصی ثانی عشر پیش ازین درگذشته است گمراگه او را باز گردانند این  
 دوره را باز از سر گردانند تا که این دوره مسلسل بدور قیامت متصل گردد و یا یکی ازین حضرات در دنیا قیامت  
 آید است که در وقت شهادت در این جهت شود و تفسیر کبری که در طرفه کاری کرده است بخی اسرار ائمه علیان برشته را  
 در نامه مجریان آورده است یا بعد از آن در عهد اسرار ائمه علیان برده و ذکر چیزها درین کلام است که صاحب فهمی گفتن و  
 نوشتن خوب میداند سخن مختصر آنکه این قول بلغویات و تیرلیات از واقع و مواعید در بیان جلایان مجید میماند  
 حاشا که این کلام از حضرت امام خواهد بود و بعضی قائل اند تا که عاصیان حقوق او صیباران نیز بعد از حجت او صیبار  
 دنیا میکنند تا در تمام اقسام از اسی ننگ و نغمات تا نومی و تا لحظه پیش از قیامت قول بر حجت آنست که گویا او سبحانه  
 و تعالی را از شدت فوران و سوران آتش غضبی آنقدر صبری نماند که انتظار یوم الجزا که خود آنرا قریب میگوید  
 نماید برای جزا و سزای اعمال ظلمه در همین دارالعمل حشری و قیامتی قائم میفرماید کاش در آنوقت اینها بشنود  
 شوند تا بمشاهده آرزو و خیالی مسرور شوند کاش هر یکی ازین ائمه مظلومین اگر زیاده نباشد باری بقدرت  
 خلافت نظام خود بر سر بر خلافت نشینند و این دولتخواهان را بر سرند ریاست و اجرائی حکام ممالک هر وقت  
 و تمام نشانند تا اینها هم باستقصای هوا غضبانی شاد شوند و هم باستیفای هوا شتوانی و نفسا قی با بر او  
 بر حال یکی این و در هر چندین سخنها خزان را بو عطف و تذکیر و عاکیان را به پیام و تحریر معقول و مستقد است  
 و درجات و فضائل رفیع ناصب کسر غاصب باین نموده لوای خروج بر خلیفه وقت برافراخت و افش و خواجه  
 بر و ازین تشعب گشتن کما یما صنوان من دو قه و اهدا لکن در اوائل حدوثت رین دو فرقه اتحاد ذاتی  
 نماید اعتباری که خارجیان شیعه عثمان و در افش شیعه علی اند در میان بود چون بعضی از اینها مانعی کمال عطف  
 خزان ازین عقیده نموده شمشیر خروج بر خلیفه وقت حضرت علی کرم الله وجهه کشیدند و عقیده دیگر که مظهر آن  
 تحقیق و کفایت است برای خود تراشیدند تفرقه و عناد از جمله تباین اعتقاد در میان افتاد و آنها شیخین  
 میکنند و اینها سبب خفتن چرا نباشد آخر این برده اثنای سبب انجالات اطلاق خارجی بر همینهاست که جامع  
 بین آنکه همین اثنایین بودی مسلم و ملت اسلام همان کرد که آن بودی مشهور و ملت نصاری کرده بود  
 و اینچنین نصاری با آنکه تفرقه آن بودی متفرق بچند فرقه گردید ملت اسلام شمشیر شقاق و نفاقین

یهودی و نیم گشته هر پاره چند پاره شد بعد می که خبر صادق خبر داد بود رسید و سبحان و تعالی میفرماید بندگان  
 شد الناس عداوة للذین امنوا الیه و الذین اشرکوا مصداق این کلام مصدق همین که این یهودی سب  
 ظاهر طریق یهودی پیوید و زیر سایه شجره طیبه اسلام باران شسته در باطن مکر کین و کین نسبت به تیر خندان شجره  
 که تحمل و ارسه و پایی او بجای اثمار همه بکار است بشا به شجر خندان تا کار و پاره پاره ساخت و هر پاره بطرف آوار کرد  
 از هر گرد و راند اذیت و آخر کار این همه را همه آتش و وزخ نمود الا اشارت کرد که در حفظ وصیاست امانت و سبحان و  
 تعالی بود فی المشکوۃ عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیسائین علی امنی کما اتی علی بن  
 اسرائیل حدیث النخل بالعلی حتی ان کان منهم من اتی بأمد علانية لکان فی امنی من یصنع ذلك یدون فی  
 تفردت علی ثلاث و سبعین مائة و تفرقت علی ثلاث و سبعین مائة کلهم فی النار الا واحد فقلوا من  
 یأمر رسول الله قال ما انا علیه و اجمالی رواه الترمذی و فی رواية احمد و ابی داود عن معوية ثلاثان و  
 سبعین فی النار و واحد فی الجنة و هی الجملة و انه یستخرج فی امتی قوام یجادی هم تلك الا هو ان کما یجاد  
 الکلب لصاحبه یبقی منقذ و لا یفصل الا ضلعه یمین که ظلمت شام شوم بدعت ثور و اشد اهل بدع و اهدا که در سلطوت  
 نور سنت بقضا و احتقاد اشتبه شایه پروانه که بزبان عرب ولد الزنا است بیرون بر آید هر جا نوری دیدند برای  
 چراغ کشتی آنجا و دیدند پس خواجه از جمله اهل ابواب برداشت سازعت اهل سنت جماعت پیش از همه خروج  
 نمودن لکن زبان خروج این اثر از زمان دخول تاریک بکار بود و بیخیزان و جاکون کذابون بشا به حال جوانه  
 رویه تپو الاری در جزیره خرید سکونت در زید و اند بعد چندی اهل اعتزال از گوشت خدمت قدم بیرون زود و در دنیا  
 عالم منتشر گشتند بعضی از اهل سنت بجهت بدعتی بدعت و شوکت گذرانیده آخر معتزل کج گمانی دیدند  
 روی سوی زاویه باوید گردانیدند بعد آنرا متنی است که فرقه شیعه گرفته روز افزون میشود تا آنکه اکثری از  
 اهل سنت باین مذنب گردیده حاکمان توسط هویتل ساریان گردیده بجز بار میروند باید و یکد زنده فتنه  
 در عالم بینها سیانته و نام دیگران از میان میروند و بیکم لا تقوم الساعة الا علی شوار الناس قیام قیامت بجهت  
 میشود یا فرقه دیگر را که باقتضای قرب قیامت نیز از دنیا خواهد بود و بعد روزگار و بر روی گمانی آینه قیامت  
 که اراده دوست آنها را هم بر پشت اهل عقبار و اقتدار نگاه میدارند چنانچه دو صد سال شخند گذشت باشد که فرقه  
 تازه تر حدیث نموده پس محمد جوینوری را با وجود فقر این شواهد علامت باشد و میتما ستوده اند و در شان  
 انهدی مصنوع حدیث من انکر الهدی فقد کفر موضوع کرده اهل سنت را فرمید اند و نواز عجب آنها

نورالکرمین

نبی است و الله هو العالم بما فی صدورنا لهدی و سبیلنا استقامة الورد و الصدور و قریباً من سنتین من  
 غیرت و کبریت در اختیار او اختیار وین و اسلام بر طبق فرموده علیه الصلوة و السلام الحافظ لیسبته کان قاضی  
 بلیغ میگردید و بر تغییر ظاهر و باطن مردم بلا خطه و عیب شده بود که هر که در دل خود بر دشمنی پذیرد و از ایمان بگذرد  
 و آن در دل بر نماند و در دل بگوشد و نیز باین نحو شده است که این اهل هوا بنا بر سر و گردن کفر است یا معصیت  
 اگر معصیت باشد پس چنانچه ظاهر که نفس بدعت خود بد معصیتی است که بعضی در حدیث مذکور بشکل و الکتب  
 سرایت کرده صاحب خود را از اوصاف انسانی بر آورده بصناعات و اصوات کلی منتقل میگردد و اگر کفر  
 است پس در آن خواهد بود حکما دین بابا قبلات فیما بین خود با و دارند بعضی تکفیر متخذه میکنند بعلت آنکه  
 افعال عبود را مخلوق آنها میداند و مخلوق را خالق میگردد و بعضی تکفیر شیعه بسبب شیخی که بعضی تکفیر خوارج  
 بسند حدیثی که عنقریب آید تکفیر ایشان را کافر میدانند و در معرض سند حدیثی که در لؤلؤ آن تکفیر کفر مومن است  
 میخواهند بسبب اهل سنت بتابعیت حدیث و سنت کورین با بیار و است آنکه تکفیر احدی از اهل قبله را نباید  
 و زبان پاسبان گوئی بدگویان نمی آید شیخ کمال الدین ابن بهام در بیان اقسام نباهت در فتح القدر عنویس الثالث  
 قوم لهم مشقة و حمة خرجوا علیه بتاویل یرون انه علی باطل کفر او معصية فوجب قتاله بتاویل  
 و هو کافر مومن الخوازمی یقولون و ما المصلی و اهلهم و یسبون نسائهم و یکفرون اصحاب  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و حکمهم عند جمیع الفقهاء و جمیع اهل الحدیث حکم البغاة و عند  
 طائفة من استایون فان تابوا و اتقوا الفساد هو لا کفر هو و ذهب بعض اهل الحدیث الی انهم مرتدون  
 لهم حکم المرتدین لقوله صلی الله علیه و سلم یتخرج من آخر الزمان قوم احدی ان شاء الله انهم  
 یقولون من یقول البریة یقرؤن القران لا یجاء و زخا جره یمرقون من الدین کما یمرق السهم من  
 الرمية و انما یقتلهم فقتلهم فان فی قتلهم اجر لمن قتلهم یوم القیة رواه البخاری و عن ابی  
 امامة انه رای رؤساء منصوبه علی درج محمد و مشق فقال کلاب اهل النار کلاب اهل النار کلاب اهل  
 النار کلاب کلاب مسلمین مضار و کفار اقبل یا ابا امامة هذا شیء تقوله قال سمعت النبی صلی الله علیه  
 و آله و سلم یقول ان المنکر لا اهل احد و اهل الحدیث علی تکفیر هو و هذا یقتضی نقل اجماع  
 الفقهاء و ذکر فی الحدیث ان بعض الفقهاء لا یکفر احد من اهل البدع و بعضهم یکفرون بعض اهل البدع و هو  
 من خلاف بدعت حلیة قطعاً و نسبه ال اکثر اهل السنة و النقل الاول اقبلت ثم و قهر کلام اهل هذا هب تکفیر



لیس من کلام الفقهاء الذین صحیحاً در بیان من غیر هو و لا غیره لغیر الفقهاء و المنقول من المختصین من ما  
ذکرنا و ان المنذر اعرف من نقل من احب الخیر من ما ذکره محمد بن الحسن بن الباب من حدیث کثیر المضمون بیدل علی عدم  
تکفیر غیر الخارج و هو قول المضمون دخلت مسجد الکوفة من قبل ابواب کتفلة فاذا الخمسة یشتقونک علیا فی الله  
عنه و هو احد علیه برئیس بقول اعداء الله لا تملکونک به و تفرقت اصحابه فاتیتمت به علیا رضی الله عنده فقلت  
ان سمعت من اعداء الله لیقتلک فقال اذن و یجاء من انت فقال انما سوار الثقی فی حق الله علی منی الله  
من حیث عنده فقلت لعلی عنده و قد عاهد الله لیقتلک فقال انا اقله و لو یقتلنی قلت انه قد شئت قال ان شئت  
ان شئت و دعوتی هذا دلیل علی انه ما لیرکن للخارجین منک لقتلهم و انهم لیسوا کفاراً لایستحقون  
ولا یقتله قبل الا اذا استجابه فان من استحل قتل مسلم فهو کافر و لا بد من التقدیر بان لا یکن القتل من حیث  
او تاویل و اجتهاد هر دو را الی الحکوم و اجتهاد المستعمل بلا تاویل و الا لکن تکفیر هو کان الخیار و جریسته لولی القتل  
بما و یلهم بیاطل ایمان و کفر تحقیقی و در صورتی دومی تحقیقاً پسوی خداست که در انما و شناسایی آن اوست سبحانه  
و تعالی و در وی صیرت پسوی خیر او که در ظاهر و در بیننده و میباید بدین استقامت رعایا باشد که ظنی بر این چهار  
میکردند که نسبت به نسبت خدا و شیوه که اگر از کفر می فعلی با قولی که منافی نیست از خواص برین اسلام است هر دو باید  
علم اسلام بر وی میکنند تا اگر در قیام اسلام قتل نماید بگویم از آن درون میزند که از مسلمانی قبولی باقی بود و باید که ظاهر  
و ذاتی بر استخوان است با آنکه در وی اسلام را بکنند او که در حکم برین میباید زنی میکند که در نشیمن برین است و در تقابل سایرین  
نیستند که وی کند به شرح چند در آن نای از خداوند الی غیر ذلک آنچه احکام برینوی است برین و دیگر دانند و است یعنی  
مهر و می ابدی اوست مثل حکم ظنی در حق هر که در حق است و روا میزند که از احکام اخرو است که تعالی بقت  
دارد و حکم بقیقه تا آنکه او سبحانه و تعالی است و اگر در تحقیق نیست و از بری قولی و فعلی استخفاف است و اوست اسلام بود  
چنانچه اهل ظاهر میدانند پس خدا صبر هم کافر است و حکم در قتل و شکوه و اگر شمشیر به خلاف است که هر دو هم برین  
از او سبحانه و تعالی مومن با جور و حکم در قتل از مسند و اگر از ان قولی و فعلی آنچه نماید مومن انکار و ابجای است  
و حکم بقیامی ایران او کرده احکام است و در برتر میگردانند و انکار و در نوعی است که اگر از عهد و زامان فعلی و عملی  
کرد پس اثبات آن کردن و اقامت نیست بران بودن بیگانه است زیرا که انکار از قولی و فعلی انکار از است  
و انکار کفر از ایمان است حق قتل نیست و خواه در انکار خود صادق باشد خواه کاذب که عباد بر این است و در انکار  
انکار از او آنچه مردم از فعل و قول او دریافته اند باید و تو بهی جو می کند که استخفاف است و اینست که در شیوه برین

بر تفسیر سوره الزام بینه استغفار بردن نمایند که عالم ارواح منیات و واقعات سرار و غفایات دست سبحانه و تعالی و  
 در نظر دراجی ای احکام ظاهر کنه و اسلام است تمسک در بنیاب از حدیث اعلیٰ بلیه انصاری میتوان گرفت جملش آنکه  
 بناب رسالت صلی الله علیه و سلم بحضرت علی کرم الله وجهه فرمود بر باد ده که بسوی من میروید و بشتاب نسی را که در حدیث  
 مخفی نموده باشد زود در بناب صلی را که پنهان کرده همراه برده است از و کشیده بر آرد او را با خطاست و حضور  
 بیا حضرت علی کرم الله وجهه بر طبق فرموده عمل نمود و شنی با در این حدیث شد و دید چون مطالبه خط نمود انکار بر کار  
 از خود آنحضرت اندیشید که آنجناب مرا این او را در آنجا مامور کرده باشد خبریکه از صادق بود مسئله صادق بر شمال  
 خلاف نماز و آنرا را فرمود و خط بر آرد و الا ترا برهنه میکنم خط را که در قرعه موسی سر پنهان کرده بود بر آرد و پس  
 او را با خط بجهت آنجناب آورد و کشاده دیدند که از این بلیه است بکفار قریش مشتبه اظهار اسرار رسول خدا صلی  
 علیه و آله سلم که در آن ایام در تدبیر آن بود که فوجی جمع سازد و یکدیگر بر سر کفار قریش تبارد چون ابلی بلیه  
 رسید هم اتفاق کرد و هم اعتماد پیش آورد که من اینکار از جهت ارتداد و بغض و عناد با خدا و رسول او نموده ام بلکه  
 چون هر که ام از مردم حضور بقرابتی یا به نسبی یا به محبتی رابطه با کفار قریش در میان دارد و من بیگانه نمیشوم  
 خواهم بر آنها حقی ثابت کنم تا وقت اضطراب کار آید پس عمر بن خطاب که در آن زمان منافق نیز نم آنجناب فرمود بگذرد  
 که او از اهل بدعت است اما شیهه توان غفرت لکوی شی موافقه که از او از جهت ارتداد و کفر بود که باین عمل بدست  
 اسلام و شکست تفسیر رسول خدا علیه الصلوة والسلام علیه کفار و تبعای استیلائی شمر در آن اشرار نمود و اینهمه  
 از علامات و آثار کفر و ارتداد است که هیچ عملی موجب مغفرت آن نمی تواند شد لکن این موافقه از جهت اعتداری  
 و بیان وجهی که باعث بر این کار بود ساقط گردید باقیانند موافقه از جهت معصیت آنکه صلاح نفس حال خود را بر حق  
 و برین و اسلام مقدم داشت و این معصیت و امثال آن نیز پیش از آنکه بوقوع آید او سبحانه و تعالی در جزای طاعتی  
 که شرف قبول آید است رفوع العظم فرموده است تشنوخنی که مناسب تمام است عثمانی یعنی کسی که حضرت  
 عثمان را بر حضرت علی فضل میداد و عبلوس که ناکل فضل علی بر عثمان بود گفت هیچ میدانی که صاحب تو یعنی  
 حضرت علی تمام سلیمان را نیمه جرات چرادر و جامع اندیشه از عقوبت این گناه کبیره در خاطر می آرد و گفت  
 تو گو عثمانی گفت صاحب تو بدری است و او سبحانه و تعالی در حق بدریان زبان رسول خود علی ای کاشتم از غفرت که کفر  
 آرد او را و میدان عسبان غلظت العنان نمود و است این نطن فاسد نفس انما وانی عثمانی ناشی است که او کرم الله وجهه این تمام  
 بر سبیل طاعت عمل می آرد و در جواب آن میرفتند تا که معصیت نمیشد که خود را معذور و معفوی نمیدانست اگر چنین نبود در هر

معاصی تطاول مینمودا و اگر ماسد وجه اتقی و اخشی بر عهد خود است فالابا اصل سخن میروم و در پی بیان کفر اهل سنت  
پس میگویم که اعمال و اقوال و احوال این مردم از ادای صلوة و خسته و صیام رمضان و زکوة و حج و تلاوت قرآن با  
برحمت سخن و خوف از عذاب نیران و نفوذ رسول قیامت بطلب غفران الی غیر ذلک ولالت ظاهره بر صحت وثبات  
ایمان و اسلام وارد و در سبب اهل سنت متابعت حدیث و سنت عدم تکفیر اهل قبله است و مخالفی که در بعضی امور  
اسلامیه دارند موجب استخانات و انکار و تکذیبین و اسلام و رسول خدا علیه الصلوة و السلام نمیتواند شد و تکفیر  
آنها بسوان مستند شود و مثلا متزنی که مرتکب کبیره را از حیطه اسلام می برآورد و خارجی آنرا در تحقیق کفر می آید و هر  
برو و کج خود تمسکی از کلام خدا و رسول او دارد صحیح باشد یا فاسد تمام یا ناقص و تمسک بکلام الهی موقوف بر تصدیق است  
که مقدمات دلیل نزد استدلال میباشد که صادق باشد و تصدیق آن موقوف بر تصدیق رسول است که بواسطه او  
بشدل سید و تصدیق رسول ستانم تصدیق الوهیت و وحدانیت و سایر اجباریه من الاحکام پس معدوم  
مینماید بصورتی که تصدیق آن ایمان است کافر گفتی که تکذیب سینهها است چگونه است تواند بود علاوه آنکه اهل سنت  
نیز هم در مقام رد و دفع دلائل آنها و هم در مقام اقامت حج بر آنها تشبث بکلام خدا و رسول او میکردند و کلامی  
که برای دفع دلیل خصم یا برای اثبات دعوی خود و انحام و الزام او ذکر کرده آید میباشد که ناقل الکلام تصدیق  
داشته باشد که خصم تصدیق باین کلام و قائل این کلام دارد تا بر عمر ناقل بر نقل این کلام فائده سکوت نام نبرد  
گردد و الا از قبیل نهرل خواهد شد پس اجوبه و نقد و حج ناقل سنت و ولالت بران دارد که اینها تصدیق تصدیق  
ایمانی مخالفان دارند در این صورت تکفیر آنها کردن تکذیب یا تصدیق خود جمع نمون است مخالفه و امور اسلام  
سخریم تکذیب حتی میشد که اهل سنت مثلا از کفری بوجه بودند تا ضویر الی الله فانظر الی این بر شورت سوت گزند متزنی و خصمی  
در جواب گوید این کلام از خدا نیست اگر باشند مسلم ندارم و اگر تصدیق بکلام و تشکر و تجرد دارد و از نظر بوجهی که میخواهد  
تحقیق در حق او صورت گرفته است بر محلی فرود آید چنانچه اهل سنت با کفریکند که لا بصار چنین معانی مینمایند  
تکذیب و انکار درین محل بر بدل و بیکار و همچنین اهل سنت دلائل بر افضلیت سخن ان آیات و احادیث ذکر میکنند  
جواب آن تکذیب خدا و رسول او نمیدهند مثل جواب اهل سنت دلائل آنها را که بر افضلیت و ائمه خلافت حضرت  
علی آرند بی آنکه شایسته تکذیبی و انکاری بوده باشد بجا می برد از آری اخبار جور و ظلم شیخین بر اهل بیت  
مثل غضب خلافت حضرت علی رضی و غضب میراث حضرت فاطمه زهرا و استقامت بنین او بقریب آتش زدن بخاندان  
و سر برهنه بر آوردن الی غیر ذلک من اعجابی که کا ذنب که با آنها رسید و نزد آنها بی تحقیق قرین تصدیق گردید تا آنکه

ششمین سال از ادای اهل بیت شروع شد و این عداوت از ترتیب مقدمات تا بعد از خدا و رسول او بود پس عداوت  
 ششمین که برای محبت اهل بیت است و محبت اهل بیت رسول از جهت آنکه اهل بیت رسول اند و محبت بر رسول است  
 و بعد از محبت بر رسول خدا از این رو که رسول خداست ثبوت خداست بر اشیاء محبت خدا و رسول او تواند بود اگر چه  
 از طریق عمل نماید انی است که در فهم خود نظا کرده از معنی رد کردن و از آنکه گن خود را از نعم خود رو بکنی میداند تا اگر  
 شب تا اگر در پشت بقبله دارد خود را متوجه بقبله می نماید و در شان صحابه به هم مثل آنچه در شان اهل بیت است  
 این یعنی فهم بعضی از بعضی ظاهر و آراست گن یعنی آنها با صحابه از جهت آنست که صحابه رسول اند با همه خصوصیت  
 کرد و دیگر از جهت آنست که ادای رسول اند بسبب آنکه ادای اهل بیت است و عداوت با اهل بیت و عداوت با رسول  
 عداوت آنهاست ششمین که محبت خدا و رسول او خواهد بود بعد از عداوت خدا و رسول او و این سیمین مرتبه عداوت است که با حق است  
 بر اشیاء آنست که حضرت عثمان متابعت سنت رسول خدا و سیرت ششمین که ما مورد بود که نمود و او سچانه و تمام سیرت را  
 نقد کند و گوید رسول الله اسوة حسنة و ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و در حال او صلوات الله  
 علیه و آله و عاقلان و ابلهین با بعد از اهل بیت که در حق او را منصب خلافت منصف میکردند و بعد از او در حال  
 کتابت و حسنة رسول الله و سیرت اهل بیت شکر کرده بود و ندید که در این آخرین سیرت که اهل بیت کرده  
 هر سه امور است و تفصیل احوالی که در سیرت اهل بیت است به علاوه سنت و سیرت از او بود و حق آمد مع اینجه که سیرت او  
 در سیرت اهل بیت است که حضرت امیر کرم الله وجهه حکم طاهران قبول نمود و او سچانه و تمام سیرت اهل بیت را در دست گرفت  
 و تمام سیرت اهل بیت را در اختیار اموالی کرده و در عهد رسول خدا از این سیرت که یک سیرت است و سیرت اهل بیت است  
 از نام خود نمود و در سیرت امیر المؤمنین بر اشیاء امیر کرم الله وجهه خود را بر او و این سچانه و تمام سیرت اهل بیت است  
 و مخالفت و عداوت آنهاست ششمین که برای اشیاء است بر اشیاء محبت خدا و رسول او و تقویت تقوایم اسلام  
 در این است که شکر کرده این سیرت و تقویم است و حق میکند پس در تکفیر خود با اولی اند و بر تقویم اهل بیت  
 در عداوت سنت کثیر اهل بیت است که در قول اهل بیت خود که اهل بیت است از حدیث است  
 اهل بیت است که بر اهل بیت است و از جهت عقیده باشند از جهت عمل و سیرت از این سیرت  
 در سیرت اهل بیت است که بر اهل بیت است که در قول اهل بیت خود که اهل بیت است از حدیث است  
 از جهت عقیده باشند از جهت عمل و سیرت از این سیرت  
 در سیرت اهل بیت است که بر اهل بیت است که در قول اهل بیت خود که اهل بیت است از حدیث است  
 از جهت عقیده باشند از جهت عمل و سیرت از این سیرت  
 در سیرت اهل بیت است که بر اهل بیت است که در قول اهل بیت خود که اهل بیت است از حدیث است  
 از جهت عقیده باشند از جهت عمل و سیرت از این سیرت

ادوی ارض بود خصوصیت بود با بطریق عموم و جهت کفر آنها همین عقیده بود یا امری دیگر آن جناب حق شخصی که در حال  
 قتال و جهاد زیاد از دیگران سعی و اجتهاد نمود و مردم تمسین کار او بحضور معروض داشتند فرمود او همین است آخر کار او  
 چنین شد که از در اجتهاد کتاب نیاورد و خود را بشیر خود نوشته بنمرد این اظهار بعضی از اسرار تقدیر است نه آنکه  
 کارزار با کفار موجب غنیمت گردید بلکه با وجود این همه سعی از تحصیل سعادت و عبادت را آخر وقت اجل حرم اهل  
 از آن پیش آمد و باشد یا نیست پیش از عمل محتوی بر فساد و غفل بود و باشد فرمود انجناب در حق اوقات اندید  
 حد الدین بالرجل العاجز موی با نیز است که عجیب ظاهری بعد تا یسدینی بوقوع آمد و بیاید که پیش از آن باشد آن  
 ظاهر نیست پس باطنی خواهد بود فساد و نیست یا مثل آن اما حدیث مذکور که بعضی از اهل حدیث لیلی از آن بر کفر خارج  
 گرفته اند پس دلالت بر تعیین این در ندارد و احادیث دیگر است مثل حدیثی از ابی بن کعب که از آن تعیین اینها فرمود  
 میشود لکن دلالت بر تقدیر تسلیم بر کفر و چون طائفه نروانیان که تا ابان حضرت علی کرم الله وجهه بودند خواهد کرد و  
 هر که معتقد این عقیده بود و باشد تا آنکه خارجیان مستقیماً در آن داخل باشند جائز است که کفر آن طائفه  
 دیگر باشد که غیر این عقیده بود و نیز حدیث مروی بطریق آراکوت در این کفر علم قطعی بیاید علاوه آنکه ادوی غیر حدیث  
 که خود حضرت علی است کرم الله وجهه در بیان کرده تکفیر آنها نموده و قائده گایست که اگر ادوی بر روی عمل نماید  
 دیگران این احوال را عمل کرده اند شاید چنانچه تفسیر مولی کل کتب است آب مروی از ابی هریره است و او عامل آن بود  
 امام عطاء بن یزید بر این ادوی نمود کسی که شایسته بر این میباید شایسته علم قطعی حاصل کرده عمل بر این نموده باشد پس معلوم  
 شد که حدیث بر این حدیث بعد از آنکه از آن کسی است غیر آن است که معلوم ادوی حاصل بود و بسبب آنکه غیر  
 چیزی در آن حدیث است و در آن حدیث باقی است و از این معلوم میشود که هرگاه استدلال بر عدم قتل خارجی شود  
 بعد از آن حدیثی که در آن شام خود را قتل نمود پس باید که دلیل بر عدم تکفیر باشد و در آن حدیثی که در آن  
 است حدیثی که در آن شام خود را قتل نمود و فرمود و این از حواصلی است بنا بر آنجا غیر حاصل بود و حاصل  
 است یعنی که از آن حدیث در قتل سباب علی غیر مسلم میشود و در این حدیث قویست آنچه از عمل حضرت علی در وقت  
 و چون حدیثی که در آن است از آن حدیثی که سابعی است با بعد از آن حدیثی که در آن حدیثی که سابعی است و چون سابعی است  
 و غیر چنانکه لازم می آید که سابعی است با بعد از آن حدیثی که در آن حدیثی که سابعی است و چون سابعی است  
 پس از سباب حضرت علی را تکفیر میکنند و عمل حدیث کرم الله وجهه نیز چنین بود و از آن شام خود را کفر است  
 که تحقیق اینها مستلزم تحقق عام است آن حدیثی که در آن حدیثی که سابعی است و چون سابعی است

من هو یحییٰ ولا یفرضک الا منافی دلیل عام است لکن بر آنکه هر بغض او کافر منافق است نه بر آنکه بغض او کفر  
و نفاق بلکه الا حدیث مذکور مفهوم میشود که نفاق بغض پیش از بغض باشد یعنی دلی که محلی با ایمان است قابل  
بغض و عدوان علی نمیتواند بود قابل بغض و عدوان او که مبدء و جبهه دلی است که تمسک نفاق و کفران بود تحقیقات  
الغیبه شون چنانچه حسب علی عین ایمان نبود بلکه مقدم بر آنست یعنی حسب علی بدلی که تمسک بچهره شرک و نفاق باشد زیرا  
برای مدافعت آن دلی که فرین زینت ایمان باشد میباید لکن در اثبات کفر متحصنان کافی است گو که موجب کفر  
متحصنان غیر این بغض و عدوان بوده باشد که معصیت بسوی معصیتی دیگر میکشد تا آنکه بدر کفر و نفاق میرود  
سبحانه و تعالی میفرماید و منهم من اعهد بالله لئن انا انما من فضله لنصدقن و لنكونن من الصالحین فلما اتهم  
من فضله بخلوا به و تولوا و هو مع ینصون فلعقبهم نفاقا فاقولوا هو الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما  
وعدوا بهما کالوا یکذبون لکن در صورت مراد از منافق و یحییٰ از مومن عام است کفری امکان باشد یا ایمان  
مالی که مقتضیال بود آباء ائمه حضرت امیر که از حیثیت مذکور در روایت حضرت خدا و رسول او در شصت و شصت  
بود جوایش آنکه نفاق حضرت امیر در کثرت شهرت بدیده رسیده است که منکر آن از دو حال بیرون نیست  
یا بشناکه قوم نوح علیه السلام جعلوا اصابعهم فی اذانهم و استغشوا ثیابهم و اصر و اوا استکبر و استکبار  
گوش خود را باصبع تنصیب اعراض بسته و روی خود بقباب ثیاب تجنب اغراض پوشیده و کنج چهل صلیب نشسته  
یا بشل قوم موسی علیه السلام و متحدوا بها و استیقذتھا انفسھن ظلموا و اعلاوا باوجود حصول علم یقینی طریق  
بمخرد و عنود پیش گرفته باشد و مطاعنی که در حق او داشتند بر تبه او نیست و ایهوتیت دارد که قابل آن نیست  
که کسی متصدی جواب آن گردد بلکه این مطاعنی و طاعن هم مطعون خواهد بود و محض ابراهیم آنکه مردم مخالفت با  
علی را بر اسی موافقت بر مینویسند زبان اشترخان خود درین مصطفی قرآن القرآن و کلامها و نه چنانچه در حدیث  
من الدین کما یرق السجود من الرهبنة و کلام در تقوی و فقیه آنها الحکم لله بطریق شعار هر وقت زبان  
میرانند و گویند ان الحکم لله بخوبی که بر صحت شعارشان تا بدینخوانند میفرمود و کلامه حقه اید با الباطل  
این هر دو اشارت بآن دارد که اینهمه آثار اسلام بر اسی اظهار اسلام است و در این چنانچه در ظاهر بر میخورد  
خروج نموده اند از دایره ایمان هم خروج کرده اند سمند حضرت امیر کرم الله وجهه عبد العبدین عباس  
بهر روان فرستاد و از آن بهغوات و ذوات و روان روایت نموده و در آن کس را بر سر راه آورده و  
خود بحضور حضرت امیر بر روی بر عباد و از آن در باقی ماند و اینهمه علامات تکذیب انکار فرموده رسول خداست

این حدیث در صحیحین و کتب معتبره دیگر  
در حدیث صحیحین و کتب معتبره دیگر  
در حدیث صحیحین و کتب معتبره دیگر  
در حدیث صحیحین و کتب معتبره دیگر

صلی الله علیه و آله وسلم کلمن چون امارات و علامات بره نظیات است بیخ و ثواب تقنیات لهذا لفظ کفر در زبان نبرد  
و تغییر بصیرت کرده میشود و همچنین است حال اصول و اکابر و افاض یعنی آنها که ادعای اقتباس انوار عالم از دست  
چراغ اهل بیت دارند و سر تسلیم پیش دیگری فرود نمی آورند که مناقب شیخین را اگرچه تعالیاتش بر روی بطریق آحاد است  
لکن بجایش مبدع شریعت بلکه تواتر رسیده باشند از حضرات با بر اینچنانچه سابق گذشت شنیده و توقایه تقییم پوشیده بستر  
اهل کتاب که با مناقب بگردند در ازاله و اقاله آن از صنایع قلوب کوشیدند پس در مصنف و کتب ثبت کی میکند  
بلکه بجای آن ذماتم مقررات قسم بیزند پس اصول خوارج و روافض بر رویه اصل خود با که عبد الصمد بن سباست  
ایمان ظاهری سانی و کفر و نفاق انما فی جناتی داشته و کتب رسایل مشحون با اصولی که بنیای عماد بر آنست محمد  
و مسد و باقوال موضوعه و اساسیه مصنوعه برای تفرقه جماعت اسلام فیض جایی گذاشته پس در حق این مردود  
اصول مع اصل الاصول زبان تکفیر ظاهری نظریات است و مداخلت اسلام ظاهری نباید کشود و تکفیر حقیقی  
را چنانچه گذشت مفوض بعلم عالم حقیقه باید نمود که تکفیر حقیقی را علم قطعی بیاید و ید تا یوم نبلی السی و ایا چو  
پیش آمده اما فروع این اصول که بطریق تبعیت دیدن آنها را وین خود گرفتند و بر او انما بل تحقق ممالک و مفاسد  
رفتند پس نسبت اصول خود با بعد از کفر قریب بایمانند عقیده که گرفتار عقد و ائمه تغلیط و تحبیط اصول الدان خدا  
در سول میدانند غالب که عند السرازمه ترک تعمق و تحقیق و مساله در تحقیق و تدقیق و اکتفا بحد و مسامحه و شخص  
و صحت و وضع ما خود و رسول الی باشاء اصد خواهند ماند و محل اعتماد رینا انا اطعنا ساءتنا و کبریا فاضله نا  
السبیل اذینا اتمو ضعفین من العذاب الغضولنا کبیرا خواهند خوانند هر که داعی بحق بود داعی برحق باشد  
و مشایبان و مطیعان او عند الله مرضی و مشکور خواهند بود و الامومنان سبیل الالذاب و مومنان فیان ثابت است  
مشاکل و مشکاکل در عذاب ثواب تواند بود و حل مشکل شراح عقائد نسفیه اجماع بین مسلماتین مشکل سبب استخیر کفر  
و اهل القبلة لا یفر بایسوجه میتوان نمود که مسئله اولی قول بعضی است از فقهای متأخرین غیر مجتهدین و ایشان  
کلمات کفر بسیاری ذکر کرده اند که وجه کفر بعضی از آن بعد تا مل هم معلوم نمیشود حالانکه التزام کفر کفر است نه  
از م کفر گر آنکه لزوم بین باشد که در علم التزام است تا آنکه تکفیر شافی که چه از حد چنانچه کافره یا لا ششماره و مجابه  
تجاج با یو وید و نصرانیه جائز باشد یا شافی که جائز نبود در کلام شیخ ابن همام که مشیت قسم و کلام اهل المذنب  
تکفیر کثیر و لکن لیس کلام الفقهاء الذین هم مجتهدون بل من غیرهم ولا عبرة بقیر الفقهاء و فی البحر الرقوع  
والذی یحرره لایستی تکفیر مسلم کلمن حمل کلام علی محل صحیح او کان فی کفر و احوالات و لور و ارضیه

فقال فاكثر الفاظ التكفير المذكورة لا يغني بالكفيسر بها ولقد ارسيت نفسي ان لا افتي بشي منها  
 متقدمين وراقا مطلقا انبرياني كما باشد امتيا طما كروه اند حديثا جو شكرو على الفتوى لغير كونه على الابد  
 وروض مسك آدوه اند در فتاوى تمارقاني مذكوس است تخففي بخبرست لغمرت تيمبي آده استفتا نمود كه كل  
 جنين وچنان در حق زن از زبان من برآند و در شك افتاده ام كه بان طلاق مي افتد يانه فرموده پرونده بودن  
 سدرت سوال كروا وگفت پرونده نضرين تيمبي پس بگرديد پسوي او پس او را باز كروا وگفت نزد محمد  
 بن مسلمه دستغقي كه سبب شك و تردد در حكم اين باب و رقيبته با سب و ايب افتاده بود و طول كرده گفتم و لانا  
 زن خود را به طلاق مطلقه نمودم و از شك و تعصب بيا سووم پس در فتاوى كثر احتياطا زياده تر مي بايد كه كافي  
 غير است و سبب ثانياه قول جمهور على است از شكين و كورين و فقها شيخ ابن الهمام در سايره مينو سبب  
 كلام الشافعي و اني عيافته اند و يكفرا احد منكم و اما آنكه قول باي عيافته را كه باي هم كه عيانه عيانه عيانه است  
 و معني ياك و گفته بود بنا بر آنكه مخالف نسبا و نبود از ظاهرش صحت كرده است و شامخ از شيخ ابى الحسن اشعري  
 كه شيخ شكين اهل صفت است نقل ميكنند كه گفت در كتاب تعاليات الاسلامين اختلاف المسلمون بعد از رسول صلى  
 الله عليه وسلم في شياطين بعثه هر بعضا و تيرا بعضهم من بعض عباد و اخواني متباينين لان الاسلام  
 بجمهم و منهم و فقها شهادت اهل بيع قبول نمودند و اسلام از اعظم شروط قبول شهادت است و شهادت  
 و نقل شهادت اهل الاهل الا الخطا يه و قال الشافعي لا يقبل لانه اطلاق و حوء الفسق لانه  
 من حيث العقيدة و ما اوقعه فيه لانه دينه عباد من بشر و الاغنيا و ياكل ترك التسمية عامدا  
 مستبى الذل و بخلاف الفسق من التعاليم ما الخطا يه فهم من غلاة المراءى يعقدون  
 الشهادة و مثل معي يه عند هو و قبل يرون الشهادة تشيقت هو و اجبة فقلن التوبة و شهادت  
 بخاندك و شيخ ابن الهمام شرح القدير ميگويد فتاوى كه صفت نسبت شافعي كروه و حقيقته منسوب بآلك ابى حامد است  
 كه بكي از شافعيه بود و شافعي مواتش ابو عيافته است بخلاف فتاوى الهادي و لا يقبل شهادت من يههر سبب السلف و  
 فسقه بخلاف و ميكنه و في فقها القدير قيد بالاظهاره لانه لو اعتقده ولو يهضر فهو على عدالته و لهذا قل  
 ابو يوسف من هاته ان سماعه لا يقبل شهادت من يشترها صحاب النبي صلى الله عليه وسلم و يقبل شهادت  
 ان تبا منهم لان اظهرا الشقة فبحر سفة لا ياتي بالا الا و ضار و الاستقام و شهادت السخيف لا يقبل  
 و كذا كذا المتبرك لانه يعتقد به حية امر ضيا عندا و ان كان على باطل اما محمد بن حسن اعظم و انتم امسك







از جمله صد بخاری است و صحیح خود که اصح کتیب نزد جمهور محدثین بعد کتاب التمسک روایات از خارجیان می آید  
 چنانچه شیخ ابن حبان که اعتراف بدقت فن حدیث و اسانید است در فتح القدر تصریح باین کرده است بلکه بعضی از  
 روایق نیز زوده آورده و صحیح دیگر است و اول شهر و صحبت روایت اسلام است اگر گویند روایت از تهالی الطلاع  
 بر نه سبب آنها خواهد بود گویم هر گاه حال روایتها آنکه اسلام و کفر مجهول بود احوال دیگر معلوم پس اینهمه محدثین حکم  
 بصحت این کتیب و صحیح بخاری چگونه کردند و حال آنکه قول عبد الصمد بن المبارک است و او شیخ شریف انجم محدثین بود و پیش  
 ازین شماست نظر کنید در کسی که درین خود از وی بگیرد با وجود آنکه بقول تیز از روایات آنهاست پس اتفاق جمهور علماء  
 مشککین و فقهاء محدثین از متقدمین و محدثین بر اینست که اهل بدیع و اهل اخصوص خوارج و منافق که مشهورترین آنها همین  
 نزاره جمهور آنها مسلمین اند اگر گویند که تکفیر سابقه مشن بنا بر انکار ما ثبت بالاجماع است که خلافت حضرت صدیق جمع علیه پوش  
 از آنکه اهل بدیع ابداع و اختراع اهدای خود نمایند و خلافت و خلافت و خلافت و خلافت حضرت فاروق  
 که حکمی است از احکام او خلیفه خلافت اوست و آنرا چون مردم را بر انخیزد رسول الله گفتند میفرمود که مرا خلیفه  
 خلیفه رسول الله گویند چون عبارت طویل و ثقیل میشد حضرت علی رضی الله عنه فرمود پس ای مومنین و اهل بیت  
 فانت ایها المومنین پس اجماع بر خلافت اجماع خلیفه اجماع خلافت اوست گویم بعد طی بسیاری از مراتب جواب که اجماع بر  
 قیاس و محلی صورت می بندد که نفس قطعه و سباب آن وارد و نموده باشند که در نفس قطعه شش خلیفه بنی است که سبب  
 اوها و ورود چندین نصوص طبع در شان خلافت علیه و دارند بر تقدیر قول بالاجماع این اجماع با اجماع نیشمارند پس در آنها  
 این خلافت ما ثبت بالاجماع نخواهد بود و کفر انکار ما ثبت بالاجماع است نه انکار آنکه این خبر ما ثبت بالاجماع است و در  
 حل آن مشکل نیز میتوان گفت که مراد از کفر در قول ثانی حقیقه کفر است که مسأله از مسائل کلامیه است و علم کلام باعث  
 از حقیقت است و مراد از کفر می که در قول اول است کفر علی معنی حکم کفر که قتل است بقرینه آنکه این در کتب قطعی مذکور  
 است و علم فقه بمصطلح متأخرین که تاکنون این قول هم چنین اند بحث از اعمال واردند از اعتقاد پس حاصل این  
 مسئله آنکه اگر کسی سابقین نماید اگر چه پیش از اینها و بیانات مذکور توجهات کلام خود کند و بلا حظه قواعد عقاید کفر و  
 نمایند لکن حکم کفر که قتل است بر او اجرا نفرمایند که درین دین است و فارغ کفر سر فایده تعیین قاطعان طریق سومی  
 میکشند و سر آنها بر سر در میکشند قاطعان طریق اسلام و مفرقان جماعت رسول الله علیه الصلو و السلام هم چنین  
 اولی نور اصل سخن در تفسیر ایه است بود از انجا تحقیق بیت انتقال نموده و بیت القیوم در آن چون نه بر اندازان  
 فیما بین آن و اصحاب آنجا که هر دو و چنانچه سابق گذشت از اهل این بیت اند ما نه جنگی اند از آنجا که در کتب

و قباغ غیر واقعه در افاق عالم شتر و شتر ساخته اند بعضی بطرف مشرق استی این بیت محبوب شیخین میجویند و بعضی بجا دیگر  
شیخین سخنانا که خود سزاوار آنگند و در حق اهل بیت میگویند آنرا چند کلمه بود ای بالذکر النصحته نوشته میشود اگر چه ازین  
مردم هرگز قبول نامولی نیست لکن شاید که دیگران در پی اینها رویارین و او می آورد و قدم خود را زحد و زحمت  
و انالاسلام بیرون نهند و نقد ایمان خود را بشیطان که همانرا باو دیده دارا کسب است بطریق پیشکش در بند پس اگر شیعه  
بنا بر سنت گویند از این سخنها که ولایت بر مع ذللتی شیخین دار و شمار اهل بیت کردید و اقربا اقربا ستمند که مقطن  
و بعضی است بر این تری بنده آبل سنت در جواب گویند که بدار العدالت کن الدوله والدینا محمد اسد علی العالمین یعنی حضرت  
عقل که در شرح و نقل هم بر او است بیاید و در این نزاع دشمنان و پیغمبر خود را بجهت حضرت اعلی بنامید حضرت  
ایشان کینیت هم که از شما صبرین پیسیده بکنه حقیقه و در حقیقه و رسیدن خواهند فرمود یا ایما الشیعه یا حذر ستمند  
احادیث آن قباغ کا فواصحاب اند چه اهل بیت کرام و چه اصحاب عظام که در روایت بر صحبت است و فضیلت  
اهل بیت از جمله قرابت پس روایت از اهل بیت هم از جمله صحابه آنها است که از جمله اهل بیت است آنها و اصحاب مطابق  
فرموده آنجا بصله صحابی کما یخوم باین هو لکن یتر اهدا یقوی بسا لکن انسا لکن انسا لکن انسا لکن انسا لکن انسا لکن انسا لکن  
شرا یحیی و محصور بودند و بعد از آن سگاه گویا وقت قیامت کبری بود و میبود ای و اذا لکن انسا لکن انسا لکن انسا لکن انسا لکن  
ز انظار عالم رفتند و اقامت با جا بجا گرفتند پس مردم برای طلب حدیث بقره اکیا و جمال و طلی سهال و جمال هر دو  
شما رفتند و احادیث از صحابه از صحبت اصحاب مشرق قریب شوره بعضی با ساعد و ساعد بعضی با قنده و راه اهل سنت  
هم اهل بیت کرام اند و هر یک از اصحاب عظام و رواه شما خاص اهل بیت است که خود را خاص میدانند و اهل سنت را  
نامیده میسند پس عامه برای اثبات دعوی خود که تفکیک شیخین است شواهد هم از اهل بیت و هم از اصحاب دیگر آوردند  
ازین بر و نفع از شما بدو تفتی و مطالب تفتی که فیما بین خود با دارند هر یکی بصدق دعوی و هم بصدق گواه دیگر گواهی  
میدهد و شما که مدعوت بر ملازمت یکسایت گرفتند و هر چه خواستند تمام اهل آن بیت گفته پس اگر در این زمان  
عالم برای طلب شهادت بشناسید یک شاهد هم بر صدق روایات خود با نیاید پس تمام تفتی که فیما بین روایات اهل سنت  
در روایات شما که هر دو از اهل بیت است واقع شده بود و آن مستلزم کذب است و نشان این کذب با حدیثی از اهل بیت بود  
مردمی عنده بصدق و نقل و تفتی و اجزای صحادق بصدق پس منکر شد که نشان کذب است که روایتین خواهد بود و شما  
بر آنچه شریک و غیر روایات اهل سنت با صدق تراج میسازد و روایات و رواه شما در منزل موجود است میرو  
هم اندازد و نیز احادیث شما خصوص در نیایب همه منقطع الا سائید است روایتی که از امام جعفری آورندگی از شما

هم احمدی سندی بحباب رسالت رسانیده است و مدار حدیث بر سند است قالوا لولا الاستناد لقال من شاء ما شاء  
پس روایت شمارا که هم بی سند هم بی شاهد است کیست که باو بجز وادعای احد خواهد نمود خصوص وقتی که روایات  
مکذوبه برای تکذیب در مقام خواهد بود روایات اهل سنت هم از طریق اهل بیت و هم از طریق غیر آن با آنجا رسالت  
معنی و مسلسل است سلسله شما از رسول خدا صلی الله علیه و سلم چرا منقطع گردیده است مثلا حدیثی در بیان تفریق  
صدیق اکبر از حضرت امام جعفر و در روایت کلینی در روایت فخری که او سجانه و تعالی عالم القلوب القیوس است  
جیب خود را بطریق همی بر تفاق رفیق او اعلام فرمود لیکن از آنجا که بحضرت امام بکر ام فریق رسید بطریق اهل بیت  
یا بطریق روایت دیگر آنکه اهل سنت امام عظیم ابوحنیفه و امام مالک و شیوخ اینها در حدیث حضرت امام و صحبت شیوخ  
ایشان چه آبی کرام و چه غیر آنها برای استفاده مراد است و بسادرت میگردند هیچ کی از زبان حضرت امام و از زبان  
شیوخ ایشان کلمه که در آن تکفیر و تحقیر شیخین بوده باشد نشنیده بلکه در محبت و تولی میزدند و تبرائیان را بدست  
شبهت میگردند و قاعده اهل حدیث است که اگر کسی از شیخ خود حدیثی روایت نماید و دیگران که از خدمت آن  
شیخ استفاده گرفته اند از روایت مذکور هم از شیخ مذکور و هم از شیوخ دیگر ساکت اند و همچنین حدیث را قابل احتجاج  
نمیدانند چه جای که بجای سکوت روایات مکذوبه مروی گردیده باشد صحیح مسلم مذکور است قال محمد بن اسحاق  
ابراہیم بن عیسی الطائفانی قال قلت لعبد الله بن المبارک یا ابا عبد الرحمن الحدیث الذی جله ان من اللہ  
بعذابنا ان تعسلی کما یویاک مع صلواتک و تصوم بصومک قال یا ابا اسحاق عمن صلوات  
من شهاب بن حراش قال ثقة عمن قال قلت عن الجاحز بن دینار قال ثقة عمن قال قلت قال رسول الله  
صلی الله و سلم قال یا ابا اسحاق بین الجاحز بن دینار بین النبی صلی الله علیه و سلم فما و ان یقطع فینا العنا  
للہ و لکن لیس فی الصلوة اختلاف بلکہ طامه و اثبات و دعوی خود حاجت بر روایات اهل بیت ندارد شهادت  
و دیگر صحابه که عدد آنها از آلون شجرا و زاست بدرجه اثبات میتوانند رسائید و خود را بر تکسب کذب و افترا که فاکر و برین  
مترتب نشود بلکه معصیت نقد وقت بوده باشد که کذب بر اجزای رسول خدا است جوی از کذب بر رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم چرا خواهند گردانید و اثبات دعوی شما که خاصه آید منحصر در روایت اهل بیت است که  
مستند و غیر شمارند پس بر گاه اهل بیت قائل بقول شما بوده باشند فرور شد که شما تراشیده سند آید یا ایست  
و دعوی خود را بر منصفه اثبات جاوه گر گردانید شیعه بحضرت عالم عرض کردند که اهل سنت از جمله آنکه ما را از امام خود  
که ما اقوال صحابه و روایات آنها را قابل اعتماد و استناد میدانیم احتیاجی بر روایات اهل بیت ندارند تا بر سر آید

آید چون ایلبیت قائل بمعتقد اینها نبودند چنانچه ایشان فرمودند تفصیل اول  
صحا که عدد آنها بالغ بلکه فاضل از مبلغ شهرت قوا تر است امر محل به ثبوت میرسد که شیخین نزد آنجناب معظم و مکرم بودند  
اگرچه تفصیل آحاد بوده باشد پس تفصیل تکثیر شما هر چند روایات آحاد صحابه را برزعم شما سطعون بسیار و کثیر است  
بنوا تر سیده باشد قائل نبی اندازد که عدالت و اسلام در آن شرط نیست اما انکه ایتمه مردم نزدیکت و در با وجود  
تبارین و تبعاعد موطن و دورین دیانت خود باور باخته فیما بین خود با طرح اتفاق انداخته اند و در این جمود  
ساخته باشد احتمال محال عادی است اگر چه تشوه بان بلکه با مثال آن نیز ممکن الوقوع بلکه مستحق القبول از زبان  
عادی است و قطع نظر ازین علت غائی و غرض بهر کاری بیاید که ممکن الوقوع باشد که طلب تحصیل است  
و الزام شما که در حصص تقیه تصور آمد و آن برای متعلمین پناهی و آرامگاهی است مثل الزام سوسطیان از عالم  
مقتضات کسی برای تحصیل امر متع ترکیب امر ممنوع نخواهد شد اگر شما که شیعه اید شریعت لقا حضرت امام ابو جعفر رضی الله  
عنه ستسید شوید و روایات اهل سنت را بگوش خود از زبان مبارک بشنودید نزد شما محمول بر تشبه میکرد و بقبول شما  
نیرسد هر گاه حال روایت چنین است روایت را که میرسد ابو یعقوب کلینی در روضه از محمد بن مسلم روایت میکند فرم  
نمود این عبد الله علیه السلام و ابو حنیفه نشسته بود گفتم قرأت شوم خوابی دیده ام من بود بیار خواب شوم را که کلام  
نشسته است و اشارت کرد باین حنیفه خواب عرض کردم ابو حنیفه تعبیر کرد فرمود است و الله چون باین حنیفه فرخواست  
گفتم تعبیر این ناصب را قبول نیست تو خود نیز با فرمود تعبیر همچنان نبود که اولفته است گفتم قرأت شوم تو تعبیر کن  
و حلف بر آن خوردی مراد من اصاحه اخطار بود یا خود تعبیری فرمود که مطابق آن بود و بوقوع آمد باید که سبب  
تقابل خطاست پس نظاصبت اخطایا یعنی ندارد فی القاموس تصویب و صوبه قال له اصیب که اگر که معنی بودت  
از تو هم صیبت الفنا که گرفته شود و استعمال آن در شیء مطلوب است و بهر طالب صواب است طالب خطا و معاریض  
باید که صحیح العانی باشد چنانچه صدیق اکبر رضی الله عنه در جواب کافری که شنب بجزت و انشای او ملاقی شد  
مویجک گفت بجزل صدی السبیل و به احتمال ابرو که کلامی بر خلاف وضع لغت عربیه از آن سخن فصاحت بلاغت  
بر آید علاوه آنکه معاریض برای ضرورت است در محل ضرورت با جرای کلام کذب که کلمه کفر هم از جزئیات او نیست  
و او اندک تا مقدر و از شر و سباید بود و لکن معاریض مقرر نموده ان فی المعاریض لکن وجهه من الکذب فرموده اند  
حضرت ابراهیم علی نبینا و علی اکما الصلوة و التسلیم و محال خطرناک سه کلمه از قبیل معاریض فرموده بود وافی  
ستقیم و هدایه حقی و فعله کبیر هو هذا یا این همه آزار است کذبات میسر و بهر ترس بهین گناه خود را در مقام شفقت

نیر و چنانچه حدیث شفاعت الاله بر آن اورد و بجا بیخ لغز و رتی نبود بخدا اولاد و امجاد او علیه السلام جرات بر آن چگونه  
خواهد بود و تخطیه که در غیبت کرد و اگر حضور را بی غیبت میفرمود در حق او اقا و وصواب میبود که او عین خیا و شکر شهور است  
و شیخ قوم شما این مظهر علی نیز بنویسد از مستفیدان حضرت امام است و نیز خواریت تعبیر آن از عالم معاملات در حدیث بود و قبلی  
تفصیل شریفین تا بریم شایع و سواس و براس بوده باشد خوب تخطیه میگرد سکوت میورید مگر ابو حنیفه بسکوت هم بود و این  
برای میگرد و صواب را از کسی که برای تحصیل صواب می آید پوشیدن و خطارا و در نظر او سکوت صواب شایسته این چنین است  
و اغماض از اغماض و با تمان از ان بدایت اصلاح و از شایع و مناسبی ندارد و گویا این کلام مثل قول التامل کلامی حدیثی است  
تو را از کذب خود خبر میدهد و شواهد دیگر روایات شایع تر است شما است او اینها را در ظاهر و آنکه در ظاهر است  
عند الضرورة وقتی است که حکمت نبوده باشد زیرا که حکمت بر وفق حکمت است قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم عین الله ما یصد قلبه صاحب کما فی مشکوٰۃ و الا لکی بال عالمی بکلین فرورد و الا ان جوارش حکمت در فرع خوره  
بی آرد و هم کاند و او را هیچ باز پرس می آید و در همین روز باشد و اعتماد از جمع معاملات و مقالات بدید و پدید می آید بر خیزد  
کسی چه میداند که ظاهر و باطن کلام ای که یکسان است یا باطن از ظاهر خورل در گردان پس آنچه این سنت بطریق در اقلی بوده  
روایات از اهل بیت آورده اند و حق متوالا هم از ان متوالا بنفیسها تاواند بود و آنچه شما بطریق کلمینی غیره روایت میکنند  
علیها لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین او علی لاجینها و مبغضها تا خواهد بود و کذا کما اشال فرانس پس حق متوالا  
بر آنست که بشما گفته اند و آنچه باطل سنت فرموده مگر که بگفت نموده اند تقیید است تا او دشمنان دست شوند یا حق باطل  
سنت گفته تقیید بشما کرده اند تا او دشمنان دشمن نگردد که دوستی شما بد شمشیر شمشیر و همی دارد پس اگر حق که تاملی چنین است  
بشما که نیز مثل انام زید و دشمن دیگران هم میشود یکی از طلبه مرد خوش ظاهر و بد باطن بود الفاطمی که در محل تعظیم و تکریم مستعمل  
و مشهور است آنرا برای افعال شیعه موضوع کرده و با هر کدام همان الفاظ مخاطبت و مکاتبت منو و مردم خالی و کهن  
چون خلق و واضع و هم نفس تکلم عمل میگردند و او مخصوص همان او که عالم با بی وضع بودند شمشیر و شمشیر و شمشیر  
حکما گفته اند من کذب فقد قطع نصف لسانه یعنی غرض از لسان انسان در چیز است از شایع بطعام و کلام  
در وضع گفتن نفع کلام را قطع میسازد که حال اخبار او قبل الاخبار و بعد الاخبار با یکسان است پس بعد از تقاضای حقوق  
و کلام باقی ماند طعام هر قدر که خواهد بشما به حیوان غیر ناطق میخورد و باشد که فائده زبان در حق اینها تنها نیست  
باری از حال خود خبر دهید که شما را چگونه طمانت است میدهد و در زمان حاصل میگردد و از قول مردمی که در حق  
اینها شما خود میگوشید که سخن از آسمان میرانید و مراد از ان زمین میدارید معلوم میشود که این آسمان زمین

غلوئی استملاق شواست اگر انانیمه میبود شما در عقیده خود نیز بزرگ گشتید ثبات و استقامت شادول شست که چنانکه  
 اهل سنت بعلم الیقین میدانند شما بحق الیقین میدانید که قول زور و حملت زور همه ساخته و پرداخته شماست حضرت  
 از این جهت مستعدان مقدس را میراث تراشید و خود کذب زور نمیدید و دیگر ناسید و بهر تقدیر مستوجب عتاب و عقوبات آیند  
 یا مستحق اجر و ثواب در انانیمه است و اعتقاد با کذب همتا و همزاد است نفس شرعی و امر خلافت هم از نزاع خون  
 عثمان چو شد که خلیفه عادل میاید و کاینال جندی الظالمون ظلم بر امیر المؤمنین ظلم بر سایر مؤمنین است خلیفه کشتن  
 و خود خلیفه کشتن که رسم اکاسره و قیامت است دوران این دین بشین عثمانی که گوید ظلم بودند و شکایت ظلم  
 آنها باو میرسد و او معزول نمیکرد و صلاح کار خود در همین میباید نصب و عزل عمال و حکام اگر خاطر خواه رعایا کرده آید ظاهر  
 است که در اشطام حکمت بر حق روی نماید و در حدیث شریف وارد که مردم شکایت ظلم عمال عیال بکنند  
 معروض میداشند آنجناب در جواب سپیدین میفرمود عاقلان خود را راضی دارند کسی که طعن بر سیرت نبوی نماید آن  
 طعن از کون بسوی طاعن می آید بالفرض که عثمان نبات خود هم ظالم بود پس ظلم مستحق عزل قتل نمیشود و این روایت  
 مسلم قال میگوید ایضا که استخوان استخوان است و سیقوم و غیره حال قلوب و عقول  
 اشیا این فی عثمان انس قال صدیقه قلت کیف انصم یا رسول الله ان ادکت ذلک فیهم و بطیم و ان فی ظلم  
 واحد و ذلک فیهم و اطم گوید خلافت بعد عثمان حق علی بود بنا بر آنکه حضرت عمر و شش کس شورش کرده بودند  
 در کار بر عبد الرحمن بن حوین نهادند عبد الرحمن خود را از میان بر آورده و در کس عثمان و علی و ائمه عثمان  
 بحسب اتفاق تقدیم یافت بعد عثمان انحصار این کار بنزوه عمر و اصحاب شومی در علی گردید لکن بسا استیصال  
 حق موجب بطلان حق میگردد و آنجا است که قاتل از وراثت محروم و بی نصیب است علما کاتبه استنباط کرده اند  
 من طلب شیء قبل او انه عوقب بجماعه مخالف هر چه خواهد گوید مردم حضور خلافت با ضرورت است چون  
 شایسته ای کار دیگر برانمیدیدند با وجود آنکه سخن انکار و ابا از او می شنیدند بجز و با سلاح و التماس کرده با  
 و تا چاره و از خلافت برگزیدند و گمانیکه خلفت از بیعت و زیدند حاصل آن راجع یک چیز بود یعنی  
 و ستامی ما برای بیعت و از است اما از قتال مؤمنین کوتاه تا آنکه عبد الله بن عمر با وجودی که جواب سوال  
 شایسته و مواجهه کرده بود پس نزد ام کلثوم بنت علی بدو آنکه نه به حضرت عمر بود رفت سفارشی و حق خود  
 که بگردد بنشینم برای عیادت گوشه گزینم و روی قتال مؤمنین شرمینم در خواست نمودم کلثوم فرمای آن  
 حضرت پر خویش گزانش نمود چون او را طلبیدند در خانه نیافتند که پیش ازین برآید و راهی گردیده بود بعد



رسیدن آنجا بر خلاف طلحه و زبیر که اول تابعین بودند در غیر خوابی و نصیحت میگویند که حضرت حفصه خواهر خود را از راه  
و در آنوقت حضرت عایشه در جنگ جمل باز کشیدند محمد بن قاص گفت بن شمشیری ده که می بین از کاوشنا سده و منجوب  
گفت رسول خدا بن فرمود چون خلافت میباید این اصحاب واقع شود و تو در میان باش و شمشیر خود بر عرش محمد بن قاص  
بن زید گفت یا رسول الله محمد کردم که بقابل شما و تین مقاتله نکنم آنحضرت بعد استماع کلمات در جواب هیچ نفرمود  
گر همان کلمه صدیق مرا از بیعت بر آید و برگر خواهم بود تمام خلافت در آید و آن مخالفین مرا هیچ گفته بر جا  
رفتند و گویند که صیبت حسان بن ثابت و کعب بن مالک و زید بن ثابت و رافع بن خدیج و عقیله بن عبید  
بن عجر و قدام بن مظعون نیز شرف گشتند و بعد از مدینه سلام و قدام بن مسعود بیعت ناکرده بشام رفتند و سایر اهل مدینه  
و بیعت خود را شرط کردند که در قصاص و م عثمان اهل مصر را با محمد بن زبیر شمشیر گیر و تا هم آقا است و در مدینه بشود و هم  
بر اوت گو از نیت ما عمل میگرد و در آنحضرت اجابت نموده فرمود امروز تکلیف آنها است و اعراب با آنها متفقین  
که دست من قوی میاید و قتل آنها می شناید پس اهل مدینه از حضور او بر آمده بعضی گفتند دست نمیگردد تا چندی  
تر قف و تا خیر و نیاب باید نمود و بعضی گفتند اگر او بکشد با هیچکس حضرت این کلمه شنیده داشت که هر چه بگوید  
خواهد شد خلیفه خواند و حرمت تا خیر و تدبیر یابد دیگر بر زبان راند و تسلی با آنها داده فرمود هر که تا بر است و کان خود  
بکشاید و هر که محرف است اشتغال بخار خود نماید و هر که از اعراب است بقتله بخورد و هر کس همه اجابت کردند و فرمود  
او را بعل آوردند و آنحضرت را در امیرای قصاص و تنبیه خارجیان مصدر شد و بوجه تانی و مامل بود و الا انهم  
سختا مردم را تحمل نمی نمود اما در اجراء قصاص پس عدم تعیین قاتل اوست نزد حضرت عثمان را که آنوقت  
غیر از او حاضر نبود رسیدند گفت محمد بن ابی بکر آمده قصد بقتل نمود سخن از او شنیده و واپس گردید باز دو کس  
آمدند که یکی از آنها گشت ولیکن من او را نمی شناسم والا کسی که در غل عمال عثمانیه بسبب ظلم آنها میکشید و از  
سختی که بر این مرتب میگردد هیچ نمی اندیشید برای آنچه بدست است از استیفای حق متحقق بگردید میکشید  
و چون او را مشاهده ظلم خود مرتکب و کشت ظلم گما میگردد و میتوان گفت که حضرت علی در ترک قصاص خون عثمان  
عمل بر آن خود حضرت عثمان نمود و تحصیل این اجمال آنکه عبد الرحمن بن ابی بکر سر روز پیش از حادثه مجروح  
شدن حضرت عمر رضی الله عنه بسبب اسیرین عمر گفته بود که امروز در دست فیروز که پسر قران و صفیه نصرانی  
نشسته بود کاری دیدم که در سردار و قبضه اش در وسط آنست جمید آمد گفت این کار و عیبت است چون  
حضرت عمر بدست فیروز مجروح گردید و او را مقتول کردند کارش بدست آوردند جمید آمد بعد از آن نمود

که جهان را رواست گفت آری عید الله جل جلاله بنشین آن هر دو را با جان که کثیر مستحبه با خواهی و اغرای قتل نموده  
 گفت اگر پدرم را این زخم میزد شمشیر من انتقام از بسیاری میگیرد پس بعد قرع از کفین و تدفین شمشیر گرفته بنام  
 در قران رفته بقتل آورد بعد از آن بجانه سعد این وقاص در آمد و حنیفه نصرانی را که از اهل ذمه و نزیل خانه او بود  
 کشته بیهوش فریاد او را در پیش مقتول ساخته قاصد قتل جایزه کثیر گرفته بود که سعد این ابلی و قاصد عمر بن العاص  
 بجانقت و مدافعت شافقت هر چند خواستند که شمشیر از دست او بستانند قاصد از دست او بستاند و مدافعت بر زمین  
 زده شمشیر از دست او بدست آورده و خانه سعد با هر فرزند محبوس کردند هر فرزند یک بوزن و عمر حضرت  
 عمر بر دست حضرت عباس شربت ایمان در امان و رانده بود از جهت حق موالات حضرت علی و جمیع بنی هاشم وقتی که  
 حضرت عثمان بعد از نشست بی عوای قصاص برخواستند و بعد از آن بر آورد و بارالعدالت حاضر  
 ساختند حضرت عثمان حکم بقصاص کرده بود که عمر بن العاص را می او را از قصاص گردانید که دیر فرزندش  
 کشته شد او هم چند کس را بی سبب در شربت غضب کشت امروز تو او را میکشی مردم خواهند گفت که قیام این امر  
 محمد علیه الصلوٰه والسلام قبالت و جلال افتاده است هر روز یکی دیگر بر یکشده و شایان این حادثه هرگاه در  
 تو نیست حضرت عثمان تصدیق قول او کرده حکم قصاص موقوف نموده فرمود که دیت ببيت المال و بیت  
 حضرت گفت جید الله و بیت المال حتی مدار پس از مال خاصه خود و او چون مدار احکام برای حکام  
 است حضرت علی و غیره بنی هاشم از عوای قصاص در گذشتند و بر قبول دیت راضی گشتند بقضای الهی  
 همان قضیه پیش آمد که شهادت حضرت عثمان قبل از خلافت حضرت علی بود پس او کرم الله وجهه یا از جهت  
 آنکه رای او هم سوانقت برای عثمان نبود یا بسبب آنکه مخالفت خلفای سابق چنانچه دوست نداشت  
 این حکم را نیز مثل احکام دیگر بدستور معمول و اگر داشت این ترک قصاص کو یا من الله قصاص آن یک  
 قصاص شد و هیچ بخاری است که مردم حضرت علی گفتند تو در عهد سابق در بعضی قضایا مخالفت میکردی  
 حالا اشال آن قضایا که پیش می آید موافق حکم قدیم مخالفت امی خود حکم میکنی گفت مرا مخالفت خوش  
 نمی آید اما تنبیه تاویب نما از جهت آنکه بر خلیفه وقت خود خروج نموده اند و بانی فساد عظیم گردیده اند اگر چه  
 ضرر بود لیکن دیگری را عینه همین فساد در سر دارد و قریب است که پاران جاده خویش بر وارد و قناعت بر خلیفه  
 عالی آرد و بتدارک باقات مصروف گشتن باز برانست مانت و گذشتن بعد از صلاح عقل و صواب نقل است  
 علاوه آنکه خود حضرت عثمان از آنکه متقاتلان منع میفرمود و عمل بر آنچه آنجناب در باب فتنه فرموده است

میشود و فکرها را هم تفسیر و اقصا و آثار و اضرابها را سیوف فکر و الحار و قویان و دخل احد منکم فلیکن یحیدرا  
 بنی آدم یعنی ابراهیم که بقایم گفت که بسطت القیادک لتقتلنی ما الالباب سیدی الیها لا قدرک انما  
 الله رب العالمین ابوهریره خواست بر مردی که محاصره کرده اند تیری اندازد و او را از تیری زجر نمود و گفتی که در آن  
 بعد احوال بابت درآمدن ظلم و زحمت بیایان آوردند بر غلام مرثی او بود و او تا دم و البسین بر رضا و تسلیم  
 ثابت انده جان حق تسلیم فرمود پس کسی که خیانت نمود اگر چه آن خیانت جانی باشد بجانی بجل کند و در شایانم که  
 نائب مقتول در اقتصاص و انتقام الله چگونه بر مطایبه حق که ذمی حق باطل کرده است اقدام تواند نمود و کند  
 علی فرموده اثر اقتصاص استحقاقه المقتول شوخنده و ازنده و شاید صلاح وقت آنحضرت امر آن نموده باشد  
 که اهل مدینه طالب عثمان و بر جنگ مصریان مطلق العنان بکشدین و جوه نمائیده آن مطالبه را مطلق و بی شرط  
 تا چندی نگردانیده شده است پس اهل مدینه با اهل شام خون آشامند جنگ نیامدین مصریان و شایان  
 چنانکه بیاید بر وقوع می آید هم از جهت حسن و مای خود با و هم از جهت تناهیت خلیفه واجب بطاعت و هم آنکه  
 آنکه ابرو و جان آنها بسبب اذیت خلیفه وقت هنوز محفوظ و معصوم است و گردنهای آنها بیوفای مسلمان  
 او بیع و مرعون و هم از جهت آنکه بطیف بیعت خلیفه وقت احد انصافین اینها که اهل مدینه اند شریک معین اینها و  
 قتل خصم دیگر کرده اند این وقت را خفیت شمرده شمشیر کین بر او کشیده و میدان قتال بجان وصل گوشیده خود را  
 یکسو و فایح البالی خواهند نمود و الا هر دو هم می آیند خود را برابر اینها میریزند و در اینجا تا علی در آن است که آن حضرت  
 در جواب این بیاس که استعدای ابقای عثمانیه کرده بود فرمود ما کنت متخذ المصلین عضدا و نمود خوب  
 میدانست که جنات قدس پیش فرمی خشب را ملعون فرموده است با وجود آن قتال با وجود این علم آنها را هر ایدی  
 رکاب خویش بر فراز چراگردانید نظر او گرم آمد و همه چنین خواهد بود که اینجامه باین رابطه مجتمع و مربوط باشند تا  
 اگر قتل بی ثبوت شرعی رسد و شهادت و شکوت از صحنه نظر حکم کرده و اقتصاص و انتقام بجل آید و درین  
 ضمن کارزار مخالفین هم با حسن وجه بر آید اگر اینها اول برداشته از اینجا بروند و گیران از وطنیان اینها را بکن  
 بمانند شوند بلکه اینها و آنها هم گریخته مصدر عدوان و وطنیان فکر میکردند پس گویا نسبت جناب قدس اینها را بر تو  
 مولفه القلوب هم او میداشت آخر فرموده جناب اقدس پیش آمد که بسیاری از آنها از شرف حضور او گرم آمد  
 و چه نیز ملعون و مطر و گردیده و سیف تشاور میدان نبرد آن ترغی خون آنها جاری گردید و آنها چون اود که  
 متعلقین که آن حضرت گرم آمد و چه بچه مصدق که منظور و منظور بودم باشد و پرده سکوت پوشیده داشت

که بسیار خوب بود بر چنانچه بر احتیاج تنگ و قتال است و بسیاری بر او لویت ترک آن دال و این اختلاف مثل اختلاف  
 که در بیان فضیلت اعمال در دو یافته که یکی را جهاد فرمود و دیگری را انفاق و اطعام و سومی را ذکر الهی علی الدوام  
 و آنکه گفتند که در این احوال است شخصی که اگر شمشیر کشد و حالتی مساعدت و متابعت او نماید و رفع فساد  
 از جهاد و بلا و حاصل آید شمشیر کشی و طایفه کشی و سب و اگر واجب نباشد باری از وجه استجاب مثل خواهد بود  
 شخصی که او را احدی بخواند و مقارن نمیشود یا فتنه محیطه و مستولی گردیده باشد و حق چنین کس در چنین وقت  
 هم شمشیر زدن آتش فتنه را میدن و هیچ بر قتل دیگران گردیدن است و وقت فتنه نیز آنوقت است که بگویم  
 اذا جوبع الخلیفین فانزلوا احوطها ما در جمل خبر یفرقی بین امتی و اضوی و اعطفه اطفال یقتال باید نمود و بر  
 سواری من مشهور علی مساین سینه افتادند در جمعه متوجه دفع شره اتری باید بود و حدیثی که در منع از قتل مومن  
 الا بیه ضرر و در قصاص و زنا شتر و احصایان و ارواست نقش حصر آن از حد ششم مذکور این ظاهر گردید و همچنین  
 باحادیث دیگر که در الساحر ضریقه با نسبت من بعد تعویذ بعمل علی قوم لوطی قتلوا الذاعن و الملعون به و کذا کس  
 حضرت صدیق با این سخن مذکور است از در ادعای فرمود و این متخلفین در آنوقت که نکات خود در دنیا ظاهر نمود  
 و حضرت صدیق با آنکه با این سخن مذکور است از در ادعای فرمود و این متخلفین در آنوقت که نکات خود در دنیا ظاهر نمود  
 استخوانها را خواهد بود و نهالی الی الی علی الله علیه و سلم لقاتلهم از مجتهدین امام مالک قائل نقل  
 هر که الصلوة است از جهت روت بود و ای من شراک الصلوة معتقد افتد نشود امام اعظم اگر چه بچسب و ای  
 و در پیروید حکم نفس او پندارند که بقتال با قومی که ترک سنتی از سنن نبوی مثل اذان و نماز که شمار اسلام  
 شده باشد نماید یا احواش از حق که سبب غم و غمی بود که در او باشد یا اصرار شکری گیرند و از سبب و بلکه واجب  
 و شمار امام اعظم اگر چه بقتل تارک الصلوة حکم نموده کن حکم با جماعت تارک الصلوة خواهد بود حکم قتال تارکان  
 از آن و همان که از شمار در رسوم دین است نماید و حکم قتال تارکان صلوة که خواهد بود است فرقی بین اسلام  
 و اکثر چنین است که نماز را چگونه راست می آید و منع از قتل است از آن نسبت لئالی انما یجوز با جمله  
 اسباب قتل مومن بر او مردن که غیر محصور یکین صحابه متخلفین بر قتل که با آنها رسیده بود و بر آن عمل که ندیش حق  
 که در پیوسته است که در اسلام و مومنان است و در کس آنها هم نمیشود و در بلکه با حواصا که بر شریک و ان طاعتان است  
 از آنکه در این صلوات بدین که اگر چه در کس است و در است و در شکر و شکر که در مورد سوال که در اول که در  
 مذکور است که در صلوات و قتال غیر از کتیبین است که در این باشد و در اینها است که اگر چه در کس است که در صلوات

آنکه او بنظر آنکه مدعی علیهم تقصیر اند احدی الطائفتین اعتبار کنند و باعتبار آنکه حاکم و اتباع او نیز مصلح و مقاتل با  
آنکه احدی الطائفتین همان مصریان اند که مدعی علیهم در حقیقت بهمانند ذوات آنحضرت با اتباع و دیگر مصلح و مقاتل  
بحسب ظاهر توجیه دعوی نبوی آنحضرت هم بود و لکن او سبحانه و تعالی که عالم بحقیقت حال است بحسب حقیقت تکم فرمود  
و این ضمن برایت آنحضرت ایستاد نمود یعنی دعوی در حقیقت متوجه بر طائفه مصریان است که اینکار از آنها بود و  
اندو ذوات آنحضرت که ازین کار برنی است دعوی بر او از جهت تغلیظ و تحلیط است و او با صلاح یا بقواته  
وست طائفه مدعیه را از طائفه مدعی علیها باز میدارد زیرا که مامور با او امر شرعی است و قصد در اثبات حقیقت  
اگر چه از آنها است و گو که او هم دانسته باشد که جامع حقیقت و شریعت است لکن چون بقاعده شرعیه شیوه رسید  
شمیرتی که بر آنها کشیدنی بود بکلمه شرع بر طائفه ثانیه که بیوجه شرعی برایشما شمشیر کشیده و همچنین سزای بر حدیثی  
که در شان حضرت امام حسن و اوست وارد میشود ان بنی خدا اسید اعظم بان الله باین اثباتین المصطفین  
نظر بظاهر کلام بیاید که حضرت امام با عسکر خود غیر قسین باشد و حال آنکه احد الطائفتین بود لکن حضرت امام و اعینه  
جنگ نداشت اشباع و اتباع او او را جنگ آوردند و کلمات نامستور حق او بر زبان بود پس  
احدی الفتن حقیقه همین اتباع بودند و او بذات مقدس واسطه صلح بین الفتنین ازینجا است بناب الله پس از  
صلح فرمود نه مصلح مرویست که اول بیعت بحضرت امام حسن قیس بن سعد بن عباد نمود و گفت بیعت میکنم علی  
السد و سنت رسول الله و جهاد المخالفین فرمود بیعت کن بر حکم خدا که سخت رسول و جهاد داخل و راست مردم خداید  
چهار روز که قصد محاربه ندارد پس بیعت کردند تمامی اهل عراق و گفتند برای قتال اهل شام بنظر از خروج چهار  
نزدیک هزار چهل هزار کس برآمده بدانند در قصر ابیض که قصر کسری است نزول فرموده متوقف گردیدند و مردم  
متحقق گشت که اراده جنگ ندارد و نبوی معاویه آوردند تا آنکه عبدالعزیز بن عباس یا عبید بن عباس علی  
احکامات الروایتین که از اقربا قریبای حضرت امام بود امانی از معاویه طلبیده است عامی معاصی را بجهت  
و عهد علی عالم آنجا بود نمود در لشکر تشویش و تفرقه افتاد لشکریان برای مطالبه از اراق هجوم آوردند و خانان  
او را بغارت بردند و گلوبی مبارک که یکسین بروج کرد پس با صلح بیان آورد حضرت علی کرم الله وجهه فرمود  
بجنگ گردید تا آنکه بیعت حضرت امام و غیره هرگز دست کشید پس تا که بقصد و اعتباری ذوات یکتای او را تفرقه  
اعتبار کرده مصلح من وجه مصلح من وجه مقتل من وجه و مقاتل من وجه بشنود تا آنکه مصر را نیز با شام  
و او را کرم الله وجهه مصلح و مقاتل فقط اعتبار نکند شکل اشکال بر جمیع و شاید که یکی ازین وجهین باشد و ما

دیگری که او بعد از این برود باشد مرکز خاطر مبارک او کرم الله وجهه بود که وقتی خود هم گریه مذکوره در معرض حال  
 بر جوانان قتل تلاوت فرمود و فرمود که میفرمود و دلیل است بر ایمان محاربان حضرت علی کرم الله وجهه تا آنکه  
 محاربان نروانیان نیز در آن داخل بلکه کلینی در روایتی از حضرت امام جعفر رضی الله عنه در تفسیر گریه مذکوره روایت  
 می آید که ولایت هر یک بر آنکه در شان نروانیان بلکه مخصوص با آنهاست پس ایمان محاربان دیگر بطریق اولی  
 که نروانیان تکفیر حضرت علی میکردند که حکم حکایت رسول نمود و او سبحانه و تعالی میفرماید ان الحق کلامه و انما  
 کلامه حکم بشمار خوارج بود آن از دیگران تمیز میشد نمی گفتند که اگر علی اخوان تکفیر خود نماید و تهدید ایمان کند  
 ما اطاعت او میکنیم و متابعت او با شماست و با شماست علی مستر بود من در ابتدا می این امر وقتیکه  
 معاصفت نمودند گفته بودم که اینهمه که در ترویج راست واقفان آن سواد تبیر شما شود فریفته گردیده و بان که فرمود  
 گردید گفتند ای ما اول کافر گردیدیم بجز متنبه شده از سر نوایمان آوردیم و مسلمان شدیم تو هم مسلمان شو  
 فرمود سبحان الله من اول المؤمنین ام و از اصحاب سید المرسلین عمری با او در سفر و حضر بر سر رده ام کارزار ما  
 با کفار کرده ام حالاکه پیر شدم خود کافر گردیدم حضرت علی کرم الله وجهه با وجودی که فاسد عقاید حکم مومنین  
 بر آنها جاری میکرد و پناخچه فرمود ما شمار از مسجد و بهانه مسلمان بودن نمی آیم و اگر ما من در جهاد و شریک شویم  
 سهم شما از مال ضیعت در بیع میدارم و تا که شما با من قتال میکنید من با شما قتال نمی نمایم پس آنها بعد از مدتی  
 در بیابان که انامی بر سیرت نبوی و زبیده و عبادت و ترک دنیا و طلب آخرت بجز سرد رئیس خود مقرر کردند و  
 سکونت در کوفه که بزعم آنها دارا کرب بود و رواندیده دنیا و جنات من هذه القرية الظالم أهلها گفته بر آمدند تا آنکه  
 حضرت علی بار دیگر بار او قتل متوجه شام شد باز هم آنها را دعوت فرمود و همان جواب که ولایت بر جهالت و  
 ضلالت دارد شنیدند و یونس گوید درین اثنا خبر رسید که خوارج زن و مرد صغیر و کبیر بر کرایمیا بنده قتل میرسانند  
 تا آنکه این الجباب بن ارت را که از خون قتل آنها زن حامله خود همراه گرفته که بخت سیرت در راه گرفتند و  
 گفتند چرا میروی گفت بخون شما گفتند خون کمن تو که پسر صحابی رسول خدائی صلی الله علیه و سلم پس در حفظ  
 دان ما می گفتند چه میگوئی در حق علی گفت او امیر المؤمنین است بر حق او را برستند تا بکشند گذرانها بر قریه  
 نصاری افتاد گفتند با نصاری کجا برون روانیست بیرون آبا و می و شلمستان فرمودند تیری در زبان  
 انداخت زجر کرده که کافر شدی از دین بر آریا مالک را راضی گردان دیگری خنزیری گشت او را مالک  
 کردند و تکفیر نمودند تا اقیقش باکث اد این جناب گفت تری و خنزیری از مال نصاری حرام است و چون

و ماں باطل گفتند اگر کجا چنین است در عقیده آنها کفر مومنین از کفر کفار سخت و صعب است اگر کافر می آید  
 کرد و اسلام قبول نماید او را بگذارند و اگر مومنین در سر آنها و آید با وجود قبول اسلامی که مسلم آنهاست قتل  
 می آرند این جناب را گفتند حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کن گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 سیاقی علی الناس تمنان یصلی الرجل فیہ و ناهیه کافر گفتند این مردم شما بدستخیزد پس او را هزاره زنش گفتند کفر  
 زن شگافه جنین با هم زنده کشند یکدست ساعت هم نگذاشتند تا خود بخورد و میرد حضرت علی فرمود قاتلان این جناب  
 را بمن سپارید تا قصاص گیرم گفتند خون و چون خون تو حلال است بر او قدرت یافتیم اگر بر تو قدرت  
 یافتیم پس حضرت علی بر طبق فرموده خود یعنی ما قتال شما میکنیم تا شما قتال نمی کنید بعد قتل این جناب توجه  
 بقتل آنها کردید و این قتال را مقدم بر قتال شما میان گردانید پس یک جمله که بر آنها فرمود و همه پارانستند تا بود  
 شود باز توجه بشام شد اتباع و اشیاع عرض کردند که آفات حرب درین کارزار ناگاره شده است اصلاح سلاح  
 پس عطف عنان نموده نزول برد کوفه فرموده در یکروز اصلاح سلاح کرده متوجه قتال اعدا شد وقت شب همه  
 لشکر و شهردار آمد یکی در خانه خود خزید چون صبح شد حضرت با خود خیر خدای و عده لا شریک له کسی را ندید ناچار  
 کوفه را آمد در ره خطبه اهل کوفه را بجوی فرمود لیکن دیگر هیچکس روی خود ننمود و عرض ازین حکایت آنکه نرسب اهل  
 سنت بر آثار اقدام حضرت امیر است کرم الله وجهه از نایت نصات و جنب از تعصب اعتساف اهل بی عبا  
 اگر چه آنها کفیر آنها میکنند کفیر آنها میکنند از برای آنکه بدان بسوی پیغمبر و زندگیاں یکی را از دست نمیدهند کل  
 یعمل علی شاکله فریکو اعلم من هو احد سبیل او پیش پیغمبر آثار این اقدام و اثر کون افساوه است که زبان  
 آنها تکفیر است که از کفیر آنها استند پیوسته کشاده خوانج درین نرسب پیغمبر همراه اند بلکه یکدم پیش که تکفیر  
 دیگران میکنند هم تکفیر خویش غریبی از مردم بین حکایت میکرد که گروهی از اهل مستطرا بطریق تجارت گذری  
 بر بنا درین افتاد و صورت ملاقات با یکی از علمای حضریه رود و فکر نرسب بیان آمد عالم حضری گفت شما  
 بنعم و اعتقاد خود کافر اید کیست از شما که صغیره هم از او بعمل نمی آید حسن ظن باست که شما را تکفیر میکنند و چون  
 سید زیم آری شما میان لعن میکردند و آنهم بر سبیل مبادله و شاکله بود و روایت که حضرت امیر کرم الله وجهه  
 در نماز صبح بعد رکوع رکعت ثانیه لعنت بر معاویه و عمر بن العاص و عمر بن ابیه میکرد و خبر آنجا رسید او با هم ستود  
 بر امیر المومنین و سخین و عبدالمعین عباس و مالک اشتر شروع نمودند پس حضرت امیر با بقاسات بر کردید  
 لا شیهوا الذین یدعون من دین الله فیسلبوا الله سعادهم انی علم یا ترک جناب رسالت لعن کفار را بعد

برای پادشاه آمد یا اکنون نزاد و بی ثبوت رسید یا چنانچه آنجناب از لعن کفار بطریق وحی مستوح شد بواسطه الهام تبار  
 گردید یا اجابت و عامی نمود معلوم نمود یا بسبب که غیر این اسباب بوده باشد ترک لعن فرمود و در هر دو صورت  
 یعنی ایمان ترک متابعت سنت نبوی نمود ابوحنیفه نیز قرات قنوت بیتی که شافعیه برام میخوانند در وقت نزول  
 نوازاتل تجویز کرده در غیر این وقت منع فرموده اند و عمل ترک هر دو اتباع نموده اند و لعن بر زبان شامیان جاری  
 ماند تا آنکه حضرت امام حسن رضی الله عنه در جمله شروطی که در انعقاد صلح بیمان آورد ترک لعن داخل فرموده بشروط  
 پذیرا شد و در باب موقوفی لعن عقد تفسیرش آورد که زبان بر عباد در جمع بلاد بر ستار و غیره شایع و ذائع گردید و احدی  
 زبان بندی عامی را نمیتواند آینه دست که کسی بچشور تو این حرف بر زبان نیر اندازد و سبحانه و تعالی هر چند از  
 راهی الله عزوجل پذیرد رحمت مخصوص فرمود که رسم لعنت را در عهد خویش بر هم نهد و چنانچه بدایت اللعان از حضرت امیر بود  
 کرم الله وجهه ابتدای کار نمودن قرآن در جنگ نیز از دست کرم الله وجهه که در جنگ حمل قرآن بدست شخصی بود  
 بسوی لشکریان فرستاد تا آنها را بنماید و آنچه در قرآن است هدایت فرماید مخالفان حامل قرآن از دستا برید متحمل  
 گردانیدند بآن حضرت عائشه رضی الله عنها بر طبق عمل او کرم الله وجهه قرآن بدست کعب بسوی لشکر علوی فرستاد  
 تا آنکه لشکر خیزد حضرت امیر تا کرده تا بسواد اقدام بصله نماید کعب را بقتل رسانید باز عمر بن العاص همین عمل کرده  
 در جنگ صفین قرآن باشکریان علوی نمود اکثری از لشکریان بآن گردیدند رفاقت امیر گذاشته چنانچه سابق بآن  
 دشمنان بودند باز شیعه علی شده بودند با خارجیان علی گردیدند حضرت امیر که قرآن بمخالفان خود نمود حقیقتی دینیه  
 داشت یعنی بیتی بود بر آنکه او سبحانه و تعالی میفرماید و قرآن فی بیوتکم و نیز میفرماید و ما لنضکو عندهم انما  
 هر چه از آن رسول خدا نمی فرماید باز نماید و رسول او صلی الله علیه و سلم فرموده است انما حارب لعن حاربهم  
 پس حارب باعلی که حارب با بنی است ممنوع و اشارتی با آنکه قرآن مانع است چنانچه سابق سندی برای حیت  
 بلکه برای عینیت گذشته است لوی قنوتی در اعلی الخصوص و ایما کیست با آنکه قرآن منزل بچش است  
 یا الحق انزلناه و بالحق نزل و فرموده رسول خدا است صلی الله علیه و سلم یدود مع علی حق باعلی است  
 و نمودن عمر بن العاص قرآنرا محض صورت بی حقیقت است که ظاهر قرآن بدست آنها بود و باطن آن از آنها  
 روگردان لیکن مردم بی حقیقت از خارجیان اهل حمل بی حقیقت نبودند و حامل قرآن را بهلاک آوردند و  
 اهل از شامیان حضرت شامی صوری صورت را دیده از منی و حقیقت چشم پوشیده بصورت گردیدند  
 پایدار است که لعنت در اصل طرد و ابعاد است و آن مختلف میگردد باختلاف زبانه و دوری از خلیفه امیر



یعنی که مخصوص است بکفار یعنی مطر و گشتن است از رحمت مطلقه الهیه در احکام اخروی و اطلاق یعنی بر کف  
 که جمعی از مخالفانند باشد غیر از کس از مردم صفایان پس فرمودم مسامحتی که فیما بین بر ما سپرد و در حالی بر افقت و وقت  
 پیروی روزی گفتند که اهل سنت اینجور محبت بسزید چرا دارند گفتیم محبت امر قلبی است بدلالست آنها پرتی باین بود میشود  
 و آنم گاهی صادق آید و گاهی کاذب اکثری ازینها که تجویز لعن بر او میکنند شما همین را از آثار محبت نمیدید باشید  
 و در حقیقت هر که جمعی از مخالفان باشد لعن بر او یعنی محرومی از رحمت الهی در احکام اخروی روانید از ند پس مثل بر امامین اینند است  
 در عقیده آنها و بیاب عدم تجویز لعن با او برابرند محبت را اینچا چه دخل است اگر برای محبت میبود که فشار آن عدوت  
 این میت است بر قاتلان حضرت عثمان بلکه بر قاتل حضرت عمر لعنت میگردند دشمن دشمنان چنانچه دوست  
 میشود دست دشمن دشمن میگردند و بار می شما از حال خود بگوئید که اگر یکی از شما بر سندی است کلی تمکن میبود  
 و سوا می و هر کسی در مکه داری و سرداری از طرف حضرت امام و عذر خطا میگردید چه سمانه بیان کردید  
 بلکه اگر حال شما را با سیدی بخین صورتی رونما بدول شما گواه است که مثل اعمال او از شما هم توقع آید پس از نزدیک  
 با نفعی بود و دیگر از نزدیک بالقوه حاشا و کلا استغفار نمود و باید گفتن گرفتند اتفاقا بعد رسیدن بی او انصاف  
 خان که بجهت میرانشی در بمان ایام سر فرازی یافتند بود یکی از آنها که میرزا محمدی باغاتی نام داشت بتعلفه قلعه داری  
 کشمیر را مور فرموده و مرزانیات خود بنام علی از ناموران آنجا نوشت و نقل سند برای دخل و عمل فرستاد قلعه دار  
 سابق سیدی بود که بیاید او بشرط اینمردم که شیعه است ثابت و متحقق استعدا و جنگ نمود این خبر فرستاد  
 احکام پادشاهی بنام راجسا و عهدهای آن نواح حاصل کرده آلات و ادوات جنگ آماده نمود و خود  
 غربت بقفال عبدال بر بست و درین اثنا طاقاتی روداد گفتیم مرزا صاحب نیر است سخن از آن روز یاد و گفت  
 لعنت بکار دنیا لعنت بکار دنیا در دل گفتیم حال اینزیدیه را از قوه قریب بفعل رسانیده است یعنی که برو بعد  
 از فحشه میگردند بر خود بزبان خود پیش از آن میکنند اما الهی که در حق بعضی از عصاة دار است یعنی  
 مطر و گشتن است از رحمت مقیده محدود که آنرا بجناب و عقاب و غضب تبسیر کرده میشود ملاحظه بامور است  
 که در قره خامسه گوید لعنة الله علیه ان كان من الكاذبين اين لعنت را از آنچه از خواص کفر است نمیتوان  
 گرفت و لهذا اگر ثانیاً اعران بکذب خود نماید شرع حکم بارتداد و تحدید و نیستند باید فقها گفته اند که کذب  
 نفس حد حد القذات باه نکاحها الزوال حکم اللعان اگر کافر همیشه بجای حد زون گردن نیز زند چنانکه  
 از نکاح ملاحظه نمیشد که بجز از نکاح احدی از مومنات حکم نمیکردند حال آنکه بر دروغ حلف بکفر خود در کفر

است بلکه لعنت بکفر بر شکر که در وجود و نیز کفر من سلطان لویکن خدا کند اما آنرا فرجه و کافران است  
 بلکه معنی مطر و کشتن است از رحمت مقیاده که غضب و عذاب بعد و در مقید از لوازم است و آنرا در شان  
 ملاعن عثمان و کوه حاسی لعنة الله علیها غضب الله علیها و او را کرده معنی ملاعن عثمان بر تقدیر نبوت  
 زنا عذاب بقر در دنیا پیشید و ملاعن اگر می میگردد عذاب و الم حد فذمت میکشند پس در صورت عدم  
 اجزای جسمه او اثر او در دنیا و عیال و عیال او در عقیب بنیاد تا او سپا نه و تعالی بفرموده است  
 زنا و امر آنرا و او مقدر است بر تقدیر صدق و کذب جاری بر آنرا فرارید و نیز لعنت معنی بد و ناپاک است و بار  
 و هر بیت و از بار آید است فی الصبح لسمع من الی هر چه که کان قبل از رسول الله اذ علی المشرکین قال لو  
 ابعثت یغاثا و ایتنا بعثت رجلا و نیز او سپا نه و تعالی بفرموده است لعنة الله علی الکاذبین میفرماید و خواهی  
 که می افتاد و آن می باشد که لعنت معنی تجرعی از عجمی دار العقیب است که سوختن است آتیا سحر است نه معلق  
 بکشتن و همین بلکه معنی پاکت و بار و اتصال و در است از و در دنیا ای و گفته اگر اینجا دست به عابر  
 میدارد و سپا نه و تعالی بفرموده است در از بود پردهی زمین خسیده نیکدار و او سپا نه و تعالی بر آنکان حضرت  
 عائشه لعنی که در هم در و در دنیا باشد و هم در دار عقیب ان الذین یرون الخصال العاقلات المؤمنات لیسوا  
 فی الدنیا و الاخرة و هو عذاب عظیم از و لعنت کبری میبود جناب رسالت حد نیز حکم ارتداد جاری میگردد  
 پس معنی لعنت صغری است یعنی عذاب دنیا عقیب و از همین سبب است لعن مخلفین و لعن اکمل و موکل با لعن  
 و اعانت و مستوصفات و غیره است حکم کفر احدی از محمل و محمل و غیره کرده نشود و آنجناب که حکم لعن  
 را لعن خوانند و از پیشگاه حضور او را بر دین را اندر و عیال بد که مخصوص بدار دنیا باشد تواند بود و الا  
 حکام ارتداد جاری بر وی فرموده و از کتایت کتاب همین که بدی و رحمت در شان آنست ممنوع شدن و از جناب  
 رحمت عالمیان مرد و و مطر و در دیدن در حقیقه مصداق معنی لعنت بودن است از اینجا وجه بایدن  
 حضرت عثمان مروان بن ککم را که بقول حضرت عائشه رشاشه ال لعنت پدر خود است نطق میتوان کرد معنی  
 با وجود جناب رحمت الهی در عالم شود و سبب اخراج او که تحقق معنی لعنت است تحقق بود و چون آن رحمت  
 از اینجا ان پیمان شدیدون شمراندن و اندرون در آمدن بر و برابر کیسان شد پس حضرت امیر کرم آمد  
 و همه که لعن در صاوة صحیح میگردد معنی و عیال بد که تعلق با دنیا دارد خواهد بود نه با معنی که از لوازم خود  
 کفر است زیرا که او کرم آمد و چه خود هم لیسوا من الکافرین و لامن المنافقین گفته سبب اعمال کفر

از آنها نموده است و خوانند باغوا اینها گفته باقر اخوت اسلامی اثبات ایمان آنها فرمود و قرینه برین  
 است که او کرم الله وجهه درین لعنت اتبع سنت میکرو جناب رسالت در حق بعضی اهل بطالت و ضلالت  
 و نماز صبح و غیره بدو عا و لعنت مثل اللهم العن فلانا و فلانا میفرمود بلکه خارج از صلوة نیز میفرمود و روزی شکسته  
 اشتری برکت مبارک قتی که در حرم ساجد بود نهادند و خنده زنان بر یکدگر می افتادند از جناب رحال  
 سجو و اطمینان طویل فرمود تا که بحضرت زهرا رضی الله تعالی عنها خبر رسید او از خانه دویده آن تو در دست  
 از بدن طهارت معدن دور کرد پس سر از سجده برداشته گفت اللهم علیک بابی جهل و عیال و غیره فلان  
 بدو عا و لعن آنجناب منحصر با موردی بود و بعضی از الفاظ و عا مثل جعلها سنین کسی بوسه آمار که برو عا ترس  
 شد ولالت بران دار و خسران عقبای مدعو علیهم از مقتضیات کفران و عدوان آنهاست نه از امان عا  
 زیرا که جناب رسالت که نفع هدایت و ایمان است داعی بضلالت و کفران بودن غیر تصور و رویت که آنها و  
 جنگ بدر گشته گشته مغلوب و قلب آنها و نیک از آنها که عماره نام داشت باقیان به پیشرفت قتی از زمان پیش  
 انجام یافته بر صورت آن یعنی شد پادشاه بلا حظه آنکه تو وارد آن دیار خود را گشتن و در پی اشاعت فاحشه  
 گشتن مناسب نیست بساحری فرمود تا در اطمینان او افسونی رسید که تمام عقل و هوش از او بکند هر میدور  
 بیابان خار و زار میگردد و بد تا آنکه در عهد حضرت عمر رضی الله عنه آخر حال او در زمین چشیده بنهم انجامید چنین  
 نوات حضرت علی که مقتضای نجات نه هادیان مذهب ظاهر هدایت است و بود ای حدیث عا در حدیث عا و نه الهی الله  
 وید عونا الی اللاد با دی و داعی بسومی جنیت داعی بضلالت و ناز نمیتواند بود و اثریکه بر دعای او  
 مرتب گشت هم باکت دنیا بود و آن همین بسط اسباب وقوع ابواب دنیا است که میفوق و مغضوب  
 ترین اشیا است نزد او کرم الله وجهه چنانچه نزد خدا و رسول اوست صلی الله علیه و آله و سلم و اهلک  
 بفرموده جناب رسالت فی هلاککم کما اهلک من کان قبلكم از لوازم آنست فرق فیما بین دعوی  
 علیهم جناب رسالت و دعوی علیهم جناب ولایت بعد حج و آنکه هر دو را نوعی از هلاک در دنیای سید آنست که  
 مسیر آنها با مقتضای کفر و طغیان نه بدعای جناب رحمت عالیمان در کات میزان است و میر از زبان  
 ایمان و تصدیق جناب رجات جهان در رفته الاجاب از بهمة المناجی رویت که یکی بگفتند او کرم الله وجهه  
 نفرین برای شام کرد و فرمود و عثمان مرا لعنت کنید و شام نهید و عا برای اصلاح اعمال اینها را  
 سازمان و محاصمان خود را با قف و عثمان تعبیر کردن ایمانی بان دارد که منازعت و محاصمت برای

پاس حقوق بنداری جز قیود نفیست و درستی و پارسیت حق شناسان و تقدیر اسلامان یعنی که همه کفار و اشرار  
حق در آن کمون و کتوم است و دشمنی که بر سر آسمانی آرزو چیزی و در آن بنمونه و محمود اخلاص یوستند  
بعضی و بعضی عذر کلام استین که روشی اینها را مغزی از خستت و موی است و روشی دیگرانی پوستی چنانچه اول  
ترمود و انصر اخلاص ظالمی و مظلوما پرسید و نصرت مظلوم ظاهر است نصرت ظالم مظلومند توان شود فرمود است  
اورا از ظلم نیکو و امید ز پر که ظالمان خود هم مظلومان خود اند و مانند پندارند اما شایسته آنست که هرگز  
معنی آن که از خواص کعبه است محو و محضیر بود بلکه بر عزم خود با عمو طیبم را از بنه و خواری حضرت عثمان  
میشمروند و باقی قتل و عین باطلان و مرفوع اجزای حد و دکان میگردند پس و عمار حلی حیات بسیار است که  
غالب که بعد از این مظلومین و او با هم در روز اول و شعله آدر و هزاره حضرت پیر کرم القدر و همه و عین  
او کج و صورت و سینه که در دست بصفا بدل گردید و با شرم روی است قال عمار بن یزید بن مضر بن  
علیا فدانی عفی فقال اقمیت علیک فقال کان والله یحب الذی شیدا القوی یقول فضلا  
یحکم عدل یخیر العار من جوانیه وینطق بالحکمة من لسانه لو حش من الذی اذ نهرا تها و یانس باللیل  
و وحشه و کان یخیر الاربعه لیل العنکة بعجب من اللباس ما فقه من اللباس ما حش و کان  
فینا یاحده نایبنا اذا سالناه و یامینا اذا دعونا و نحن والله مع تقریبه ایامنا و قریبنا لکاد  
نحکم هیبة له یظلم أهل الدین و یقرب المساکین لا یطبع القوی فی بالحد و لا ییأس الضعیف  
من عدل و اشهد لقد رايتہ فی بعض موافقه و قد راخی باللیل سدا له و غارت فجو مه  
قال یبنا علی حیت یتل ظل السلیع و یسکی بکاء الحوین و یقول یا دینا عری عری حالی وانی تشوقت  
هیهات هیهات قد باینتک ثلاثا لا رجعة فیها فحسرت قصیر و خطک قلیل اءاه من قال الذی  
و دعه السفر و وحشه الطریق فبکی معاویة فقال مرحوا لله ابا الحسن کان والله کذا لک  
مروان که کثیر العروان بود میگفت چنانچه سابق گذشت ما اورا عن میکنیم مگر برای آن که اشتاد مهات  
را با این است جناب رسالت اجمار و انرا از اید و نیا نوده بود که اختی علی کفر و لکن  
اختی علی کفر دنیا فرمود و بود در بستان نقیه ابی الیث مرویت عن معاویة رضی  
الله عنه قال ما نحن فقد تم سناینا تمز الدابة او چنانچه ابوسفیان و هند پیر او را در ابتدا مال  
از سلفه القلوب بوفد علمای حدیث تصریح آن نوده اند و در کتب حدیث از هند مرویت که هیچ خانه

از خائهای اهل بدو بدو من ترزیدن از خانه محمد بود و طلال چرخ خانه خوشتر از خانه او بود من نیست یعنی که بزبان  
 بعضی از مودیان و مندیان در وقت زجر بستنیان و ستفیعیان خود صدور میگردد و عوامی هلاک گشت  
 صفت مکروه و خرموست که باعث بخریب و بخت گزیده انسانی کسی که بخت گزالی موصوف است در بخت  
 در حقیقت انقا آن صفت خوارستن است که نفس بقید راجع یعنی قید است حضرت مولانا میفرماید  
 ما در ارگوید ترا مرگ تو باورده مرگ تویت خواهد بود مرگ فساد و در این لعنت و عقاب اینها این رحمت است  
 بزرگان فرموده اند طایفی را که کوشی بپوشید بقدر محموده باشد و لغت الله او را چون زنت گوش نکرده باشد چه  
 بقصد و خود هرگز نبرده باشد تا با بیسالت که بقول خود انما بعثت معالما و موب بود میفرمود  
 من لعنت علیه فاجعلها علیه رحمة کسنی که بلاقات حضرت بازمیری آمد میفرمود یا ادک الله هلاک  
 نفس او میخورد و چون کسی را مایه بپسیرت میگفت قدوات کافر را بر حواله کنایت بپوشد نفس خود میبرد  
 و بگردد سلب رحمت که مراد است لعنت است اشارت میکرد با پنج مفر قوم است نفس هر چند مطمنه گردد و کافر که  
 ظمینی اوست بر میگردد و متعلق ظمینی هر است الرضا بکفر کفر لکن بعضی باطلاق میگردد و بعضی تفصیلی تصدیقی  
 بیان می آید فی القوادحی و فی الرضا بکفر الفریق اختلافوا فیه فان الرضا بکفر نفسه کفر بالانفاق المستلزم  
 مستلزم تادل علی ان الرضا بکفر الخیر لیس بکفر و صورتها المسلمون اذا اخذوا اسیرا و اخافوا ان یسلم  
 قال فی ای سده و قه بیتی کید ایسلا و خیرای حتی یشتغل یا ضرب فلم یسلم فقد اسلم و فی ذلك  
 و لم یقبل فقد کفر و اشاره شمس الائمة الرضی الی ان هذه المستلزم لانضم و لیلان تاویل هذه المسئلة  
 ان المسلمین یعلمون ان کلاب الحقیقه و لکن بظهور اسلام تقیه لیس فیها کفر و لایکون هذا رضای منم  
 بکفر غیر صوری کشریم الاسلام خواهد زاده فی شرح السیران الرضا بکفر الخیر لایکون کفر الا اذا کان تخذیر  
 الرضا بکفر الخیر اما اذا کان لایخیره و لایخیره و لکن اجبال موت او القتل علی الکفر عن  
 کان شریرا و یدیا حتی ینتقم الله منه فیه لایکون کفر و من تامل قول الله عزوجل ربنا  
 اطمس علی و الصور اشد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم ینظر حتی یروا  
 ادعیاه و علی هذا اذا ادعی علی فاللواتک الله علی الکفر وان یسلب الله عنک الایمان و  
 یخیر فی کلاب یضرب ان کان لایسخر الکفر و لایستخمنه و لکن یعنی ان یسلب الله عنک الایمان  
 حتی ینتقم الله عنک علی و اید الله الخلق قال صمد الذخیره و قد عثرت علی و اتمت علی حقیقه

تفسیر

غرض از آنست که رضای بکفر غیر کفر من غیر تفصیل مسئله السیور الکبیر چنانچه بفرموده شمس الامیری بر عدم کفر کسی را راضی بکفر  
 دیگری است اما دلالت ندارد بر چنین دلیل گرفتن استنباط کردن عدم کفر انگس از مسئله مذکوره دلالت دارد بر آنکه از مستقرین  
 تصحیح بعدم کفر انگس نماید است و اول دلیل صریح که ششتر باقی القضا از ان مفهوم می شود و آن التزام ناتمام بوده باشد مسک  
 نمی گرفتند بلکه تصریح مستقرین بکفر او آمده است چنانچه از صاحب شریعت مذکور شد اگر تا مدتی در کفر باشد طریقی احوال هم  
 باشد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب لانه لیم یطیع فرموده شیخ الاسلام نهایی در بابی که کریم مذکور را در آن بر دعای شیخ  
 الاسلام نیستند که حتی برای عاقبت استنباط اولی کریمه عاقبت کفری است حاصل میشد ازین بود تا زمانی که عذاب الیم برینید و آن دعاء  
 حقیقه دعا بایمانی است که حدوث آن متعارف حادثه عذاب بود و یا دعا با استمرار کفری است که فتی بعباد  
 شود و کفر هر گاه بر چیز که فتی گردد ایمان از انجا مبتدی میشود و عدم الواسطه بینمانه دعا باصل کفر است و و  
 خاتمه تا از ان دلیل گرفته شود بر دعاء در حق مومن بخودی بسلب ایمان بداعیه آنکه تا او سبحانه و تعالی انتقام  
 ظلم از او کشد نیندازم که سلب ایمان را در ایجاب انتقام چه دخل است او سبحانه و تعالی اقتصاص انتقام مظلومین  
 از ظالمین بگیرد و کافرین باشند یا مومنین کسی را که از دست ظالمی جدا گشته باشد بمردن ظالمی  
 قصاص دعا اقتصاص آن عذابی و عقابی که در علم الهی مقدر و بمقدار ظلم است نماید او سبحانه و تعالی آن مظالم را  
 بازضا مظلوم از ظالم عفو نفرماید اما دعا بکفر که مستوجب علو و عذاب است در حق او کردن بعد مظلومیت بظلم  
 متناهی گردید نیست نظر بظاهر اگر چه شرک متناهی بحسب المده است اما متناهی است بحسب الشده و میتوان  
 گفت تصدیق و اقرار بایمانی که پس از برآمدن از ارتکاب حاصل شود تصدیق و اقرار است بسبب معاینه  
 بوجود اموریکه او سبحانه و تعالی بتوسط رسل اخبار را ندانان کرده بودند تصدیق بنفس اخبار و خبر آن است  
 و این تصدیق و اقرار را ایمان بنخوانند و بر این تقدیر آنها بر کفر مستمر و مستقر تا ابد است و عدم تناسخ  
 بحسب الشده مجامع بعدم التناهی بحسب المده خواهد گردید لهذا او سبحانه و تعالی شرک را ظلم عظیم فرموده است  
 جز از آنم عذاب عظیم که عذاب مخلد بود است معروضه و ظلمهای دیگر خواهد در حقوق عباد باشد خواه در حقوق الهی نهایی آن  
 مقدر و متناهی است که متناهی با غیر متناهی از نسبت مطلقه و صواب نسبت ندارد و نیز وجه استنباط جواز دعا بسلب ایمان از کریم مذکور  
 ظاهری شود که دلیل قلی بود و ابر تقدیر تسلیم عدم تناهی سلب و اقرار استنباط ایمان اولی تقضی سبق کفر است پس عوینا  
 کفر است و تقضی سبق ایمان پس دعوات کفر خواهد بود و قیاس برین سبب عدم مخالفت هم نمیتوان کرد زیرا که اول ایون  
 از تالی است یختر فی الالهة لانه لا یختر فی الابداء بطایع مردم در انتقام و اقتصاص خصوصیتها استخاره

اختصاص دارند بعضی در پی سلب ایمان و اطمینان جان ایمان و جان خود میبازند و با زاری قلیلی از اذیت کبری  
 که صد چند فریت بران وارد بر سر آدمی اندازند و بعضی انتقام بقدر جلاعت نمایند و بعضی از نهم در گذشتگی سبک میفرمایند  
 بزاد سیئه سیئه مشابهت حق و اوصاف فاجره علی الله لا یحب الظالمین فقره اخیر و اشارت بسوی فرقه  
 اول تواند بود که ذکر ظالم بانی در آیت ثانی است که بعد ازین می آید اما السبیل علی الذین یظلمون الناس یبین  
 فی الاصل بنبر الحق اولئک لیس فی ذلک لعلیون بل ین ظالم ظالم تالی است که ظالم بر ظالم خود است و برین تقدیر درین  
 آیات حال فرق نکند بلکه اربعه مذکور است و بعضی مثل قول بانی *ظلمتم الله* تصدیقت بحر حق است بعد از این هر صیاح است  
 و در حدیثی با کسی میگردد و هیچ خطره انتقام پیش از رسیدن او و انعام از اول بر میکنند مظالم ظالمین نیزه نزول میسازد  
 از مقدرات میگذرد خود با اعتماد آن میریزد و نه کسی را با انتقام میریزد هرگز که در خود قدرت یابد باید که با توان  
 ابی ظلمتم مالی و نفسی منم نماید و بعضی متقابل نماید و این نام با عطا و انعام مینماید و عمل بر کردی که استوی الحسنه و الاشیة  
 ادفع بالتی هی احسن فالذی یدرک بینه عداوة کانه ولی حمیه و ما یلقها الا الذین صبروا و ما یلقها الا  
 ذو حظ عظیم میفرماید فقیر و منعی حضرت مرشد بسوی آخر بسیار میدید که بر یک مذکور در محل ششها و از زبان مبارک بارها  
 می شنید بشنو حضرت سعید بن جبیر را که از کمال تابیدن علم وقت و استجاب الدعوة و مصدر کرامت و خرق عادت  
 بود و حججین یوسف که ظلمش بر ظلم زید از جهت کسب مرتب دارد اگر چه ظلم زید بر ظلم او از روی کیفیت قویست  
 است برامی قتل بخنجر طلید او را بدل سعید بن جبیر شقی این کثیر دنیا مند پس حکم فرمود و شتاب کیشی بر زمین غلطانید  
 اتفاقا بسوی قبله بود و ظهور و تسمیه انی و جهت وجهی الذی الخ خزانة غضب آمده روی او را از جهت تسلط  
 گروانید فرمود و ایضا قولوا افتخروا وجه الله حکم کرد تا روی او بر روی زمین نمودند و لیس سعید بن جاک سیاه آلوده فرمود  
 منها خلفنا که در فیها نعید که انوار وقت بیدار حلقوم است عا بنجیاب کبر یا نمود انی این ابعد از من قدرتی  
 بر کشتن و گری بده نامدنی بر نرشن بخوابی و بیبانی و بیباری و بیقراری افتاده سده عبارات او بتدبیر اطبا کشتا  
 و آخر با یوسی جان خود داد و در حقیقت بعالمی جان داد و بزرگی سخن این بزرگ دریافت در حق ظالمی که ظلمش علی العموم  
 است و خود بود به خصوص نیز مظلوم در عین ظلم او هم دعا بملاک و نبوی نمود بملاک ابدی معلوم بلکه وحس که و کرم  
 در حق او هم در حق عالم نافع و شافع است سلب قدرت قتل چنانچه سلب حیات میشود سلب است و اقتدار  
 و بتوفیق توبه و انابت و اخذ از نیز لکن اراده او سبحانه و تعالی تعاقب پیش اول گرفته مطلق قدرت بلکه بعد و نشاء  
 آنرا که حیات باشد و اینست مانند که دیگر اشغال خود ظلم نماید چون سخن تقریر باید که بر یک مذکور که تعلق بحال فرعون

تکرار احوال فرعون

بود نیت سست و زیرا که سابق لایحه آنست که می گفت و محصر الوهیت در  
 خود میکرد پس در جانب اثبات لا اله الا الله امانت به بحق اسرائیل و انا من المسلمین  
 گفته تعیین خدائی که بخدائی مشفوع است هم در نفس الامر و هم با عقدا و آنها که داعی بایمان اند نمود و بقرائت  
 بایمان انا من المسلمین گفته اسلام را بایمان مقارن نموده خود را یکی از جماعه مسلمین شمرده و بر همین عقیده مردان  
 قوم فرعون پس او سبحانه و تعالی هیچ از حال آنها خبر نداد که مثل مقتدای خود که توحید بر زبان راندند تا بکفر اصلی  
 مصر مستقر ماند لکن در آنحضرت موسی و هارون علیهما السلام در حق فرعون و ملا او جمعا بود و چنانچه تمام جمع و ذوات  
 بر آن بود و سبحانه و تعالی آنرا چنانچه سابق گذشت مستجاب فرمود پس باید که کفر آنها نیز نعتی بر زبان ویت عذاب الیم  
 و ایمان تسلیم گردیده باشد هم عذاب یزد و هم غرق در یامی حمت گردیدند و بود امی الغریق شهید بدیده شهادت  
 رسیدند سحره فرعون شربت شهادت آب تیغ چشیدند و ملا فرعون آن شربت آب مصری فرو کشیدند تا کافران  
 وقت کارزار باوسف قرار بگذاشتند حضرت جناب سالت صلی الله علیه و آله وسلم ملامت بر او فرمود  
 گفت قرار او بخون شمشیر بود فرمود و ملا شققت قلبه پس چون ایمان او نزد رسول خدا مسخر شد شمشیر کشیدن  
 اسباب او تعذیب تحذیر بود و کشته گشتن او در حقیقت نیز جزا کفر است بلکه محض تقدیر علما گفته اند و تجدید ایمان  
 سبب الرسول اگر چه مقبول است لکن او بکفر مشرک مشغول قتل او نه برای کفر است بلکه اسباب عوام و تسدید  
 احد و اسلام او سبحانه و تعالی در حق او میفرماید و لکیوم یخینت بیدانک لتکون لهن خلفا یتارکون فرعون و ملا  
 او اگر بایمان نمانند او میشدند و قریل سبیل سلسبیل میگردانند و ازین آب بسوی آتش نیز فرستند او سبحانه در مواضع  
 متعده و خبر کثیری ازین آنها میدهد گفته شود مواخذ کفر که اکبر الکبیر است اگر چه از آنها ساقط شد لکن مواخذ  
 اکبر که اگر از قید این حقوق بجا بود که ایمان هم موجب مان از ان نمیتواند شد برده شده آنها بود و صبیان مصومین چند هزار  
 کشته شدی اسرائیل را تبید تا سرگشته سحره بکن گردید و رانان حق دست و پا بریده بر سر دار کرد و در جزا قتل مومن که بجهت  
 باشد لفظ شکر دارد است پس اگر در سرای اینهمه و بان عالم داخل دوزخ شوند بجهت کفر سخن در اصل ایمان بود  
 در تقدیر آنها از ثواب و عیوب اینقدر پس است که او سبحانه و تعالی اگر چه بجهت نیست آنها در مواضع متعدد و در  
 یکا که به هم میزنند و آنها اندر جدا و بیکه اگر خلوه هم نماند بگیرد و در باب خلوه و قاتل مومن داخل میگردد یعنی میکنند  
 که اثبات ایمان ایشان مشهور و اینه ای که متحقق پس ایمان بسبب نقصان در نصاب شهادت ثابت نمیتواند شد  
 جوایش اگر حقیقت ایمان شهادتین تمام نمیشود سخن در ثبوت ایمان بحسب ظاهر است که مدار برای احکام بر است

ازین فرعونان و عیوب شدن بقرائت و ایمان او

این بکار و نادر فرعونیان نماند نکر دید



در حقیقت ایمان که دانی آن غیر حق سبحانه و تعالی دیگری نیست و فقها که بحث آنها تعلق با حکام دارد و ایمان تعدد  
 شهادتین شرط کرده و بران تبریه از جمیع ادیان یا دینی که در آن در آمده بود افزوده اند و در اثبات ایمان غیر  
 مرتد کلیه مقرر کرده اند که اگر کافر یا مومنی نماید که مخالفت عقیده قدیمه اوست حکم ایمان کرده شود پس منکر  
 الوهیت مثل تنوی باقرار الوهیت مومنی میگردد و منکر توحید مثل دشمنی باقرار آن و اقرار رسالت از جهت آنکه  
 مستلزم اقرار الوهیت و وحدانیت است پس منکر الوهیت و وحدانیت در رسالت هر گاه کسی باقرار رسالت مومنی  
 میشود و از کلام اینها مفهوم میگردد که اگر منکر الوهیت که مقرر شده بود و انکار توحید یا رسالت نماید یا منکر توحید  
 که مقرر گردیده بود و انکار رسالت از او بظهور آید حکم ارتداد بر او جاری گشته و بقتل آید اگر چه سابق اقرار توحید  
 و رسالت صراحتاً و التزاماً نکرده که از این برگشته باشد گویا باجماع و اطلاق اقرار با کمال مقرر کرده اند بنابرین بر آنکه  
 که جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در دعوت بر توحید که خلاف معتقد کفار وقت او بود کنایت کرده سلام  
 کسی را که تنها اقرار توحید میکرد قبول میشود و میفرمود امرت ان اقاتل قالوا لا اله الا الله فاذا قالوا هذا فقد  
 عصمت منی صاه و اموال هو الا الحق این کلیه در روایات جزئیة دلالت بر آنست که قبول اسلام و ایمان فرعون  
 وارد میشود آن گفت که اقرار توحید که بتلقین و تعلیم رسول کرده اند اقرار بر رسالت اوست زیرا که بتلقین و تعلیم رسول  
 متعلق و متعلق گردیدن در حقیقت بر رسالت او گردیدن است و اقرار بر رسالت اقرار بابه رسالت است اگر چه بر سبیل  
 اجمال بود پس مقصود از ارسال رسل که اجابت بابه رسالت است باقرار توحید که بتلقین رسول کرده آید حاصل  
 میشود اما کسی که بتلقین رسول و اتباع او دینی مشابهه با عجز از نماز و غیره آثار و انوار او مثل اصفای منکر  
 خویش اقرار توحید نماید و زمره مومنین نپذیرد آید زیرا که مقصود آنست که از ارسال رسل اطاعت و انقیاد جمیع  
 اوامر و نواهی است که توحیدی از آنهاست اگر چه اصل و عمده همه باست و بسوی توحید اگر چه بطریق ظاهر و باطن  
 است میشود لیکن تفصیل احکام از عبادات و معاملات و خصوصیات و بیانات آن بی توسط رسول معلوم و  
 معقول نمیتواند کرد پس حقیقت ایمان بی اجابت رسالت خواهد بود بدلات متحقق نمیشود و  
 جناب رسالت صلی الله علیه و سلم که در دعوات بر اقرار وحدانیت اکتفا میفرمود تا آنکه ابی طالب را وقت  
 احتضار بر دعوت توحید اغضاب کرده و اسامه را بر قتل کسی که کافر توحید میخواند زجر نمود و چشم آنچه مذکور شد  
 تواند بود و چون قاعده کلیه فقها شنیدی و بنا بر آن بر این وجه معقول نمیدهد آیات

اسم فقال الکافر الله واحد یصیب مسلماً ولو اتمتم بحیث علی الاسلام این و اشمال این چندین در کتب فقه مسطور  
 پس هم قاعده کلیه و هم روایات خبریه عنون فرعون بنمایند و بقبول ایمان او و اجرائی احکام اسلام برای او  
 و عطا ده آنکه سحر فرعون بعد از سحر بنی اسرائیل است و بعد از آنکه بنی اسرائیل را مصلحت بود بر توبه و تقصیر کرده اند و بنی  
 بعد معاشیه سحر و احضار عرش عظیم خود بر بنی نضال و نفس و اسلحت مع سلیمان الله رب العالمین گفته نیز احضار  
 نمود پس قبول ایمان هر دو اگر برای آنست که ایمان بجزه ایمان که عظم معجزات است و اتم از جمله تسبیحات نیز  
 اقرار و ایمان به نبوت خواهد بود و اگر برای آنست که ذکر اسامی انبیاء که بعنوان نبوت نباشند هر اقرار نبوت دارد  
 پس فرعون هم در ضمن ذکر بنی اسرائیل ذکر موسی و هارون نمود که هر دو از بنی اسرائیل بودند و هم در ضمن ذکر بنی  
 که اول المؤمنین و المسلمین بودند زیرا که هر بنی مؤمن و مسلم به نبوت خود است آمدن ثواب تمام التمسین هم از این است  
 و سلامه علیه و علی اهل بیتی جمعین بار بامشروع و اشهد انی رسول الله و از حضرت ابراهیم علیه السلام در کلام  
 آتی حکایت مذکور است و انا اول المسلمین بلکه قطع نظر از این عموم از سبحانه و تعالی حکایت از حضرت موسی و هارون  
 مخصوص و منصفه من یفراید سبحانک بتنازلک و انا اول المؤمنین اینقدر است که ذکر اسامی در اقرار سحر و ذکر  
 بتفصیل است و در اقرار فرعون باجمال کما باجمال را از جهت آنکه خلاق تفصیل است جمالی و جمالی که تفصیل  
 ازان غایبی است و در پس ایمان او مثل ایمان آن هر دو قابل قبول تواند بود بلکه از هر چه بمانست در گذشته  
 بر تبه فضیلت رسیده باشد زیرا که در کلام سحر و اقرار با ایمان است و از اسلام سکوت و در کلام تفسیر اسلام  
 مذکور است و ایمان سکوت عنه و فرعون هر دو را جمع کرده و در معرض اقرار آورد و خود را یکی از مسلمین شمرده و  
 اقرار با اسلام مستلزم اقرار به نبوت است و تیز تر گاه حضرت موسی و هارون علیه السلام داخل مسلمین اند پس فکر  
 انما در ضمن ذکر آن مقرون بوضع نبوت شبه بخلاف ذکر انبیاء در کلام سحر و بقیس که مجرد از صفت است  
 و بقول او امنتم انما الله الذی امنتم به بنی اسرائیل و قوت کایان موسی و هارون و غیر هم بنی  
 اسرائیل میشود و حقاً گفته اند هر که گوید آممنت کایان الرسل موسی میگردد و نیز از سبحانه و تعالی چنین ایمانی  
 طلب نیاید چنانچه در کلام خود امنوا کما امن الناس میفرماید و چون هر یکی از کلمه توحید و انما مسلم گفته در شریعت  
 ایمان کافی است پس فرعون که یکی بر دیگری افزوده بر طبق کلام توحید ایضا الذین امنوا امنوا بکرم تقریر ایمان  
 خود نمود و انما الله تعالی و ابتغوا فی هذا الدنیا النذیة و فیوم القیامه هو من المقبولین یعنی پس از گذشتن  
 آنها لعنت کرد و شد بر آنها و دنیا که از سبحانه و تعالی در و نهامی عالم دستکارهای آنها خوار شد که بعد

خلق آنها باعث بر لعنت گفتن بر آنها گردید گفتی که بعد از خلق کسی بعد از آخرت و در دنیا کرده شود غیر از این  
 نخواهد بود که نام نینفین گرفته آید نام هر کسی مثل شمال عالم شمال قائم اوست تا آنکه بعضی بسوی استخوان رفته اسم و  
 سعی را نینفین بگوید گفته اند و در بعضی سوامی وجود خارجی و ذمه ای داشته اند رحمت با لعنت هر چه بر نامش  
 از زبان خلق می آید گویا خودش در دنیا زندگانی بعشرت یا بعسرت یتناید ذکر الفتن عیش الفتنی او سجان و تنگ  
 کسی را که دوست میدارد و در قلوب خلق خلق او قبول میفرماید تا او را قبول و محبوب عالم میگردد و الله جل و علا  
 در تقابل حال مجربان است در دلهای عباد و در عبادی اندازد و مفرود و مردود و خلافت بسیار و پیشوایان  
 که بر لعنت است آنهاست در دنیا بزبان خلایق نه در دار عقی و عند الخالق و شاید که از ظاهر عبارت عدول  
 کردن و سجای من الملعونین من اللعوبین آوردن ایمان بر عدم دعوی آنها و قیامت تواند بود بلکه امیر او  
 انفس اشارت نیز اشارت بر آن دارد و الا زیاده میشود و اما قوله تعالی و اتبعوا فی هداه لعلکم تنقونم القیوم القیوم  
 انفس اشارت بر آن دارد و الا زیاده میشود و اما قوله تعالی و اتبعوا فی هداه لعلکم تنقونم القیوم القیوم  
 فآورد در انفس الورد المودود اینجا هم عاقلست میبود این که بگوید و اتبعوا فی هداه لعلکم تنقونم القیوم القیوم  
 اخروی نیناید و اگر تعلق با تبعواست چنانچه مفسران همچنین تفسیر میکنند و قاریان علامت وقف مطلق یعنی بطریق  
 القیوم می نهند و اینهمه بحسب حساب آنهاست که آنها را کافر میدانند بر این تقدیر اگر چه دلالت لعنت بر قیامت  
 دارد لکن لعنت و قیامت و دلالت بر لعنت لازمی نهایی دارا آخره که از لوازم کفر است ندارد تا با اثبات لازم  
 اثبات لزوم کرده آید زیرا که روز قیامت روز عدالت الهی است و مقدارش هر چند طولی دارد لکن آخرت  
 است و آن یکروز است از روزهای آخرت هر چه در آن روز بوقوع آید لازم نیست که بعد از آن هم ابدی هم  
 استمرار نماید بلکه استیجاب تمام آن روز هم ضروری نیست که وقوع چیزی در روز بوقوع آن در جزوی از اجزا  
 صادق می آید شنیده باشی که بعضی آیات نافی شفاعت روز قیامت است و بعضی آیات واحادیش  
 مثبت آن و همچنین نطفه و اثبات در باب کلام و سوال و غیره دارد و علمها بر تعدد مواطن و محال حمل کرده  
 اند با وجود آنکه نفی خردان استغراق است و اینها اثبات است که بوقوع فی الجمله ثابت میشود و آنرا اگر  
 اتبعوا یعنی از موا گرفته شود چنانچه اتباع و آن بدیون همین معنی است استیجاب آن روز لازم می آید لکن  
 این استیجاب استیجاب عقاب ابدی نمیخواهد اگر چه عقاب آنها عقب قیامت بدلائل دیگر ثابت بود باشد و تمام  
 بصفت خلود نیست علاوه آنکه در حق آفتاب حضرت عائشه چنانچه سابق گذشت لعنت دنیا و آخرت هر دو

ع  
 معنی استیجاب  
 استیجاب  
 استیجاب  
 استیجاب

دارد و اگر آنها اصحاب اندگار مومن نیست که آنها را کافر گویند زنی بحضور حضرت عائشه حسنان بن ثابت را که یکی از  
 آنکان است و کفوف شده بود بیدری یا کرد حضرت عائشه گفت او مادحت مناعت از قبل رسول خدا میکرد  
 در حق او چنین گویان گفت او در حق تو چه گفته بود و خدا تعالی در حق تو چه گفته بود خدا تعالی در حق او چه فرمود  
 است حضرت عائشه گفت او سجان و تعالی او را نابینا کرد و کدام عذابی بدتر از نابینائی خواهد بود نیکت یاب که نیکان  
 بدگویی بدگویان خود نمی پسندند و باسکات زبان بدگویی آنها برمی بنهند و چشم از بدی آنها اگر چه در حق خود است  
 می پوشند و راههای نیک آنها که انهم در حق نیست میگویند و توحید او از توحید سحره او یکپایه سخن اوفق و اطلب است زیرا که  
 رب العالمین رب موسی و هارون اگر چه در حقیقت ذات او سجان و تعالی است و حده لا شریک له لکن فرعون دعوی  
 انما لا غیر می میداشت خدای موسی و هارون هم خورامی پیدا داشت لهذا بفرست موسی میگفت لان اتخذت الهات  
 غیره لاجل انهم المجهولین اگر چه مراد آنها حقیقه بود و فرعون هم بر حقیقه مراد آنها مطلع گردید و تعذیب و تعلیب  
 نمود لکن ظاهر کلام تحمل و تحمل غیر مقصود و درام است که آن عین مقصود فرعون میشود و بطلان قول فرعون که الله  
 لا اله الا الله که بنوا اسرائیل باو ایمان آورده اند چنانچه در نفس الامر غیر فرعون است در علم فرعون هم  
 غیر است و برای همین آنها را در بندگی بجز گرفته بود پس احتمال اینجا متغی است اما ناسی که ایمان بعد از تولد حاصل  
 آن بود ای که نیکو خلقند و اینها هم اعماد اتحاد اولیائنا از وجه قبول عذاب است اما ناسی که ایمان بعد از تولد  
 در اینجا ایسادی و آثار طلوع صبح قیامت است که یکی از شرطها ایمان بنسب آوردن است و بعد مشهور شدن عالم  
 بنسب در تصدیق اخبار نبوی افراد انسان چه مومن و چه کافر همه یکسان است اما ایمان بعد باس و نبوی فلا باس  
 بر بلکه مومن در نبوی سزاواران الهی است برای تحصیل نقدا ایمان و کشیدن از دار البوار بسوی دارالامان  
 و ما ارسلنا قریه من فی الاخذنا هاهنا بالاساءه و الضراء لعلهم یرجعون و جاسی دیگر بزرگواران میفرماید  
 قالوا اذ جاهدوا یا سنا تصور عواو لکن قست قلوبهم و ذین لهم الشیطان اعمالهم بر مردم تفریح و تفریح است  
 پس طاعت میباید و بقسوت قلب و تزئین شیطان منسوب میدارد بلکه سجان و تعالی در شان خود فرعون  
 و فرعونیان میفرماید فاخذنا هاهنا بالعدا لعلهم یرجعون و جاسی دیگر نیز در حق خود آنها میفرماید و لقد اخذنا  
 ال فرعون بالسنین نقص من الخیرات فلهن یم یدکر و ن بواخذة عذاب و بارسان پس رجوع آنها بسوی  
 هدایت و ایفاظ آنها از خواب غفلت و دعوت میخواستند میخواستند آنها و بقسوتی که داشتند آرا بشامت موسی  
 و اتباع او بنده شدند فلما جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه و ان تصبهم حسنة یطیروا بعمی

در زمان نبوت

و من موده و چون مخط و تلف اشکار از جنس نکه و منصب که برود و هر چه بود وقوع می آید نمیدند و آیات و بقرات دیگر که  
تجربور خواهد آورد و از همین قبیل دیدند که ایامها تا آنجا که من آید لتسونا بها فاشن انک بهومین و سبحانه و سبحان  
بر خلافت نعم و نعم آنها آیات بنیات که کسی مثل آن ندیده و نه شنیده باشد فرستاد و فرستاد علیهم الطوفان  
و الجراد و القمل و الضفادع و الدم ایست فصلات فاستکبروا و کافوا قومنا محرمین بارش شست و زه  
طوفانی بر پا کرده که با بختانهای آنها مجاورت داشت مجاورت نمود بلکه نیم هم از آن نیم نرسیده و هر غذایی که  
بعد غذای می آید آنها را بجان می آورد پس حضرت موسی التیامی آوردند لکن کشفتم عنا المرجز لئلا یسئلوا  
کشف هر باسی چون مملکت میگشتند از عهد و وعده خود بر میگشتند فلما کشفنا عنهم الجزای جیل هم بالغوا و اذاهم  
بیکشون اگر بعد رویت عذاب نبوی ایمان نفع نمی بخشید او سبحانه و تعالی ای همه عذاب با ما فرستاده ترحمی  
تذکر و تضرع نمینمودند کشف هر غذایی توقع ایمان نیکو و در آنچه میگونی که یکی از شرانک ایمان آنست که با اختیار بود  
و حالت غرق حال بی اختیار است جوابش آنکه در عذابهای قبل از غرق خصوص طوفان هیچ امید نیست  
نبود مگر آنکه تو ما اقره نما زمان دیگر و مسکن دیگر نمود و آنها چه که جمهور مومنین بر سر قضا و قدر اطلاق می نمایند  
چه میدانستند ما هر دو در آن حوادث نمی بینیم و درین حادثه راه برگ نمی گیریم و حوادث سابقه و حادثه حال در  
تحقق اختیار و عدم آن سیاق و تمسایبان بلکه در حادثه اخیر جاحیات بر خوف مات غالب است و اینچنین که در  
حوادث سابقه هر قدر ما خود گذشته نجات و خلاص خود با از آن دیدند و متعذر از خود گریه می کردند پس در وقوع  
ایز الیه نظر باحوالی گذشته توقع خلاص نسبت بسوابق که حال بایست گرفتار نیست زیاده تر خواهد بود و علاوه آنکه  
چون سابق رهائی خود آنها بود عده ایمان و نسیه آن حاصل شده آمده است این وقت که ایمان نقد وقت است  
بطریق اولی اما آنکه بوقت تکلم بگوید و معاین و مشاهد عالم غیب بود پس این امری اخبار عالم الغیب است این است  
در هیچ آیتی و روایتی درین باب مشهور و مروی در کتاب الله و کتب حدیثیه درین باب نیست و ظاهر بر حال  
غریبان کذب است بسیار یا در وقت غرق شدن بلکه بعد غرق کردن نیم جان بپورده اند هیچ از احوال  
آخری برادر نمی و مشهور و نشده بود و مشهور و عالم غیب نیست از عالم شهادت است بنده غریقی که دست  
ببخدازند و رحمت او دستگیر می او نکند از رحمت رحمت بعبودیت نماید و بر او در هر چه که تبدیل از رحمت  
می آید بشنود تا بسبب او سبحانه و تعالی چه میفرماید ان دعا لایغفر الله لفلان و ان الله لستغفر  
اذی الذی یتالی علی انی لا اعفر لفلان فانی قد غفرت لفلان و اجعلت عذرا لفلان و غفر

را که شری از غضب است بآب رحمت می نشاند و بجای آب رحمت را با تش غضب استجیل میگردد و اند سعادت کاری در  
 تفاوت پاری که قریب بهشت و دوزخ میرسد فاعله زیاده اثر یکوجب نیباند باقتضای سبق تقدیر آن دوزخ  
 و این را بهشت میرساند وقتی که حجاج از حیات خود بایوس شد کس فرستاد تا سخنها می مردم را که در حق او میگویند  
 تجسس نموده باورساند ظاهر کرد که مردم در مجالس میگویند اگر دوزخ بقدر کوهه کلی بوده باشد ممکن است باغیر از  
 حجاج دیگر بخوابد بود شنیده بجناب گریه استاجات کرد و آبی خلق بود از رحمت تو ایامید بکنند و من ایامید آنچ ارم  
 و اگر تو بر خاوتی عمر اینده عالم سعاطه من کنی بکنی ترا مانع نمیتواند شد این سخن بسمی رسید با وجود آنکه از  
 او متاخری بود فرمود اگر این فاسق آرزیده شود وسیله او همین کلمه خواهد بود و نیز او سبحانه و تعالی سفیر الکریمین  
 حقت علیهم کلمه ربک لایومنون و لو جاءتهم کل آیه حتی مر العذاب لایؤمنوا و عذاب اخروی است زیرا که  
 عذاب دنیوی خاصه با عذاب اکیس مخلق مراد گرفته شود و منافی قوله تعالی لایومنون و لو جاءتهم کل آیه میگردد که  
 عذاب دنیوی هم آیتی از آیات الیه دال بر وحدانیت و الوهیت و دلیل دیگران بسوی اعتراف است اقرار  
 بعبودیت او و گنای در حق عذابها فرموده است و لقد اخذناهم بالعذاب لعلهم يرجعون و لهذا انما را از  
 آیات محدود و شود و لقد اتینا موسی تسع آیات بینات پس کسی را که بعد نزول عذاب دنیوی ایمان آورد اگر  
 در زمره الذین حقت علیهم کلمه ربک داخل نمایند لایومنون و لو جاءتهم کل آیه صادق نمی آید که او بعد است  
 بعض آیات ایمان آورده است پس فرعون که وقت او را که غرق که عذاب نیاید است کبری از تسع آیات  
 بینات ایمان آورده بود و در جمله الذین حقت علیهم کلمه ربک و داخل نشد و هر که تقدیر الهی بعد ایمان او تعلق  
 گرفته باشد ضرور است که مؤمن بود و از باخلات تقدیر بوقوع می آید یا آنکه تقدیر بجهت واقعات لحاظ نماید  
 اگر گویند مراد از کل آیه کل آیاتی است که غیر است عذاب باشد گویم این تخصیص مستعدی تخصیص دیگر میشود که  
 مراد از کلمه ربک از جمله لایومنون حتی مر العذاب لایومنون باید گرفت لایومنون مطلقا پس تقدیر بعد ایمان  
 فرعون که مقید و محدود است با رویت عذاب الیم تعلق گرفته باشد و این نه مخالف با سخن فیه است بلکه موید  
 و مفید علاوه آنکه فرعون قبل از غرق عمری در انواع عذاب و الم مستغرق بود و نهایت میباید که امر غیر منته  
 و غیر منقسم باشد و الا نهایت در مسافت میدراید و از نیابت می بر آید آیات را بسوی خلایف ظواهر برود  
 و مؤمنی را کافر کردن خلایف طریق دومین و دیانت است و منافی قاعده فتوی و تقوی است عطف فرموده اند  
 اگر کلمه بود و وجه و اکت بر کفر داشته باشد نیکجه بر اسلام نظر بر وجه کفر نگذارند چون کوه اسلام را مسلم منظره

دارند از اینجا با وجود وجود اسلام میجوئی که نسبت تکفیر آن کرده آید و نمیتوانید جناب رسالت که در حق  
 الهی جعل فرموده است فرعون هدا لامه بطریق استعاره و مجاز بود که مدار آن بر شهرت و مشارکت ظاهر است  
 در بعضی امور سخی مسلم را حاکم میخوانند و اطلاق کفر بر او روا نمیدارند زیرا در این کرمیه بعد کریمه که در بیان ایمانی  
 بود بقاصد فو اصل عیده اشارت نیست باثبات ایمان او بعلت شکل ثانی و تخریب است بر آنکه او از قوله تالی  
 الان وقد عصیت چنانچه نمیده اثنا کار و در ایمان نیست بلکه مقصود ازین خطاب محض سز نش است  
 ایمان و خشی نزد جناب سالت قبول افتاد لکن اثرش در این شریعت ممنوع و محروم بود و همچنین ایمان فرعون  
 نزد او سبحانه و تعالی مقبول گردیده از اثرش قریب و حصول مجوزاتش باقی است و مقصود از اثبات این کرمیه بیان  
 تاثیر تخریب است یعنی ایمان کفر مکنفین بقدر تقدیر است اگر مقدر ایمان است بی رویه عذاب بعد رویت آن در دنیا پس چنانچه  
 در ایمان تابع خواهد بود و اگر مقدر عدم ایمان است تا رویت عذاب اخروی پس همچنین بوقوع خواهد آمد و ایمان نفع نخواهد نمود  
 پس او سبحانه و تعالی بیکر بیکر که در بعضی از تفریع بیفرایند و در شهادت استقلال تاثیر تقدیر میکند مانند عدما و خود الا اول  
 پس قرآنی که کالت قریه آمدند ففهم ایمانها یعنی از آنها مستقل بود و در این خود پس هر یک قریه از قریات با وجود حلول عذاب  
 در دنیا ایمان آورد پس نفع میکرد و آثار ایمان چنانچه حال قوم نوح در مورد و غیره بر همین منوال بود اما ثانی پس قد است  
 الا قوم یونس لما انا کشفنا عنه عذاب الخوی فی الیوم و الدنيا و متعنا هو الی حین یعنی لکن قوم یونس  
 بعد نزول و حلول عذاب دنیوی ایمان آورد که تقدیر همچنین بود و ایمان با آنها نفع هم نمود که کشت کردیم از آنها  
 عذاب در حیات دنیا و تمتع و تمتع گردانیدیم با بانی و اما آن آنها تا حین ایمان آنها و با برای فریاد کید نکرد  
 بنمایند و میفرماید لو شاء ربنا لقلنا لهم انهم یهدون و اما کانت فی الارض کلها اجمعین و اما کانت فی الارض کلها اجمعین  
 الله الحق مدار ایمان و کفر بلکه جمیع ارادات و حرکات سکنات بر دل و آن همیشه و اصعبین رحمان تبدیل  
 تا شایسته تعالیب قلب انا فانا و شانا فشاننا اینجا باید که که قوم موسی علیه السلام چه قدر بعد و بعد در  
 توحید و نفی شرک پیش بردند و فرعون را از سرکشی الهیست سرنگون عبودیت کردند و شریعت وقت از  
 اثبات خدای دیگر و دل آوردند فلما جاز ذنابنا سویا ایل الجوا فاعلی قوم یوسف علی اصنامهم  
 قالوا یا موسی اجعل لنا الهاکما کما کهد الهک سبحان الله ان جوشش و نفی از کجا بود و این کوشش در اثبات  
 آمد پس و اعتبار یکدیگر بجا میآید آیات بنیات حاصل کرده بعلت مخالفت آن بر فرعون منجذبه شد بجا میآید  
 که گفته باشد آنچه مطاع و بار خود حوایسند بدند ما را فرعون از منظر تبار علم فرعون و بعد و بعد در عین شریعت

و شرف و نفع و نصیبی داشتند و او را در بای باکث فروردند و احسانم را که بود ای صد و یکم نعم که ای عقلمندان  
 این نعم و کلا یضرون از آثار و احکام بی بهره اند بر منصب الوهیت منسوب کردند بکنند از احسانم و توان  
 کرد بیگار بار برداری الوهیت گرفتار شده اند و شرح جواب پروردگار میدهند و یوم عیشر هر و ما عید و  
 من دون الله فی قول الله اضللت عبادى هؤلاء هم ضلوا السبیل قالوا سبحانک ما کان ينبغي لانا ان نتخذ  
 من دونک اولیاء و لکن سعتهم و ابائهم حتی نسوا الذکر و کان اولیاء ما یورد او سبحانه و تعالی سوال از اینها  
 از احد الامرین مینماید ای شما این سجد را اگر کردهاید یا آنها خود بخود کرده اند شدند آنها جواب با اختیار شکر است  
 میدهند تا شش آنکه توانیها و آبا می اینها را بنیاد که سبب ضلالت و غفلت است تمنع کردی و بعلو قرآن ضلالت  
 کسی بر ضلالت نسبی افزودی تا آنکه باستمالک و انماک آن فراموش کردند پندی را که برای اینها منزل نمودی  
 و حال آنکه اینها در ذات خود با هم قوم پاک بودند پس مقتضای قابلیت اینها و قابلیت تو این ضلال بود  
 آمد در میان هیچ ششیم بپسین محبوبان باطل چگونه حق عبودیت خود را مرعی داشته سرشته ادب عبودیتی  
 بر حق از دست نگذاشته صراحت انکار اضلال خود را نموده اند که متضمن و نحو تقدس و تزکیه نفوس خود است آن سجد  
 مقام عبودیت و صراحت اسناد اضلال بسوی او سبحانه و تعالی که لا ائق بغفلت و جلال او نبودیم نکرند بر حق  
 کنایه و لزوم فی مقصود مدعای خود را بردند آری بر بیای او در زبان عالم مشهور و در وقت مسطوری  
 ایمان او از نظر همه نامحقی و سبب انتشار استتار اینکه ضرر این بدیها که تا زمان در آن استتار و استداد  
 داشت متعدی الی غیر بود شر این ضرر و لهامی عالمی را همیشه مشتعل و مشتعل مینمودند و چون سوختگی بدیهات  
 باعث شد بر آنکه آتش و لهام شاعل در محافل افروخته بشمار روز میگردند و دو وسیله با بر آورده روزگار  
 بشب آوردند و یکسگی ایمان که نقش بر نفس خودش مقصود است و تامل اسواج بدیها مستغرق و مقصود  
 علاوه آنکه وقت کلم بکلم توجیه سمعی و علمی غیر از خدای و حمد و لا شریک له حاضر و ناظر نبود معلوم نیست  
 که او سبحانه و تعالی مثل حبیب خویش کلیم خود را هم اخبار با ایمان نمود یا بر همان علمی که از جهت جا بابت  
 دعوت او را حاصلست اکتفا فرمود و معلوم نیست که حضرت کلیم هم اعلام و تکلم باین کلام بر تقدیم علم  
 خود بقوم خود کرد و یا علم خود را بلکه دعاء خود را نیز مثل دعاء حضرت زکریا یا نادای دبه که دعاء خفیه از حضرت  
 شکستنی قوم و دفع ضلالت و اوم که غیر خواهی دشمنان میکند پوشیده بطریق خفیه و با ایمان کرد و در با الله



خاطر ندارند و غیر از بدیهی های او و اگر از زبان چه بر آید و در صورت علم بآن امری که باعث برآمدن تغییر باشد بود  
 بلکه موافق و موافق همه متحقق و موجود و آویخته و تعالی که عالم باین است قبائح و نقیصه او جایجاد کلام خویش  
 نگردد و تنگنا رینجاید و این امر نیز از غیر آنکه موضوع ایراد نیست و باید بدیای رنجید بای مصائب رسیده باکی او را بنظر  
 یاد میکنند و بشودند بود که فکر آید عید با اینها رسیده باشد و اینها با اقتضای استیلائی غنبت بحقیقت که نرسیده باشد  
 غنبت که در دست خاطر و لهای علمای این است که بر آید از غنبت که در دست آنها متنزل است و نسبت حاصل اصل  
 هرگاه حجاب ادراک حقیقت و حقیقت گردید غنبت که در دست اینها بطریق اولی پس از اصحاب موسی تا بعین علم  
 در تشییع و نقلیج امری دیگر رسیده و همچنین با تابع تابعین طبقه بعد طبقه همین سلسله مسلسل گردید و در مقام این  
 همین شهرت را اجماع نمیدند و انکار آنرا نمیکردند اجماع در حقیقت مابینتی دارد و لوازمی و شرطی کسی که مطلع بر  
 کتب حاصل است نزد او اطلاق اجماع بر این باب فضولی لغیر ما آثار پس عمده آن در آنست و حقیقت آن  
 صفتی از صفات الهی مقدس شمرده از صوت و حرکت و تقدم و تاخر و تقدیر و تنافی این صفت بشکل غایت  
 از سچلی ای چندی نه برآمده در چندین چندی و چونی اصوات و کلمات درآمده بر جلوه نگاه زبان تجلی افزون  
 و در خلوت خانه تراوید گوش بسرگوشی اسرار آموز حقیقت دانان که بحق ذاتی مشتعل اند از از جهت حقیقت  
 قدیم میدانند و صفت بیان کاتوره ک حقیقت متنزل اند از روی صورت حادث می پندارند و از همین جهت  
 که صفت ذاتی فصل او بر سایر کلام بر طبق حدیث مثل فضل ذاتی است بر ذوات کافه اتمام در حدیث شریف  
 وار و کلام الله جل جلاله من السیما علی کادض او سبحانه و تعالی رشی از زبانای اطلاق بنگان خاک  
 انداخته بسعی برای صحو و بچاه افتادگان حقیقت سغلی بسوی عالم علوی ساخته است لکن بعضی این جل را  
 دست آید از چاه برآمدن کرده اند و بسیاری وسیله هر چاه و نامدن و در صحیح مسلم است عن عمر بن الخطاب  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یرفع عن المسلمین اقواما ف  
 یضع بهما الاخرین و غیر مضمون حدیث شریف است بحسب احقر در روزی وادی است که در وزخ از آن تعویذ  
 ینماید آن جای قاریان مجربان است تلاوت قرآن و غیر آن بر عملی که برای غیر حق کرده اند چون غیر او  
 مدوم است آن عمل مشابه مردوبی روح و روان از جای خود و حرکت در روان نخواهد کرد و یدتا بعالم بالا کجا  
 تواند رسید و نیز عدم نشناختن است پس شبر آتش این شمر نور قرآن ناریزان و زبان قاری در باک تارک  
 و اندرون او جب احقر یعنی چاه آتش زدن میشود پس خود او در خود او که نهم فرود میرود پس باید که و چاه

کتاب علم الایمان فی شرح الفقه العرفی

را و چون خود سازند و خود را درین کلام بیفتای تمام در بازند تا هرگاه این کلام بود و امی الیه یصدر الکلم  
الطیب یشرع شود این هم با آن بی این و آن بهایم بالا رود و متناسب مقام محبت است از اخلاص قلب ربانی  
حضرت محمد و الف ثانی رضی الله عنه که حاصل آن طی میگرد و حضرت خواجہ ابو سعید ابوالخیر قدس سره شامی  
سے اندر عقل خویش نشان خواهد گشت تا با پر لب تو بوسه زخم چو نوح بخوانی خنید مشتاق لقای قائل گردیده  
بطی سببیه یون اور سید اور او پر در اچنان میناید که صفت محبت نیز لذات ذات او از ذات محبوب محبوب بود  
است بلکه کمینیل زیاده تشنیل اور لذت و ساطت چگونه خواهد بود و صفت محبوب هم با ذات او متعلق  
است و هم از ذات او تشنیل و تشنیل با تشنیل و تشنیل که از عالم بی کیفیت و بی کس است است پس مناسب است  
بر ذیقت قیامین ذات محبت که در غایت تشنیل است و ذات محبوب که در نهایت تعلی است واسطه حصول تشنیل  
تواند بود و اینجی را بچنین عبارتی تعبیر باید شود و صفت اندر سخن دوست نشان خواهد گشت تا با لب او بوسه  
چونکه بخواند بنویسد است از امام احمد که دیدم رب العزت ما در خواب پس رسیدم یک چیز تقریب جویند بتو فرمود  
بکلام من امی احو کنت امی پروردگار نفیم باشد یا غیر فرمود و نفیم باشد یا غیر فرمود که این چنانچه در قرآن  
جایگاه ذکر الله نور السموات والارض این نور را بر صیب خود که بهی و نور بود تا نزل فرمود و نور علی نور  
نمود این نور هرگاه که بعالم نور صود و میناید نوری دیگر از ان عالم استقبال میشد آید چنانچه گاهی مردم  
بلکه غیر مردم را هم میناید در صبح بخاری مرویست عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان اسید بن حذیفه  
بینا هو یقر عن النیل مسودة البقره فمر منه مر بوطه عنده و اذ جالت الفرس فسکت فسكنت فحتمت  
نسکت فسكنت فحتمت فجالت الظلم فانصرفت و کان ابنه یحیی تعریها منها فاشفق ان یصیبه ولما  
اخره دفعه واسه الى السماء فاذا مثل الظلمه فیها امثال المصابیم فلما اصبحت حدث النبي صلى الله  
عليه واله وسلم فقال اقربیا ابن حذیفه قال اشفقت يا رسول الله بطاحی و كان منها و بیاق فاجبت  
فرفعت داسی الى السماء فاذا مثل الظلمه فیها امثال المصابیم فحتمت حتى لا اراها قال او تدری طراد  
قال لا قال ثلاث الملائكة دنت لصوتك ولو اقرأت لا بصوت ينظر الناس اليها لا يتواری منهم صوت  
یقرآن علم و عمل بر آنست و در اوست و مویا طست بر تلاوت بشرط تزیل و تمیز و تدبیر و تفکر فتاب رسالت علی  
الله علیه و آله و سلم و تلاوت ان تعذ به فان هو عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكیم شیخ ابوبکر  
رسانه و امام عظیم در تکرار بلایا سید هدیه و الساعة ادعی و امر تمام شب گذرانند و در حدیث شریف

وارو حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا ویزاو سحانه و تعالی دوست میدارد  
 فارسی خوشتر از چنانچه دوست میدارد و کثیر خوش نغمه را مولای او گویند این حسن باید که بلحون عرب باشد نه بلحون  
 طریقی المشکوٰۃ عن ابی حذیفه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ القرآن  
 بلحون العرب ایاک و لحون اهل العشق و لحون اهل الکتابین و یجوز ان یجوز بلحون بالقرآن  
 ترجیح الغناء و النوح لایحی و من حاجر هو مقونته قلوبهم و قلوب الذین یحبون شأنهم و مررت  
 در شکوه و سئل النبی صلی الله علیه وسلم انی الناس حسن صوتا بالقرآن و احسن قراءه قال من اذا  
 سمعته یقرأ ایت الله یخفق الله و یجتاب الکی زیاده تراثر تجود حروف و تحسین اصوات خشیت  
 قلوب و تصحیح نیات منظور من سنن ابی داود عن جابر رضی الله عنه قال خیر علینا رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم یخفق القرآن و فینا الاعرابی و البعضی قال اقرأ کل حسن یجوز اقوام قلوبهم  
 كما یقام القام یتجاونه و لا یتجاونه و فی الصحیحین عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو علی المنبر اقرأ علی قلت اقرأ علیک و علیک انزل قال فان  
 احبنا الله من غیره فقرأت سورة الفاتحه فقلت الی هذه الایة فکیف اذا اجئنا من کل  
 امه بشهید و اجئنا بک علی هؤلاء شهیدا قال حسبک الان فالتفت الیه فاذا عیناهه تقرقان  
 حضرت صدیق اکبر کثیر البکاء بود مخصوص وقت تلاوت تا آنکه در اوائل اسلام که از حبشه مراجعت کرد در  
 زینهار و جوار مالک ابن النعمان در آمد مسجدی در صحن بنا و نموده عبادت و تلاوت در آن می نمود و گریه  
 بسیار میکرد و مالک بر ضبط حال خود نبود نسوان و صبیان و کثیران و غلامان مشرکین برای تماشا هجوم آوردند  
 و تعجب میکردند صنادید قریش را و سواس و هراس در گرفت پس بن و غنم را گفتند این هرور با کونان این اعمال  
 در خانه خود کنند یا تو او را از جوار خود بر آرت اما عهد تو نشکینم حضرت صدیق این خبر شنید باین و غنم گفت  
 من از جوار تو بر آدم جوار پروردگار کافیت این حاصل حدیثی است که در صحیح بخاری است این اوائل  
 اسلام و هدایت حال حضرت صدیق است چون بنیامیت رسید یکی ناوید که قرآن میخواند و صدقه میزد و اشک  
 از چشم میراند گفت کذا من قبل و کن قسمت قلوبنا موت را بقسوت و بنیامیت را با آنچه بدتر از بدت  
 است تبخیر فرمود و مطابق آنست آنچه از سهل بن عبد الله تستری و سیرت مردم او را دیدند که در سماع قرآن سخن  
 میزد و گریه میکند گفتند خوشا وقتی است گفت در اضطراریم ولی تا میم و وقت خوش آنست که قدرت شدیم

ضبط آن یکتا بی از عشاق الهی و سماع قرآن العدا که بر زبان برانده پس گردیده تا آنکه بر خاتم خود خوانند و از صاحب  
 میبایست که نیز میگوید که ابو اسحاق شعبلی در سماعی حال آنکه که در سماع قرآن بان سخن تسلیم کرده اند بجز این تعریف  
 کرده است حکایت میکند که شیخ محمدی در شیخ صاحب بعد آنکه آبا و اجدادی که حافظ خوشخوان و حق گو و حق دان بود  
 روزی بجزیر سکنی از مشایخ مشایخ وقت خود حاضر شد بچه تقریبی که پیش آمده باشد سوره یوسف تلاوت نمود بعد فراغ  
 شیخ گفت خرد ایشان و هر یکی از اصحاب ایشان با سماع کت و در هر آنکس اشیا و جمعی در نفسی بنمایند و با سماع  
 تمام معجزه قصه عشق انبیا و سکنی از مشایخ آن حرکت نمی آید شاید آنهم که مشایخ را چه محاسن است از جناب کبیر او خوشتر  
 از این است و چه تا سبب تبار و روح که نیاید و جوان و الکرم از رساله انور محمدی منقول است و علامه الفکر الخدی بان هم  
 از اسماء القرآن طرفه او تجلیه فی المتکلمین میآید بعد آیه المقدسه علی قلوبهم و ابصارهم یعنی  
 عجزه الله و لا یجد قلبه عند سماع کلام الجید بجد قلبی عند سماع القصائد و التصنیف اما المحبون  
 لله عز وجل قسام القرآن هو شفاء صد و هو و راحة اسرار هو و هو فی متکلمین میآید و شاهد و نه  
 فی امره و نهیمه و عدله و وعیده و قصصه و اخباره و مواضعه و انبائه فترقی قلوبهم و نجات  
 بالمشوق و المحبته ادواحه و تجرد صفات نفوسهم تقرها عظمته و شکوه سجانه و یجذب قلوبهم بجمه  
 الشاهده رحمته و الطافه و جلاله و اکرامه و لا تسبح قول من یقول الی القرآن کما یسبح طیار  
 انبیه و ولد الشک لا تجد الواجد فی سماعه و الشعرین سبب البشر فان الشکر و القلوب فی سماع هذا الکلام  
 فی سدا لا حقیقه له و ذلک لان الشعرین الطیار کبریا و زانه خصوصا اذا قاله صاحب نغمه طریقه  
 بجزیه الرهادی و غیرهما او النساء الیه التصنیف و کان هناك قوم یرقصون فمثل هذا  
 بجزیه الاطفال و الیه کما مقتضی انظر و المبادی لا مقتضی الایمان و الیقین اصحاب محمد صلی  
 الله علیه و آله سماع و من جاء من بعدهم من اتباعهم و احسان بحک القرآن عند هوی سکن  
 و قلوبهم من الیقین میآید حرکت قلوبهم و خشوع و وجد و اقتعار و جلوه هوی و لذتها الفایحه  
 الیقین و المعرفة لا یحکو الطیر و الجماله فافهم هذا الامر و اعرفه قال الله تعالی الله نزل احسن  
 الحدیث کتابا متشاهرا متانی تقشع منه جلوه الذین یخشون ربهم و اولئین جلوه هوی و قلوبهم  
 از آنکه اینان در قلوبهم و حکم و ادب سماع الایات و علی کبر سماع الایات فان فقدت قلوبهم و القرآن  
 فان شوقها بفراتة المنصب من معرفته و شکله فانه ثبات الناس بان الله عز وجل اختصهم عند سماع کلامه

لان سمع كلام من عرفه والجاهل بالله بعد قلبه من المشرك لجهلها بالله ولا يقدر عند القرآن لانه  
 لا يعرف صاحبها فاذا علمت ما قال عليه بقادره سبق له تعالى لحبيب الصوت تشبهها بذلك صاحبها  
 نبيك صلى الله عليه واله وسلم وهذا زمان يحضر القلوب بعدد سائر القصدات ويحضر الاحوال  
 في اوقات الحضور والغياب عن وجهه في العبادات التي اقرب بها يكون العبد فيها من ربه تروى  
 القلوب تستولي عليه الوساوس في الحيوان جسم فعمدا علامة الفقر الياسد قال صلى الله عليه واله  
 وسلم لا قدر بما يكون العبد من ربه اذا كان ساجدا فاذا كان العبد في اقرب المواضع في الصلوة  
 بعيدا فهو باقير في حضور قلبه في السجود ولذلك قيل من قلبه الوساوس في الصلوة فالحال ان  
 لانه محجور في اقرب المواضع فكيف يكون حاله في بعد ذلك لفظ اصح على ان شيا من حشايا شهر لوقوعه في  
 آرزوى استماع قرآن اذ زبان شغف شيا كه دروى مناوريا اهل در باغ علم و حال و قال بود سيار و ششم ميسر شمش  
 تا انكه دروى بهمن اراده بجزى بانع كه بسا اوه و ماى ايشان بود ششم از دروى و ششم كه تلاوت قرآن كند  
 و سر خود را بدوار با نيزند بر من هم حالى مستولى كرويد بلا تخم كبرى انابل علم بود حكايه ميگردد و درى بصورت  
 و ديدم كه محمد شاكير و دريا نشسته تلاوت مشغول در گفتند اى طالبيا و حجة كلام الهى شاهده ناظر كرم ايهى  
 دريا پاره از هم آورده متصل نا اوى ايشان محتج اند كه كوت نموده همه متفرق كرويد بقصر و ربا فور قنده با تلاوت  
 آغاز كرويد ديدم كه آن همه با از قمره دريا سر بر شيد و شرا كه و ترا هم كرويد مستمع اند همچنين چند بار تكرر نمود و گفت  
 لوانر لنا هذا القرآن على جبل لرأيت حاشا متصدا عاص خشية الله اين غرور در سجده شاه پنج بسيار كند  
 و با طلبه علم سخن على مثل سلكه و بر و سرمد و غيره از علم الى و غير الى در بيان مى آورد و نيز مستعدان سخن ميگردد و هم  
 فقير كليلي بخواند بركه آن شيا مثل سير و نيز با اوده طاقات ايشان بجز انتم بيد و غير ترغيب فرمود و كلى انگيد در شيا غرور برك  
 است انكساب بالحقى چيزى بايد آموخت و آن وقت فقير شربت حيت حضرت نشد و بود و هم انكه همانى قرآنى را حاصل شد گانى  
 و نشد و غرور اول بايد انداخت كه غراب و حباب كه ان غايى و نساى اذ در بارين تعريب تكايرت از حال بود و نيز و كلى باين كلام حضرت على هم  
 و چه كه شنيديم اگر منى بايى هم استقل تا هم چل شرا شود و حجب ميگردد و هم شراى بى باقى بودم و انكه از ريد و قياض ببول فيضان  
 نمود و ديدم فضاي جوسا كنجاشس ان ندارد معلوم كردم كه ذكر جل شرا بتقريب مجاز است از مطلق كثر الا  
 حقيقت متجاوز از حيطه وحدت است و از جمله آثار اعداد است و اخبار درست صلى الله عليه وآله وسلم و ان هم  
 بعد قرآن عمده آثار درست بلكه نوعى از قرآن بقرآن وارد زيرا كه قرآن كلا است كه او سمانه و نوا ارايش

ولکن الله می بزبان رسول خویش تلفظ و تکلم فرمود و حدیث کلامیست که رسول خدا انرا بر طبق بی لفظ نبات  
 او سجانده و تعالی لفظ مینمود بلکه اگر این را هم از قبیل اول شمارند احق و الیقین مینماید زیرا که او سجانده و تعالی مینویسند  
 فاذا قراناه فاتبع قرانه و نحو آنرا او سجانده و تعالی قرآن را بر رسول خود مگر بزبان جبرئیل قرآنه او را که فعل است  
 است و بخود کرده اشارت بر تبه قریب و که بوجه فرائض است نموده فاتبع قرانه اگر تعبیر است بر آنچه خصوصیت کرده  
 یعنی بعد قرات او قرات کن بخود قرات او که تو آنکه باشی و من فاعل هر دو که یکدیگر ایامی بسوی تبه قریب  
 و انقضی می تواند شد ثم ان علینا بیان خواهد مراد از بیان اظهار و اقرار آن علی رؤس الاشهاد و الاقران باشد  
 و خواه مراد بیان معانی قرآن بود چون او سجانده و تعالی بعد تنزیل که بزبان جبرئیل بود در قرات قرآن  
 مگر برمی و تفسیری نفرمود و در بیان معانی قرآنی تفسیر از آسمان نازل نمودیم اظهار و شستهار آن از رسول و  
 بر قرع آمد و هم مل مشکلات و تعیین محلات و بیان محلات از صورت گرفت پس و عده کاریکه بر خود لازم گرفته بود  
 بوقوع کاری که مثل رمی از رسول او بحسب ظاهر ظهور و صدور یافت ایضا فرمود و اینجا هم بسوی همان  
 قریب ایستاده بود بلکه ز فرست و در فاش کتاب که در بعضی دل نیک و ریاض الحمتد لله رب العالمین تا آخر  
 بالقطع کلام آبی است و عباد را هم مدخلی است و این یکم با ایستادگی که در آنجا که اگر چه رواست که مشکلم بطریق  
 التفات نام خود و ذکر خود را باوصافی ستاید لکن تا که عباد را مشکلم باین کلام اختیار کنند ایاک نعبد و ایاک  
 نستعین اهل الذکر اهل المستقیم است نمی آید پس این کلام او سجانده و تعالی کلام عباد است آن بالمعنی  
 و کلام است و این بیا علی با اصالت و بیان و کلامه و اصالت عنقریب می آید او سجانده و تعالی بسوی این نکته ایامی  
 بطبعی کرده این سوره را بشامل معنویتین بلکه هر چهار قل صدق قل نفی و و اقتراح فاتحه کتاب خود با شرفی و شرفی که  
 بیگانهی دارد و متروکین صید و میان کلام از جستی که او سجانده و تعالی با آنچه عینیتی و استخوانی بعباد دارد و تواند بود اگر  
 با سوره فاتحه سوره اخلاص ضم کرده آید اشارتی دیگر با آن اشاره انضمام مینماید که بوجهی موجود است از اینجا  
 است که وجود و موجود را بوجهی تعبیر میکنند و بوجهی می آید اسمی است این اسم بر انقاس اس بجه اختیار  
 جاریست بلکه بعضی بر آنند که اسم الهی حقیقه در لفظ الصمد همین با می خواست و حروف دیگر برای تعریف و مبالغه  
 زائد بر او در بعضی از او غیر وار و یا هو یا من هو یا لا اله الا هو بعضی از علما هورا که در آیه اگر کسی است همین  
 معنی گرفته تصحیح توصیف آن به الحی القیوم کرده اند و حق چنان مینماید و العالم با حق هو الحق سبحانه و تعالی که  
 هو در سوره اخلاص همین معنی باشد یعنی اسم ذات رفیع الشان نه ضمیر شان پس معنی که بر چنین تواند بود

و این کلام است

این کلام است  
و این کلام است  
و این کلام است

موجود است و فرق فیما بین الله موجود و الموجود ظاهر که ثانی مفید قصر و حصر است بخلاف اول پس حق  
 موجود از بیجا مستفاد گردید باز اندوکر کرده خبر بعد خبر آورده تصریح با علم و یالیم علم فرمود که کثرت بزرگیات و کثرت  
 ابراهیم و از واحد حقیقی منتفی است حق اخلاص آنست که وجود توابع آنرا خاص در ذات او سبحانه و تعالی و  
 و خالص سرکار او گردانی خود را بان متصف ویدن شرک او گردیدن است هرگاه عباد را خالق افعال خود  
 نمی پندارند و شرک بند و پا خدا در وصف خالقیت روانیدارند شرک در وجود که اعتقاد و خالقیت دیگر صفات  
 افعالیه و تفسیریه هم بر او است چگونه و او توابند بود و بعضی مردم بجای اخلاص بخدا اخلاص بخود و او را خدا که او  
 سبحانه و تعالی را از شرک و وجودی آرنده خود را موجود و حدیم لا شریک له بشمارند صورت و اشکال عالم را که حقیقی  
 خیالاتی حقیقت است مثلاً سو او بیان و مایه یونیا بیان موجود است که الذوات دیده توقع نفع و ضرر  
 و شتر و صحر و صحرانها فسیده اند حکایت یکی را ازین ملاحد و غیره بصحبه و وقتی که حرف در نحوین خواندم دیدیم  
 میگفت اصل اسم الله است الف لام برای تعریف و سابعی تصویب مثل سپوید و نطق و بد و عمل و لا  
 کرده اند پس مسمی و بدل اول این اسم نفی صفت است بقصد تعالیات مفهوم او نیست که عرب اعرف بلغث خود  
 اند و آنها در عهد جاہلیت هم اسم الله را بنعوت کمال منعت میکردند اگر نزد آنها یعنی نفی میبود عدم ذکریم و غیر  
 چگونه می پنداشتند و از او امید و بیم چر امید اشتقید اگر بالفرض اصل آن لا بوده باشد پس اسمی خواهد بود نه  
 حرف نفی نمیدانند که اصل لات که نام حق است نزد کسی که برای آنرا برای تائید میگوید یا خواهد بود و آن نزد  
 آنها یعنی نفی است که در حق او و غیر او *لا غیر انوار العلی* ان شفاکتھن لذبحی گفته اند و اشتقاق آن از لوی  
 نوشته اند پس نه هر لای برای نفی است و نه هر لای برای تصویب و لکن من یضلل الله فلا هادی له اصل سخن  
 میروم و میگویم که نظر بر دو جهت یعنی جهت آنکه حدیث را معنی با قرآن و جهت آنکه حدیث تفسیر قرآن  
 است نسخ قرآن بحدیث جائز و داشته اند زیرا که در حکم نسخ قرآن بقرآنست یا نسخ حدیث بحدیث  
 و نسخ بیان انتهای مدت عمل منسوخ است چنانچه در اصول تفسیر یا منت و بیان هر چه تعلق بشرح تفسیر  
 دارد و بلا خلاف همین جهت تفسیر معنی و حرم الرسول از قول رسول خدا که سید شایسته است فسیده اند و عطف از جمله کبریا  
 بعمل رسول در یافته غسل را بر تقدیر کسر واجبیده اند هرگاه بشکل معنی کلام خود خود میگویند مستمع زیر و زبر  
 کرده قرب و بعد معطوف علیه چر اسجود و شاید بر معیت و اقتران که فیما بین حدیث و قرآن است گواری  
 میدوید یکی از حدیث دیگر از قرآن اما از قرآن پس که نمیدانیم بطعم الرسول فقد اطام الله هم من دلیل

دعوی من است مدعی رسول و مثل و متبع او امر و نواهی او که غیر قرآنی است مدعی خدا و تکیه باشد فرموده او  
 غیر قرآنی نیز فرموده و خدا بر او آواز حدیث قیامی رسانید از جاوده این ماجله عن مقدم بن معدی کوب  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا انى اوتيت القرآن ومثله معدى الا يوشك بجل شعبان  
 على ان يكتفى يقول عليك من هذا القرآن فما وجد توفيقه من حلال فاحذوه وما وجد توفيقه من  
 حرام فحرموه واما احرم رسول الله كنه احرم الله وقر المشاكلة عن عمر بن الخطاب بن سارية قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم فقال بحسب احدكم متكئا على اريكته يظن ان الله لو حرم شيئا الا انى هذا  
 القرآن الا وانى قد امرت واعطيت ونهيت عن اشياء انما مثل القرآن باذنه قوله و مشايخه  
 والبرية است وقوله اوتيت والبرية حديث او هم از نه است بلکه از ان کسی که قرآن از ان او است قوله  
 شعبان دلالت بر حق قائل دارد که کثرت اکل و لیل قلت عقل است و چه الحق بخوابد بود که رسول علیه الصلوة  
 والسلام بیان احکام از حلال و حرام بود ای ان الحکوا لا الله گویا زبان خدا میکند بلکه زبان او خدا میکند  
 آنکه سواى تجلیل و تحمید خدا از قبل نفس خود تجلیل و تحمید پیدا میکند و الا دعوی شرکت و اعصمت و بشده دعوی  
 خلافت و رسالت آنکه ای که سخنی نه از جمله رسالت بلکه از روی مشورت و تدبیر شایسته و قضیة سامانی بر روی  
 تازید بود و آن بدلات خارجیه تمیز میکرد و پس خارج از بحث است و روایت که رای صدیق در حق اسرار  
 پدید آمد بود و رای حضرت عمر رضی الله عنه چنانچه گفت خویشاوند مرا بدست من دید و خویشاوندی مرا از عباس  
 عقل بدست او و همچنین تا بر یکی نقل رساند جناب رسالت فرمود مثل این که مثل حضرت ابراهیم است که گفت  
 فمن تبعني فانه مني ومن عصاني فانه شقور و حيم و مثل عمر مثل نوع است که گفت لا تدع عمل الا ذم من  
 الكافرين يا ما و عرض مبارک هم باطل برای الی بگو و پس اجازت داد و شمار کرد و اینها اصحاب او را در  
 گرفتن خدیجه پس تازل شده ما کان لبنی ان يكون له اسرى حتى تنحى في الارض تریدان عرض الدنيا  
 و الله یرد او خرد و الله عز و جل حکیم و لو کان کتاب من الله سابق لمسکون فیما اخذت و عن ابی نعیم پس چون  
 رفت عمر بن خطاب و ابوبکر بن خطاب و ابوبکر برود در گریه اند گفت یا رسول الله خبر و مرا اگر گریه و خردیام  
 میگیم و انما نکت مگر متن میگیم فرمود و میگیم بر اصحاب تو فدیه گرفته اند بر آینه عرض کرده شد بر من عذاب  
 انما قریب تر از این شجره که نزدیک او بود فرمود و نازل العذاب انما نزل الا ان سعد بن معاذ که  
 رای او هم دشمنان قتل بود مروی است که چون ابی خطاب بدیده شریف برود و بدایل آنرا که تا بر میگرددند



شاید که اگر ترک کند بهتر باشد ترک کردند و نقصانی دیدند پس عرض حال نمودند فرمود انما ابشر اذا امر حکم  
بشی من امره بیکو خدا و اینه و اذا امرتک و بیتی من بیای فانما ابشر پس کلامی که از زبان اوست برآمد و آنرا  
اسناد جناب کبر برای الهی نبود و دو قسم است یکی آنکه صد و ران بساوی و مقدمات مخصوصه دارد و آن  
بعضی از آنجا وحی است مثل صلوات بر محمد و آله و غیره که تفصیل آن در احادیث مذکور و بعد صد و بیست و چهار حکم  
و آثار مخصوصه مرتب میگردد مثل جواز صلوات بقراءة آن و غیره این قسم از کلام قرآن است آنکه بساوی و آثار  
مخصوصه مذکوره ندارد و احادیث قدسیه و کلامی که از اسناد بسوی جناب الهی نیگردد آنهم دو قسم است یکی  
آنکه نامی او در آن مدخل نبوده باشد دوم آنکه با مقتضای رای و مصلحتی و مشورتی فرموده باشد احادیث کثیره  
که آنرا کل میتوان گفت از باب اول و قبلی پس بعد از تفصیل ثانی و علم باقیان یکی از دیگری بقرار میشود  
حاصل میشود و اما محبت با خدا پیش مثل محبت بقرآن بعلم آن و عمل بر آنست و علم بر آن کسانی را که شرف از  
مصاحبت و مخاطبت یافته اند با تم وجه است نسبت به دیگران اگر چه بتواتر رسیده باشد پس الخیر کلعا ائمة  
و علم دیگران که بطریق غیر است مختلف میباشد باعتبار کثرت طرق و قلت آن و باعتبار حال بطریق که ناموست  
یا مخوف پس حدیث واحد یکی بطریق تواتر رسیده و دیگری بطریق شهرت و بسومی بطریق افتاد و دیگری از  
عدول و ثقات و دیگری از معتدل الاحوال و بسومی از مطعون بکذب و وضع الی غیر ذلک من وجوه  
المطاعن لهذا محدثین در طلب شد قوی چهار پیش برده اند تا سندی صیبه بدست آورده اند فی سنی این  
ماجة حدیثنا سهیل بن ابی سهل و محمد بن اسمعیل قال حدیثنا علیه السلام بن صالحه ابو الصلوة اللهم  
قال حدیثنا علی بن موسی الرضا عن ابیه عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن الحسین عن ابیه عن  
ابن ابیطالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الايمان مصرفة بالقلب عا قول  
باللسان و عمل بالادکان قال ابو الصلت لوقری هذا الاسناد علی مجنون لثرد مثل این از امام احمد  
حنبل نیز روایت زیرا که در صورت من و شد برود و از آثار شریفه اند پس باید که مردم برکت آن در رفع غل  
ظاهری و باطنی خود را جویند و از حقوق این علم کثرت تکرار و تکرار آنست که کثرت ذکر هم لازم محبت است  
و هم طرزم آن باید که ذکر آن ناشی از شوق و ذوق و تعظیم و کبریم بود شیخ قاسمی فانی در آن جناب باشد و  
استخوان و اصحاب و مردمی را که حاضر و ناظر اند میباید که این مجلس را مجلس رسول خدا پندارند و با وجودی  
و عدم مناسبت در درجه مخاطبت تکلف خود را در آن بزرگی میفرمایند کسی را از سخن نماند و او بیایمی و گردان

و اگر بیاقت آن ندارم باری از سر خوبان کن حال کلام او پیاورین است حال کلام افضل از بسیار بر این  
 قیاسی بد شود و در می را که از این چنین مجالس دور ماند و بیگانه افتاده اند و باید که حلقه چشم خود را بپوشانند و در  
 بنام خود را بوضع حلقه کرده و بدر زنده شاید که بقول من طرق بابا و بزرگواران تقرب شود و آثار او را در این سبب  
 گفته و گفته است که این صفت در شان واکرین و ابرو است لکن مجلس علم افضل و اثرش را علی  
 از مجلس فکر است چنانچه در حدیث است فضل العالم علی العابد افضل علی ادنا که در احادیث دیگر درین باب بسیار  
 دارد زیرا که در مجلس علم هم علم است و هم عمل چه ذکر و چه غیره اعمال و هم نفع خود است و هم نفع غیر و هم نفع  
 ذکر است و هم فکر و فکر و فکر طبیعتی دارد و چنانچه در حدیث است یا علی اذا تقرب الناس الی مخالفتهم یا اتواهم الی  
 تقرب به الله بطریق الذکر فانک تسببه هو و او سبحانه و تعالی میفرماید والذین یدکرون الله قیاما و قعودا و  
 علی جنوبهم و یتفکرون فی مخلوق السموات و الارض یتفکرون فی انفسهم یدکرون ذکر نماید که در مقام هر چه  
 از فکر و عملی است و علی میاید هر گاه طبعی فکران بی محاسبه باشد مجلس عالمان بطریق اولی فی الشیخ الاسلام  
 قال مالک و قد سئل عن ایوب السخیتی فی واحد شکوه عن احد الاولیاء بان فضل منه قال و بی حنین و کنت  
 اریه و کلا اسم منه غیر انه کان اذا ذکر البنی صلی الله علیه و آله و سلم یبکی حتی ارجمه فلما رأیت منارایت  
 و اجلا ان البنی صلی الله علیه و آله و سلم کنت عنه و قال مصعب من عند الله کان حالک اذا ذکر البنی صلی  
 الله علیه و آله و سلم یتغیر لونه و یحیی حین یتحدث الله علی مجلساته فقیل له یومانی ذلک فقال لورا یتیم  
 ما رأیت فی انک ترو علی ما ترون لقد کنت اذ احدثت بن المکندر و کان سید القراء لا یکاد ینسأ عن  
 حدیث ابدا و لا یکلم حتی ترجمه و لقد کنت اذی جعفر بن محمد الصادق و کان کثیر الدعاء و التسلیم  
 فاذا ذکره عنده البنی صلی الله علیه و آله و سلم و اصفر لونه و ما رأیته یحدث عن رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم الا علی ظهره و لقد اختلف الیه من اناس کنت ایاها الا علی ثلاث خصال اما  
 مصلیا و اما صامتا و اما یقرأ القرآن و لا یتکلم فیها یعنی و کان من العلماء و العباد الذین  
 یخشون الله عن وجهی از عباد عظیمین المبارک منقول است که در مجلس حدیث مالک حاضر بودم روزی دیدم که گروه  
 پیش باب میزد و متاثر میگرد و قطع حدیث میکنند بعد فراغ گفته شاز و باز از گروه نیش نو تو سلسله حدیث قطع کردی  
 چنانچه است گفت از سیر کردم از حضرت علما و علمای حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا لکن این نام درین  
 حدیث چنانچه بیان گذشت و ذات او علیه الصلوة و السلام عالی بود و با شد و بیست و یکین مؤوی مثل سمیت بر نماز مشغولی

سراست در او نموده باشد چنانچه اصل کلام او علیه الصلوة والسلام در وقوع و هر بار غار از صدیق کار تر یا در وقت  
 کرده بود نقل کلام او علیه الصلوة والسلام در اینچنین مردم کار اخسوس مار و کثوم میگوید باشد و این امام از جهت  
 تواضع و بزم نفس است با بصیرت فرموده باشد و الا اضطراب واضطرار حاج از حیل و ضبط و ضبط است و  
 در وقت شریف خود میخواست و بر تختی نشست و لباس فاخره که مخصوص این کس است پوشید و تکیه و تکیه  
 شایع حدیث بسیار میگوید حیرتین عبدالمصدق قاضی شهر از وقتی که متولد و بود سال از حدیث میفرمود او را بچس بر بند  
 اقتضای این تاضی شهر است گفت قاضی اش است بآنکه او را ادب داده شود هشتم بن عمار از او در حال قیام میفرمود  
 از حدیث کرده او را به بیت تازیانه زدن ترسم حال او کرده بیست حدیث روایت فرمود هشتم گفته کاش زیاد  
 میزد تا روایت زیاد و میگرد و غیره القافیه روی عن قتاده در کتب اذ اسم الحدیث اخذت العوالم و الذیون انزل  
 به حدیثین کتب احوال و اعمال و تطاریه است صلی الله علیه و سلم و الصبیح سلمه عن حیرتین رضی الله عنه قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم اما بعد خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی کتاب محمد و شکره مورعده تا تمام کل در حدیث  
 صلاله اصحاب جناب در کتاب شمس تمام تمام کجایم و در احتساب بدعت می بلخ بعلی و آورده حدیث  
 یعنی عمر رضی الله عنهما در وقت باب و ایاب حیرتین شهر یقین هر گاه با نوادی می رسید که نا قدر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بقصد و اراده و دیده از نظر و آن طرف صحرا کردید و بود تا خیر و رانید و اینند و بیست آنکه تا مقصد رسیده  
 با و صلی الله علیه و سلم قوسه نشود نسبت اختیاری با اختیار از خود او میگردانید ابواب انصار می رضی الله  
 بقریب دعوت بخانه محمد صلی الله علیه و سلم عمر رضی الله عنهما رفت دید که دیوار خانه اشویی پوشش کرده اند برگردید چنانچه  
 صلی الله علیه و سلم بخانه زهرار رضی الله عنهما دعوت تشریف برده و با دراک امر کرده و پس از آن امتناع سنت  
 و امتناع از دعوت هر دو عمل نمود و السنن لابن ماجه عن سفیدة ابی عبد الرحمن ان رجلا احضار علی بن ابی طالب  
 و وضع له ضحاة ففعلت فخطبه علیها السلام لودعنا ان الله صلی الله علیه و سلم قال کتبنا قد عرفناه فوضع یدیه  
 علی عضدائی الباقی فیما فی ارجحة البیت فجمع فقالت فخطبه علیها السلام الحق فقل له ما رجعت  
 یا رسول الله قال انه لیس لی ان ادخل بیتا من ذواتکم ان شکره ابی الطلاع صاحب البیت بوده باشد  
 و الا عبدالمصدق رضی الله عنهما از انصاری صاحب کرام بود و او را امری که نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرده باشد  
 چنانچه حدیث صحیح الترمذی عن محمد بن کعب الترمذی قال حدثت عن سمع بن ابيطال رضی الله عنه قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم من المیون فاطم علیها السلام ابی طالع علیها السلام ابی طالع علیها السلام ابی طالع علیها السلام

سلام رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك الذي كان فيه من النعمة والذي هو فيه اليوم ثم قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم كيف يكون اذا غدا احدكم في حلة ووضعت بين يديه صحيفة ورفعت اخرى فاسترق  
 بؤنكم كما تستركم الكعبة فقالوا يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نحن يومئذ خير من اليوم نعم  
 فعبادة ونكفي الموتة قال لا انتم اليوم خير منكم يومئذ ويرتقى به ان حديثا يار زبيره باشد لكن ابن عمر  
 شكك فيستبكر بعثت بود وزيارت شيئا بافتخار از هر دو مطلقا افتخار فرموده است اما تقيس ان خير بيت من عالميك  
 حضرت ابن عمرين که در اين عهد صغيرين بودند رضي الله عنهما بعل آورده باشند و بنا خطه حضرتين کي من از جهت آنکه در  
 کيسه ناسيب بود نيامده باشد يا بر تقدير علم ابن عمر بکبر و سبب آن نبود و باشد پس گنناشت تا که منظور افتخار شود  
 اگر کرده مي بيند بر دارند و الا بر حال او بگذرند و في الصحيحين ما يروي عن ابن عمر قال دخل عليه عمر وهو على ما كان  
 له من جسد المجلس فقال ليم الله فمدي بيده فالتفم فقيه ثم قال اني اجد فيهم ما هو يدوم الحمد فقال عبد الله يا امير المؤمنين انتم خير  
 الناس في بطون العرب في شريفة ووجدته غاليا فاشترت به هجر من الموت وقل حلت عليه يد وهو ميتا فاردت ان يزدو عيال في غلظتها  
 فقال عمر ما اجتمع عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قط الا اكل احد مما وفضلت في اخر قال عبد الله خذوا العيون  
 فله يجمع ما خذت لا فاعد ذلك قال ما كنت لافعل بيني وبينكم في زمان من بينكم تركت عوت يكره و هو الا و عوت  
 بزمان بدعتي سكتند في صحيح البخاري عن مرداس بن اسحاق قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذهب الصالحون  
 الاون فالاول وبعثي حقا لله كقوله الشعيرة القرآنية يا ايها الله ما لله اذ سبحانه و تعالى راعوم رانزجة عدم البست  
 و زنگه متاخرتر از عهد مبارک و صحت صلى الله عليه وآله وسلم ابراع فرمود پس جود و ذاتها خود بر عتس از بدعت  
 غير از بدعت و که چوي آيد بچيزي از هر شيسي به او بنسب ميرايه گر آنکه او سبحانه و تعالى توانا است که دارا از بين خود بدعتي  
 بر باند و بطريق فنا با خالق رسالت بنايي که خلاق الهى است تخلق و تحقق گردانند بر سرى هر قدر که بابد و خوفت  
 و عتريت الهى از سبب نبوي بعل آورد پايد که امر انقيست شمرده بر تقابلي اميد شتاب کشيري وارو في البخاري عن ابى هريرة  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكوفى زمان من ترك منكم عترة ما اورد به شاهد ثوابي زمان من عمل من هو  
 عترة ما اورد به بنج هر که درين زمانه که عالمي از سنت بسوي بدعت رگوران است يك سنتي عمل نمايد گوي که بکتابي بنج  
 که پس از هزار نام لشکر تنها نام مانده با کفار بکار زيارت پيش از بدعتي البخاري عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم من تمسك بسنتي في عهد هشام امثله اجروا له شهيدا من اولاد صلى الله عليه وآله وسلم از عبادت  
 و عبادت و سيرت و خصائل و شمائل و حالات و مقامات و غيره غير از کتاب محمد صلى الله عليه وآله وسلم و غير از عبادت

بعضی از این روایت و بر آن کتب عالم محتویست که از روایات فقیر رسیده است بیان آنرا هم برای هر بابی کتابی  
میاید لکن چون حال سخن درین رساله در بیت النبوة و الرساله است و نقد و جنس آن چنانچه سابق گذشت همین علم و نظر  
بر روی بیان علم او که ادبیت علوم لادین و الاخریون میفرمود معلوم پس بر بیان مجمل از فقر او صلی الله علیه و سلم میاید  
و الشکوة عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم او شئت لسان شتت حیا ان  
جاءنی عانت ان حجرتی لتساوی لکبته فقال ان ربک یقرئک علیک السلام و یقول ان شئت بیما عبدک ان  
شئت بیما ملک انظر الی جبرئیل علیه السلام فانه قال ان ضم نفسک و فی و ایه ان حیا من فالتقیر رسول  
الله صلی الله علیه و سلم انی جبرئیل کلمتک شیره فاشهد جبرئیل بیما ان تو اضع فقلت بیما عبدک اقلت کان  
رسول الله صلی الله علیه و سلم یبید ذلک یاکل متکما یقول اکل کما یاکل العبد و اجلس کما یجلس العبد  
للمرئوسی فقیس سره و صدقه تا توانی بنده شو و سلطان باش تا توانی گوی شو چون گوی باش در میدان او  
گرد و بیگر و از چوگان او گوی اگر راست بی نقصان شود و کوز تخم دست شد رقصان شود معلوم میشود که مراد  
از عبدیت که در حدیث مذکور است عبدیت حقیقی یعنی کونه عبد الله می تواند بود زیرا که حصول آن ضرورت  
از لادابداء و اثر پرشیت و قوت نمیتوان نمود و مقابل آن بکلیه هم درست نشود و همچنین مراد عبدیت مجازی یعنی  
حقیقی یعنی کونه عبد الله در حقیقت لغز نخواهد بود زیرا که انظار آن ضرورت و از لادابداء و ایدر اوقفت پرشیت نداد پس اول  
از قبیل تحصیل حاصل و ثانی از قبیل تمهیل باطل بلکه مراد عبدیت مجازی بمعنای مجازیت یعنی فقری که مثل فقر  
عبد رفیق باشد که بی نصیب محض است از ملک مال هم فی احوال و هم فی اموال باو ام عبد القیمة که بدست فقیری و همتی است  
آن میشود و نقد که در روایان عبدی نهند ملک او نیست اگر چه از گلو زور و در این تقدیر مراد از ملکیت در حدیث  
مذکور بقدری است که در مقابل عبدیت مجازی فقر کدانی واقع است مطلق غنا خواهد بود خواه غنا باقی البه باشد خواه  
غنا بنفس البه اگر چه جمیع عباد او سبحانه و تعالی در حقیقت چنین اند چنانچه در سابق ذکر یافت لکن در شریعت  
غنی و مالک بعضی را و فقیر و مسکین بعضی را میدانند و احکامی که هر یک بآن از دیگری متمایز و متمایز است عاری  
میگردانند چون حقیقت محرمی جمیع حقیقه و شریعت و جمال و جمال شجران اجمال بود او سبحانه و تعالی فقرا و ائمه  
و لغز که از پارچه حقیقه و شریعت و طریقت و معرفت مرقع و بلند است که است فرمود آنجناب علیه و علی الصلوة  
و السلام اگر چه از جهت آنکه سعادت نامور در شرح اسلام بود غالب حال خود را مصر و وقت همین فرمود و منهد  
کامی استحقاق جامعیت بحسب حقیقت هم علم نمود چنانچه در حدیث مروی است حالتش آنکه در حدیثی از ائمه

و قتی مشغول بصلوة بود که طفلی از پیشگاه حضور عبور و مرور نمود و دعای بد و برحق او کرد و مقعد گردید و معلوم شد که  
 پس شیخ خود رسیده بود در آنست خود میگردد کسی که آن است میرفت او را میدید گفت من آن جناب اورسین چه میفرماید  
 و شماست خود بدعای آن جناب متلاویز شد و اگر دیده ام حرکات و زلات من طفولیت از مواخزات شرعاً مستقر است  
 مقعد کردن او و شما پیشتر غلام حضرت حضرت علیه السلام فرمود ابو داود بسنده عن جابر بن عبد الله قال قال  
 ساد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال اقلوه فقالوا يا رسول الله اسوق فقال اقطعوا قال  
 فقطعوا ثم جئى به الثانية فقال اقلوه فقالوا يا رسول الله اسوق قال اقطعوا قال فقطعوا ثم جئى به  
 الثالثة فقال اقلوه فقالوا يا رسول الله عليه وآله وسلم اسوق قال اقطعوا ثم اتى به الرابعة فقال اقلوه  
 فقال يا رسول الله اسوق قال اقطعوا فأتى به الخامسة فقال اقلوه قال جابر بن عبد الله انما فعلت  
 ثواباً عظيماً قال لقيناه في بيرو مينا عليه النجاة ثم اولى آن جناب آخر پیش آمد دست دراز کرد و در  
 آن بیدست و پا مثل عبرت و تماشاست آن جناب زجهت جامع و کاتبه خود که همه اینها برنگ اجزای او نیدم حضرت  
 بود و هم موسیقی هم حکمی تحقیق میکرد و هم حقیقه را بهر مذهب شریعت موقوف میداشت از آن جناب حکایتی از  
 بعضی حکما کنی اسرائیل در باب جامعیه حقیقه و شریعت در حدیثی مرویست حاصلش آنکه در روزی اسرائیل  
 هزار دینار از شخصی مستقر اخذ نمود او گفت شهادتی میباشد گفت کنی یا نه شید او گفت کفلی میباشد گفت کنی  
 یا نه کفیلان همین شهادت و کفالت را ضعیفند و در مورد مطلوب استقرض برای کاری به بندری رفت و بجهت  
 آنجا ماند چون وقت حلول اجل قریب رسید غمگین گردید و آنکه در روزی وقت بود و بقرضی هزار دینار  
 پیش شبی را کاداک کرده هزار دینار در آن پر نمود و شکر کرد که این نرد از فلان بابت است و این دخل کرد  
 تو کلاً علی الله وثقه به در روزی انداخت اول اقتدارین مال با اتمها و او سبحانه و تعالی بود آخره اسی آن بر  
 اتمها و در نمودن شب بمرکت امواج بسرت ساحلی که مرز قرض با آنسو میباشد رفت اتفاقاً مقرض برای کاری  
 برابر دریا آمده بود و دید که شش تالاطم امواج می آید برگرفت تا بجای رسیده بخار خواهد آمد چون شکست  
 هزار دینار و وقت یافت بعد از زمانی مستقرض معاودت نمود هزار دینار دیگر مقرض داد یعنی آن عمل حقیقه  
 بود و این عمل شریعت است با حاصل سخن میروم و سیکویم ششاره او صلی الله علیه و سلم برای آنکه با مورن  
 الله بشاورت اصحاب بود و جبرئیل علیه السلام اقدم اصحاب است در بیان و ابهت و دین است  
 وزیر مستشار تو من میباشد و جبرئیل روح الامین است وزیر جبرئیل وزیر اعظم از و شکر آنکه آن جناب است چنانچه

عربی در نیاب سابق گذشت و وقتی که وزیر حاضر بودنا پرسیده از نوکاری کردن موجب بی اعتباری بودی  
از دست و نیز او سبحانه و تعالی که جبرئیل را ارسال فرمود تا آنکه پیام رسان دیگری بود خالی از اشارت بسوی  
پیشاورد نیست و الاصل طبعی آنجناب بسوی فقر است و بی طبع تقریبی آنجناب و اجاب آنجناب است  
چنانچه پیش ازین گذشته است بلکه طبیعت عبودیت اگر بر ساطت و برافت خود باشد فقر حقیقی حیرت طبعی است  
اگر عبودیت را اصل و ساطت را فرع و اگر در اندر سر زمین نماند تن بفرود تی و بهاد و سخاوت و تعالی همین اصل غایت  
بی ادراصلی است و سلم مرعی نمود و در پیام تخیر شش عبودیت را بر شش طبیعت مقدم فرمود و در تخیر شش از انبی  
علیه السلام چون آنها بر ساطت خالی مانده با خللاط هوا بر باد شده مثل صحر سر نفاک شدند  
و نیز خاکیان را گذشته طالب خیر نیار یان گردیدند اما در دنیا را که طبعی آنها بطلبه عوایض شده بود مقدم نمود  
اشاره جبرئیل علیه السلام ان وضعه و تواضع علی انکسالات الرزق استین اشارت است بسوی آنکه تواضع از لوازم  
عبودیت و فقر است پس عبودیت و فقر را ملازم تعبیر فرمود که در اصل سوال از عبودیت بود که یعنی فقر است کمال  
عالم تواضع آنست که نسبت با دشمنان کس کرده شود و آنجناب با فقر که هم در نظر خود با هم در نظر مردم  
و وضع بودند که صنادید مشرکان قریش از مجالست و معاشرت آنها انکار و استنکار مینمود و تواضع چه قدر  
میفرمود که در مجالست که بهترین آنجناب بود تا آنکه آنها نمی شنیدند بر بی خاسته این تواضع اگر چه طبعی آنجناب  
بود و کن او سبحانه و تعالی را صبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدا اذیریدون و جفده به راحت فرموده  
در بعضی حدیث مذکور اشارت نموده طبعی را شری نیز گردانید در روایتناش آنجناب را صلی الله علیه و آله  
و سلم و صفت خادم الفقرا توصیف کرده است خدمت هر کس بر انجام دادن با بیست است و چون با بیست  
است و چون با بیست فقرای صدمه و جفا میدود چنانچه که میگوید که در خاطر با بیست پس خدمت آنها کردن  
آنها را کس رسانیدن است و حق رسی بقول آنکه سه تو باش اصل کمال این است و پس در و در و در و در  
وصال این است و پس منمور نیست شدن است و قدم در صدم زدن و راه خراب با عدم هر چه  
و عبودیت و تواضع است و این هر سه سبب توافقی و تعالی و تشارکی و تشابکی که فیما بین آنها است گویا  
متحد بالذات و متحد بالاعتبار از چنانچه می آید اشارت الله تعالی و آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمان  
اعمالی و احوالی خود هدایت باین مراتب میفرمود و هم اکثر بدل در تقییب حال قلب آنهاست و عبودیت  
عیسی علی نبیاء علیه الصلوة والسلام که او سبحانه و تعالی فرموده است یا حاسی اذا وجدت لوطالب اذک

خادمه او برين خدمت بوده است اگر اين ثوابت فقرا و طلاب و اولي را با حديث خادم القوم مسيد هم قري كرده  
 شود و همچو سيد القوم او سيد طلاب المولى حاصل ميگردد و از حديث مذکور معلوم شده كه فقرا و با اختيار او بود و اختيار او آنرا سيد  
 تخير او سبحانه و تعالي بود و حديثي ديگر نيز دلالت بر آن دارد كه في الترمذي عن ابن امامة قال قال رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم عرض علي ربي في جعل لي من بطونكم جينا فقلت لا يا رب ولكن اشبع يوما واحدا و هو ما فاذا  
 تفرغت اليك و ذكر بك فاذا ثبتت حمدك و شكرتك مقصود او صلى الله عليه و آله و سلم از جمع امور شيع جمع  
 كه از عوارض طبع است ذكر او سبحانه و تعالي بود بلكه ذات او صلى الله عليه و آله و سلم ذكر او سبحانه و تعالي گرويده بود  
 هر كه او را ميديد نوحه اش بيايوي آمد حالها هم نام مبارك او و مثل نام الله تعالي و تبارك و دلالت بر ذات او سبحانه  
 و تعالي ميكند يعني چنانچه بشنيدن اسم ذات او همچون بطون او ميشود و بشنيدن نام او صلى الله عليه و آله و سلم  
 التفات دل بسوي ذات او همچون ميروند و آنرا بطون او نام الله عليه و آله و سلم ماني صحبه البخاري عن ابى  
 سعيد الخدري عن ابى هريرة انه مر بقوم بين ايديهم شاة مصلية فدعوه فاني ان ياكل و قال خير النبي  
 صلى الله عليه و آله و سلم من المذنبيا ولو يشبه من خير الشعير و عن انس انه مشى الى النبي صلى الله عليه و آله  
 بنجر شعير فاهاله نخونة و لقد رهن النبي صلى الله عليه و سلم و رعاله بالمدينة عند يهودي و اخذ منه شعيرا  
 كاهله و لقد سمعته يقول ما اسي عند ال محمد صاعا و بروك صاعا حبي ان عندك تسعة نسوة عن عمر بن  
 الله عن قال اخذ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فاذا هو مضطجع على رمال حصيد ليس بينه و بينه  
 فراش قد انزل رمال بجنبه متكما على وسادة من ادم خشوها اليك قلت يا رسول الله ادم الله  
 فليومع على امتك فان فارس الروم قد سمع عليه هو و هو لا يصدون الله فقال او في هذا  
 اني اباي الخطايا و لك قوم عجبت لهم طيبا فهو في الحياة الدنيا و في رواية اما ترضى ان يكون  
 فهو الدنيا و لك الاخرة و في الترمذي عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لقد  
 اخفت في الله و ما يفتاح احد و لقد اوديت في الله و ما يوذى احد و لقد اتت على ثلاثون من  
 بين ليلة و يوم و مالي و ليلال طعام ياكله ذو كبد الا شئ يواريه ابطل بلال و عن ابى طلحة قال  
 شكوت الى النبي صلى الله عليه و سلم عن بطنه عن جبرين و في السنن لابن ماجه عن عائشة عنها  
 قالت لقد توفي النبي صلى الله عليه و آله و سلم و ما في بيتي من شئ تاكله ذو كبد الا شطرس  
 شمير في ذوقنا فاكلت منه حتى طاز على فكلته ففني و عن عائشة قالت ما شيعم آل محمد صلى الله



عليه سلم من خبز الشعير حتى قبض وعنه ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يبيت في بيتا بقرية  
واهلكه لا يجدون العشاء وكان عامة خبزه خبز الشعير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
الله عليه وسلم الصوت واحدا المتصوون وقال اكل رسول الله صلى الله عليه وسلم بشعرا وليس خشنا  
فقال للحسن ما البشع قال غليظ الشعير ما كان يشبعه الا بجمعة ماء ودرابج مذكورة استكروا يا امي فقال  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حضرت عائشة بيكي افضت كما بجانة فلان انصار يبيعون ويكفون رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
خوفا استورد عن ابن عباس في حديثه في غزوة بدر في حديثه او في غزوة بدر في حديثه وعنده المات و  
ساعتها او بافقر او حيوته وبعدها ماتت كحلقة باب جنت ميزان براسي او بكفاشيد براسي او بقران جماعة  
بهشت ورايد از كاديت كه سابق وبنال ذكره شده معلوم كرويد كه همیشه در آرزوي مقرب بود و استغفار  
آن از خدا مينمود كه اللهم اجيني مسكينا الرزق اوسع اوسع صلى الله عليه وآله وسلم لا يفتان عيشي  
مع الارملة والمسكين فيقضي له الحاجة كافي النساءى وكان اذا صدم الرجل لوفاء نعمة من ربه  
حتى يكون هو الذي نعمة ربه ولا يصرف وجهه حتى يكون هو الذي يصرف وجهه عن وجهه ولم  
يرمق ما ركبته بين يدي جيلس له كافي الترمذي وعنه عائشة قالت كان يخصف لعله ويخيط ثوبه فيعمل  
في بيته كما يعمل احدكم في بيته وقالت كان بشر من البشر يفلت ثوبه ويحلب شاته ويخدم نفسه وعن ابن  
قال كانت امته من اهل المدينة تاخذ بيد رسول الله صلى الله عليه وسلم فتتلق به حيث شاءت عن  
السنان امرأة كان في عقابها شئ فقالت يا رسول الله ان لي اليك حاجة فقال يا ام فلان نظري  
اي السكك شئت حتى اقبض لك حاجتك فخلا معاني بعض الخلق ففرخت من حاجتها واهل مسلم  
وعنه ابن عباس قال كنت امشي مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فخرجت من حاجتها واهل مسلم  
اعرابي فجدت برداته جدتة شديدة ورجع نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم في فراقه عن  
حتى نظرت الى صفحة عاتق رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد اثرت بها حاشية البرد من شدة  
جدته ثوقا قال يا شهد مرني من مال الله الذي عندك قالت نعم اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم  
وسلمت فضحك ثوابه بعطاء رواد البخاري وعنه ابن مسعود قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم  
برجل في سكره فجعل ترعد فريضه فقال له هون عليك فاني استملك انما ابن امرأة تاكل  
القد يدروا ابن ماجه عن حاذ بن جبل قال بعثه رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اليمن فخرجه معه

رسول الله صلى الله عليه وسلم عيشي تحت بلحلت فلما فرغ قال يا معاذ انك حسي ان لا تلقاني بعد حامي هذا العرش  
ان تم لم يجزى هذا وقبري فيكي معاذ خشا الفراق رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم التفت فاقبل  
لو جهده نحو المدينة فقال يا اولي بي المتقون من كانوا وحيث كانوا تقوى برئيرين بنده استانجه  
شيان شان مولی نبوده باشد و اعلامی مراتب آن ابقاب و تخلیه بر است از التفات بغیر تا که خود بر  
شیر و نش غیر از لوح ولی محو نشود و رسولی قدس سره صورت خود چون شکستی سوختی بصورتی گل  
را شکستی سوختی مگر بیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حتی تقاتله ناطر باخچین تقوی تو ابوبی سفا و حدیث  
ند که اگر آنکه اقرب من اندانانکه در عدم ممکن اند زیرا که در آنجناب چنانچه از فقر و عبودیت و تواضع او صلی الله  
علیه وسلم معلوم میشود و بوی از بهستی نبود پس هر که در عدم باشد با او صلی الله علیه و آله و سلم هم باشد هر که باشد  
و هر جا که باشد بصوری که از جهت قرابت و مسافت است مانع قرب معنوی که از جهت آنجا و نزول است میشود  
شعبان فقر و تواضع او بیان حال اوست ندم و شامی کمال او صلی الله علیه و آله و سلم دینار بسیاری از  
ایمان شبت باز و در سیاه کرده اند پس بشده و ناست قبول جناب سول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسیدن  
اشمال محال مکن بعضی در بعضی از اعمال و احوال با مقتضای غلبه حال با فراطر سیده اند و آنرا بسیاری از آنجا  
کمال نمیده اند و کمال را اعتدال است و کمال اعتدال در ذات آنجناب صلی الله علیه و سلم هم در شمال  
ظاهری و هم در محال باطنی چنانچه علمای تصریح بآن کرده اند پس کمال توسط ذات آنجناب بکمال خود رسیده است  
حکایت زاهدی از نا و اراسی مجامعت و گرسنگی بسیار یکشیر روزی مناجات میکرد و الهی زانی و آواز گوز  
پس با شخصی بر سر وقت او مطلع گردید پرسیدنان که است که برای آن ناخویش میجویی و کدام ناخویش  
طلب مینمائی گفت نان بین جمع و ناداری است الجوع طعام الصدیقین ناخویش آن در بیماری است او  
سجانه و تعالی بکرم خود ناداری عنایت فرموده است اگر بیماری هم هست کنه باین نان را ناخویش نداشتی  
یا هم و آنجناب چنانچه جوع و ما میگفت اشبع يوما فی سفره و استعانه اذ جوع منور اللهم افی احوال  
من الجوع فانه یبکس الخیم و دعا بطلب عانیت بسیار میکرد و خیر ما و تبتم العافیة میفرمود و فقر برای  
خود و برای دوستان خود و دست میزدند او را فقر تقوی و سحر است اغتفوا خسا قبل خمس گفته اند  
عانت را از آنجا شمرده است حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام و السلام علیه بحالی حسیه من سوالی  
فرموده برای نجات خود و دعا بدفع برای عظیم نشود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا میفرمود برای

هر چیزی تا آنکه اگر شرک فعل شکسته شود برای درستی آن التجا بخدای تعالی باید نمود و حضرت شیخ علی بن ابی طالب علیه السلام  
 و السلام برای پلاک تبار کفار و عاگرد و بود و آنجناب را گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و بحق دوس که  
 قبیلکه از عرب است و از سبب بسیار سلیمان میگردد و دعای پلاک کن گفت اللهم اهدنا صراطک المستقیم عمل آدم  
 اهدای این از حد زیاد و میشود و در خیر خواهی آنها بود معذرا گاهی بغضب هم می آید و با بطلانت میگردد و اللهم  
 علیه السلام که در بر کشته شده اند و گاهی خود هم غمناک و در چشمها عینین میدیای نماز کشید و بر سر در پیشه  
 از اذیت و منع آب فرمود و شکرهای تفصیله بزبان می رسیدند تا آنکه از عطش درونی و پیش بیرونی پلاک گردید  
 صورت چشم در دنیا دیدند که از اصحاب نفس اعمال آنجناب کرده در یافتند که او صلی الله علیه و سلم  
 شبها با انواع مصاحبت هم دارد و نماز هم میگذارد و خواب هم میفرماید روزی گاهی صائم میباشد و گاهی  
 افطار می نماید این هر سه کس این اعمال را در مرتبه تفریط و استقلال زهد گفته اند و سبحانه و تعالی او را صلی الله  
 علیه و سلم ذنوب با قدم و تا آخر آمد زیده او را با کنار چه کاری گفت من ترک تاهل کردم و دیگر صیام  
 علی الدوام التزام نمود و سحر و جادوی سحر و جادوی اختیار کرد و آنجناب بعد اطلاع بر احوال این بر حال فرمود من غیب  
 عن سنتی فلیس منی و اشارت با اعتدال در جمیع احوال نمود و بعضی گویند که گزینی و صحرانشینی لازم میگردد و آنکه  
 رهبانیه و اسلام و علیک و بالسواد الا عظم و من شد شد فی النادی فرمایند انس بن مالک رضی الله عنه  
 میگوید در سال سیر انجام کارهای حضور آنجناب بود بودم در این طول مدت گاهی نفرمود که این کار چرا  
 کردی و این کار چرا کردی و روزی یکی را خواند او در نماز بود بعد فراغ نماز شد و وجه توقفت و تا آخر که نماز  
 بود عرض نمود فرمود نشنیده که او سبحانه و تعالی فرمود است یا ایها الذین امنوا استجبوا لله و للرسول  
 اذا دعاکم لایحییکم و روزی معاویه را طلبید گفتند در طعام خوردن است فرمود لا یلا الله یطانه پس  
 معاویه هر روز میخورد و سیر نمیشد چنانچه براتیان کارهای غیر عریضه و ترک کارهای مرضیه اغراض و اعراض  
 چنانچه بر ترک تحصیل ایجاب اگر چه تارک مشغول نماز و طعام بر آن تأخیر نکند و در وقت غرض است  
 میفرمود مردم را امر بتداوی میکرد و ما من دعا الا اولاد دعا الا السام میفرمود و در صحیحین با وجودیست  
 عن عائشة قالت قال النبی صلی الله علیه و سلم علیک و بالقیض التام اللبینه لایحییکم و قالت و کان  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اشتک احد من اهله لوتل البقرة علی الدار و یخفف منتهی احد  
 طرفه یعنی بخونش و غصب فرمود بر سارا بل سبت و غیره و تکیه او را در مرض موت بود و سبب فرمود

و زینت کرد و ذکر و تحمیر کرد که این همه را در دو کلمه تا آنکه میباید صلح بود برای اجرای حکم عالی صوم او بلند و شکستند  
 و امثال آن بسیار حکمت الهی از اقوال و افعال و احوال آن جناب که بعضی نسبت به بعضی تبعیض و تمایز دارد و نسبت  
 سجد تمیز فرموده برای اصلاح و انشراح و تقویة قلوب و تنقیح آن از مواد فساد و عیوب رسال و نمود  
 است و ذات آن جناب که بجای طبیعت عالم است درین واوی تمایز الایضار مرکب القوی تصرفی نماید هر چه  
 برای هر شخص مناسب تعیین میفرماید و سالیکن افضل الاعمال را بوجه مختلفه جواب میداد و شبلی یکی را بچ و یکی را بهما  
 و یکی را اطعام میفرمود و رعایت حال هر شخصی هر چه تمیزی و هر استعدادی مینمود و نفسی را فخر میبخشیدند داشتن است و  
 و عبودیت در بند دیگری بودن و تواضع فرود آوردن و پست دیدن خود است و چون اشیای ذوات  
 خود را هیچ ندارند نفس ذوات و صفات و افعال و آثار این نداشتن بقرائت است و او بهمان  
 تعالی ذات و صفات و افعال و آثار همه از خود دور شود و در و غنای مطلق لازم ذاتی او سبحانه و تعالی  
 چون اشیای که از جهت ذوات و صفات و غیره منسوب است و صفات ناقصه می باشد و نیست نابود و محض بود  
 و همه جهات نمودی و وجودی بعبودیت آن ذات غنی مطلق پیدا کردند و از بصورتی صورت گرفتند و مجرد و مقید  
 بحد و وقیو و حسی یا معنوی گشتند و در بند او سبحانه و تعالی درآمدند و بنده او شدند پس هر که خود را چنانچه در  
 ذات خود است معدوم و نابود یافت و نمودی و وجودی که وار و از پر او حضرت حق شناخت تواضع نمود و عجز  
 و بندگی بجا آورد زیرا که تواضع پست کردن خود است و پستی حقیقه همین غیبتی حقیقت است کسی که خود  
 را نیست و پست گردید و عبودیت و بندگی رجوع همه خود بولای خود است هر که همه خود را از ان او فسید  
 عابد و شاکر الای مولای خود گردید و مشهور است و در کتب مسطور حال حا و علی بنیدنا و علیه الصلو و السلام  
 و بعضی مناجاته بکیفیتها شکر و الشکر من نعماتک یوجب شکر الخ و هكذا الی ما لا یتناهی فاعمال  
 الله تبارک اذا علمت ان کل ما یتک من نعمته فهو منی فقد اذیت ما کان علیک من الشکر حقیقه عبادت  
 و عبودیت و ایمان و احسان همین است توجیه در حال قیام عسوة بسومی بیت الله صورت توجیه الی الله است و  
 فرود آوردن رکوع و سوره زمین نهادن در سجود صورت تواضع حقیقی و پست کردن و نیست دیدن خود است  
 و سر و تعیین مکان برای آنکه متوجه الیه و سجود الیه بود و اشارت بسومی عدم تعیین اطلاق متوجه در سجود  
 حقیقی تا همه جهات و جوانب بسجود و معبود و شکر و لله الشکر و المغرب فایده توفیق و وجهه الله اگر شکر و شکر  
 شکر با موثر به معبود و عبادت آن ذات مطلق مقینه بختی میگردد و هر که خود را همه آنچه دارد و نابود دارند و بود و نبود

خود را از او سبحانه و تعالی شناسد از حلقه بندگی بیرون بیرون و کافر و کافری نعمت میشود و هر که الحمد لله رب العالمین  
در نماز بخواند و همه خود و غیره خود را بفعل و وجود او نمیداند بر نعم و بفرم او لفظ بیعتی است و خداست آن  
به و وجه است یکی آنکه لفظ الحمد سر او وقت تکلم آن نمائند که بر زبان چه میآید بسبب اشتغال دل در امور لایح  
و این چنین نماز باید که بشاید نماز سگاری بوده باشد که او سبحانه و تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة  
والتوسکات حتی تعلموا ما تقولون فاعلم ان ذواله ان مثل سگاری نمیدانند که بر زبان چه میگویند بعضی از  
مناقضین مجلس آنجناب حاضر میشدند و در لهامی اینها از شرف حضور غایب بود و کلام آنجناب بگوش آنها میرسد  
و سموع آنها نیگروید که بعد برخواست از صحابه می پرسیدند اکنون چه سخن گفته بود و منهم من لیستم اليك حتى  
اذا خرجوا من عندك قالوا للذين اوتوا العلم ماذا قال اولئك الذين طبع الله على قلوبهم واتبعوا احوالهم  
بصورت تمام چشم و گوش سجان و بهوشش دارند لهم قلوب لا يفقهون و اولهم اعین لا یبصرون بها و لهم  
اذان لا یسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هو الغافلون و در آنکه برانچه واقف حاضرند  
و آن در حق عالم بالوضع مستلزم و تصور و ادراک مدلول است لکن تصدیق مدلول آن که رجوع جمیع اشیا بدو است  
و صفات و افعال و احوال با او است سبحانه و تعالی ندانند هر که بتواضع خود را بیست ندانند نیست بر زمین و در  
در کوع کردن و سرفرو و آوردن و در سجود سر بر زمین نهادن پیش پا خورد و خمیدن و پر و تواندن و شکیبایی  
که بود ای کل شیء هالک الا وجهه خود را و جمیع موجودات را معدوم بنشد و بیوای و ما بکون من نعمته  
الله همه خود و غیر خود را از او سبحانه و تعالی و اندیس در اشیا و وجهه است جهت عدیته و آن ذاتی اشیا است و جهت  
عدیته و فقر و تواضع همین است موجودیت و آن غیر ذاتی آنجا جهت مصدریت آثار و جهت الوهیت و جهت غنا  
این است در صورتیکه بی محتاج بدیگری کرده و مثل احتیاج شخصی بقدر او و جهت محتاج و محتاج الیه بودن جهت  
موجودیت نخواهد بود که آنجه استغنا است که منافی اقتضای احتیاج است و جهت معدومیت نیز نمیتواند بود  
که هر دو از جهت فقیر اند و فقیری پیش فقیری چرا دست طلب کشاید و رفع حاجت آن ازین کجای بدیسی  
جهت محتاج بودن جهت عدیته است که اقتضای همین است آنچه از غذا و درواست و مطلوب است اگر خود بیست  
دست احتیاج بسوی دیگری چرا بر میداشت البته بودن جهت موجودیت و الوهیت و مصدریت آثار است  
اگر وجه مطلوب خود را در آن نمیدید روی خود بسوی آن نمیگردانید در حدیث شریفی در صحت همین است  
ما من یعیب الا و فی ذرته شیطان فاذا ذکر و السوا لله عزوجل اذ انکبوا کما امرک الله علی ان یخضعوا

که نفع کوفته تا چهل انده من و جل قابض لیل ذکر است و آنها مفید تصدیر یعنی وقت نشستن بر محل فکر کنید او سبحانه  
 تا در آنکه بر او شکر شمارا در سجانه و تعالی نه احدی غیر او اگر محل را در محل و فعلی میبود بهم حصر قصر میبود و چهار  
 بی وجود و شکر دستاوست سجانه و تعالی اگر و گذار و بر زمین مردم نخواهد بود و سوار پیاده گردیده بسوا  
 نباید بنده را باید که احتیاج خود را بهر که باشد از آثار عبودیت و بندگی و فقر خود و فقر و محتاج الیه خود را تصدیق نماید  
 هر که باشد جهت الوهیت را بنده جامع که بسوی مطعم و غذا میروود و مریض که بطرف طبیب رود و او امید و دور  
 محتاج مطعم و ساقی و شاقی آنها است سبحانه و تعالی الذی هو یطعمنی و یسقیانی و اذا مرضت فهو یشفی  
 و کون تعظیم مظاهره را باید آورد که ظاهر تعظیم نصیبه ظاهر میشود و حقیقه آن در حق حقیقه میروود جناب جامع حقیقه  
 و شریعتی تعظیم بعضی اشیاء فرموده است مثل ابوبن و قرین و بکریم خبر بر تعظیم نموده است چون علت  
 تعظیم اینها احتیاج باینها است پس علت را هر جا که متعدی باشد تعظیم از الاری است بعد در او حق آن نماندگی  
 را که او سبحانه و تعالی که بهترین دیدنی داده است کفش خود را که قبذل ترین اشیاست همیشه زیر پای پادشاه است  
 و چون محتاج الیه را که استحقاق تعظیم دارد و در آن بلا غلط نموده شکر آنرا شکر میدانند تعظیم ابوبن و قرین مظهر است  
 اما کبر خود فعلی ما رواه ابن ماجه بسنده عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل النبي صلی الله علیه و سلم  
 البیت فرأى کسوة تنفاه فأخذها فصیها ثوبا کلها وقال یا عائشة اکرهی کرمها فانها کانت من قوم  
 قط فعاتت الیهم حملت به بانوا شتن بر خود است که بیهوشی و العرش همچون او از او هر چه معنی است و بر این تعبیر  
 است و محل بسوی او سجا و مثل اسباب اطعام و سقی است و گاهی بعضی بار کردن چیزی بر چیزی یعنی بسبب سجا  
 و بار برداری و دیگری شدن چیزی آید که یکی و الذین اذا ما اتوا لکم لکم قلت لا اجد ما احلکم  
 علیه باین معنی است ظاهر آنست که این معنی مجازی باشد قبیل اسناد فعل بسوی سبب در حدیث مذکور این معنی صحیح  
 می آید و مفید بر معنی هم میشود که مدلول آن حصر اسباب است و سببها اسباب است و قول آنجناب صلی الله علیه و آله  
 و سلم ان الله حدک که بانی موسی و غیره فرموده بود اگر چه محل هر دو معنی است لکن مجاز را انجا بر همان بر  
 حقیقت است خصوصیت قصد و التبران دارد نفوس بعضی از آثار آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم نزد ام  
 المین رضی الله عنهما بود که صحابه با وجود آنکه خود با هم از آثار بودند زیارت آن میکردند حضرت صدیق  
 و حضرت فاروق رضی الله عنهما خود ام المین را که عنایت خاص آنجناب مراد بود از جمله آثار میگرفتند  
 و زیارت او میکردند علیه سجدیه مرصده آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم و قیامه نزد آنجناب آمده بود در ای

مبارک گسترانید و اورا بالای آن نشانی پس هرگاه در عهد شیخین حاجتی آوردی هر کدام برای متابعت  
 تعظیم آزار نبوی علیه الصلوة والسلام همان عمل کردی و فی الشفا روی صفة بنت محمد لا قالت کان کونی  
 بخند و ده قصه فی مقدم راسه اذا قد وارسنها اصابت الارض فقیل له لا تخلقها فقتال لو اکملها  
 و قد بها رسول الله صلى الله عليه وسلم بیده و کانت فی قطنسوة خالده بن لید اشعرت من شعره علی السلام  
 فقتلت قطنسوة فی بعض الحروب فشد علیها شدة الکر علی اصحاب النبى صلى الله عليه وسلم کثیرة من قتل  
 فیها فقتال لو افعالها بسبب القطنسوة قبل لما تصدده من شعره صلى الله عليه وسلم ثلثا لیسلب برکتها  
 تقع فی ایدی المشرکین و بلغ معاویة ان کالس بن ریحان یسبوه برسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فلما دخل علیه من باب الدار قام عن سریره و تلقاه و قیل بین عینیه و اقطعه المرعاشه فیه صور  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و نقل عن الا و ذاعی انه قال دخلت بنت اسامة بن زید صاحب  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم علی عمر بن عبد العزیز و معها مولى لها تمسک بیده و اقام  
 لها عمر و مشی الیها حتی جعل یدها بین یدیه و یداه فی شرایه و مشی بها حتى اجلسها علی مجلس  
 بین یدیه و عاتقها فاجتهد الا قضاها روی عن عبد الله بن حسن بن حسن قال ایتت عمر بن عبد العزیز  
 حاجة فقال له اذا كانت الحاجة فارسل الی اذا کتب فانی استجی من الله ان یرشد علی بابی و رای  
 عمر محمد بن اسامة بن زید فقال لیت هذا عندی فقیل له هو محمد بن اسامة فظا طار الله فصر  
 بیده الارض و قال لو رآه رسول الله صلى الله عليه وسلم لاجده و رای ابن عمر و اضعا یدیه علی  
 وجهه و کان ماله رحمہ الله لا یرکب بالمدینه دابة و کان یقول استجی من الله ان اطاء  
 تریه فیها رسول الله صلى الله عليه وسلم یخاف دابة و ذهب للشافعی کما اکثرا کان عنده  
 فقال له الشافعی امسک منها دابة فاجابه بمثل هذا الجواب ما شرع من حرم کرم و حرم  
 مدینه و نفاخر شیخین سجدا کرام و سبحا النبى علیه و علی آله الصلوة والسلام و سجد  
 قبا و غیره اما کن در کتب مسطور است که حضرت عمر رضی الله عنه مناجات میکرد و اللهم اذقنی شهادة  
 فی سبیلک و اجعل موتی فی بدنة رسول الله صلى الله عليه وسلم و سلوا سوا سوا سوا سوا سوا سوا  
 حالت صلوة که معراج المؤمنین است و سبیل ترقی و عروج الی رب العالمین که است فرمود در بدنة  
 رسول چه که در حجة خالصه اوصلی الله علیه و آله و سلم مدخون نمود و سابق از ابن عباس مذکور شد که حضرت

فاعلی کریم الله وجهه و قتیله عمر رضی الله عنه بر خبانه نهاده بودند میفرمود و رحمت کند ترا الله تعالی بدستی که من  
 بر آئینه امید دارم که گرداند ترا الله تعالی با و صاحب تو برای آنکه بر آئینه من بسیار بشنودم رسول خدا صلی  
 الله علیه و سلم بودم من و ابوبکر و عمر و کرم من و ابوبکر و عمر و فتم من و ابوبکر و عمر و داخل شدم من و ابوبکر  
 و عمر خارج شدم من و ابوبکر و عمر این روایت حال حیات و زمان مقام بود و همچنین بعد مات حالا هم زبان  
 حال گویاست که مقبور شدم در این حجره من و ابوبکر و عمر و فتم من و ابوبکر و عمر و فتم من و ابوبکر و عمر و فتم من و ابوبکر  
 و عمر صحابوات الله و سلامه علیه و علی من حوالیه و علی من یتیمی الیه از مشاهیر شهاب انجمن صلی الله علیه  
 و آله و سلم بدر واحد است او سبحانه و تعالی در حق اهل بدر بزبان حبیب خود که کالم بدر بین النجوم بود فرمود  
 اهلوا ما شئتم فانی قد غفرت لکم بزرگان که سامی بد بیان را که تفصیل آن در صحیح بخاری و غیره مذکور است  
 برای حال مشکلات و دفع معضلات مجرب نوشته اند جبرئیل از جناب رسالت پرسید شما بدریان را چگونه میدانید  
 فرمود و افضل المسلمین جبرئیل گفت ما نیز فرشتگان را که در بدر نازل شدند بودند همچنین میدانیم یعنی افضل الملائکه  
 و او سبحانه و تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم شیی قبل انتقال و ارتحال حکم کرد تا با بدر رفعت و عا در  
 حق شهدا نماید اشغال فرمود بعد معا و وقت از آنجا صدامی طاری گردید سر مبارک بصحابه پیوسته بر سر شریف  
 شسته فرموداتی بین اینها بگو فرمود و انا علیکم شهید و ان موعدکم الحوض ذاتی انظر الیه و انا فی مقامی هذا  
 و انی لست انشی علیکم ان تشرکوا و لکن اخیست علیکم الدنیا تا ههنا فیها فقیر که بزیارت جبرئیل اصد رفت یکدیگر  
 غلاف قبر شدند است و خویش بجا و رت آن قبور شرف محبت و محبوسیت حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 و خاک آنجا که قدم زنی سرسوزان دین و سایر مجاهدین تو تیا گردیده با خلائق یا قوت خون شهیدان  
 حاصل آنچه شده بود سر شریف علی و دیده کلیل شود و نموده او سبحانه و تعالی در حدت بصارت و بصیرت  
 بیخواب و کشف غطاء عطا فرمود و اعظم انوار و مجمع اسرار اوست صلی الله علیه و آله و سلم و غایب  
 این عمر و سیت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ینار قبری و جرت له شفاعتی امام مالک رضی الله  
 عنه کرده سید است قول مردم را از ناقد النبی صلی الله علیه و سلم در وجه کرامت علمای ائمه است اگر سب  
 از این چنین گفته شود از عمر فقیر مستحسن بنمایید که صاحب منصبیت و رسالت و حقیقت تحقیق و نور روح اوست  
 صلی الله علیه و آله و سلم و تقدیم او و نموت او بر آدم و عالم تمام از آن رسالت از و صورت و جسد و بدن پس  
 در حال حیات که صحابه زیارت او میکردند صلی الله علیه و سلم آنها را هم چون زیارت آن و بدن حاصل میشد زیارت

در کرامات و معجزات و در فضیلت و در جلال و در کبریا و در عظمت و در شرف و در کرامت و در جلال و در کبریا و در عظمت و در شرف

و در کرامت و در جلال و در کبریا و در عظمت و در شرف و در کرامت و در جلال و در کبریا و در عظمت و در شرف



حقیقه و نور و روح و نسبت زیارت پریشی و رسول کرده نزدنا انبیا و نزدنا الرسول صلی الله علیه و سلم میگفتند  
و بعد از آنکه آنهم حقیقه نخوی از حیات است بر مبارکت بجای بدن صورت آن حقیقه و عن آن روح و نور  
گروید پس باید که چنانچه در حال نخواد اول از حیات نزدنا ابدان انبیا و جسد میگفتند در حال نخوتانی از حیات انبیا  
صلی الله علیه و سلم نیز نگویند در حدیث شریف وارد من ادنی بعد موتی فکانا زارنی فی حیات خود او  
صلی الله علیه و سلم نسبت زیارت که بعد موت است مثل زیارت که در حال حیات است بسوی خود بناید و حکم  
تسوی بین الزیارتین بفرماید آری او کلام تشبیه پس برای بیان تمایز هر دو نخوی حیات است در ترتیب احکام مثلاً زیارت  
او در نخواد اول نسبت محبت و مصداق رویت او صحیح روایت از و صلی الله علیه و سلم بخلاف زیارت  
او در نخوتانی که زیارت را صحابی و زانی او صلی الله علیه و سلم نمیتوان گفت چنانچه رویت و استماع کلام در حال  
شام از و علیه السلام و السلام اگر چه رویت است بنظری حدیث که شیطان مثل با و علیه السلام و السلام  
نمی تواند شد لکن موجب اثبات محبت و مصداق اخلاق رویت و صحیح رویت که احکام شرعی بر این ترتیب گردد  
و تخصیص و تبیین و نسخ احادیث بان کرده آید میشود و رویتی که در اینجا اطلاق می کنند یعنی رویتی حکمی است  
یعنی رویت یعنی آثار امام بلکه روایت که است اطلاق فقط زیارت هم آمده است و در جیش کثرت استعمال این  
لفظ است در موتی و حیات انبیا با حدیث ثابت است عموماً پس نمی بینیم بطریق اولی خصوصاً در اینجا و دیگر  
برای که است نزدنا انبیا و سلم معلوم شد که لفظ زیارت با وجود کثرت استعمال در موتی چون بسوی قبر  
نسب کرده و در حدیث قوی تر میشود و کتب حدیث شریف وارد که این نسبت زیارت پروردگار خود کنند پس نگاه این لفظ  
در حدیث استعمل شد پس در دیگران بطریق اولی با جمله زیارت او صلی الله علیه و سلم در صحیح مذاهب نظر بر آنست  
که مؤثرین صحیح یعنی بعضی کرده اند بدرجه و جوب یا قریب آنست پس در ذمه عشق و محبت بلکه در عقیده  
عقل نیز فرض کن عقلی که غیر نفسی بقتاده عقین است حقوق مصطفوی اگر چه تفریح است بر حقوق الهی با اعتبار  
تحقق لیکن حقوق الهی تفریح بر حقوق محوی است با اعتبار علم پس چنانچه الله علی الناس جم البیت است اللبیب علی  
اناس جم البیت و چنانچه او سبحانه و تعالی تعلق بمثل وی کیفیت بیست خود و وارد و جیب او را نیز تعلق خاص است  
به بیت خود که حجره و قبر شریف است صلی الله علیه و سلم در ایام فتنه حره که در مسجد انبیا صلی الله علیه و سلم  
چند روز نماز کسی نخواستند مردم آواز نادان و اما است از حجره شریف میشنیدند چنانچه در کتب روایت شده بعضی  
علماء زیارت آنجا از طول قیام در آن مقام و از اجتماع و از دعای مافعی می آید و بعد از آنکه از آنجا و بیعت

در غیاب تسکین نماید و اتصال و قرب و مس قریب است که او این مدارند تا آخر زیارت شریف از ادای مناسک مستحسن  
می پندارند چون احادیث مرویه و غیره و در ولایت بر فضیلت زیارت وارد و اقل از هر چه استجاب استخوان  
شود اندر بود و تطویل و تکثیر و استحباب و مستحسن و حتی که بعضی تبرک امریکه مامور بود و نبود و باشد استجاب استخوان  
و بود و سعی احادیثی که بمقصودین من لویز بقدری فقد جفائی وارواست عدم زیارت مذکور و مستحب و ادنی منزل  
آن که است است و تقییل و تقصیر در فعلی که عدم آن کرده باشد عالی از شایسته است نمی تواند بود که تقییل  
در آن قریب بگردد است و آنهم تقریباً و حکما کرده و حدیث لا یقبلوا قبری سجداً و لالت بر منع از طول  
قیام ندارد و در بیان منی آن میتوان گفت که قبر شریف از جمله مکانست عید از اجزای آن و منی با آنکه این  
مکان را آن زمان نماند یعنی ندارد پس خدمت و مجاز قدر یعنی قبر مثل کجا عید که بماند و عید گاه است از آن  
زیارت قبر مثل روز عید کنید یعنی با اسباب نیست که از لوازم و مراسم عید است لهذا عید جمعه را که در حکم عید است  
یوم الریثه بنا بر عید یاد که نیست مگر در تبرین امور نزد آن جناب بود بلکه خوف و خشیت و اعتدال و تضرع  
و خشوع و بر حوج و انکسار زیارت نماید و آنچه انام حسن و ارام زین العابدین مرویست که چنانچه در قبر  
مبارک استاده و پدید شمع فرمودند شاید اجتماع آنها بر غیر وضع مستحسن بوده باشد یا در آن باشد چنانکه بعضی  
نوشته اند تقییل در زیارت من مثل عید که در سالی دو بار می آید کنید و برای اثبات قرب اتصال و مس قریب است  
بعضی زیارت اعرابی در زیارت حضرت بلال استدلال میتوان نمود از علی ابن ابیطالب مرویست که م السلام  
که در حوی اعرابی پس از سه روز از آن فین آن جناب آمد و خود را بر قبر از آن خاک معطر آن را بعبود و جیب  
خود ماسخت و گفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از چه آن گریه است و روان خود  
اذ ظلموا النفس حوجاً و اذ فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجه الله تو ابا دجما از قبر شریف  
آوان می بر آمد قد عقرک و از ابالی در دام مرویست که حضرت بلال رضی الله عنه در شام خواب دید که جناب  
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم او را میفرمایند این چه جفاست که میکنی گاهی زیارت نمی آئی حضرت  
بلال همین که بیدار گردید رخت سفر بسوی مدینه کشید چون بقبر شریف رسید زار بگریست و در خود  
بر تکان مایید در همین دنه حضرت بلال با عت حکم حسنین ادا در مسجد النبی پس از انتقال آن جناب گفت کیا  
شیخ صورتی قیامتی بر بلال مدینه قائم گردانید این دو واقعه از دو اصحابی که بحضور صحابه کثیرین غیر تکبیر بوقوع آمد  
و در شاهد عدل است بر جواز اتصال و قرب و مس قریب شریف صلوات الله و سلامه علی صاحبها و علی صحابه و علی

استدلال زیارت قبر شریف بصلوات

من حواله آری **بسم الله الرحمن الرحيم** و نماز بعد بعد و اشتمد غضب الله علی قوم اتخذوا قبورا بئنا کما سجد  
ولالت بر منع سجد و زود چنانچه کلمه روشن و کلام اشتمد غضب الله آه قرینه بر آنست نه ولالت بر منع مس و تقبل  
و اتصال بر منی داد که مس و تقبل حجر اسود و ایدری طلا شروع بود و تقبل قبر افضل العالمین ممنوع مرویست که این  
عمر رضی الله عنهما مس منبر شریف نشیند و دست بر روی خود مسح میفرمود یقین است که نسبت قبر شریف نبوت  
سبارک اقرب و اقوی است از نسبتی که منبر شریف بذات مبارک دارد و نیز مرویست که بر روی روی خود  
بر قبر شریف نهاده بود مروان گردن او گرفته برداشت و گفت هیچ سیدانی که چه کار میکنی آنرا گفت در بری  
نموده ام قبر رسول خدا است **صلی الله علیه و آله و سلم** و من شنیده ام از رسول خدا **صلی الله علیه و آله و سلم** که فرمود  
بگردید برین و تکیه تا اهل رسید اینجا تا اهل باید کرد و انصاف باید فرمود الا کتب اشباع قول و فعل غیر صحابی است  
که آنم مثل مروان بوده باشد یا قول و فعل صحابی که صحبت او از قول او **صلى الله عليه وسلم** صحابی الله علیه  
و سلم معلوم میشود حاضران وقت کسب اوست بصحابه بودند و نیز در آنها و غیر آنها میگردند و نگار معاصی بر او نموده  
خصوص مروان که معارضه و مناقشه با او بود از حدیث شریف معلوم میشود که سبب زیارت ائمه با و عزت قای  
نمود سرور میشود سرور کردن قلب مؤمن اجر می که دارد از اکثر احادیث ظاهر و پدید است پس سرور کردن  
قلب و **صلی الله علیه و سلم** که قلب عالم است سرور و کلوب سبب عوالم و اکثر در این سرور موجب کثرت فضلی  
که خارج از حیطه محصر و شمار باشد تواند بود و **صلی الله علیه و آله و سلم** بقصد خاص در رفتی و رحمتی که بر زمین  
وار و چنانچه لول کریمه است و ترک زیارت را جفا فرمودن نیز با اقتضای حرص و رافت و رحمت او است  
سیری و خوشنودی او **صلی الله علیه و آله و سلم** بحر سلام گفتن و روگردانیده رفتن شکرانه بود و آنجانب  
که زیارت اهل تعجب رفته بود و القدر تطویل در و عاف فرمود که مولای او **صلی الله علیه و آله و سلم** ابو موسیبه  
که همراه بود تمنی میکرد کاش دین مردمانی بودم تا مشمول فیض این دعا میشدم پس تطویل در زیارت  
سنت نبوی است **صلی الله علیه و آله و سلم** آنچه آنجا فیض رسائی بود و اینجا فیض سائی گفت و گو در منع  
و حجاز مس و اتصال مناسب حالتی شنیدیم بود و اسحال که میلوته چندین حسب بیان آمد و احتمال مس  
اتصال نماند سخن در غیاب بر خلاف حال و نقل است اما علمای که با استجاب تقدیم او ای مناسب حج زیارت  
آنجانب قائل شده اند و در این تقدیم نه تقدیم کعبه است بحسب اشرف و التمس له عذر الله و آنجانب زیارت  
کعبه اگر چه متوجه الیه بنده است لکن مناسب آنجانب متوجه الیه چنانچه میفرمودند است او بجهت و اعمال آنجا

توضیح روی زیارت ائمه

نسبت تطویل زیارت نبوی

تشریف تو به الیه بودن توجیه شریف او صلی الله علیه و آله و سلم عنایت فرمود در کتب سجد و آیه شکران برای رضا او صلی الله علیه و سلم کرامت نمودند و در نقل جبهات فی السواء و تلویذ ک قبله توضیحات بسیار در کتابت حدیث شریف خدا بر بود و در حال حکمت تصدیق می سجده کنی که بجهت آن مبرور تان و آنکه حج فرض الهی است و وقت آن تنگ لهذا اصولیان وقت آنرا شکل و بنامند و در صورت تقدیم زیارت شریف اگر بحیولت عوارض و موانع زیارت بیست اند و ناسکت دیگر فوت شود پیش از حلول مهال قابل بحضور با نیت رود با قدرت بر سکونت سال تمام با طاقت بر مراجعت بسکون تمام نیاید مشغول الذمیر می ماند و اگر او سبحانه و تعالی او را و بعضی از اعمام کبار چون الامام موق فرموده اند اینست بقول امام اعظم بیان تفصیله در و شهادت قسم خواهد بود زیارت شریف با وقتی بعین نیت بعد از ای فریضه و ربانی از ضیق وقت کسب خاطر آنرا نهمی خواهد حاصل شود و اندک چون انکس با مانع حج از جهت زیارت حبیب و صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمد و آن طاعت و اطاعت او بود و صلی الله علیه و آله و سلم و اطاعت او سبحانه و تعالی است پس بر جوار آنکه در دست این کس باشد و در وقت وفات وقت فریضه حج بشما فوت وقت هر از حضرت علی کرم الله وجهه که تفریح که آن کتاب سربار که بر زانوی او نهاد و امتزاجت فرموده بود از جمله عبادات و مصدر خوارق عبادات شمارد و اما استشفاع است بقبر شریف او صلی الله علیه و آله و سلم برای حصول بارک و دفع ملمات معمول بر طرف و خلف است اکثری قائل بحوال استعانت اهل قبور اند از انبیا و اولیا و صلحا از امام شافعی مرویست که قبر حضرت امام موسی کاظم برای حصول مقاصد خاصه اکسیر دارد و بعضی که تجویز این معنی میکنند قبور انبیا از ان استثنای کرده اند و در بنای آیات و حکایات آورده اند سهودی از بعضی زبان انی شیبیه و آیت کند از مالک الدرو و آن خازن عمر بر و رضی الله عنه که بر دم قحطی رسید پس آمد روی سوی قبر نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا رسول الله استغنی لا متکنا فحقه هکلی پس دید رسول خدا در خواب که میفراید بر و نزد عمر پس بخوان از من سلام و خبر کن او را از عمر بسقون در روایت میکنند که گفت امام ابو بکر ابن المقری بود من و طبرانی و ابو الشیخ در حرم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گرسنگی در اثر کرده بود چون وقت عشاء حاضر شده هم قبر نبی صلی الله علیه و آله و سلم را و گفت یا رسول الله ایچو و پر گشتم و ختم و ابو الشیخ و طبرانی نوشته بودند پس حاضر شد علوی و با او و غلام اند با هر یکی زینبلی که در آن خبر بسیار است پیش منیم و خودیم و ایچو را قیامند زودا بگذشت و گفت ای قوم آیتشکایت کردید و پیشوای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

استغنی لا متکنا فحقه هکلی

که در احوال ائمه علیهم السلام و در خواب پس فرموده مرا با آنکه نیزی بسوی شما بروا شسته بیارم و روایت میکنند از  
 ابی الجاس بن نفیس المقرئ الضریانی جنت ثلاثه طعام بالمدينة فحنت الی القی فقلت یا رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم جنت ثریب فحنت باریه و کفنتی و جلیها فقلت بها الی دادهما فقد استانی بخبر و غیره و ما  
 و کانت کل یا ابی الجاس فقد امرن بعدن اجدی صلی الله علیه و آله و سلم و متوجهت الی نیت الی نیت و یروا  
 میکنند از ابوسلیمان و او و شاذلی که اکثر آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم برای سرانجام حوائج حاجت طلبان  
 فرستند خود را میفرمایند خصوص وقتی که مطاوب طالبان طعام بود باشند زیرا که از اخلاق کرام است نبوی  
 طعام برای ضیف بدست خود میدنایند یا کسی که بجای اجزاء اعضا می نمایند و روایت میکنند از ابو  
 سعید اشجلی که امیری را مرضی عارض شد که اطباء از برای آن غایب بودند پس نوشتند و نیز از طرف او کتابی  
 بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای استشفای آن خوانند از آنکه بر شریف است پس صحبت یافت پیاده در مکان  
 خود همان زمانی که خوانده شد کتاب او بر شریف است صلی الله علیه و آله و سلم و از ابی عقیقه روایت میکنند که حاد میگفت  
 دیدم ابو سخیانی را و او شیخ او بود که بسیار پناه بقبر شریف میگرفت و بسیار میگرفت یا اگر با الخلق  
 لی من الذی به سواله عن دخول الحادث العجم و قتی که فقیر را مسامحت و مساعدت عنایت الهی زیارت  
 جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم شرف آورد فرمود و دل تمنی آن شد که در روز شنبه مبارک صیبه  
 خدای تعالی و تبارک و تعالی باید شود و مردم آنجا بر طبق آنچه علماء در کتب نوشته اند دانم آمدند که زیارت از دو  
 کردن و صلوة و تسبیحات از سلامگاه بجا آوردن الیق و اوفق با آداب آنجناب است گشتم نجاست آلود  
 ملاقات ظاهر مطهر ضرور خود را بهر وجه که میتوانم تا بساحل دریای رحمت الهی میرسانم شاید بگویش  
 دریای رحمت موجی سر بر زده مرا ازین برده در دریا اندازد و از نجاست زلزل و خصوص وجود  
 که لا یقاس به ذنب در شان آنست پاک سازد و از آداب زیارت است که ملاقات با اصحاب مقبور در  
 حال حیات بوضعی که فیما بین بود همان عنوان زیارت آنها بعد مات باید نمود و سیرت آنجناب در  
 خرد اصحاب بمقتضای خلق کریم و بیوای و اخفض جناحك للمومنین تمام انبساط و اختلاط بود و استخوان  
 که رسم اعاجم است در نظر آنجناب مکره میشود و از نزی این مردم بسیار منع میفرمود و روزی آنجناب  
 دست ابوهریره بدست مقدس گرفته سخن کرد و میفرست ابوهریره است دوست خود کشیده مختلف  
 گردیده بود فرصتی حاضر شد آنجناب از وجه مختلف پرسید گفت یا رسول الله جنابت اعظم دست خود را

دست مقدس کرده پنداشتم زفته غسل کرده اندم فرمود سبحان الله المؤمن لا يتخس من ابوك عليه را اگر چه پیش  
 ابوی هر چه دولت و دوستی داون بسبب بعد زانی از دست رفت لکن از وصول بقرب مکانی هر قدر که ممکن  
 الحصول باشد در تحصیل آن بخل و جان باید گوشت کتب هر چند بسنوخ آن جناب است لکن آن جناب راعی غم بود  
 و مایه نبی لا و قد کان راعیا میفرمود و کتب الغم مستثنی از کلاب است یکی از انصار را بعد موت در خواب  
 دید نماز برای عالم اخروی پرسید که گفت نسبتی که با رسول خدا داشته ام هر چند که گفته تو از ذوی القربانی  
 رسول خدائی گفت نه گفته پس ترا چه نسبت با آنجا است گفت نسبتی که کتب را با راعی میباشد و این کتابیه  
 لطیف است بحدی که از انصار که شتر انبیا و یاب کفار و نفع می نمودند تا آن جناب با مهاجرین از اصحاب پیوسته  
 اتمامی با سودند نسبت خود بستگت کردم و پس منقطع بر آنکه نسبت بسگ گوی تو شبلی ادبی در آخر رسائی  
 طالع تا آنجا که خدمت آن جناب میرشد رسیدم و بوصول در آن مقام و بدخول در دره و این خدام سرافشان از عرش  
 بالا کشیدم علماء از غیبی را که فرش حبه مقدس است از عرش عظیم هم اخفصل در آن گم گفته پس مجاوران خلدان  
 آنجا از طارا علی که حافین و صافین حول العرش اندا ولی و اعلی توانند بود و در آنوقت در کمال استراحت بودم  
 مضمونی موزون نمودم چون همه سودم برورش افتاد سر بر پای من بکین سرفرازیم حاصل  
 شد از پادشاهت با بجهت اسلاف رعایت خصوصیات و جهات بسیار میفرمودند و در هر جبهتی وجه مبارک  
 او را اصلی التعلیه و آله و سلم نظر می نمودند قلیلی از آن در کتب روایت و از روایات قلیلی بقیه معلوم  
 و از معلومات قلیلی که حاضر الوقت بود برای ادای شهادت احضار نمود و قلیلی بر کثیر دلیل است از جمله  
 حقوق محبت او صلی الله علیه و آله و سلم کثرت ذکر نام او است من اجب نشاء اکثر ذکر و نام او صلی الله  
 علیه و آله و سلم از جمله آثار او است و جهات ثری که با او بسخوی از عینیت و اشهاد دارد و خصوص قبول کسانی  
 که اسم را عین سبی میگویند و وجود لفظی شی را نوع ثالث از انواع وجود ویشمارند و بعضی از احادیث  
 که در فضائل بعضی اعمال تاخیر اثر یعنی اجمل دارد شده است آنرا بعضی علماء بر تقای نام و ذکر خیر محمول  
 میکنند ذکر لفظی حدیث الفقی و چون ذکر نام او علیه الصلوة والسلام مستوجب صلوة و سلام است  
 پس کثرت ذکر نام او علیه الصلوة والسلام مستلزم کثرت صلوات و تسلیمات میشود و آن بودای آن  
 اند و ملائکه تصدیق من الله اتمن سنت او سبحانه و تعالی و طارا علی است و بودای یا ایها الذین  
 آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یا ما اوسجانه و تعالی و منافع صلوة و سلام لا تعدوا التحصی است غیر

از جمله خصوصیات که در کتب روایت شده است

از جمله اذکار سه ذکر منتخب شمار کرده است یکی از همه اعلی است فکرا و سبحانه و تعالی خواه با اسم ذات که جامع هیچ  
صفاست خواه بنفی و ثنات که افضل الذکر در شان آنست و دوم از همه ادنی و آن ذکر نفس خود است  
و چون نفس غیر از عیوب ذنوب پجزی دیگر نداند پس ذکر آن غیر از ذکر آنست و استغفار و عنایت بر آن  
و اگر چه خواهد بود و تسوم اوسط است که سبب وسیله ارتباط و انحراف فیما بین اولی و اعلی است و آن ذکر  
آنجناب رسالت نهاده است صلی الله علیه و آله و سلم و مقاصدی که موجب تخصیص هر سه ذکر است در صلوة  
حاصل اولاد ذکر او سبحانه و تعالی است که مخاطب بطلب صلوة ذات او است تا یاد ذکر جناب رسالت صلی الله علیه  
و آله و سلم که خطاب صلوة برای او بود است صلی الله علیه و آله و سلم و تا نشاء توبه و استغفار زیرا که کثرت صلوة موجب شفاعت او است صلی  
الله علیه و آله و سلم و عنایت رحمت و مغفرت الهی که بتوسط شفاعت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و منی با او است توبه و استغفار  
بجسب آید در سنن ترمذی هر دو است عن ابن عباس کعب قال قلت یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک فیکم اجعل  
لک من صلواتی ما شئت قلت المراد قال ما شئت فان ادوت فهو خیر لک قلت اجعل لک صلواتی کلها قال  
اذ یکفها لک و یکفر بک فکف من تقیت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم تجلی اولی علی او سبحانه و تعالی است نور  
او صلی علیه و آله و سلم که آنرا اتم عقل نیز گویند و در آیاتی که در ادبیت این هر سه چیز وارد است با تمام یکدیگر  
تطبق در میان آنهاست بنده تجلی اولی وجودی او است سبحانه و تعالی پس فیما بین ذات او صلی الله علیه و آله  
و سلم و فیما بین ذات او سبحانه و تعالی بیخونی نیست که وساطت و رسالت را در آن گنجائی کرده باشد او خود  
واسطه و رابط است فیما بین حقیقه الحق و حقائق دیگر نقوشی که بر لوح علم کشیده اند و صوری را که بر صفحه وجود  
نموده اند می بخشیده اند هر در جمال با جمال او پوشیده بود بمتقنای با جهال خلایق التفصیل بوساطت تحریر و  
او هر یکی از دیگری علما و عباد انبیای حاصی نمود و امر کن که متوجه بصور علیه است بوساطت او که واسطه  
ذوات صورت نیز بود تبلیغ نیاید و صور که حقائق اشیا است بعضی از آن در همه عوالم بعضی در بعضی  
سبب قابلیت خود ظهور بنیاید پس او بصورت شهادی خویش چنانچه امر و ناهی بکن و لا تکن در عالم تعلیفی  
است چنانچه حقیقت علمی و تجلی وجودی و قلمی خود امر و ناهی است بکن و لا تکن در عالم تکوینی حقیقه او همان  
مدیئت فاکتبه کتاب وجودی است و همین است اشتقاق محمد و محمد و محمود و نام نهاده اند و او ای  
محمد بدست او داده اند و از جهت جامعیت مجموع کلام الهی است و متضمن کلمات ناخوابی که  
کریمه و لوان مانی الارض من شجرة افلام و الجور عدل من بعد لا سبعة الجور ما نصدت

و از اذکار سه ذکر منتخب شده

در دو دو جامع هر سه ذکر است

کلام الله بر عدم لایمندی آن گویا این واگای می بخشید و هر عالم از عوالم و هر چیزی از چیزیات بمنزله سورتی از سوره  
 وایتی از کتابت است و عین انبیا و رسل منزل آن در اصحاب بهم در وجود و تمام در علوم از کتاب فیضیاب  
 حدیث اوست علو اولین و الاخون تا قرین باب است یعنی طبعی که با اولین و آخرین داده و در هر  
 مراد زمان سابق بر اینها قبل ازینها داده بودند و تقبلیت ذاتی و زمانی با نسبت طبعی بسوی اولین تا آخرین  
 یک نسق باشد نیز حدیث دم و من و نه تحت لوانی نشانی بر کلیت و جامعیت نبوت اوست روز مشر  
 هر چیزی از انبیا همراه است خود پیشگاه حضور الهی چنانچه در اول حدیث است می آید پس همه انبیا مع حج  
 ام بسوی او می روند و زیر آن لو او در مقام است او قائم شوند و سبحانه و تعالی که حبیب خود را  
 صلی الله علیه و آله و سلم با حمد و محمود و سبحی فرمود چنانچه در کتب قدیمه و فوق العرش مکتوب است  
 است اشارتی است که بعد از تقیه قلبی ریاضت آن دو فاعل و جود آنها می توان شود معنی احکم قتیلتی لنت  
 و صیغه افعل که برای فاعل است فاعل در حدیث و فضیلت در نیابت منطوق کلام مصدر و قی که از زبان  
 بشریت او صلی الله علیه و آله و سلم بر آمده است لا احصی ثناء علیه لانت کما اثبت علی نفسک من مود  
 در ذات او سبحانه و تعالی و معنی هر چنانچه در شرح کتب حدیث مذکور است ذاتی است که در غایت مرتبه  
 محمودیت باشد علی بن التقیل للمبالغه و او سبحانه و تعالی انما لله رب العالمین میفرماید و اصل محمودیت  
 را در ذات خود محصور بیناید پس حضور با وجود بقدره قصونی بطریق اولی پس اگر ذات او را صلی الله  
 علیه و آله و سلم با ذات او سبحانه و تعالی بکمالی زیادت می بینی نبوده باشد اشد تعزیر لانه هم می آید باید دانست  
 که حقیقت همه اظهار کمال بوجه کمال در ذاتی متحقق میگردد که آثار صفات کمال خود را بوجود خود آرد که در آثار  
 و آثار بسیار می مثل دلالت و خان بر تار قطعی و عقلی است و کسی که صفات کمال او را بزبان بیان نماید  
 یا بچنان اذعان کند دلالت این بر آن محتمل تفاوت است پس او سبحانه و تعالی نعم و اناسی که کنای  
 و آگای که بعباد عنایت فرموده است و میفرماید و ایزمه عنایات را او سبحانه و تعالی چنانچه سابق شد  
 بتوسط او صلی الله علیه و آله و سلم بهم در عالم تکوین و ایجاد بهم در عالم تکلیف و ارشاد و بهم بوم  
 المعاد و ایضا و بعباد و ارسال بنیاید پس اینهمه عنایات محاببتی است که اظهار کمال است او سبحانه  
 و تعالی و اظهار کمال قریب و نزولت او صلی الله علیه و آله و سلم بر آن بیشتر و خیر که غفلت و غفلت بودین  
 اظهار و غفلت نیست پس او سبحانه و تعالی احسانه عاقد او احمد است فاعل در حدیث و در حدیث بر او سبحانه



بماده می که کامل و اکمل است از همه جمیع حامدین و او صلی الله علیه و آله و سلم و ساطعه و رساله طاهره و احد است مثل  
 در حادیه بیجا مدیکه کامل است در محبت و عبادت که با برای نعم و آلاء الهی نامتناهی حضرت الهیه که توسط وسیله جمیع او  
 صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است حمدی و ثناتی میگویند لسانی باشد خواه بخانی قوت او سبحانه و تعالی باین  
 بجز که نام آن خود او بود محمد و محمود است اصماته و ذات او صلی الله علیه و آله و سلم محمد و محمود و ساطعه و رساله  
 نور سوره و اصول و باب و تحمل و بیت الرسالت ایمان برب البیت است و بنیاد ایمان بر عشق و محبت است و بنیاد  
 و الذین امنوا اشهدوا ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله  
 با و صلی الله علیه و آله و سلم و طاعت و مثل محبت طاعت خدا است و مثل محبت طاعت او سبحانه و تعالی چنانچه  
 محبت آل و اصحاب بلکه کافه مخصوصان و مشربان آنجناب اظلال محبت آنجناب است و لهذا فرمود محبت این  
 برای خدا و محبت با آل بیت من بجز محبت که بمن است در محبت در حق اصحاب نیز آمده است باید دانست محبت  
 با او مبدله ذاتی است و محبت ذمی المبدء ببدء اربعه اتمت و احتیاج پس محبت او سبحانه و تعالی بسیار باغبانه  
 مبدیت به محبت عباد است که با او سبحانه و تعالی وجودی و نوری یافته اند تا چاره و احتیاج بسوسه او یافته اند  
 و همین میلی که از محبت احتیاج آنها با است محبت آنها با او است و مانند اینها نیز چنانچه محبت آنها با او است با آنها  
 و بنات از محبت مبدیت ذاتی است و محبت آنها و بنات با او است برابطه احتیاج خود است مفضل رضع  
 باشد شریک محبت طبیعت با او خودی پس که بی او نمی آید و نمی خشد و ازین محبت و حاجت برای آنکه بی او  
 شعوری و خبری ندارد و هر قدر که استعداد و استیلا و زیاده تر میشود و با تقدیر محبت که به تعبیر حاجت بود  
 منزل شده میرود و لکن محبت عباد چندا معنی تقرب و وصول با او اگر چه تکوین و توفیق الهی است لکن مثل  
 سایر احوال و افعال آنها قصدی و اختیار و اسباب است قوله تعالی ان کنتم تحبون الله اشارت با نذر و محبتی که  
 بر وجه کلیت در آید چنانچه از مثل لایوسن احد که حتی کون احب الیه استغاد میگردد و همین محبت است و  
 عباد و در تقاضا و از و یاد آن با یکدیگر تفاوت و تفاضل اند و در محبت سابق که طبیعی و بی اختیار می  
 است همه تساوی و تماثل و بر همین محبت لکن بشرط متابعت رسول که فاتبعونی دلالت بران دارد و محبت  
 الهی ترتیب میگردد و چنانچه بگوید الله افاد و آن میباشد در این محبت الهی غیر محبت سابق است که آن بی سابقه  
 بود و این سابقه عمل آن بعد فی است و این معاد می و آنچه در حدیث قدسی وارد است فاذا العبدین کنت  
 سمعه و بصوه و در شان همین محبت است همچنین آنها با با بود شعیر کحقوق آنها و این احتیاج آنها بلکه رجوع آنها

یا اینکه تفریب یا تشابه موجود و نفوس و اموال خود را بچسبید و مملوک آنرا میگردید و جناب و ان گسترانند و تو و آنها  
 بر خود واجب میدانند انانی غیر ذلک محبت ارادی و قصدی است غیر محبت سابق که طبعی و احتیاجی بود و محبت  
 محبت مستحق آنرا نیز میشود و بر همین محبت محبت دیگر از آنجا که ترتیب دیگر و که سابق بر سابقه و این سابقه  
 علی است و در سابق همه او را و متماثل بود و در این متفاوت است و متماثل او سبحانه و تعالی جل شانہ که همیشه و در نظر  
 است از جهت تناسب صورتی که بدین نسبت است نسبت خدا بعباد و نسبت با اولا و ثلثه که با او شکر و تقرب  
 نمودن انکه کلمه اولی و اولی است و اولی المصدور اشارت کرد با آنکه حقوق آنها هم همه را جمع بین است اولی است  
 صورت نمود و آنچه حقیقه ادرا فرموده لهذا اطاعت آنها در معصیت و سبحانہ ممنوع فی المشوئی للوای و تکرار  
 سر و سر می طغی یا کرماری تا شود بیدار او جوید خوری و گو گستره خفته باشد بجز در هر دو استمان بخندند  
 حق هزار این حکمت و نرساخت است تا که ما در تو محرم انداخته است پس حق برتر از ما بود و هر کس این  
 حق را نماند بر بود بلکه نسبت ذات او سبحانه و تعالی بعباد جامع النسبتین و ذات الهیتین است یعنی نسبت با  
 و نسبت بعبادت با تبار و نبات که با همه در اول الا و اول مرتبه شیونست اندر و اندر باج دارد و در مرتبه  
 حکم که اول مراتب ظهور است او سبحانه و تعالی حامل حقائق ما بود و مادر بطین باطن وجود او معبود گشته بودیم  
 و چون بود و خارجی خارج گشتیم داخل در حجر پرورش آدمیم طفولیت در نماحیت بالارسی است ترویج پرورش  
 او و انکی جناب اقدس میفرمود اللهم اکمل لی کلاءة المرضیع جناب رسالت جعل الله علیه و آله و سلم از همین  
 نسبت کنایت بقرابت فرموده است یا فی الخادی الرحمن الرحیم من الرحمن فقال الله تعالی من  
 و صلت و صلته و من قطعك قطعته فی عجم البحار الرحمن الرحیم من الرحمن ای قسایه مشبکه  
 یا شبانہ العزم فی قول حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام فی خطب انی ابی و ابیکو البعث  
 لکم الفاد فیها تا نظر محبت ببدیته است اندر دیگر اثر با خود شریک کرد و ابی و ابیکو بجای بر بنا و بر کم  
 فرمود و نقطه ای بر ذات او سبحانه که لم یلد او حد فمات او است با قیام شریک ببدیت مجاز اطلاق نمود  
 از بدیته حق سواد و تعالی حقیقی است و بدیته ابی مجازی لکن لفظ ابی که موضوع است باز ای بیدر  
 محترم و تفسیر صحیح است که ذات او سبحانه و تعالی مقدس و منزله از ان است اطلاق آنجا که باری ابد بود  
 مثل مخلوق در عید و غیره جوایح که در آیات تشابهات و ورود یافت لکن نصاری آنرا حقیقت نمید  
 بچایان الله و اجراوه گفتند و کافر گشته شد تا بجز همین از تشابهات قرآنی بعضی معنی ظاهری نمیدند و

که دیدند و آنچه از آنجا نقل شده است که یوحنا هر یکی از حواریین بود از عیسی علیه السلام سوال نمود و تو می گویی  
 قال ابن کثیر و امر بنی بکذا رنا ابا القاسم قال عیسی علیه السلام من انی یعتقد انی کلام الله فی فی و ان  
 الکلام الذی انکلم به یلیس من قبل نفسی بل من قبل ابی الخان من فی هو الذی جعل هذه و الا همان الی  
 اعلی من صدر فی با یوحنا فی ناظر بحسب ثانی است که او سجانه و تعالی سمع و بصروید و بطن و لسان و غیر  
 یگوید و این معنی را مجازا بجلول تعبیر نمود و اذعان است بیهوده او سجانه و تعالی بسوی خود علی وجه اختصاص قریب  
 محبت ثانی است و نصاری مجازین قول را بر حقیقت حمل نمود و بعضی مسیح ابن السیر گفته و بعضی نیز بحسب حضرت مراد علیها  
 السلام نیز معتقد گشته و بعضی بسوی جلول او سجانه و تعالی گفته سابق بحسب که طریق وصول گفته بودم و بحسب  
 عباد است یعنی ثانی در وصول عبارت از همین محبت قدیم یعنی ثانی است که راه قرب وصول نقش قدم  
 رسول است از اینجای بعد گاه در نظر داشته باشد تا قلم را قدم ساخته طریق قرب را بر او امی باشد و اقرب  
 بسجده باید بود بلکه چون طی و ادمی طیوی متعلق بر جلیین بود او سجانه و تعالی از مخرج نعلین فرمود و قطع  
 راه محبت با پای کیمانی دل است پس اینجا قطع کفش تن بلکه خلع انا و من باید نمود و طبیعت محبت مثل تقاضا طیس  
 جذبی و کششی دارد که نیا بین بنده و مولی با وجود ایندینا سببها نیست که آنرا اقرب و نصیبت تعبیر میکنند و چه  
 می آرد و در حدیث قدسی و اولاد ان العبد یتقرب الی بالنواقل حتی یحبته فاذا احبته کنت معه و چه  
 الخ و فی الصحیحین عن انس ان رجلا قال یا رسول الله متى الساعة قال و ما اعدت لها اقل ان  
 احب الله و رسوله قال انت مع من احببت قال انس فما رایت المسلمین فرحوا الشی بعد الا سلام  
 فرحهم بهما **تو کمال شوق را بین همه او شدم پس آنکه به تمام خویشتم را همه شب بیدار گزتم و موم و سپین**  
**زینجا سپین ترانه تن زد که بچند صحبت سپرازید که فتم فقیر در بعضی مواضع کشتش و جاد بجهت را معاینه نمود**  
**علم الیقین را بعدین الیقین بلکه بعضی الیقین سائیده است تا یکی از ان در معرض بیان می آرد و در پیشه**  
**در جهان آراد بود که با وجود غلبه غضب و جلال و التزام اثر و او اثر ان بر جان فقیر شخصی و التماس**  
**فاحس میفرمود که بعد از جمعیت خود از سفر اسوزن باقی مردم شنیدیم که پیوسته بهاء آمدن تعمیر می کرد**  
**بر او و حال تذکره آواز میگردست تمنا با پارافا و حکیم بقا خان که از معتقدان او بود و در برای تدبیر جرات فرمود و او وقتا**  
**شود و جلیا کرده میفرستاد چون مرض طول کشید التماس نمود که بخانه من نقلش کنید باید فرموده و ملاحتکه**  
**حوالی و وزانه و شبانه پیشتر اندک شد با جابت فرمود فقیرم برای پیادت بسیار انجامی شرت تا آنکه**

صحت یافت رسم تنهیت غسل صحت هم همانجا عمل آرند روز بیست و هشتم رمضان المبارک بود که از خانه بار اوده آنکه شب قدر در مسجد گذرانیده شود بر آدم رفته رفته بدر خانه یکم بقامت آن رسیدم بر مردم همراه ایشان غضب و غصه کردم من کجا میرفتم شما کجا آوردند آنها که همه جان آبا و یان بودند از کوه ها و دلتها تنگ واقف و راه جامع بر همه کس ظاهر تشریفته بر شمالت گراهی خود متنبه گردیدند و دل گفتند ایشان بنسایت الهی غسل صحت کرده اند و بدن ایشان خن و نیست عطف عثمان نموده راه مسجد پایدار گشت که ناگاه بنار اوده از دروازه بر آمد پرسیدم بنار کیست گفتند شاه عطار را بدیدم گفتند سبحان الله و اتقا الله و اجعون جمع بنار اوده نموده اراده مسجد فسخ کردم در شانی که همراه بنار اوده روان بودم چینی که او ایشان در حال صحت شنیده بودم بر او آید تکرار آن میکردم صحت همه نیشتم بیایا بسیر ترتم به با تو نشیت بودیکه و گنگامی و گور قتی و حالتی مستولی بود غالب که آن عزیزم حرم اینوا غده را پیش از وقوع مشاهد نموده بیت مذکور که حسب حال من و او بود خوانده باشد و الا آن عزیز از آدمم که بیت و غم غم خوانند نبود

سخت کشی که عشق دارد نگذاردت گریزان بنمازه گریانی بجز از خوابی آمد چون در این ایمان بر محبت است پس از یاد و انتخاص ایمان بقدر از یاد و انتخاص در محبت است ایمان اگر چه اعتبار کمال اولی که کمال ذاتی است مثل سائر ذوات و ذواتیات لایزید و الیه یخص است لکن باعتبار کمال ثانی که در مرتبه صفات است مراتب تزلزل و ترقیات دارد و یا ایها الذین امنوا امنوا و لکن ساعه فساد الان تورا یما نکت قست این دعواست و از

علاوات محبت سجده ای عمل و علا و محبت رسول او صلی الله علیه و آله و سلم محبت با جمعی او و عداوت با ندای او دست بیانی محبت با جمعی او شنید می حالا بیان عداوت با عداوت با بد شنید دشمن او سبحان و تعالی بخواهی حدیث قدسی ناد نشک فانها قامت معاداتی نفس تست و آن در حقیقه دشمن تست عداوت و لک نفسک التي بین جنیک دشمن ترا و دشمن خود فرموده و یا ای بسوی یگانگی نمود و رمزی بانکه دشمنی او بجز از همه آنست که قاطع طریق وصول است و او سبحان و تعالی

قرب تو میخواهد پس چنانچه وسائل قرب و محبت نزد او محبوب است احب العباد الی الله من محبت اعداء الله و سائل دوری و بجزری نزد او منضوب و چنانچه کمال ایمان در تکمیل محبت خدا و احبابی او است همچنین کمال آن در تکمیل عداوت اعدای او و چنانچه تکمیل عداوت و بغض در اعدای عداوت و معضوب و اعدای او و یا اعدای جبهه معضوبیه است یا با اعدای ذات که مستلزم اعدای جهاشت است عداوت

اعذار از یاده تر یا برابر با حسب الاحباب دوست نمیتوان پیدا داشت و آنرا که من الله ما مور قتل است در پهلوی خود  
نگاه نباید داشت اصحاب آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند یا ایها رسول الله صلی الله علیه و آله  
وسلم علی الموت و موت یا جسمانی است و آن تعلق بجواد اصف و در آن نفسانی است و آن تعلق بجواد اکبر و در آن  
انها که بجواد اصف کمر بسته باعدای دین می سترند و خون استی خود را بر خاک می نهند و بر زنده گردین کارزار آنها را همین وجه است  
منظور است و مال و نام و غیره مرادات نفس به کام غیر منظور پس او را در مجازات این عمل همین وجه است  
روینماید و ذات بی بدل او سبحانه و تعالی بجای جان او گشته سحبات ابدی و سایر صفات صدی خویش  
مشرف میفرماید مرتبه توب نوافل و ذرات نفس در تعلق و تحقق بصفت انبی را که اولیا بجان کندیهای عمر و از  
حاصل میکنند شهدا بفریب شمشیر یکدم قدم در آن منزل نمی نهند زیرا که جان خود را بنا بر ادوی نفس می بافتن  
نفس خود را همراه خود و مباحثن است و حاصل بجواد اکبر نیز همین بود پس اینجا بر خلاف مسموم و اگر در راه  
اندراج شود اگر آنها را در کارزار مقصود و بعضی از شخصیات نفس به کار نخواستند بود خون او شمشیر و خون آتش  
افروزی چشم خواهد بود از حدیث شریف معلوم میشود که روز قیامت اول حکم بر سر کس کرده خواهد شد  
اول این کس شهید است مثنی مسلوع عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
ان اول الناس یقضی علیه یوم القیة رجل استشهد فاتی به فعرفه نعه فعره فها فقال ما  
علت فیها قال قاتلت فیک حتی استشهدت قال کذبت و لکنک قاتلت ان یقال رجل جری فقد قیل  
ثم امر به فسیح علی وجهه حتی القی فی النار و رجل تعلم العلو و علمه و قرأ القرآن فاتی به فعره  
فعره فها قال فاعلمت فیها قال تعلمت العلو و علمته و قرأت فیک القرآن قال کذبت و لکنک  
تعلت العلو لیس قال انک عالم و قرأت القرآن لیس قال هو قاری فقد قیل ثم امر به فسیح  
علی وجهه حتی القی فی النار و رجل و سمع الله علیه و اعطاه من اصناف المال کلها فاتی  
به فعره نعه فعره فها قال فاعلمت فیها قال ما ترک من سبیل تجبان ینفق فیها الا  
انفقت فیها لک قال کذبت و لکنک فعلت لیس قال هو جواد فقد قیل ثم امر به فسیح  
علی وجهه ثم القی فی النار حکایت آورده اند امیر تیمور بر بلده که از بلاد اسلام که مجمع علمای عظام  
بود داشت نمود بسیاری از لشکریان کشته شدند چون نظر یافته علمای شهر را طلبیده پرسید قتلائی لشکر من  
در چه شهادت یا فتنه یا نه هر یکی بروی و دیگری می نگریست و در دل خود بر آنچه پیش می آید میگفت آنها

روز قیامت اول حکم بر سر کس کرده خواهد شد

شهید شدند یا شهید نباری یا خود از دست این ظالم شهید میشویم کی از انهارا ابو سحانه و تعالی جلالی تلقین  
 فرموده سر بلند کرده گفت ایما الامیر و تدریش شریعت و ارد که شهید آید قسم اندکی برای مال می جنگد و یکی برای  
 نام شهید میشد کسی است که برای اعلامی کلمه الله جنگ نماید پس ای امیر تو در دل خود نیت خود را نیک تا من  
 فرما و بر پیش آن بر کشتگان خود حکم نما و آنها که استعدا و جهاد اکبر دارند و اعدا و مواد نموده سوسی و اربانفس  
 فرعون و کارزاران را بعضی از آنها مشغول در مشور و شمشیر بجان کشته اند حضرت صدیق اکبر تقبل نفس کفر  
 بر وجه کمال رسید پس ارا دای نظراتی میت چشمی علی و سیدان اولی علی بن ابی طالب را بی یکر و نو و خدمت ایمان  
 ای بیکر کف و ایمان سائر المؤمنین فی کفته لیسر و نفس نقیص تمام شد و تقدیس آنجناب قدس علیه  
 الصلوة والسلام قبول اسلام نمود چنانچه او خود فرموده است و الا انما اعانی علیه فی اسلام علی و ک  
 ایمان آنجناب اتم و اکمل جمیع انوار ایمان گردید زیرا که مقصود اصلی از کشتن کفار مسلمان کشتن است بعد حصول مقصود  
 بفرموده که او اصلی اندلیه و آنکه و حکم من اطام فقد حصوه منی دمه هور از قبل و امانت معصوم مانده نیز ایمان  
 و تصدیق آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بکل اجار من عند الله که همه از حالات و احوال ذات اوست از علوم  
 حق یقین بخواند ایمان و تصدیق دیگران و بعضی بر کافر آنقدر غلبه یافته اند که او اگر چه مقتول و مومن نشد  
 لکن از حریت برآمده قومی یا ستان گردید برای اجرای احکام اسلام گردن انقیاد زمین می نمود و خراج و خزینه  
 هر چه از او خواهد بدل و نهار میداد و بعضی آنقدر که با سنیلاتی خوف طریقه نفاق پیش گرفته در ظاهر  
 با سلام تقرب و باطن بر کفر و مشر و بعضی آنقدر که دم بخورد کشیده خود را در دینمانند اگر قاپو یا بد کینه جمله  
 پیش برانید و بعضی همیشه با او در جنگ اند و بقول الحوب بیننا و بینهم بیننا و بیننا و نزال صده  
 در محاربه و مقاتله هستند و بعضی مغلوب گشته آلات حرب و غریب شکسته در خانه نشسته اند و بعضی  
 طریح الکفر گردیده همه بر سر شوم آن بر خود اختیار و هموار کرده اند کافر قاری بر اقرار اسالی و کردار  
 مسلمانان آگاه است لکن نافرین از امور پنهانی جهانی کوتاه مومنی که گرفتار گراه او گرد و اقرار بکفر کرده  
 تصدیق قلبی با او دست بر نهاده و نگاه پنهان داشته اما کافر و کجی که به شرع و آمانه خانه همیشه تا طر و خانه  
 چیزی که مراد و اس المال است چگونه در خانه نگاه داشت اکنون تو حال خود نیک در یاب که بود  
 افضن اتخذنا الالهة هواة عوامی خود را خدای خود کرده پس هر گاه کفر لا اله الا الله است از با کفر آبی  
 و خیالی را به بود و لا مقصود و لا موجود الا الله در دل میدار می نفس تو که محمد را آیتش است در جلد

نشسته انا انما میگوید مقصود او یا مقصود است یعنی تو میبودی که غیر خدا است نفسی میگوید در وضع میگوید که چون  
 بی تو توام و مقصود توام یا مقصود او تصدیق نیست یعنی تو میبودی غیر الله نفسی میگوید که بی تو تو مقصود تو  
 غیر از من میگیری نیست او مثل فرعون نه تنها دشمنی الهیست بلکه حصر الهیست در خود میدانند و این اتخاذاست  
 انوا غیره لا جعلوا من السجودین میخواند شرکبان تمیاز شدنا انا عند الله میگویند و این پرستش آن تقدیر در  
 نفسی الی الله میجویند و تو الوهیت و معبودیت را در خدا می خود که نفس و هو است منحصر میدانند و بعد از آن جزو عالم را  
 به بتو عینت مثل شرکین نگاه که بطریق تجسیت هم شرکین دیگر دانی اکنون بر سر انصاف آمده و برای خدا گفته اند  
 که تو که شرک این مشرکین چه قدر شرت بر تو حید تو دار و غالب که سامع این کلام و ناظر این مقام بر سر شورش  
 و سوسوس آمده خواهد گفت که تکلم این کلام خود را چه فهمیده و در کدام مقام بلند دیده و این همه شنیده ای پسند  
 نسبت بخاطب میگوید و ترفع خود بر دیگران میجوید باید که آن سامع و ناظر از سوسوس و ترفع بر سر خود و سوسوس  
 و انیرسد از دیگری پرسد تکلم خود را نیک بد فهمیده است که این همه قیام و فضیلت حکایت نفس میگویم که  
 بطریق حدیث النفس لغات بحال خود نموده خود تکلم مخاطب خود کرده است آسمی غیر از آن شما خوش  
 باشید و عزت ناخوشی از لوح دل تیرانید کسی که در دست این چنین تیریری گرفتار است او را خیر و شر دیگران  
 چه کار نفس در عالم تکوین ماسور بامر کن حقائق اشیا است و آن صور علیها ایست و با همه به قبول خود است  
 نه نفس جو وزیر که چون افاضه وجود بر غیر از غیر خود می سبحانه و تعالی محالست افاضه آن بر غیر و بجا تو را  
 پس هرگز از کن نیست سخن تکون فکن یعنی از تکوین است و از تو تکون و قبول و قابلیت وجود هم اگر چنان  
 لوازم ذات صور است که شیون ذاتیه او سبحانه و تعالی است لکن پس این قابلیت مثل نفس صور وجود  
 علیه صورت گرفته است و صور باعتبار قابلیت مختلف اند بعضی قابلیت جمیع عوالم دارند و بعضی قابلیت  
 بعضی و بعضی ناقابل محض و قابلیت در بعضی بشرط شرطی است و در بعضی بشرط شرطی اشیا و توجیه خطاب  
 کن شرط قابلیت و بقدر قابلیت است اگر گویند هر گاه قابلیت از لوازم ذوات است پس طلب آن از آنها  
 تحصیل حاصل گویم مطلوب فعلیت قابلیت است و لازم اصل قابلیت یعنی افضانه وجود کرده و میشود بقابلیتی  
 که داری قبول کن و اگر گویند صور بخود غیر خود علمی ندارند مطالبه چیزی از آنها چگونه صورت پذیرد گویم  
 زبان امر و زبان انشائی واحد است تقدیمی و تاخری نیست مگر باعتبار علمیت و علم ماسور بامر ماسور  
 در زمان امر میباید در مرتبه اشیا و در وقت تکون خود پاکه همانوقت کن گفتن است

عالم کین فرمودن خدای تعالی و با تمثال نمودن خود هستند علم با مرورش از زمان امتثال وقتی بسیار کبر پس از زمانی  
 بوجود آید میتوان گفت که در امتثال امر تکوینی علم و عمل با امور لا یح و غلی نیست افاضه وجود از او سبحانه و تعالی است  
 و قبول از مقتضای ذوات اینها سبقت علم بر امتثال در صورتی است که امتثال مقدور با مورد بوده باشد تا بعد  
 علم با معرفت قدرت خود نموده کسب با مورد نماید پس حاصل امر تکوینی آنکه با وجود را که اصل چنانچه در امتثال  
 بتوهمیم و در دست قبول توهمی نیم در صورت امر بحسب صورت است نه بحسب حقیقت علما گفته اند عقل  
 کن فیکون مجاز است از سرعت امتثال امر برای سرعت تا اثر معدومات تا اثر ایجاد و در عالم تکلیف با مورد  
 نمی کین فیکون عدم تکوین اعمال است یعنی شما آنچه چنین کنید و نکنید و چون با موردین و منکرین با ایجاد  
 چیزی و اعدام چیزی قدرت ندارند رجوع دین امر بسوی امر بنمایند تا او جاعل باشد و اینها قابل خیا پنجه  
 عنقریب می آید پس مرتج امر و نهی تکلیفی مثل امر و نهی تکوینی نیز بسوی قبول است لکن با موردین در عالم تکوین  
 حقائق قابل و منکرین حقائق ناقابل است بقبول و عدم قبولی که بحسب حقیقت و نفس الامر است لکن با مورد  
 یعنی علم و انجا از امر و نهی تکلیف بنمایند و عیسائی و طغیانانی بوقوع نمی آید و تکلیفین در عالم تکلیف صور شهادیه  
 حقائق انسانی است و قبول و عدم قبول بحسب صورت و باعتبار ظاهر که عبارتست از سلاست عقل که آله  
 ارواات دنیا است و سلاست اعضا که آلات حرکات و سکونات است زیرا که عالم شهادت عالم صورت محض  
 است بحکامات عوالم سابقه که هر یک از آن صورت است نسبت بتقدم و حقیقت نسبت بتأخر و عالم  
 ایمان عالم حقیقت است اگر چه آن هم نسبت بسابق خود صورت است لکن این صورت عین ذی الصور است  
 یا اثرات و صور دیگر عین ذی الصور باعتبار ظهور نه باعتبار ذات و حقائق اشیا و اقیانوسها بین آنها  
 در همین عالم صورت گرفته است لکن آنرا عالم الحقائق بنمایند و نیز این قابلیتها و ناقابلها در اصل از  
 اصول صورت است و نسبت آن بصور از جهت ظهور آنها است در مرتبه صور پس در امر تکوینی بر قابلیت  
 و ناقابل است که از مقتضیات ذوات است و حقیقی نفس الامر است شهادیه بهر حقیقی حسب مقتضای خصوصیات  
 قابلیت تا صلا و احکام مخصوصه میفرماید و آن احکام را در جمیع عوالم یا در بعضی که خصوصیت عالم شهادت است  
 و نسبت عالم صورتی با حکامی که مخصوص همین عالم است بر قابلیت و عدم قابلیت در جمیع عوالم  
 صور شهادیه خواص و خواص را یک حکم عام تکلیف داده اند بعضی همین تکلیف را اذانت الاهی که در کبریه انا عم ضعتنا  
 اذانت ذکر است گفته اند و بعضی بسوی اجتهادات دیگر گفته و میتوان گفت که مراد الاهی و هو العالم بر او



از امانت مذکوره همین صفت امانت باشد یا نه چیزی که بطریق امانت نگاه داشته شود اگر چه اطلاق این  
لفظ بر هر دو می آید میگویند فلان کس صفت امانت دارد و فلان چیز نزد او امانت پس لازم برای امانت  
و حقیقت نخواهد بود و مدار تکلیف الهیه بر صفت باشد چنانچه مردم اول یکی را موصوف بعد از امانت  
بعد از آن نزد او امانتی میگذارد و سبحانه و تعالی اول صفت امانت در انسان خواهد بود با او و در  
تکلیف داد پس امور با مرده و مثله امانت یعنی ثانی است اگر اشکال در انتها کاین معنی نمود تا در امانت است  
والا این است از حضرت علی کرم الله وجهه مرویست که چون برای نماز می ایستاد رنگ روی مبارک در  
سنگشت و میفرمود وقت ادای امانت است باید دید چگونه میشود و صفت از آنکه خواننده و مطالبه  
حقوق الله و حقوق العباد مستوجب امانت متفرع بر امانت یا خروج عین امانت در از جمله لوازم حکام  
این صفت امانت یکی آنست که وجود توابع آنرا از علم و قدرت و شیره که از خصائص الهی است و بنده  
را بر آنچه آمد کارهای او عاریت داده اند و بدستگیر امانت است از قدر آنرا و از آن خود بلکه خود را  
نیز نزد خود عاریت و امانت او سبحانه و تعالی بنده را و در چنین هر چه با او داده اند الله ما اعطی الله ما اخذ  
هر چه میداد از ملک او نمی بر آید و در ملک الهی که نیاید آنچه در این سبک و در ملک قدیمی اوست بتازگی  
مالک میشود و این امانت همان بار است که جمالات علوی و معنی از تحمل آن آبی بودند و سر تا می نمودند  
انسان ضعیف و نشاء عشقی که در نزد امانت بالراس گفته بر سر دشت انسان کار با انسانیت فرمود که بی  
تامل تحمل بار سر کار شود و عاقبت کار را که ادای امانت میتوانم یا نمیتوانم ملحوظ داشتن نظر بسوی صلاح  
حال و مال خود نگذاشتن است و فی الحال در امتثال کوشیدن از خیر و شر استنبال نیندیشیدن بهر خداوند  
منظور داشته خودی خود را گذاشتن مقتضای لازمه عبودیت فدویت و سرافکندگی است معنی کاری  
فرایند و بنده با عرافش و با پیش آید چه بندگی است عاشقان خود را بتام تسلیم مجبور نموده غیر خدا  
بلکه غیر ذات او هیچ نیجویند باز هر چه پیش آید عشق است سبک گویند انسان دست بچون در پشت پا  
بفضل زده کاری که خلافت عقل و خارج از مقدر و جمهور بود و عمل آورد و لذا او سبحانه او را اگر چه بیچاره  
ظلم و جهول فرموده لکن بطریق رمز ای بار و ش سخی مسیبتانی بعشق و محبت خود که تمامی این بروداری  
و بار بر واری بر آنست ستودن زیرا که ظلم وضع شی است در غیر محل مطلقا و چون انسان خود را در حق  
و فدا کرده از محال آنکه بنده باشد چنانچه بی عاقبت است و در عین حال ظاهر است ظلم را در چنان حال رسانند

مصداق ظلم که برائت ظالم است گردید توصیف و تفسیر ظلم بجهول اشارت بانست که درین محل عالی فرو و آفرین  
 او با وجود علم و عقلی که تعلق بخودی خود داشته باشد چنانچه فرعون انار بکم الاعلی میگفت و خود را مشایخ  
 میدانستند و بیکه سلب علم و عقل از خودی خود و بجهلی که بعد بمانند رسد که سلب کل علوم است و آن علوم  
 سلب این علم جزئی است بعد از آنکه فیما بین انسان خدای عزوجل بود می من کان له کان الله نسبت  
 تسلیم بپایان آمد مقتضای من له المولی فانه الکل همه اشیا هم با دسلم گردید بچاره عقل آواره در جهل اشیا نیز  
 رجوع با آرد و در قیاس و قول قدیم خود رجوع نمود و استفسان عقل حضرت جنون را مستحسن دانست میراث  
 القیام و مید که در روز شری که بساوا بنده رونماید گردانیدن و متوجه بشری که نقد وقت است گردید تفسیر  
 نامعقول است و برای عصمت از معصیتی که در آخر کار شاید که پیش آید اولی بار عصیان و طغیان در زیدین  
 رای غیر مقبول از نبی معلوم شد که کمال عقل در جنون است بلکه در جنون بسی فنون است یعنی که چگونه پان  
 او را کسی با وجودی که آن امر بیکر این متوجه بود چون خود اری آنها دید خود برای بار برداری و دید  
 سولی را از خود راضی گردانند تا آنکه او سبحانه و تعالی در جزای حسن این کار و بازای مزد این بار  
 بحکم رفع القلم عن الجنون جنون را از تکالیف رفع القلم نموده منصب تر خانی بارگاه سلطانی خود داد و  
 عقل که گفته را بیکر گفته حکم با خدا که بار تکلیف و مواخذه بر سر او نهاد صاحب قاموس طرزه سنخی نوشته  
 است قوله فاین ان یخنها و حملها الا انسانان یخنها و خانها الا انسان و الا انسان بینها الکافر  
 مقصود صاحب کلمات نیز قریب همین است و عبارت کلمات در بیان این معنی آنکه فمضی فاین ان  
 یخنها و حملها الا انسان فاین ان کلاودینها و ای الا انسان الا ان یکون محتملا لئلا یودیها  
 ظاهر حکم اینها جین و لالت دارد بر آنکه مفعول این ان یخنها است یعنی ان یخنها و لا یودیها  
 پنجاهم بر تقدیر معنی مشهور نیز همین بود و لکن کاکتاب بر معنی غیر مشهور لازم می آید که بر معنی مشهور نبود زیرا که  
 تا آنکه در آنجا که فیما بین جنود ان عرضنا الامانة و جمله فاین ان یخنها و در میان می آید که جمله اولی را کویا  
 محل سوالت جوابی بیاید و جواب آن خواه برد باشد خواه بقبول از جمله ثانیه نمی بر آید و نیز غالب  
 بنوعی تقدیر با معنی استکراه و اقتناع از چیزی است که عرض کرده شود و در خواسته آید و معروض  
 و مطلوب آنی خیانت نبود کسی که انانی می سپارد و توقع اودا عدم خیانت دارد و توقع خیانت پس  
 نقد ایا را از مطلوب و معروف که امانت است صرف کرده بسوی غیر مطلوب بلکه بسوی موردی که

خیانت است که در این ترکیب رکاکت گردیدن و در ادای حق معنی ابا خیانت کردن است پس جمله  
ثانیه با وجود منافرتی که با جمله اولی دارد و فیما بین اجزای آن نیز سیاهی معنی عاوت میگردد مگر آنکه تا ویلی  
و تقدیری کرد و جواب قبول امانت از همین جمله ثانیه بطریق اقتضا و انوارم بر آورده شود بلا شبهه آنکه خیانت  
سبق قبول و اخذ امانت میخواستند پس حاصل گردید چنین خواهد بود و انا عرضنا الامانة علی هؤلاء فتقبلها  
این بن بجهت آنها کما قالوا فی قول من قال استحق عبدك عنی بالف الاله فی معنی بعد عبدك معنی یا لک و کشفه  
برین تفسیر منافرت از جمله تین و از جز تین میسرود و مناسبت حاصل می آید اول ظاهر ثانی برای آنکه پس از قبول  
امانت ادای آن در خیانت در آن هر دو احتمال پیش آمد از یکی که خیانت بود با ثمر و لکن جمله ثالثه و ششمین  
منها خواه ضمیر مجرور بسوی امانت راجع کننده خواه بسوی خیانت منافرتی با جمله ثانیه یعنی تا بین آن میباید ایستد  
زیرا که از جمله ثانیه قبول امانت بطوع و رغبت بی آنکه اگر اهی بیان آمده باشد با آن معلوم میشود و چنانچه گذشت  
پس حضرت در قبول امانت کردن مجرد عرض خود را در برابر آوردن و جواب سوال عرض نمودی اودن  
که بخیر شود و بر آنکه ما امانت دایم و اهل و قابل این کاریم و ما قبول امانت پیش ازین جواب کرده ایم  
باشفاق از امانت برانست دارد و همچنین خود را و اثن و رابع در ادای امانت دیده و عده عدم  
خیانت بیان آوردن باشفاق از خیانت مجانبست و در مگر آنکه تکلفی کرده شود و بتفاوت معنی میشود  
که با از قبول امانت و اشفاق از آن ملازم و ملازم کیه گرانند علاوه آنکه ارجاع ضمیر بسوی خیانت بی ذکر  
موضوع است و ذکر مبعوض ضمیر ذکر حمل ماکه و بجهت امانت اعتبار کردن و تمانت ضمیر نظر تمانت مرادف حمل که  
خیانت است آوردن ترکیبی غریبی است و جمله اربعه یعنی و همدا الانسان از جهت عطف مدخول و امانت  
پس فاقتضای اتصال مدخول خود بعرض امانت میکنند و خیانت که مدلول حمل و مدخول امانت است  
انفصال از عرض امانت از زیرا که وجود خیانت را اقل ازین نیست که سبق و اخذ امانت میباشد و مجرد عرض  
امانت بوقوع نمی آید بلکه چون مراد از امانت طاعت و تکلیفات امور شرعیه است چنانچه از حدیث  
حضرت علی کرم الله وجهه معلوم میشود و گذشته و صاحب کلمات همین اراده کرده است و ادای  
این امانت بروقتی سرفوت مثل وقت تعلق روح بجد و بشرطی مشروط مثل عقل و بلوغ و غیره  
متصل عرض امانت که در آنزل بود مستعمل نمیشود پس وجود خیانت متصل عرض امانت نیز مستعمل  
خواهد بود که خیانت عدم ادای امانت است بر وقت آنکه عدم آن مستعمل است پس معنی جمله اولی

و خائنها الا انسان که صاحب قاموس گفته است صورت صحت ندارد کشف که لفظ ابا و الی و تفسیر جمله مذکور  
زیاده از آنچه میباید آورده است اگر برای آنست که کلام را در قالب استغناء آورده چنانست راستش و ابا را  
راج بسوی غیر آن کرده شود و تا اتصال خیانت بعرض امانت که مجزور است لازم نیاید پس با وجود آنکه لفظ  
عملها از تحمل معنی ابا و الی ابائی دارد و همیشه که درین صورت امانت در مستثنی منه که اعتبار خیانت است  
داخل خواهد بود و خیانت را بعد ابا از امانت امرگانی نمیتواند پس مقصود که نوم انسان بخیانت بود حاصل نمیشود  
اگر ابرام کرده گفته شود که مستثنی بودن خیانت مستند مستثنی بودن امانت است که آن بی این بوجهی که  
پس مغایرت اگر چه اقتضای آن دارد که داخل مستثنی منه شود لکن ملازمت استعدا اینکه با لزوم خود  
مستثنی گردد گویم اگر مستثنی را بکسب الی ضیفه گیرند که خودش نیز از توابع او است چنانچه در طبقات نوشته اند  
که ز فخری مقترنی الاصول و خفی الفروع بود پس امانت که مسکول عنها است سکوت عنها بود مسکول  
عنها تواند گردید و اگر بکسب دیگران گرفته شود خیانت و امانت هر دو هم نمآید خواهد شد و آن اختیار  
منافین است زیرا که معنی اختیار امانت من حیث هی امانت است که آنرا بستاند برای آنکه بروقت با ارسال  
آن برساند و آخذان باین وجه که آذرا و انما ید و خیانت ورود قبول و اخذ امانت نیست پس اگر امانت ده  
با وجود استماع چنین جواب تغویض با و نمود که با تصرف در آن و عدم ادای آن اذنی که بوجه دلالت است  
فرمود پس او سبحانه و تعالی اگر امانتی بانسان بعد چنین جوابی که از او باشد داد و شد سو اخذ و آن روز آخر  
نخواهد نمود که انسان روز اول التزام او انموده اذنی در خصی در باب خیانت حاصل کرده چنانست را  
از مرتبه حرمت بمنزلت حلت رسانیده بود و آری اگر این استغناء در جواب عرض امانت استعدا و نمیشود چنانچه  
به کلی در جواب الست به کجاست بر بوبیت شده بود و برای مطالبه گرفتار میگردد و احتمال دارد که  
مفعول این بقریه قریبه مخذوف بود امانت است و ان یجینا مفعول له بود تقدیر مخالفت  
یا اگر است چنانچه در کرمین الله لکن ان نصلوا و امثالها است در صورت ابائی که از لفظ ابا بوده  
اشقائی که از شفقن میشد منفع میگردد لکن اگر این مراد ما جین مذکورین میبود تقدیرین مذکورین تقدیر  
امانت و تقدیر مخالفت با کراست ذکر میکردند که خلاف ظاهر است و اظهار آن ضرور مخصوص صاحب  
کشف که بر منصب منصوب است و در آن تضلوا و امثال آن اخطار تقدیر کرده است معذرا بجهت  
بجمله رایج دارد و قیست غیر رفوع اما وجه نسبت کردن ظلم و جملی که مانع مبلغ مبالغه است بیوسه

اشنان بر ظاهر پوسته شنی البیان زیرا که باری را که اجرام عظیمه و اجسام جسمیه تحمل آن انکار کردند بر خود کشید و از ضعف بنیت و خلقت خود نیندیشید و ظلمی که بر خود کرده شود و جهانی که از حال خود بوده باشد بد است از ظلمی و جهلی که بر غیر خود و از غیر خود بود و این ظلم محمود است که بر نفس خود با و خداست عباد نفسان نه با قیامت بعد اتی پس صورت صورت ظلم است مثلاً هر جزاء سیدة حقیقة حقیقت عدل و احسان که مقصود از این ظلم عدوان تاویب و تهنیت است نه اندامی سجا اگر این ظلم و عدوان حقیقی میبود و او سبحانه و تعالی باین امر که میفرمود که آن او شکر است ان الله بما عملکم بالاحسان ابتداء فی المقیم و فی عن الفحشاء و الذکر و النبی قابلیت و نایابیت صورتی را بجای حقیقی قائم کرده حکم این که ضرورت قبول است از این نایابیت بیشتر باید چنانچه نفس سفر که صورت عجز است قائم مقام حقیقه عجز نموده و رخصت انظار عموم با وجود عدم عجز حقیقه فرموده است پس هر که قابلیت حقیقی او را قابلیت صورتی موافقت نمود و توفیق الهی عبارت از زمین موافقت تواند بود و سطح بطاعتین و عابد بعبادتین گردید و الاطاعت حکم تکوینی که ضروری الا تقیاد است بصیبت از حکم کلیشی و رسید که او سبحانه و تعالی خود حق است و احق بحقیقت و عبادتگاه با هر حقیقت بحسب حقیقت است بحسب صورت پس حقیقتی که قابلیت اقتضای مصیبت حقیقه دارد و قابلیت طاعت صورت خلق مصیبت در آن خواهد نمود نه خلق طاعت و گرفتار نماند خواهد نمود که میبایست انحال و مجازات نوعی از لزوم و اقتضای لازم مستلزم اقتضای لازم و در شریعت کلمه مقرا من یحب المصیبه لا یستحق النظر بهایران بر چه چیز از چرب و شیرین بر چه میباید میخورند و بعوض آن او جلع و الالم برای خود و یا سخرند و او سبحانه و تعالی رب العالمین است و تربیت و پرورش بر شی و تکمیل با شرفهای او و تکمیل حقایق عصاة و تحصیل مقتضیات آنها ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه نوره دی مراد از خلق و العالم بر او و مخلوق تواند بود و خواه با اعتبار فهم عام که مصدر را بمنی مفعول میگیرند خواه نظر بر تحقیق که در مظهر مذکور است حاصل بالمصدر خلق مصدری گرفته شود و بر این معنی شهادت میدهد قوله تعالی و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناننا و اشهدوا الخلقه زیرا که خلق مصدری مشهور میشود و بعضی مخلوق گرفتن در فایده برکات پس مراد و اسد هو العالم بذوات ملائکه خواهد بود که هو اصل خلق مصدری است تا بشاهد و آن ذوات انوش آنها معلوم شده باشد همچنین شهادتی که بر فرار و فریب و قتل میدهند یا شهادت بر آن میکنند مشهور بهما حاصل است نه معانی مصدری بهر حال مراد از خلق شیء

این کتاب در کتابخانه  
مکتبته  
تاسیس شده است  
شماره ۱۲۵۵

لوازم و آثار و احکام شیئی است و تعبیر از ان باین عبارت بلاخطه آنست که در سابق ذکر یافت یعنی لوازم  
 و احکام شییا با اقتضای آنها بوجود می آید پس انصافت بسوی سبب باعث کرده شد و چنانچه بود که خلق  
 مصدری باشد و جانش آنکه هر شیئی پس معنی اول اعم و شامل بلکه بعضی شییا را اقتضای رحمت و نعمت  
 و وبال و کمال بالذات بی توسط اعمال دارند در حدیث شریف وارد او سبحانه و تعالی در دار الآخرة  
 خلقی پیدا کند و در بهشت در آرد و خلقی پیدا کند و باتش و وزخ بسیار وان لا یظلم الناس شیئا و لکن  
 الناس انفسهم یظلمون بشنوا و سبحانه و تعالی چه میفرماید فلما ذلغوا اذا فرأوا الله قلوبهم اذاعت خود را  
 برزقش که خود آنها در حد و اوت و لشها و مترتب نماید اگر گویند او سبحانه و تعالی با وجود علم آنکه از بند نامی کارها  
 هیچ کاری برآید آنها را تکالیف با مورات و منیات چه اینها بد و افعال که از آنها تاثیر قدرت او صادر میگردد  
 بطاعت و معصیت چه امر و صوت میفرماید گویم تکالیف مقتضای حقائق عبادت است که از او سبحانه و تعالی  
 میطلبند و او سبحانه و تعالی که سوال انسان مستعد آور و میفرماید آنها را مکلف بطلان امور نماید اگر چه طلب او  
 سبحانه و تعالی را بنا بر تعالی او امر باشد و طلب عباد را نظر تسفل آنها و عاخر آنست چنانچه امتثال آنها را طاعت  
 و اتیان او را سبحانه و تعالی اجابت پس عباد هرگاه که خود یا را از امتثال امور ما مورد ما کاره میدانند چه علم  
 الهی بر المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذوا و کیدا کارهای خود و تفویض او نموده او را وکیل و قائم مقام  
 خود بایگزینند پس او سبحانه و تعالی با موریار ادکا که از ما مورد بصدور و ظهور می آرد پس افعال عباد را نسبت  
 بکده است نسبتی که فعل را بکلیل میباشد نسبتی بعباد نسبتی که فعل بوجوه وارد وکیل بشرای عبد مثلا گویند  
 اشتراکیت الحد صاوق است که باشد فعل اشتر حقیقه او بود و موکل اگر این کلمه گویند بشر صاوق  
 که فعل بشرای وکیل به نیابت برای او بود لکن کلمه ملک الحد از موکل صاوق و از وکیل کاو یا سبحانه  
 و تعالی افعال عباد را که بنا بر توکیل و تفویض عباد خلق میفرماید نسبت این افعال حقیقه و شرعاً بسوی  
 او سبحانه و تعالی است و نسبت آنها شرعاً بسوی عباد هم صحیح لیکن انصاف این افعال بطاعت و  
 عبادت و معصیت از خصائص نسبتی است بسوی عباد و در چنانچه انصاف عباد بشری بملوک کینه نفس  
 نسبتی که او را بسوی موکل است چنانچه به صورتی و حقیقتی مثل صورت سیف و قلم با استعداد خود با  
 اقتضای فعل مخصوصی که خود را اقتضای آن مستقل و تام نیست و ارد کسی میباید که فعل مقتضی با  
 از آن صورت بوجود آرد چنانچه بر فعلی مقتضی صورت مخصوص است که با افعال یکی از صورت مقتضیه

نه از غیر آن بود قوی می آید مثلا نماز گذاردن را اعضا مخصوصه میباید و پیاپی زدن بدون دستبازی دستی  
و چنانچه می آید نه از قریبه غسل الیدین الی الرقیقین از کسی که قطع الیدین من اعلی الرقیقین است ساقط میشود و  
او سبحانه و تعالی اگر خواهد پیاپی زدن را مثلا مخلوق فریاد هرگز غیر از دستی که موقوف علیه است بوقوع نمی آید اگر چه میتواند که  
بغیر دستبازی در این کار گیرد و لکن اجزای دست نخواهد بود که دست غیبی باشد و آنچه بیدست بود پیاپی نیست ضربی در صدر و کتف است  
پس فعل صله که عبارتست از حق قلبی حرکات و سکونات مخصوصه از قیام ذوات در کعبه و سجود و قعودی ایجاد و سبحانه و تعالی از هر  
سجود و قعودی که شود و ایجاد این حرکات و سکونات بجز اعضا که خصوصیت تعلق با ذوات و صورتی چند بچنین آمدن و سبحانه و تعالی در هر  
یا در صفتی علی خصوصیت تعلق با جسمی نمیتواند بود و حقیقت حق بصورت علی و در غیر آن در وظنوا انهم ما ختم  
حصواتهم من الله فانها هوالله من حیث لو یختصوا امر و نیست از او کرم الحد و همه که میفرمود ما ختمت  
الباب بقوة بشریة بل بقوة الله کسی که نوره دارد و همین متحقق است و این همه نیز اگر چه بخلق اوست سبحانه  
تعالی لکن آنرا در ذوات بنده اعتبار کرده شده است اینکه دست و پایی است یعنی اعضا و اجزای است  
همین دست و پایی او سبحانه و تعالی است یعنی عین اوست که با آنرا او رسیده فاعل حرکات با سوره توسط  
آن گرفته ایم باز در وجود حرکات مذکوره التجاب و آورده در نماز ایضا بعد از ایضا است یعنی میگوئیم احسان  
در عبادت او هم از او میجوئیم تا بقایه او و تقابلت با که انهم بقایه اوست کاری بر آید و قل هو الله  
احد الله الصمد میخوانیم و معنی آنچنان میدانیم که او واحد است و باز این همه کثرت ذوات و صفات  
و اعمال عبادات و معاملات بر اوست که صمد یعنی مقصود و معصوم است یعنی محتاج الیه و معتد الیه که بموجب  
و تعالی بیان نباشد تا قائل اعتماد بر او باشد تا آنکه بعضی گفته اند لام صمد یا بود و ال کرده از ذرات  
او سبحانه و تعالی همه خلا ملاحظه است فلما را که عدم است و ذرات او کجا و خلقی تواند بود باز همه را بار  
باریست که از خصیض نسبی بر او شکر بر او هستی نمودار نموده نگاه داشته است و با این همه بار بر بار  
باری نیست و لایبودن حفظها و هو العلی العظیم پس این حرکات و سکونات با هر گاه نسبت شده  
کنند و آن با اعتبار حالیه و محلیه است فعل بنده خواهد بود و بنده فاعل آن بحالیه و محلیه است من حیث  
احدوث و اگر بسوی او سبحانه و تعالی دهند و آن با اعتبار ایجاد و تکوین اوست و او سبحانه و تعالی  
خالق و موجد آن نه فاعل که از حالیت و محلیه آن منزواست نمی بینی که چه نیابت او کرده میشود  
بلکه ناز و روزه نیز لکن نیابت و و کالت فیما بین و کس و قتی بود قوی می آید که سوگند و منسوب قادر بر هر

این مطلوب نبوده باشد پس دیگر بر مصدر زکار و دیده فایده تمام شود و دیگر و انند و همین توکیل لسانی را علامت  
 رابطه بین ما که توسط آن فعل این فعل از کرد و میداند چنانچه نیابت و وکالت در هیچ موقت موقت موقت  
 مثل وقت احصار و زمان هر دو در صلوة و صوم موقت با بعد الموت که سلب مطلق قدرت است حسب  
 ظاهر همین نشان میشود اگرچنین سلب حقیقه دائمی است و در هر دو محل برای تحقیق علامت توکیل و توجیه  
 در کار پس نیابت و وکالت درین امور شرعیه وضعی است که علامت آن بوضع واضح است اگر چه بدون  
 شایع است و موقت موقتی دون وقتی و وکالت و نیابت او سبحانه و تعالی در صدر و در افعال عباد  
 بعلامت ذاتی و حقیقی است که از مقتضیات ذوات است و بدوام علامت مذکوره و لزوم سلب است  
 از آنها به حسب حقیقت دائمی و لازمی و نیز این عبادات بدین تعلق بیعتی دارد و در صورت نیابت  
 بدین دیگر می باشد آری بخلاف نیابت و وکالت او سبحانه و تعالی که افعال عباد را بقدرت خود  
 و بدین آنها را بر میگردد عباد بنظر ظاهری قدرت خود را در ایجاد افعال خود و آنها نیز می بیند  
 خود را خالق افعال میگردد و مانند لکن چون بر بنمونی علما از تاثیر آتش در اجزای و اشراق که روشن  
 از تاثیر قدرت این است در افعال انکار کردند می باید که از تاثیر قدرت و اختیار خود منکر گردند بلکه  
 اگر صفت خالقیت از خصائص خالق و حده لا شریک له می پذیرند اعتقاد تاثیر قدرت و اختیار خویش  
 از دل بر آید و الا اختیار از خود با همین گردیده شریک خالق خود در خالقیت شوند و استدلالتی بر آن  
 در میان حرکت باطنش و حرکت مرتش است پس جواب آن باید دریافت که فرق بین امتیاز و عدم  
 امتیاز نه اناده است و چون اراده یکی از صفات حیوانی و وجود آنم با ایجاد حضرت سبحانی که در  
 غیر او وجود نیست پس حرکت مرتش در غیر مقدریت مساوی و متفصیله ای بقدرت است که متفکران  
 حرکت باطن حقیقی است آنرا بر نعم خود با سابق باعلیت می پذیرند و متفکران حرکت مرتش اجتماع عباد  
 است که آنرا بدانت خود با از علل و اسباب این حرکت می شمارند و این اجتماع و آن اراده هر دو  
 آنی است اگر کسی رجوع بوجدان نهفته و آن نماید او را علی بانکه سبب جمع مبادی فعلی خطر است که  
 در دل پدید میگردد و حاصل آید باز آن خطر گاهی ترقی نموده کمالی می پذیرد و گاهی در اتنای ترقی  
 می رود و بند پیش از ورود و خطر هیچ شوری و حضور می بفضلی نمیدارد و اینهم نمیداند که این خطر در دل  
 از ایجاد در کرده است خطر در دل انداختن مثل منی و دانه در رحم درین رخن افعال او سبحانه و تعالی



انما یقو ما یقونوا انما یقو ما یقونوا انما یقو ما یقونوا انما یقو ما یقونوا انما یقو ما یقونوا  
 پس در آمدن خطر و در آمدن میل در آمدن میل در آمدن میل در آمدن میل در آمدن میل  
 و گاهی در تصدیق آن میجو شد اگر چه این و این هیچ فایده نمی بخشد لیکن با وجود بیفایده گی از تفاوت ایجادات  
 اوست سبحانه و تعالی چون وجود و ایجاد او سبحانه و تعالی محیط جمیع ذوات و صفات و افعال است پس  
 اراده و اختیار مثل ذات مرید و مختار و مثل فعل مراد و مختار فعلی از افعال مخلوقه اوست سبحانه و تعالی نسبت  
 اختیار بمختار بشماره سائر افعال بحالیه و محلیه است و نسبت آن بذات او سبحانه و تعالی مخلوقیه و خالقیه او  
 سبحانه و تعالی میفرماید ان الله یحول بین المرء و قلبه یوراد می نماید پس بین قلبین فی جوفه  
 مرور او و قلب نداده اند که یکی تصرف در دیگری نماید تا او سبحانه و تعالی فیما بین حامل آید اگر مرور او در  
 قلب احدی را اعتبار کنند و قلب را عاصده پس بکلیت صورتی بی حقیقه خواهد بود که حقیقه مردی بین  
 قلب باقی صورت محض پس تحمل دیگری تحمل نمیشود پس معنی گرفته و اسد هو العالم مراده آنست که قلب  
 را با اعتبار قلبی و ترودی که فیما بین ترک و ایقان دارد و قلب اعتبار کنند و از بیجا است که مرور او را  
 و در دیگرند پس او سبحانه و تعالی بود می قلب الصومنین بین اصبعی الرحمن یقلبه کیف یشاء لیس  
 میگرداند و یکجا نبی ترجیح میدهد و اختیار نماید با فعلی بر وفق آن بوجود آید پس گاهی همراه فعل ترجیح  
 و اختیار آن نیز درنده خلق میفرماید و گاهی فعل را بی مصاحبت اختیار موجود و نماید بنده در صورت طول  
 که اختیار را که در خود می بیند از خود میداند و مصاحبتی را که فیما بین است مصاحبت علییه و معلومیه می ندارد  
 و در صورت ثانی که اختیار در خود نمی بیند فعل را بی اختیار می شمارد و حال آنکه فعل در هر دو صورت اگر  
 نسبت به بیندنی اختیار است اختیار و ترجیح او سبحانه و تعالی وقتی که بنده احدی طرفین را اختیار نکند و بود که  
 مختار طرف مقابل مختار آنی بود و کفایت در وجود فعل میگرد پس وقتی که اختیار احدی کرده باشد  
 و اختیار او موافق اختیار آنی بوده باشد چه اموت و قوت بر آن خواهد بود و وجود و عدم اختیار بنده  
 در وجود و عدم فعل یکسان است تشاء و اشاء و لا یكون الا ما اشاء ترید و اید و لا یكون  
 الا ما اید پس مصاحبت اختیار بنده بفعل او که هر دو مخلوق الهی اند مثل مصاحبت و فعل است  
 که یکی بد دیگری مثل کتابه و حکم علیه تا اثر و تا اثر ندارد و چون مثل قلبی بسوی فعل پیش از همه و آن می باشد  
 این تقدم ذاتی دیده آن را علت این فهمیده اند شیخ اشعری که قدرت بنده را قدرت غیر مؤثر و مؤثر است

حقیقت کار نموده است شمی در باب اختیار بر بی اختیار بر آمد است کلمه قبض و بسط اول بدست قدرت  
 واری اگر نایب گوی مرا مختار مختاری بگو نیز میتوان گفت اکثر مردم که آنها را کل میتوان شمرده بین قدرت  
 و قوت صوری قدری گردیده دعوی خالقیت افعال خود میکنند و هم من باشد منقوۃ میسر است و این کار علی  
 سبب العموم بود والا او سبحانه و تعالی اولی و ان الله الذی خلقهم هو اشد منه قوۃ ینیفر و و اول  
 افعال که باقول بخلق افعال بعد استقلال شده اند از آثار انوار شریعت است که پر تویی اذان بر اینها  
 یافت و وجود اینها را من وجه از باطن بسوی حق بر یافت اگر او میان برابر جمالت طبیعت که بشاید جمالت  
 شریعت است و اگر در نزد شریعت را از آنجا دور دارند البته پای خود بر پایه استقلال می نهند و غیر خود را  
 کار خدای خود و غلی نمیدهند پس او سبحانه و تعالی بنامی کلیت همین استطاعت و قدرت برای رسم  
 اینها نهاد و اینها را با انواع تکالیف با غیب و ترسیب فرستاد تا با اقتضای خود در جمادات و کثرت متعدد او  
 نماید و سعادت و شقاوت هر چه هست از بطون قابلیت بظهور فعلیه آید پس فایده خطاب تکلیفی بصورت  
 بشکل بقا و بسوره تعویذ را خام است مثل فاتحه من المغرب قول حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوۃ و  
 السلام و بیابن اعمال تکلیفی و مجازات مثل اجزای جمله شریعه نسبتی است بین این امر و زیوم الاعمال مقدم  
 بر فردا که یوم اجزاست تعالی این امر و ز را بقول بزرگان الدنیا یوم و لنا فیه صوم یوم الدنیا می نامند  
 و فردا را بفرموده خدای عز و جل یوم الدین می خوانند و بین الیومین یعنی در آن لیل یا مثل عروسان  
 باز و بار ام حضرت است یا آند در دندان طول اللیل و اول لیل و در روز قدرانی و خدای اعشاء نیست  
 شمس حقیقه بر استوارانند است و روی زمین حقیقه می نامی و اشرف الارض بنورها آینه و وجود و مکن  
 ناخوره الی ربها ناخوره و وجود یومین باسرفه نظایر ان یفعل بها فاقه شیخ اکبر میفرماید بر رضی الله عنه  
 رویت حق جزای علم است و نعمت جزای عمل هر که میگذارد سرکه الا بصار و هو یددک الا بصار  
 و هو اللطیف الخبیر نظر معانی و جدانی باید شود مردم از او لیلی بر نفی رویت میگیرند حال آنکه ولایت اثبات  
 رویت دارد اطفال عالم علم و نعم قابل تا شاست که قول این کلام آنست که نمیرسد با و سبحانه و تعالی  
 بصار و او سبحانه و تعالی میرسد با بصار پس مرئی بگرد و زیرا که مدار رویت بر اتصال شعاع بصری برقی است  
 خواه این اتصال بوصول شعاع باشد برقی یا بوصول مرئی بود و شعاع شخصی که در شب پرده مخفی است وصول  
 شعاع بصری و قطعا نیشود اگر او از پرده برآید و شعاع متصل شود البته مرئی گردد پس مراد از کلمه و اشد هو العالم یا

استعمال این کلمات که در الا بصار

ارواها بیان کیفیت رویت است یعنی رویت او سبحانه و تعالی نه باین وجه است که شعاع بصیری بشری با او  
 برسد که او متعال است از آن بلکه باینجه که او سبحانه و تعالی به بصیرت بطریق تنزل تجلی از مرتبه تعالی و متشعر  
 بهین است حدیثی در مشکوة مرویست عن صهیب عن النبی صلی الله علیه و الله و سلم قال دخل اهل الجنة الجنة  
 يقول الله تعالی قیدون شیئا ازید کو فیقولون الو تبيض وجوهنا لکن ندخلنا الجنة الخفا من الله  
 قال فرموا الحجاب فینظرون الی وجهه الله فما اعطوا شیئا احب الیه من النظر الی وجهه ثوابا و الله  
 احسن الحسنة و زیادة حجاب او سطوت نور او ستفی المشکوة عن مدارق من اوفی ان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم قال لجبرئیل هل رأیت ربک قال تنفض جبرئیل و قال یا محمد ان بیوت بنی سبعمین  
 حجرا با من نور و نور من بعضها لا حدت عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم ان خلق اسوا علی منذ یوم خلق صا فاقدمه لا یرفع بصره بینه و بینت الرب تبارک و تعالی  
 سبعون نفوس اما منها من نور و صیفة الاحراق و غیره ضمن حدیثی که متفق علیه است مرویست مابین  
 القوم و بینان ینظروا الی ربهم الا و ان الکبریاء علی وجهه برم اکتاب ربی پرده تنگ سماواتی توان  
 و نور آن در غیر نظری مثل اکتاب مشهور و نخواهد گردید و از جمله احوال رویت غایب بعد و غایب قرب مرئی است  
 نسبت برائی چنانچه در کتب مسطور است و اگر کسی تماثل در حال خود خواهد دید از مردم چشم خود او را از منحنی  
 خواهد شنید و در ذات او سبحانه و تعالی بهر دو متحقق اقرب الاشیا است نسبت باشیاء و ابعد آنها قری و بعدی  
 که عینی است نه از قبیل سافت آتئی پس ذات از قری که از مظان عینیت است توسط تجلی صورتی صورت  
 غیرت گرفته در مرتبه بعدی که در مظان غیرت میدر آید و را بعدی که در غایت مجابست و عدم مناسبت  
 است بسبب مجابست صورتی قری حاصل نمیدر آید در مرتبه بین نظری آید و هو بعدا کما کان قبل  
 اینجاء فتح حجاب عین احتجاب است که صرافه و بکلیت ذات او سبحانه و تعالی بعبارت بصیرت را معنی و غمی  
 است در مشکوة مرویست عن ابن عباس ما کذب الفواد ما دای و لقد دایة نزلة اخرى قال ساء  
 بفوادة مرتین دواء مسلولی دواية التمدی قال دای محمد ربه قال حکومة قلت الیس الله  
 یقول لا تدركه الابصار و هو یدرک الابصار قال و یحک ذاک اذا تجلی بنور الی الذی هو نوره  
 و قد دای ربه مرتین یعنی نور خاص ذات تعالی و تقدست در مرتبه تجرد متعالی است که بصیرت و رسد  
 در مرتبه تبس پس برائی و بصیرت تواند شد قسمة حضرت موسی علیه الصلوة و السلام قل ان الله و هو یلقا تقنا

و کله سیه قال د ب ادنی انظر الیک قال لی توانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف  
توانی آه یعنی هر گاه گوش مرا که همیشه گوش بر آواز بود باستماع کلام خویش می نوازی و مردم چشم را نیز همیشه  
این باشد که بشود جمال خود مشهور سازد پس در عاریب از فی انظر الیک نمود و قاعده که او ب را بر وفق و دقیقه  
مذکور در می فرمود و روایت خود را بر ازا است او سبحانه و تعالی معنی کرد و مثل قول قوم خود می نویسد که  
نری الله جهرة اسناد روایت بسوی خود بی تعلیق بر ازا است او سبحانه و تعالی نمود و لکن متعلق بر ازا است سبحانه  
و تعالی متعلق روایت خود چنانچه ظاهر ترکیب کرمیه و الت بران دارد و اوقات او سبحانه و تعالی را انتخاب کرده بود  
زیرا که معنی کلام حضرت یکم آنست روی سر نه نفسک انظر الی نفسک و او از معلوم است  
استفادین المرثیة منها لهذا جواب بلی توانی لکن انظر الی الجبل آه یا نت و او سبحانه و تعالی در جواب بر و غیر  
اشارت فرمود بلی توانی یعنی روایت میان تو و من که تو گو باشی و من گنجایی ندارم و پس از دو یکی هم در آید  
از خود خود بر آید و بحر حقاننا حقیقه خود و ترقی نماید یا هر کی از علو تنزه و تقدس ذاتی خویش منزل کرده در یکی  
از مظاهر تجلی فرماید پس مظهر جواب حرمت مکرر و خطا است بسوی اول اشارت نمود و بقوله لکن انظر الی الجبل  
فان مستقر مکانه فسوف توانی آه نظر بسوی جبل اگر در زمین تجلی برستی خود بر قرار میماند پس قریب است که تو هم  
بر تعالی باقیمانده مرا می بینی پس هر گاه تجلی فرمود پروردگار برای جبل تجلی ذاتی جبل را از بلند میستی برستی  
میستی انگیزه جلیت جبل را سوخته خاکستر ساخت و موسی را با وجود آنکه تجلی له نبوده بر خاک نشستی و حضرت  
از انست و چون موسی از خودی و دانائی و بینائی خود چشم پوشید پس اگر او سبحانه و تعالی را در این حالت  
دید و باشد بصارت اصل حقیقه خود که در آن هم خود را ندیده و دیده فانی کرده بود و بوده باشد بسوی  
ذاتی برایت فرمود در وادی طوی که از علو مرتبه خود که بینائی را از انجا رسائی نیست منزل کرده بصورت  
نمودار کرد و دید بصارت موسی رسید خود را خود نمود تا موسی او را بچشم خود دید و کلام او را انی الله رب  
العالمین بگوش خود شنید قال استبارک و تعالی عما کان یلقنون یکله الله الا و حیا او من وراء حجاب  
یرسل رسولا فیومی باذن ما یشاء من ما یدان منزل عالی نتوانیم رسید به آن که لطف شما پیش نزد گامی چند  
و هو اللطیف الخبیر اگر لطیف را از لطافت گیرند که مقابل کثافت است تعلیل منفی و مثبت هر دو میتواند شد  
سوی شگفتی لطافت که لطف و اثرش از لطافت اجسام و اجرام است هیچ چیز را نمیرسد و او هم چیزی را نمیرسد و خبر بر علت هر دو میشود  
یعنی سبحانه از هر حیاتی و از هر چیزی است از انجا که او نمیشود و در هر که او میگردد و اگر لطیف از لطف گیرد علت نیز است

یقال لطف لطفه ارفق و ذی اولطفه الله لك اوصدك الى مراد لك بلطف حضرت لقمان علیه السلام و  
 یانی انها ان لك مثقال حبة من خردل تكفي في صخرة او في السموات او في الارض ضیك بها الله ان الله  
 لطیف خبیر یعنی اوسبانه و تعالی بلطافت خویش در اجرام ملوی و اجسام غفل صلب و صاست می در آید و ترا  
 از انجائی بر آرد این استعاره است از سرایت حقیقه الحق در سایر حقائق بنفوذ جسم لطیف در جسم کثیف مثل  
 آهن بر آنکه در لول لفظ اوراک لحوق و وصول چیزی بچیزی است بعد عدم آن یقال ادرکت ذی الی  
 انسواء اذ اطلت فوجدته فيه و ادرك الماس مع الاحكام في الركن و یعنی علم نیز و آنهم نوعی از وصول  
 است بنحو وجود ذنبی و علمی و در این معنی هم بسیارست مثل بشیر و خواهر مشترک لفظی باشد خواه موضوع بازاری مفهوم  
 کلی که شامل معینین بود تقریر معنی که میبرد تقدیر معنی اول سابق گذشت اما بر تقدیر معنی ثانوی که آنکه ابصار  
 یعنی لا تعلمه الا بصار خواهد بود و استاد آن بسوی ابصار نظر بفرمایید حقیقه است که ابصار را  
 درک میدانند و نظر تحقیق این حقیقه مجاز از قبیل سناد فعل بسوی آنکه که ابصار زو آنرا که اوراک است مثل  
 اوراک قدر معنی اشارتی است برفع بعضی نظون کمال علم بالشی بر دیده التبی است که آنرا عین الیقین میگویند  
 و اوسبانه و تعالی در آن مرتب بود ای آیات و احادیث مرئی میشود پس کمال علم و حق معرفت و سبحانه و تعالی حاصل  
 میگردد و آن شاقش و لا یحیطون به علم میشود پس اوسبانه فرموده لا یعلی الا بصار و لا یعلی المبحر و لا  
 یسوی الا بصار مع کونه بصیرا مرئیا و لیس المعنی انه لا یراه الا بصار زیرا که اوراک یعنی یقین نام است  
 و ترجمه برین آنکه معنی اوراک در فقره تفسیریه گفته و بدرک الا بصار است یا یعنی باشد که در فقره اولی گفته  
 غیب پس معنی آن و هدیری که بصار خواهد بود و ابصار از جمله ریاضات و سبجات نیست بلکه معنی آن این  
 است که او عالم بچقائش ابصار و باحوال آنها است پس میداند که او را نمیداند و واسطه و یافت اوسبانه  
 و تعالی هم نمیشود و کل حاصل که نیزه کرده سلب معنویه است نه سلب مرئی است یعنی سخن اینجا و دوستان  
 است یکی معلوم میآید سبحان و تعالی و دم مرتبه اوسبانه و تعالی سبلی نیست از قوه الانبیا و اهل کمال  
 حق معرفت است و نور است و از عمده الاولیا العزیزین حدیث اولاد کمال مشهور و آنچه از حضرت امام  
 عظیم مرویست عرفنا الحق معنی شد پس جواب در نظر النوریه که در وقتیان گفت که جمع موبوءات نظر  
 یکس موجود حقیقی است اینست که در طریق کبیر و انستن علم معرفت است و نفس معرفت آنکه هر ذاتی از ذات  
 در صفت از صفات و هر فعلی از افعال را که بنید مثل ذات و فعل صفات و فعل افعال اوسبانه و تعالی میگویند

اشیا که بر مدارک و مشاعر او گذرد و قائل از زمانند تا آنکه این ادراک را هم غل ادراک او دانند که گویا نوشته  
 که غل کبیتی و فارسی گردی و گزینی بر چنانچه قاعده نحویه را غل فاعل بر فروع آه دانستن علم نحو است و نیز  
 و غیره بر راه هر محلی و مقامی بعنوان فاعلیته و منفولیه و اضافیه و بدین و بر عایت محل و مقام اجرای احکام  
 رفع و نصب بر میزدن معرفت نحو پس مراد از حق معرفت معرفت محطوله خواهد بود و یا قبول مذکور که بحر معرفت  
 معرفت است مراد از حق معرفت کمال بحر از معرفت تواند بود و حاجت بحواب بر تقدیر صحت و ایت است  
 و اکثر اهل مذہب آنرا مسلم میدانند ابوالعزیز در خصوص میگوید بعضی از مدارکات حسیه بر مدارکات خود غالب  
 می آید تا آنکه آثار باطل یا غلط میباشد صوت صاعقه بطل حاسه حساس است و بیاض تلخ منقح مایه باجره  
 همچنین حال عقل است هر گاه متوجه بسوی ادراک ذات او سبحانه و تعالی میگردد و عقل بشود و اگر تو در حال  
 خود و امثال خود نظر کنی دانی که آنچه مایه ایم از قوای مدرک همین حواس است و عقل ادراکات حسیه  
 مقصور بر بعضی از اعضاء حسیه است و قاصر ادراک غیر آن جایی که جوهرت را گنجائی نیست عرضیه را  
 کجا رسائی است و اساس ادراک عقلی بر احساس است حمد و ثناء و افعال از نفس که عقل بشری عبارت  
 از همین است موقوف بر مقارنه ماده الکتبه بدن جزئیات مادی را توسط حواس میداند و کلیات را از حس  
 بملاحظه مشارکات و مہلکات متفرع میگردد و جزئیات مجروره را بطریق تشبیه بوجهی و نفی تشبیه بوجهی در میاید جهت تشبیهی با  
 بیشتر که جهت نفی تشبیه را امر نمیزمیرد و اندک خبر ذات جوهر است مثل جوهری که از محسوسات نمیداند  
 و در نیست الا ابعاد و غیره آنچه جوهر محسوسه دارد و این علم هم نه علم بذوات آنها است و ذات او سبحانه  
 و تعالی جهت تشبیه ندارد و ادراک او همین جهت نفی تشبیه مثل لانی مکان و لانی زمان کرده خواهد شد پس اگر  
 سلب را بعنوان عنوان اعتبار کرده شود و صدق عنوان بر ذات اگر چه نزد اکثری تقیید است  
 موقوف بر علم و است که آنرا باین قیید میکنند و موصوف میگردانند و اگر سلب با سلب تشبیه  
 اعتبار کرده آید بطریق اولی علم بر موصوف سابق میباشد خواه عدول اعتبار کنند و حکم سلب باینده خواه  
 بسبب گیرند و حکم سلب کنند علم سلب و سلب از محسوسات حاصل میشود و در علم بذات سلب علم  
 پیش از سلب و هم بعد از سلب سلب علم با بوجه که سلب باین موقوفست پیش از سلب و اصل بود  
 و بعد سلب باین سلب علم باین سلب و علم که معلوم است عقا شکار کس نشود و ام با این چنین کابجا  
 همیشه باور است و است نام را در شایسته غیب انسان حافظ شیراز و در بیان عرفان مراد از با این

سلوب گرفته باشد یعنی هیچ بدست نمی آید همین بسبب بدست می آید هر قدر آنکه بعضی همین سلوب چند کمال او سبحانه  
 فریبده علم سلوب را کمال عرفان خود دیده اند و سبحانه و تعالی متعالی است آنرا که سلوب کمال او بود و  
 شاه را که کسی حوله نیست با او مگر از وصف شده نگاه نیست با اما تعلیم بطریق وحی پس همانرا بر الفاظ  
 است و وضع الفاظ با زامی معانی است که تعلق بذوات و صفات و اعمال و احوال عباد و ارباب و تعبیر از ذات  
 و صفات الهیه باین الفاظ حقیقه مستغذره و همچنین بجزا که سبق علم بعینین و علمی که بعلاوه تعلق گرفته باشد و کارا که  
 سبق علم با معانی حاصل میبود تحصیل آن با الفاظ تحصیل حاصل او تطویل لا طائل مشدداً اگر او سبحانه علم بذات  
 را توسط الفاظ و ردل الفاظ فاضله فرماید لازم آید ذات محیطه هیچ اشیا محیطی از آنها که در او لا محیطی  
 به علمای سابق طرق مسدود بود و اینچنان طریق مسدود است اما منزل قبول نزول نذر و آری او سبحانه  
 تعالی اگر ولی را با فاضله بعضی از کمالات خود عارض می تواند شد لیکن آنکس را بر باین معانی منفاضه قدرتی نتواند  
 بود که وضع و ذوات الفاظ تو قلعی بر علم موضوع که دارد اگر چه متکلم نقلی با زامی معنی منفاض می تواند نمود لکن  
 خوابین سستی که سابقه معرفت ندارند دریافت نمی شود که در پس عارف خواهد کل لسانه باشد خواه مال  
 لسانه مستمع بهر حال اصم است و لا یعلم او سبحانه و تعالی بسبب همین انسداد طرق علوم تعلیم ذات و صفات خود و این  
 فهم فرموده خود را با الوهیه و وحدت و جمع و بصیرت قدرت بر وفق اعتقاد عباد و ستود است که او را بجهت  
 و تعالی میسر می آید بپادلی که در محسوسات اساس کرده اند و بلام تعریف در آمد بسوی بیان چه  
 معروفه اشارت می کند یعنی مصدومی است که همه عابدان و سجدان و غیره باین در سجود این  
 نسبت عبادت با او است که در کمالی فهمند بوحدهتی که حدی است و آن در کثرت بجزو کثرت  
 در کثرت بطریق عرض صادق و بوحدهتی که مثل وحده زید است یعنی عدم الانقسام الی اجزای  
 بوحدهتی مثل وحده نقطه و با بیات بیسطه یعنی عدم الانقسام الی الاجزاء ترکیبیه که است  
 خارجی او فریبده و وحده ذاتی او معلوم غیر ذات او نیست حضرت خواجه عبداً انوار صمدی میفرماید  
 توحید ایاة توحید و ذمت من بیعتة لاحد و الجمع و بصیرت مند مثل آنچه خود با میدانند پس تعجب  
 بگویند و گوش و غیره صورت بشری مصوری پذیرند و بعضی اگر چه از چشم گوش که محل قوه باصره و سمع است  
 شکر میگردانند لیکن نفس قوی گو که مثل قوای ما نباشد مثل خود ما محتاج میدانند کمال و نقصان خود را کمال  
 و نقصان او سبحانه و تعالی دیده ذات بیست مسئله شئی را کمال خود را نمیدانند خود را حاجتی بقوای

عکس برادران و شاه پیر

ساجد و با صبر و غیره که آلات صدق و آثار و افعال است دارند پس وجود آن در آنجا که آنها و عدم  
آن که منفی تعطیل و بیگاری آنهاست موجب نقصان بخلاف ذات او سبحانه و تعالی که در تعدد و افعال  
و آثار است غنی از قوی و آلات وجود و آلات در و موجب تعطل و بیگاری خود آنهاست پس عدم آلات  
در آنها عدم بلکه خواهد بود و در ذات او سبحانه و تعالی عدم بی طم جلال از نصیر المبین طوسی نقل میکنند که  
شرح رساله العلم نوشته است نعم ما کان عالم من اهل البیت رضی الله عنهم هل سمی عالما قادرا الاله و حسب  
العلم للعلماء و القدره للقادرین و کلها مین قوه باوها مکوفی لدق معاینه مخلوق نکو مصنوعه مثله  
مردود الیکو و الباری تعالی و اهل الخیة و مقدر الودت و نزل الخلل الصغار یتوهون بالله  
تعالی ربانین کما لهما فانیات تصور ان عدمها نقصان لمن لا یکون له و هكذا حال العقلاء فیما  
یصفون الله تعالی بلا جلال بعد نقل کلام مذکور میسید اراه العالم الامام المهتم محمد الباقر رضی الله عنه  
و عن ابائهم الکرام و هذا کلام رشیق ایتق صدر من مصدر التحقيق و صوره التدقیق حکما  
برادران و فقیر شاه و میر در ایام صبا که همین مادر و پدر و بکنیزی شاه می نام که حفاظت و حفاظت او  
یکدیگر و مانند میداشت هر چیز را پیدا از ایشل خود می پنداشت تا آنکه انجیری و انگری می پند  
میگفت این را مادر و پدر و شاه می خواهد بود خداوند که این هر سه کس را مشهورات کلیه میداشت  
امثال آنچه خود میداشت و حتی دیگران اشبات و نمودن با این سه کس را با عیانم همه شبها منسوب میکرد  
عبارت بر اطلاقات ظاهره شرعیه اعتمادی دارند که بعین اطلاقات سند می بر قول زیادتی صفات بزرگ  
می آرند که صدق مشتق مستلزم قیام مبدء اشتقاق است و حال آنکه مبدء اشتقاق سمع و بصر و علم مبدء  
است نه قوی آلات که مصدر این مصداق است علاوه آنکه لفظ سمع و بصر که باز می مبادی کذائی که  
و حال کذائی چشم و گوش دارد و باز می آید که ترتیب بر مبادی کذائی بگردد و موضوع پس اطلاق سمع  
و بصر بر مبادی که از کذائیه و از حلول در کلا و کذا منزه است و اطلاق سمع و بصر بران ذات که از  
کذائیات مبرا است مجاز خواهد بود پس خود مجاز محتاج گردیدن او سبحانه و تعالی را محتاج بقوی و آلات  
گردانیدن این اصوب و اقرب بحق آنکه سمع و بصر یعنی علم بسبب وجوهات و بصرات گرفته شود و اگر  
اینهم معنی مجاز است لیکن شیخ اشعری در سمع و بصر بشری همین معنی قائل است پس بر این تقدیر حقیقی  
پسوا بطله او سبحانه و تعالی مستغنی درستی از سمع و بصر آن خواهد گردید و علم او سبحانه و تعالی را هم چنین



معلوم باید کرد که مثل علم باسما در غیر نیست که میسر علم باصورت علمیه است و بسبب صورت علمیه  
 در نفس جلوی دارد و نفس را قابلیت بصیرت از جهت همین قوت است چنانچه فاعلیته حرکات از جهت قوه علمیه  
 علم او سبحانه و تعالی مقدس است از آنکه توسط صورتی باشد یا سبب قوتی بود چنانچه حقایق شایسته  
 نفس مجرد و ذراتی منکشف میگردد و برای او سبحانه و تعالی بذات خودش منکشف میشود که او خود وجود اشیا  
 است ظهور آنها نمودن آنها یا و سبب همین انما قد نفس حقایق علم بقیات است پس صورت علمیه واسطه علم  
 نیست تعلق گرفتن وجود آنها سبب علم آنها است و مجرد خود نیست پس واسطه علم او خود است  
 قائل بریادتی که اشاعره و صوفیه اند بیان بریادتی باین عبارتی میکنند که صفات از ذات بخارج در  
 مفهوم و متحد در وجود است باین تقدیر صفات را وجودی الذات که معنی قیام همین است نخواهد بود  
 بلکه بود صفات وجود ذات خواهد بود و قول بریادتی راجع بقول بعینه خواهد شد که هو العلم بالقدرة  
 الی غیر ذلک صدوق خواهد آمد و همین است معنی قول قائل بعینه قول بعضی المکملین من السادة العرفاء  
 فی زیادة الصفات و ترتیب الازاد علی الذات کما جلال سیکویریانی معنی بعضی الاصفیاء الله قال  
 عندی ان زیادة الصفات و عدم زیادتها و امثالها جلالا یدرک الایا بالکشف و مرسله  
 الی الکشف و نمایندگی له مکان غالباً علی اعتقاده بحسب النظر العکری و کادری بانسانی  
 اعتقاد احد طرفه النفی و الاثبات فی هذه المسئلة مراد او سبحانه و تعالی از اطلاق سمع و بصر و غیره  
 مثل ارادند و وجه و غیره غیر معانی معلوم خواهد بود و فائده در انزال آنچه از انسانی فهمیم آنکه اگر چه  
 اینقدر فهمیدند که مراد الکی با و رای مفهوم و معلوم است پس اگر چه عاتقین مراد حاصل نشد باری بجز  
 بشرح و تحقیق رسیدند و دانستند که او سبحانه و تعالی را کمالی و جمالی است که از ان باین الفاظ تعریف نموده است  
 و اگر همین معانی معلوم نمیدند پس اگر چه تشبیهی لازم می آید لیکن بلا حمله سمع و بصر و علم و قدرت الکی  
 امور معاش و معاد آنها انتظامی میگیرد که در سر و جلانیه از او سبحانه و تعالی خواهد رسید و آنرا نوم  
 تشبیه نبات متعذر زیرا که طریق تعلیم و تعلم همین الفاظ است و آن چنانچه شنیدی برای آنچه خصوصیت  
 باطرد موضوع و اقل ازین نیست که البته ولاکت بر ذکوره و انوش خواهد کرد خواه با خصوصیت لا محاله  
 خواه بالشرک تشبیه او سبحانه و تعالی از نیمه مقدس و متعالی است این قول ذکر تو از رحمت است چون  
 نماز مستحاضه رحمت است با نماز او بیا لود است خون به ذکر تو آلوده تشبیه و چون به عباد را

نیاید که بجز باطلاق زمینین مجاز نمایند که آن موقوف بر علم بعلاوه است و آن باشکای علم بعضی مجاز  
 فنی و آنکه او سبحانه و تعالی برای خود ضرب امثال نیاید و لکن امثال او را میفرماید و عباد را از ضرب امثال  
 مانعی آید فلا تضربوا الله الا امثال ان الله یعلم و انتم لا تعلمون و در حدیث شریف وارد است که  
 علیک یعنی کسی فرمودی از افراد ثنای ترا احصا نمیتوانم کرد که احصا بر سر و این باعاطه کردن نسبت بچی  
 که نقصان را در آن و غلی نماند و هر چه گفته میشود بی شائبه تشبیه نمیتواند بود پس احصا یکبار فرمود آن هم  
 مشا به است که اشیت علی نفسک تو آنچنانی که خود را خود شناگفته و معانی که از آن خود میدانی مرا و از آن  
 کرده مشا بهت و مثلت اشیا او سبحانه و تعالی که در تمام تمام در نفعی آن کرده میشود و کسب ظاهر و باطن  
 ازل عرف است در حقیقتی شیخی غیر او موجود نیست مشا بهت و مثلت فرع وجود است موجودیه تشبیه  
 اشیا می موجوده موجودیه تشبیه است سبحانه و تعالی که بطریق علی تشبیه می و موجودیتی را که غیر تشبیه و موجود  
 خود باشد با تمام تشبیه خود واسطه فی البت است گردیده است بلکه بعلاوه که آن مفهوم معلوم کس  
 نیست و در شکل تلبس و تعیین تعبیری از آن کرده میشود و حقیقه تلبس و تعیین آنجا هیچ نیست موجودیه  
 و تشبیه خود با آنها نسوب کرده خود را گوید واسطه فی العروض گردانیده است و تصدیق با عرض آن است  
 حقیقه زیرا که مجاز است و گفته اند الجازم الیه تکذیبه پس اشیا مشا بهت و مثلت از اشیا با بر اشیا و در  
 ایشانست و در کرمه تزییه تشبیه است با آنکه اعتقاد بوجود و غیر نباید کرد بر شیء بعد از این موجود و مشهور میگردد  
 و حقیقت همان موجود حقیقی است که با اعتباری از اعتبارات معین و تلبس گردیده است تلبس یعنی  
 که آنهم بحسب حساب و هم و خیال است پس اگر کسی اعتبار را مشا بهت و مثلت او اعتبار کرده شود آن اعتباری  
 محدود است و مشا بهت و مثلت را امری موجود میباشد و اگر مثل و مشا بهت آن موجود حقیقی که بر آن خود  
 همین است و مثل و مشا بهت باید که غیر او بود و غیرت اعتباری اگر چه صحیح و خلط مطلق نسبت است  
 لکن خصوصیت نسبت مشا بهت را کفایت نمیکند اما مجموع امرین پس از جهت اعتبار امر اعتباری را آن هم  
 امر اعتباری غیر موجود است و نیز انضمام این امر اعتباری با آن موجود حقیقی اعتباری است پس  
 معروض و عارض را مثل جسم و بیاض که عرض نماید حقیقی است اعتباری گفته اند پس اشیا  
 که عرض و حقوق هم اعتباری و یکی ازین هر دو هم اعتباری و همی بوده باشد اعتباریه آن موجود  
 وجودی بود و تشبیه و بین که او سبحانه و تعالی بعد تزییه در کرمه تلبس که تشبیه شیء و هو السیم البصیر



از کثرت است علم مطابق معلوم میگردد که اصل اینجا معلوم است علم ما خود ازان و علم او سبحانه و تعالی بی  
خوری خیام ازل است اگر اومی نخورد و مطابقت از میان نبرد و به بل لازم آید خواه علم ازل علییه باشد و  
فعلی بود و خواه علمه نباشد و انفعالی بود بلکه دفع آن باین وجه باید کرد که علم ازل در فعل است قبل اکثره و  
انفعالیست بعد اکثره بلکه عین الفعل و عین اکثره است صورت خارجیه صوری علییه او مستبطا بقه و عدم  
آن در صورت سنایه و اثبیت است لهذا بعضی از حکما گفته اند علم الله لا یصح بالصدق و لا  
بالتکذیب زیرا که بهر آن بر مطابقت عدم است و هر دو در واقع اثبیت را میخواهد که علم مطابق نفس الامر  
است یا نیست علم ازل نفس الشئی است و نفس الشئی نفس نفسی است پس آن از صدق و کذب متعالی خواهد بود  
اگر گوید صورت خارجیه حاوی همین علم ازل چگونه تواند شد گویم جواب آن از سنایه و هر دو را با هم  
بباید آن زمانی میخواهد و در اینجا بقدر آنی از صحت نیست با عمل سخن میروم و میگویم محققین عرفا که نسبت  
نفس با وجوده و تعالی نسبت بدان نفس دیده اند و مشارالیه انا حقیقه او را عقیده اند پس نسبت حکما  
بصرف نسبت عوام بکجا تواند بود و مشرف همه نفوس با اجرام و اجسام و قوای علویه و سفلیه و حیوانیه  
و تعالی خواهد بود و هم در حرکات و هم در ادراکات تمام موجودات کلی جمعی که نیز از شخص واحد است یک  
انسان است بر فعلی از هر موجودی که صادر گردد و نسبت باوست چنانچه زید که چشم او می بیند و او میگوید  
در حرکت و گردش می شنود و او میگوید یا سمعت و دست میزند و او میگوید انا حضرت و پاپی برود  
و او میگوید انا هست است است سبحانه و تعالی خدای همه احوایان که از مقام خداست عملی است بر نفس  
بقا است بر باد یا نهایی نفوس تجریده و شلیحه بر اثر کشتی آسمان در دریای زمان انداخته با باد  
یا در اوقات که هر دم موجی میزند و بیست و بالا میگذرد جاری در وان ساخت آموهم کشتی نشینان  
در سیر و سفر از برای تشبیه و تمجید بی اختیار می همیشه سرگردانیم و با وجود همه بنا و ادانی خود را در ام  
کلمات و قانم میداریم تا گاه که جزیره و خطیره بنظر می آید و ظلمات موت سیاه میناید نگاه روشن می رود  
که با سانهی زمانه بدوش میپوشد ایم و از طی آن سافت چشم پوش و همیشه بودیم الهی که الشاکرین  
در وقت اولت که در کلا و در کلا در وقت اولت این سعادت کار کسی است که در بین سرفروشی  
بر سر او را و بر سینه و در آن کله شاد است یا کسی که سرمایه و ثلث او است و همراه او رود و  
را به باد و کتی دست به و قلم رحمت تجار و تجار و کانا تو ام بندین و چرخ انوار است با وجوده

نورالکاشین

مذکور یعنی الوهیت و وحدت و سمع و بصر و غیره بر اتصاف وجود تو قنی دارد پس او سبحانه و تعالی که  
 بپادار تعلیم با تصافات خود باوصاف مذکور است لیسود تعلیم با تصافات خود بوجوب و توفیق و توفیق  
 التو اما خود و جهاد هم او را موجود میداند لکن بوجوب که خود با او حاصل آن نیز شریک میگردد و الله  
 اگر چه اقیانوس از وجود و جود و امکان و غیره بیرون باشد و حال آنکه اینها را هیچ شریکی در وجود نیست  
 زیرا که وجود یعنی کون مصدر است و تعبیر از این بوجود الهی در نفسه و کون الشیء فی نفسه نکتند  
 و همین است معنی نفس الامر از خواص او سبحانه و تعالی است که موجودی در ذات او است جعل و عمل و کون  
 و تعبیر واحدی را در این دخلی نیست و وجود و کون غیر او متمیز بر ایجاد و تکوین او است که قطع نظر  
 از این غیر از وجودی و کونی ندارد و شکی فی نفسه نیست که در هیچ امری که خارج از اوست دخلی نباشد  
 خواه آن امر فرضی فاعلی بود و خواه جعلی یا عملی و اگر اصطلاح کنند بر تخصیص با کلمه فرض آنجا بی دخل  
 بود که جعلی یا عملی و شکی نباشد پس نفس الامر با معنی فرضی فاعلی اصطلاح مطمح خواهد بود و  
 نفس الامر نفس الامری بکلیه مصنوعات الهی بجهت خیالات و فرضیات است که بوجه ابداعی او صورت  
 بگیرند و مثل فرضیات تو اگر فرض الهی را که تعبیر از آن با ابداع کرده شد معدوم یا اعتبار کرده اند  
 این صورت خود متلاشی گردد و گمانا عالم با خیال احد میگویند و مخلوق نیز مانند که خلق معنی او فرضی  
 از خود تراشیده گفتن است و عالم کلمات است که آنرا از خود تراشیده است پس کلمات مخلوقه در  
 او خواهد بود لکن بعضی امور را در این خود خود میتراشی یا در خیالی میداری او سبحانه و تعالی تبارک و تعالی  
 در علم خود که از آن خارج نیست بود ای فی صورتها ما شاء و کبریا صورتی بخشیده است پس  
 صورتها که عالم الهی است با تواتر آنکه صورت بیدار علم است بلکه صورت عین العلم است تو که بر فرضیات  
 خود قادر می و بر فرضیات دیگر می قدرت ندارد پس این عالم اعتباری فرضی الهی که بر فرض تو مرتفع  
 نشود و نفس الامری بجهت اعتباری بر فرض می پذیرد می آید و وجود معنی بجهت اعتباری غیر از خداوند تعالی که اعتباری است  
 معنی است و بجهت اعتباری تواند شد آثار از و بذات او سبحانه و تعالی نبود و در هر بابی که در غیر او باشد  
 بجهت اعتباری او سبحانه و تعالی خواهد بود و او را وجود او سبحانه و تعالی با معنی اگر چه مشهور است که تبارک و تعالی  
 شمس ذات او است لکن نفوس وجود لازم الاضافه است و بجهت مانع الاضافه ذاتی اعتباری را می دانند که  
 بجهت اعتباری است منسوب بخود نخواهد شد و ذات که بجهت اعتباری از اوست پس خود که با توفیق و توفیق است

نیتواند بود و اگر بعد قطع نظر از اعتبار و ذات وجود خود همین باعتبار میشود پس آنچه وجود است عین آنست  
 و آنچه عین است وجود او نه آن صدق موجود پس اگر آنرا از وجود که بعضی کون مصدر است اشتقاق نمایند  
 بیاید که بر احدی صادق نیاید زیرا که کون بهما قیام اثری دارد بذات او سبحانه و تعالی تحقیق و تعبیر و ظاهر او  
 صورت و آن صدق واحد است مگر استقامت مثل کالین نه صدق موجود را مثل کون مگر آنکه اشیا را مورد  
 میگویند و تفسیر موجود بمقام به آن وجود که معنی فاعل است میکند اگر از وجود یعنی مبدأ آثار گیرند درین صورت  
 باین معنی مشهور صیغه گرفته شود یعنی ماینسب الیه فعل الفاعل علی وجه المصیحة للعلو منه پس او سبحانه و تعالی که ذات  
 خود را نشانی آثار غیر خود گردانید ذات او باعتبار این نشانیته منسوب بسوی غیر فاعل علی که خواست سبحانه و  
 تعالی گردید و مصحح صدق موجود شد و این توجیه در صدق موجود بذات او سبحانه و تعالی متشبی نیست زیرا که  
 ذات اگر چه وجود خود است باین معنی لیکن وجود خود و نشانی آثار فعل فاعل گوید که ذات خود شمس باشد  
 و الا این فعل هم از جمله آثار است پس ذات نشانی آثار خود پیش از آنکه آثار نشانی آثار کرده شود خواهد بود  
 پس نشانی ذات آثار خود را بر غیر مثل فعل ذات است پس بر صدق علی موجود خواهد بود باین معنی غیر مشهور  
 اینست بانی الوجود چنانچه آبی را که با آفتاب تسخن گردیده باشد شمس میگویند و شکل را از اشکال که مشابهت  
 چشم دارد همین بنیامند اگر چه این معنی را نیز رایج بسوی معنی مشهور میگردد و آنند فعل شمس و تعیین یعنی ضرب  
 با آفتاب گرم کردن و مشابه چشم گردانیدن آنجا اعتبار میکنند بر حال باین معنی نیز غیر او سبحانه و تعالی صادق  
 خواهد بود از آن جهت که او سبحانه و تعالی اگر چه وجود خود است باین معنی و نمایری که باعتبار وصف است  
 یعنی نشانی آثار را بر این اعتبار نسبت کیفیت لکن صدق موجود بذات برین تقدیر بعد از آنکه این اعتبار  
 خواهد شد در موجود در ذات نخواهد بود و علما بعد صدق موجود بذات او در ذات او سبحانه و تعالی قائل اند  
 تفسیر موجود بمقام به الوجود میکنند و اشتقاق از وجود یعنی مبدأ آثار میباشد و آثار عین ذات او سبحانه و تعالی  
 میگردد برای صحت اعتبار نسبت به قیام عین العینی و نفس قیام را عام از قیام الشی بنفسه و قیام بینه  
 میگیرند و حال آنکه مرجع قیام بنفسه بسوی سلب قیام بینه است نه آنجا قیام عین بنفسه و اگر همچنین  
 قیام مصحح مشتق باشد صدق بهر وجودی بر نفس خود اشتقاقا لازم آید و با آن عرض و التسلیم اگر صادق  
 خواهد آمد آن واجب خواهد بود نه موجود را حمل لغت وجود یعنی کون یافته نمیشود و ظاهر علی از خود  
 اصطلاحی بر کشیده اند و چون واجب که مشتق از آنست و بعد که اشتقاق از وحدان الضالعه و از اولی

میشود عین مفعول را بشی ما قام به الوجود که در لول و اجداست می شود که در نور و نوریت در او و در صورت هر دو  
 نیز و در تجامی کائن و تحقق با استعمالی از اند تا چار ما شاة با هم بر او آنها نیز و می که لا مشاحه و لا مناقنه  
 فی الاصل بلا میگویم لکن شکل آنست که آنها قائل اند با آنچه موجود و پرواست و سبحانه و تعالی در مرتبه ذات  
 صادق می آید حال آنکه آنجا کائن و متحقق هم کائن و متحقق نیست زیرا که اقل ازین نسبت که نسبتی قویتر  
 اعتبار کرده شود نسبت آنها چه نسبت است اگر اطلاق لفظ موجود و پروات او سبحانه و تعالی موجب  
 غلبت کبریای ذات اومی بود و اول مرتبه آنرا جا در اعتبار کرده با ذات می شود میگویند و در هر دو مرتبه  
 این وقت هم نمی بود لکن باری اطلاق آن تمیز نماید از می صاحب قاسوس میگویند و جدا شدن عدم  
 فهو موجود و لا یقال وجوده الله و اذ یقال او بعدة الله پس وجود و موجود و معنی ایجاد است چنانچه  
 حسب و محبوب یعنی اجباب و برین تقدیر نیز اطلاق بر او سبحانه و تعالی روا نخواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میگردد  
 فیترقیل حضرت خواجہ رکن الدین علامه الدوله سمانی غفرلہ عالم الملک الخود و بعضی از حکما نیز گفته اند  
 صدق وجود بر او سبحانه و تعالی بجای است و این حی از افضل و اکمل از حقیقت است از برای آنکه کائن که بجای است  
 و بحسب حقیقت افضل و اکمل از حقیقت است کیفیت نادانی و سرگردانی که در معرفت الهی و ایزم شنیده  
 حال قدری از دانائی که در غیاب داریم نیز بشنو او سبحانه و تعالی از این قدر میدانیم که از غیر نیست  
 که تعلق همه چیز با در قیام و قوام و آثار و احکام با اوست و این دانستند مشهور و در است اول  
 نفس چیز دوم تعلقی که با آن نفس چیز را توصیف و تمیز کرد و ایزم گفتیم این تعلق تعلق مکرر است  
 تعلقات سید استنباطی نموده و بجز تشبیه و تمثیل بیانی کرده و میشود آن نفس چیز را گویم سید است  
 لیکن اگر برسی بیان آن نمیتوانیم و اگر گویم سید ایزم پس چه چیز را با آن سید ایزم و آنرا سید ایزم است  
 می آید تعریفات همه چیز از واجب و ممکن و جوهر و سبب و انسان و فرس با هموند کرده اند  
 و از هیچ چیز تعریف نمیکند که تفسیر نفس چیز و اگر تعریفی بشی کرده شود باز شی را تعریف با هموند کرده اند  
 خواهد شد و از نفس چیز خواهد گردید و تعریف لفظی خواهد شد و تحقیقی که در و روان برامی آنکه حقیقت  
 دور نیست رواست پس ضرورت که نفس چیز ضروری باشد و آن در همه چیز با ساری است و در  
 حقیقت چیز همین نفس چیز است که چیز بخود است و دیگر چیز با ساری است آن چیز و تجوی از تعلق که با آن  
 دارد چیز شده اند و اما آنچه ضروری در تعیین تعلق با آن سخن نمی آید طلبه میرفت مدعی اند از این

در این  
 حقیقت  
 است

شنید که یکی میگوید که تعلق این با آن فعل است و یکی میگوید تعلق این بوجود  
 است و ثابت این سخن شنید و تمهید هر کس را تعلقی است بکس و من بکس یا تعلق بجهت  
 و پس گفتن ای ضعیف که موجود و ثابت میگوئیم است سبحانه و تعالی هر که تعلق با وجود و لغو است آن مقام  
 دوم که نسبت او سبحانه و تعالی است پس بدانکه تعلق رویت بعضی از حواریین با او صحت برتی است  
 و حقیقت گویند آن را که نسبت رویت بسوی ذات مرئی میکنند و من بعد ما انرا الحواس بقال  
 دل است پیدا و معتد و حقیقت عسل الی غیره فالت و ندیدی از زیر کمر لون روی او و شنیدی که سخن  
 پیشتر دیدی که ملاوت بلکه از زیر همین سطح روی او دیدی نه سطح تمام جسد او و نه تعلق بدین او و دیدی  
 روح و نفس که جزو اعظم دیا اهل حقیقه است معلوم و در بین روی زید را در شنید و معرفت بدین  
 زید میگویند زیرا که وجه عظمی است که بدین آن معرفت زید و اثبات او از دیگری حاصل میشود  
 بنوعی که هر محضاتی که گوئی و آنکه مادرات زید را در او عدم رویت تمام بدن او کنی در شرح حالت  
 عشوی که دارد آن بر اطلاق خبری است پس در اثر رویت او سبحانه و تعالی هم رویت و چینی از وجود ظاهری  
 از اطلاق که خص و نسبت تمام بدات ذات اطلاق و امکان و سفته باشد که از وجود رویت که حقیقت زید در  
 ذات محبت آیات و احادیث که در باب ثبوت رویت وارد است و لکن برین امر و اگر کسی در این  
 رویت حقیقه صرفه داشته باشد مخالفت خبری و لغت و معرفت کرده باشد و مخالفت عقلی علاوه بر این  
 رویت حق بر وقت در لیل الی در حصول نفس و رفع شک و تمهید است که رویت زید در سطح او است و  
 که بر او است و کفنی که در او است نه رویت حقیقه و ذات او و چون همه عالم وجود و اعتبارات ثابت است  
 پس هر کز می بینی و هر سو که رویی وافی وجود است کن شنیدنی و در وجود و وجودی اشیا هم با صلاح  
 است و هم ازین رو که عالم بعضی مایه است چنانچه عالم بعضی مایه است و وجودی است که با آن  
 ذوالوجه شناخته میشود چنانچه گذشت پس هر فردی از عالم بگذرد و اگر او جزئیات او وجودی  
 وجود او سبحانه و تعالی تواند بود و هم با وجود که وجه الشیء در لغت مستقبل الشیء است و او سبحانه و تعالی  
 پیشتر که با پیش آمد و اقبال فرمود بین عالم است هم از جهت که وجه الشیء است و از جهت است که عالم  
 با وجود و ظهور وجه الشیء میگردند یعنی علم توسط جهت یا متعلق بجهتی از جهات الشیء که از قبیل است عالم سخن و  
 سخن از جهت رو است که روی زید را وجود میگویند یعنی جهت ظهور او است و چون عالم نیز جهت ظهور

بیان در رویت و ملاوت و تعلق که نسبت آن

عالم نیز جهت ظهور



او سبحانه و تعالی دست رویت او رویت او سبحانه و تعالی باشد اما نحو علم اوجه الشیء که تصدیق و اذعان  
 است باستقارن بآن نیست و توجیه بسوی آن توجیه با توجیه ندارند که وجه اوست سبحانه و تعالی تا از قبیل  
 علم الشیء بالوجه که در زیر آن از سبحانه و تعالی غفلت کلی دارند بسبب آنکه در غیر او کسی که در امری  
 اشتراک کامل داشته باشد از پیش چشم او چیزی بگذرد یا آوازی بگوش آورد تو میگوئی که او توجیه  
 راه پدیدانصرت را شنیده و آدمی گوید من ندیده ام و شنیده ام مدار رویت و استماع بر اتصال شعاع  
 بصورتی و قریح صحیح است کار قوی و آلات آنچه بود و توقع آمدن اینکاره تصرف آنکه ازین آلات کار میبرد  
 بعین نماید است پس او را علی بآن حاصل نشده است مگر آنکه بعد استماع این چنین کلمات ذات او سبحانه  
 و تعالی بطریق غطره و ردل اینها مخطور بنماید نسبتی بدینها ملاحظه و می آید باز یا با تکرار و تشکیک پیش آیند  
 و یا بتوفیق الهی تصدیق نمایند تا آنکه از قبیل علم الشیء بالوجه مرآة ملاحظه او سبحانه و تعالی گردانند و در  
 اثر و بسوی او سبحانه و تعالی برگردانند پس مخصوص باخترت دو چیز است  
 یکی رویت او بتجلی خاص و دوم حصول یقین و رفع توجیه بلکه در بعضی از مواضع در لآخرة نیز رویت تجلی  
 روینماید که رای را شکی و انکاری پیش می آید روی مسلوبند بحم الله الناس یوم القیامة یقولون  
 من کان یعبدا شیئا فلیتبعه فیتبع من یعبدا الشمس الشمس یتبع من یعبدا القمر القمر و یتبع من  
 یعبدا الطواغیت الطواغیت و یقیع هذه الامم فیهما من اذقیع فیاتیم الله تبارک و تعالی فی  
 صورته غیر صورته التي یعرفون فیقول انار بکوفیقولون نعوذ بالله منک هذا مکاننا حتی یاتینا ربنا  
 فاذا جاء ربنا عرفنا فیاتیم الله فی صورته التي یعرفون فیقول انار بکوفیقولون نعوذ بالله  
 منک هذا مکاننا حتی یاتینا ربنا فاذا جاء ربنا عرفنا فیاتیم الله فی صورته التي یعرفون  
 فیقول انار بکوفیقولون انت ربنا فیغفون پس او سبحانه و تعالی را بصورتیکه پیش آمد تسمیة کرده انکار کنان  
 شکر باید دید جبرئیل را جناب رسالت صلوة السلام علیها بر صورت اصلی زیاده از و بارند و پیش  
 بصورتی که غیر صورت اوست مشهور میگردد و می و رویتی را که بر غیر صورتش بود و ثبات مرئی و رویتی  
 که بصورت اوست جبرئیل و روتیه جبرئیل میماند و رویت او سبحانه و تعالی بر غیر صورت او که تسمیة  
 است میشود و خواهد شد و آن رویت اوست اگر رویت عین ذات نبوده باشد و چگونه توان بود که  
 سبحانه و تعالی میفرماید و ما کان لبشر ان ینظر الله الا و حیاه من واء حجاب او برسل رسوله من ینبئ

با ذنوب پس او سبحانه و تعالی وقت حکم در حجاب باشد و در غیر وقت تکلم بی پرده گردد معقول احدی نمیشود  
 آری کسی که توبه او بسوی ذات بخت مقصود است حجاب با وجود اسطی از نظر او سختی و مستویان  
 میداند که ذات مجرد را می بیند و حال آنکه ذات و راسی حجاب است لکن حجاب از نظر او در احتجاب اگر آن  
 حجاب را مثل عینک از پیش نظر برداشته شود انگاه خود را می بیند که هیچ نمی بیند بعضی از صاوقان که دعوی  
 رویت ذات کرده اند هر چند قول آنها غیر از حق است لکن مطابق فهم و فهم آنها است باید دانست که تجلیات  
 قسمتی است که آنکه مقصود از تجلی ظهور صورتی است که در ظلمات عدم و مانند استند او و ظهور نور بهر سانه است  
 و او سبحانه و تعالی استغای استعدادی را اجابت میفرماید و تجلی بآن نیاید پس احاطه نور آفتاب و چراغ ظهور  
 و نمود صورت نیاید و حجاب صورت رویش معنی میگردد و در نظر طالبان معنی بشا پیشه عینک و درین  
 واسطه مشاهده ذات میشود و خود به دستور و ساطور پرده احتقار می رود در صورت اظهار صورت خود  
 لهذا عموما بر همه کس ظاهر ظهور ذات که برای اظهار صورت است یعنی آنرا با اهل مخصوص مخصوص دیگر آنکه مقصود  
 تجلی اظهار خود بود و ظهور صورتی که بآن تجلی برای اظهار خود میفرماید یعنی بوده باشد که صورت را بشاید  
 حساب که بر سام آفتاب است حجاب احراق از خود میسازد باین تقریب خود را قریب با بصیرت رساند  
 و در زمانی در میان می اندازد همه تجلیات عالم امکان از ارواح تا انسان از عالم اول است و تجلیات که در  
 دنیا بر بعضی انبیا و اولیا بصورت ناریا بصورت امر و یا فرس و غیره میفرماید و تجلیاتی که در آخرت و مقام  
 ربوبت خود پیش می آرد از قبیل ثانی لکن عارفان او را در هر نوع تجلی می بینند و خطی میگیرند و کامیابان در  
 کوری می بینند و میگردانند و رویت او سبحانه و تعالی در شب معراج پس صحابه را در آن خلایق است حضرت عیسی  
 رضی الله عنهما قائل منی و عبدا سیرین عباس ماکل با ثبات فی المشکوة عن الشیخی قال لقی ابن عباس کعبا بنعمت الله  
 عن شیخ فکبر حتى جاء به الجبال فقال ابن عباس انما نبوها ثم فقال کعبان الله قسود و یتا الله و کلامه بین محمد و موسی حکم  
 موسی و یسیر آه محمد و تکرار مسرود و قد خلت علی عائشة فقلت لای محمد به فقالت لقد نکحت بشی قن الله سکر  
 تحت و بلا ثم قرأت لقد آی من آیات ربه الکبری فقالت ان تذهب بک انما هو جبرئیل من اخبار ان صحاب  
 ای سیر و کفر شیبا عما مر به او یعلم التحصیل قال الله تعالی ان الله عنده علم الساعة و ینزل العقیق فقد  
 انزل القریة و نکته ای جبرئیل لویة فی صورة الامیرین مرة عند سدة المنبری مرة فی احیاء و الیه استأذنة  
 حاضرین سدا لانی و الاله التوفی و روی الشیخان مع زیادة و اختلا و فی رواتبها قال قلت لعائشة قدین

تجلیات

روایت حضرت علی علیه السلام در کتب حجاب باری را

قوله ثم في فتدلي فكان قاب قوسين او ادنى قالت ذاك جبرئيل صلي الله عليه وسلم كان ياتيه في صورة الرجل واه  
 اتاه عند المذلة في صورته التي هي صورته فسلكه في وعبد اسيرين مسعود مثل عايشة فيكون في صورة مناهة مثل ابن  
 عباس في الصبح لمسلم عن ابي ذر قال سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هل دأبت ربك قال نعم اني دأه  
 نطق نوراني وروايتي وروايتي على نور وروايتي على نور وروايتي على نور وروايتي على نور وروايتي على نور  
 بالفتون وياي نسبت باصطلاح نهامة مثل بصري وروايتي على نور وروايتي على نور وروايتي على نور وروايتي على نور  
 زیرا که معنی آنست او نور است کجا به بنیم یعنی چگونه بنیم او را که سطوت آن نور بصارت را خیره بسیار و بنا بر آنچه در  
 احادیث سابق گذشت و روایت ثانی را بخود هر چه استفهام جمله استفهام میگیرند شاید که داعی بر حدیث  
 آن باشد که سوال از حال ماضی است از حال و استقبال پس جواب باره مطابق میشود و مقتضای آن مدغم  
 هم انکار آن دارند که ذات او سبحانه و تعالی در دنیا بجا سه بصردیده شود و مدعی را قابل تفسیر و تاویس میگردانند  
 فی التعمیر و قد قالوا لیری صنف مثله فی القصور و الجموانه لایری فی الدنیا بالابصار و لا بالقلوب لکن  
 جوهة الايقال لانه غاية الكرامة و افضل النور و لا یجوز ان یکون فی افضل المکان و لو اعطوا فی الدنیا  
 افضل النور لکن بین الدنیا الفانیة و الحیاة الباقیة فرق و ایضا یروى و لا یحل احد من شیاطین هذه الطبقة  
 المعرفین منهم و المحققین به و لم ترق کتبهم و لا معنیاتهم و لا رسالتهم و لا فی الحکایات الصحیحة عنهم احد  
 و لا سمعنا من احد من کما یخبر عن ان الله تعالی یرى فی الدنیا و رآه احد من الخلق الا طائفة لویعربها  
 باعیانهم و لا سمعوا باسمهم بل زعم بعض الناس ان قوم من القوادع و اولادهم و قد اظنق المشایخ  
 کلهم علی تضلیل من قال ذلك و تکذب بیمن اذ عاه و صنفوا فی ذلك کتبا منها هو ابو سعید الخدری و  
 فی انکار ذلك کتب و مسائل للجهید رحمہ الله فی تکذیب من ادعاه و تضلیلہ و مسائل و کلام کثیر  
 و زعموا ان من ادعی ذلك لم یرضه الله عزوجل و هذه کنت تشهد علی ما قلناه من ذلك و فی  
 مسائل ما حکیناه عنده و شاهد که مصطلح صوفیه است و التزام دوام آن از حد مضی آن نه رویت عینی است  
 چنانچه در نفحات از کلام خواجہ احمد راقس سره منقول است معنی مشاهده آنست که حق را سبحانه بجا عرض کرد  
 دید چون لوح از انوار بی نهایت بر ارواح و اشباح تا خلق آرد و جملگان کان لم یکن چنان نیست که در ذکر از  
 ایشان نه تمام مانده نشان بلکه باطنی است که چون حضور دل بحقیقت ذکر که منزله از حرمه صورت است بویستند  
 بهر چه تکی کند که دیگر بر حقیقت دل گنجائی نماید و درین حال حال دل مشاهده گویند و حق را شاهد و کمال فرودین

مشابهه وقتی دست دهد که اگر ای او از وصف حضور شود حضور بی فراحت شعور حضور نقصانی  
حضور حق سبحانه و واقع شود ذات مقدس و از ان برتر است که در دیده بصیرت دل آید حاصل کلام شیخ اکبر  
در رساله امیر انکسوت و کلام شارح آن شیخ عبدالکریم اجمعی صاحب لسان الکامل آنکه جای مشاهده انکسوت  
و در دنیا جای تحصیل علم و عمل و مجاهده و مشاهده در آخرت هر کس با بقدر علم او خواهد بود که در دنیا حاصل  
کرده است در نفحات در ترجمه هشام بن عبدان مذکور است روزی شایخ بسجده جامع شدند و هشام  
را حاضر کردند و گفتند شنیده ایم که تو بشاهده قائلی هر که باین قائل است ویرا توبه بیاید و دنیا او بیاید  
که در هشام گفت ای اهل حقین توبه کنید یقین کردند توبه کردند و دیگر با برادر او در برابر شایخ با ستاد و گفت گواه  
باشید که من از توبه و پوزنه توبه کردم شایخ برخواستند و پای می گذاشتند و شایخ گفتند تا از مسجد بیرون کردید  
احمال بود و چنانچه در نفحات در همین موضع می نویسند از شیخ ابو عبید الله خفیف پرسیدند که بیست و پنج بود و هشام نماز کرد  
گفت بیست و پنج غیب میکرد امور غیبی بر وی غالب بود در مقام حیرت افتاد و از اعمال ظاهر باز ماندیم  
در موضع مذکور مذکور است که شیخ ابو عبید الله خفیف گفته است که چون هشام بن عبدان در نماز می ایستاد و  
و در حال میگرفت در محراب پس پیش سینه و قرآن میخواند نگاه بودی که از حسن بیان وی بود و نصیحت  
و چون صبح شدندی و نظاره وی کردند و در نفحات در ترجمه ابو محمد خفیف حمه الله تعالی مذکور است شیخ  
ابو عبید الله خفیف گفت که ابو محمد خفیف با شایخ شیره از کجا نشسته بودند سخن در مشاهده میرفت هر کس بقدر حال  
خود سخن گفتند و ابو محمد خفیف خود را خاموش بود و بول خصاص و پراگفت تو هم سخن بگوئی گفت به سخن خوب که در بناب  
بود همه گفتند مول گفت به حال تو هم سخن بگوئی گفت آنچه شما گفتید حد علم بود و نه حقیقت مشاهده است که  
حجاب شکست شود ویرا ایمان ببینی ویرا گفت توان را از کجا میگوئی و این ترا چون معلوم شده است گفت  
در باب ویرا تو که بودم و فاقه و شگفت بسیار من رسید در نمازات بودم ناگاه حجاب شکست شد ویرا دیدم  
عزیز خود تشبیه سجده کردم و گفتم مولای ما هذا الکافی و هو ضعیف منک چون قوم این شنیدند همه خاموش شدند  
مولی ویرا گفت بر نیز با بعضی مشایخ را نیاست کسیر بر جاست مولی دست ویرا گرفت و بنامه ابن سعدان محمد  
و آمدند و سلام گفتند ابن سعدان تعظیم و ترمیم ایشان کرد و مولی گفت ای الیوم نرید ان و وی لنا الحدیث  
المروری عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان الشیطان یرشاهن السماء و الارض اذا راہ یبید ففته کشف  
له وجه ابن سعدان گفت حدیثی فلان عن فلان و سعدان ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان الشیطان یرشاهن

بین السماء والارض اذا بعد فلقه كشف له عنه چون ابو محمد این حدیث را شنید گفت یکبار دیگر عاود  
 کردی عاود کردی این شد و برخواست بیرون رفت و چند روزی را نماندیم بعد از آن آمد گفتیم ایام غیبت کجا بود  
 گفت نماز را که از الوقت گذارده بودم قضا میکردم زیرا که شیطان ترا پرستیدم پس گفت چهاره نیست از آن که  
 همان موضع که ویران دیده ام سجده کرده ام باز کردم و ویران گشت گفتم پس بیرون رفتم و اگر خبری نشنودیم  
 بهین که در ویشان چنین بی قدر تابع شرع داشتند که در آن کشتیات خود را مسرود و در دومی پنداشتند  
 حضرت عیسی علیه السلام باین تقرب و نفاست رفتن از فتوح الغیبی در جده اهتمام و متابعت شریعت تا کید با می نماید و  
 میزان تصحیح کتب همین کتاب و سنت است مقرر میفرماید قول به اکابر و اصول همین است که حقیقت فیه  
 الشریعه فیه فیه نذوقه در ویشان زمانه که نه نصیبی از جهالی است نه بهره از قال تمام کمال آنها همین که روزی جزا  
 در پی شیطان میدوند و او را ننگ می آید که التفاتی باینها نماید با عرض او رسیدن و بیای او را بوسیدن که معراج  
 اینهاست کجا میسر از خود سخنانی با نذر و کسین شمار خود با می افتد و نفاست در ترمز ابو البرکات تقی الدین علی  
 قیس سر و میسردی نیز از اصحاب شیخ زکریا الدین علاء الدوله است روزی حضرت شیخ میفرمود که ما را هم که کمال  
 در وقت تجلی صورتی ادراک میکنند آن تجلی صورتی باشد و حق تعالی را از آن صورتی منزه باید داشت ما از آنجا  
 حق باید دانست چنانچه بوسی علیه السلام از درخت شنید که انی ابالله بکه گوید درخت خدا بود و کافر شود و بر کفر  
 گوید این سخن خدا گفت کافر شود پس تجلی صورتی ایدین و نوع اعتقاد باید کرد یعنی تجلی اوست بلکه تجلی اوست  
 که صورت مرآه او شده است نه عین مرئی گردیده است شخصی بجنوری از اکا بر حکایت کرده که فلان مسنن است  
 حق بر افعال و تقیست چنین و چنان می بیند فرمود آنچه برود در وقت اوست و مشهور میشود اما از او که چنانکه  
 تجلی غیر معنی میشود او مثل تمام عالم تجلی اوست بجان و تعالی نه عین اوست از بعضی کمالان مرویست و  
 چنانکه کسی که مثل سخن مذکور عرض کرده بود فرمودتک خیالات بی بها اطفال الطریقه یعنی برای آنکه  
 اینها انس گیرند و سلوک طریق بر اینها سهل شود و همچنین صور باینها نماید نیز در همان موضع از نفاست  
 مذکور است که در آن روز انجی علی دوستی حاضر بود شیخ فرمودند که مرا امسال باقیه علی دوستی نفاست خوش  
 آمد و بجهت اثبات اعتقاد در ویشان بگویم حق تعالی امسال بروی کیوبت در صورتی کل موجودات تجلی  
 کرد بعد از آن وی تسبیح حق و تتریا و از صور بظنی که حق تعالی بر زبان وی میراند میگفت حق تعالی بنمودی  
 خود از وی پرسید که مرادیدی گشتی به خداوند فرمود پس اینها که دیدی چه بود گفت تبار و افعال منصور

اینها تجلی صورتی  
 است

صفات تو تو از همه صور منزهی حق تعالی درین سخن بناگفت و این معنی را از وی پسندیده داشت برای  
 ملاقات میر رحمت الله که یکی از شاهپیر ششای جهان آباد بود فتم در محل سرای بود از آنجا ناگفته نگاه  
 مسافتی است خبر شنیده بر آمد از دور دیدم مردی نوزانی مسن سفید محاسن پرورش و کس هر دو دست  
 خود نهاده می آید و این بیت را تکرار میفرموده من نیم و استدیار ب من نیم جان جانم جان جانم نیم  
 ناگذاختن چارسدین سخنند و اشک از چشم میر اند اول سخن که کردیم بود امروز که ترا دیدم خدارا دیدم بلا خط  
 مرد مغلوب الحال است و رفایه تر بسته مالک و ضحلال سکوت کردیم باز بهین کلام اعاده نمود در دل  
 گفتم بعضی از غار فان ما رأیت من شیء الا و ما رأیت الله قبله گفته اند و بعضی بعده و بعضی معه و بعضی فی  
 این بزرگ نیز یکی از وجات خواهد بود باز آنقدر تکرار و اصرار نموده که مجال تاویل و توجیه نماند تا چارست  
 حضرت مولانا خواندم که بیدیدی حسن حیوان شاه راه پس بیدیدی گاو خراسان در سکوت فرمود  
 و دیگر هیچ کلامی نپوشید و متبعضی گریه کردم که مرد بزرگ را از بسطی که داشت بقبض آوردم لکن چه توان کرد حققتیه  
 او را کرده بودم او امی حق ظاهر شریعت هم ضرور شد اما رویت او سبحانه و تعالی در نام پس بعضی سخن آن  
 و شرط بر بی کیفیت مرئی میگردد و اندر بعضی بی شرط هم چارست میداند خراب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 او سبحانه و تعالی را در خواب دیده است بیان رویت یا بیان بعضی از کیفیت بسین در حدیث گریه است  
 فی الشکوۃ عن معاذ بن جبل قال احبس عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات غداة عن الصبر حتى کدت انا  
 نری الشخص فخرج من عاف ثوب بالصلوة فصلی رسول الله صلی الله علیه و سلم و تجوز فی صلواته فلیا سلم دما  
 بصوته فقال لنا علی صافکوا انتم ثم انقل الینا ثم قال اما انی ساعدکم ما حبسنی عنکم التداوی الی المنت  
 من اللیل فوضات صلیت ما قد نسی فتمت فی صلواتی حتی اشتغلت فاذا انابونی تبارک و تعالی فی احسن  
 صورته فقال یا محمد قلت لیبیک رب فقال فیو یختصر الملاء الا علی قلت لا ادری حقها انلا قال قرأ ینه  
 وضع کفه بین کتفی حتی وجدته ثم انامله بین یدی فتلی لی کل شیء و عرفت فقال یا محمد قلت لیبیک رب  
 قال فیو یختصر الملاء الا علی قلت فی کذا رات قال و ما هن قلت مشی الا قدام الی الجماعات الجالوس  
 فی المساجد بعد الصلوة و اسبغ الوضوین الکراهیات قال ثویب قلت فی الی درجات قال و ما هن  
 قلت اطعام الطعام و لیلین الکلام و الصلوة باللیل و الناس یقام قال سلم قال قلت اللهم انی اسئلك  
 فی الخیرات و ترک المنکرات و حب المساکین و ان تفرک و تر حین و اذا اردت فتنه فی قوم فتوفی

غیر مفتون و اسئلك حبك وحب من يحبك وحب علي يقربني الي حبك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها حق تكاد رسوها فو قلعواها رواه احمد و الترمذی وقال هذا حديث حسن صحيح و صالح محمد بن اسمعيل عن هذا الحديث فقال هذا حديث حسن صحيح و مرویست که امام اعظم ابو حنیفہ صلی اللہ عنہ صدر مرتبه باین دولت مشرف شده است و امام احمد شریب و دو نفر دیگر یکی را که از عاشقان صادقین جناب کبرای الہی بود دیده است و بیان روایت نموده و بیان بی کیفیت از زبان او شنیده میگفتند که من عابد بودم چون برای تہجد برخاستم مرا تم که خورد و سال بودم بیدار میکرد و همراه خود بیای استاد می نمود در همان ایام شبی دیدم خود را که بجنور جناب حضرت حق مشرف شده ام و قدرت بر بیان چگونگی آن ندارم فرمود چه میخواهی گفتند دنیا فرمود و بقدر حضرت شکر الہی میکردم که من بقتضای نادانی و جهل غفوان جوانی تا خواستی را خواسته بودم او سبحانه و تعالی بکرم خویش قدری که مرا سودمند بود عنایت فرموده و شرف زیادی از من برپوده این مرد کام سوز و درد بود همین که نام حضرت حق میگرفت از خود میرفت زبان درازی میباید که اینقدر تقریر جواب از زبان او برآید خودش گریه میکرد و پیش در ملاقات بزرگ مردم بسته و کتف خائستہ میبازد و منتهی میکرد و بار نزد حضرت مرشدانہ سخن از اذواق و احوال خود میفرمود در سر کار حضرتانہ و کہ بعنوان سپاہی نوکری بود بعد از اطلاع بر احوال تکالیف نوکری سزاوت فرمود انتظاری کلی حاصل شد بمره از علوم داشت و روز و شب بیاد الہی و مطالعہ کتب میکردانند و طولی کہ فریب نوردیده باشد در لذت سوز و در بانجام رسانند و روز و زہ زندگی حای نشد سیر از نشت و در چه خوش بودی کہ عمری جوانی داشتی و دروشی میگفت کہ شبی خود را دیدم کہ در صحن خانه استاده ام و فرشتہا متصل یکدیگر گردن حلقه زود اند و در میان خود بنشاند و در حلقه دایره احاطه کرده اند کسی بمن سخن نگوید کن یکی بدگیری گفت این را طلب فرموده اند و من این کلمه گفتن صعب و بسوی آسمان نمودن من ہم در میان آنها بودم یعنی کہ بودم با لایم و تا آسمان اول رسیدم ملائکہ آسمان پرسیدند انیکس طلبیدہ اند جواب گفتند آری طلبیدہ اند بالای آسمان برآیدم و با آسمان دوم رسیدم همچنان سوال و جواب میان آمد و بالا برآیدم و از عبور و مروری کہ با کسی انجمنی دیگر شد شعور می نیست لکن فضلی گذشت کہ آنقدر کہ برای طی مسافتی آنها نمای دیگر میاید بقیاس حتی کہ در طی مسافت دو آسمان سابق مرورش بود

تاگاه عرش عظیمش آید و در نور بیست بشل فرش چاندنی سفید بران محیط است و آنجا هیچ سنگ  
 نظری آید در وقت احدی از فرشتهای همراهیان حاضر نیست و از کجا جدا شدند ازین هم خبری  
 نیست من تنها پیش فرش ستاره آمد بدل او سبحانه جل شانه را میدادم و هیچ نمی بینیم تاگاه آوازی شنیدیم  
 که تفسیر قل هو الله احد بگویی آنچه او خواست بر زبان راند که حاله هیچ از آن کجا نیست فرمان شد  
 که تفسیر براق ازل محتاقی کن باز هر چه اید بر دل ریخت بر زبان آورد و در دل خود میگفتم که این از زبان  
 بزرگان میشنیدیم و در کتب هم پیدا می کردیم که او سبحانه و تعالی معلوم الایتمه است و مجهول الکیفیه حاله چنانچه  
 می شنیدیم تحقیق آن و ارسیدیم یامن لا تراه العیون و لا تحاط الظنون و لا یصفه الا صفون  
 و لا یقینه الا ذواته لا یختصی الدوائر و علم مشاقیل الجمال و میکا تیل البحار و عدد قطرات الامطار  
 و عدد و قران اشجار و عدد ما اظلم علیه اللیل و اشرق علیه النهار و لا توارى منه السماء و لا یلاد  
 ارضا و لا یحرم ما فی قعره و لا یجل جانی و عره آجمل خیر عمری اخره و خیر علی خواتمه و خیر ایاهی  
 یوم القالیفه و صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله و صحبه و تابعیه و عبیده اجمعین و

الحمد فی الاولی و الاخره و لله المحکم و الیه ترجعون

قطره ناسخ طبع از طبع بنده آسی محمد عبد العلی در راسی عفا عنه رب الاناس

<p>شکری خدای را که نخست اندرین زمان          یعنی کهن صحیفه نور الکریمین          در مطبع نظامی ناسی بکاپور          هر کس که بخاسن حسد فش نظر نمود          هر لفظ آن ز فرط صفا دل بر دوزست          هم در مای طبع شداسی سین طبع</p>	<p>بر کس مراد ولی نفس مدعا          از طبع نولباس بر کرد سبب بها          از آب و تاب سنگ پذیرفت رنگ را          بی ساخت بر آمد از و حرث مر حب          چون حسن شاد می که بود شوخ و در کربا          نور الکریمین بود نور دیدها</p>
---	---

وجه مهر و دستخط

برای سند این معنی که کتاب بنادر مطبع نظامی  
 واقع کاپور مطبوع شده مهر و دستخط تمام بر خاتمه ثبت گردید



Handwritten notes or signatures in Persian script, possibly related to the printing or ownership of the book.

Vertical handwritten text on the left margin, likely a library or collection stamp.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تایش مردان را که نفوس کمال را در یقه تکمیل ذوات انسانی ساخت و تیش در رسولی بلکه از شرفیات  
 هدایت ارواح کاند ایشان را نه تحت عملی اسد علیه و علی آله واصحابه اجمعین اما بعد فقیر  
 نورالکرشمین بن سید نورالکرشمی در سیکوید که مولوی میر غلام علی آزاد بلگرامی قدس سره السامی در تذکره  
 سید الرحمان کنگارن که مولانا سید قمر الدین حسینی او رنگ آبادی که جدان محراب است از فضلاء روزگار  
 و کمالی اصحاب بود در محام و فقیهون کومی فضیلت از علمای هر دیار و در بود آبا می کرام او از مساجد  
 تجده مستند از انما سوانا سید ظمیر الدین رحمتی انما ضل الویه اقامت فرموده و جانب دیار هند در این  
 من توانی ظاهر متولین شد نواح آن سر زمین از انوار تقدسات خود نور فرموده و انما ان یار  
 را از اشقات فیوضاتش اجماع نمود پس از ان مولانا سید محمد تهره ایشان از وطن بالوف گام  
 فرسای اختیار کردن شروع عمل اقامت را درین موضع مینوسشت در انداخت سید عنایت سید  
 سید و صوفی از اخص المرقا و المکل الیایا بود در طریق نقشبندی و دیگر طرق از ذات تبرک قدوه  
 عارفان سابقین و تبه محققان هر یک قبول بایرگاه و او را مولانا شیخ ابوالمظفر صوفی برپوش  
 استفاده انوار الهیه میکرد و ایشان از مخزن فیوضات و معدن کالات نور السموات و النجوم  
 مولانا سید محمد مصوم که عروه و ثقا پادای ارباب بدعت و ضلال بود تکمیل نکات روحانی و  
 تحصیل نواعیس نورانی می فرمود این عروه و ثقی استساک قراک ولایت از غاشیه داری پدر  
 خویش که امام نشأ روحانی و اسوه عالم نورانی الموسوم بشیخ احمد سمرندی مجدد الف ثانی  
 قدس سره ابراهیم حاصل نمود و سید عنایت اسد قدس سره به بالا پور که از برهان پور بقاصد پور  
 منزل است توطن اختیار میکرد و سید منیب اسد قدس سره و هوکان من المنقطیین الیه اسد  
 من المنیبین الیه من العارفين بالحق و المقربین الیه در سینه یکزار و یکصد و شصت و یک هجری  
 و اصل حق گردید و خلف الصدیق ایشان مولانا سید قمر الدین است علیه الرحمه که قریح گردون فضل و مجد  
 بود اعتبار انوار علوم و کالات از فضل اجمالا نمود تا آنکه قدوه اعلام گشت کسب علوم بایشان و  
 فزون علیه بجدی بود که اساتذ ایشان بمقام تحقیق بنشایه استاومید نشند بلکه بر تحقیق سابقین و محققین

الطین این لایق غنی مجال را فضیلت پیداوند و کسانیکه فراغ علمی در خدمت ایشان کردند بقرآن اثنان  
 باشد شکوه و سرگذشت تصنیفات مولانا مطایح انوکیا و نزال اقدام علماء بود و از اینگونه نظر النور است که بفرمایش مولانا  
 مرزا مظهر جان جانان سحر الله علیه ترمیم شده و مسئله وحدۃ الوجود و از امور عامه و غیره چند درج فائق در غیر عبارت  
 آمده است مطرح الظار اعلام است مولانا در تذکره مذکور در تاریخ این کتاب شریف بر ما یاد

ذبح عرفت النسیب فی الصحرا	و اتانی با طیب الخضر	قال سلمی الیاد حاکمة	وستلغ خلقها العطر
قلت لا ذلت فکفانصوا	انت لجمیت دادس لاش	بیدتا نحن راقبون اذا	هی لاحت تقبس فی استبر
لخطتی بعین ص حصة	و بار یاه فوجس نفس	راقنی قرطها فقلت لها	هو شعره شیخا هب الطور
اوجان جلا یصا اثرنا	او بیان لنا شر الدر	بد سرا و ج الکمال سیدنا	قمر الدین نور معتکرا
قمر یهدنا لنجوم بلا	خیرا و لا خیرة للبشر	عالو تران علمه حل	شیخ فیه اطیب القمر
عادت قاض نور باطنه	فاستنار بصا نور الوهم	و مرع لو نهدنا الی مثل	ذهب عند نشوة السکر
هو طلق الجبین رویته	ولعمری شفاء مختصر	حصلت بیننا مولفة	و ظفرنا برقع خضیر
نستقی صافی المدام معا	فی لیلال انیسة عرق	هدیه نعمة نعیش بها	حفظت عن نواشب الدر
من افاداته مصنفه	هی برهان دقة النظر	نسخة للوجود تبصرة	و بیان باجل الصیر
حکر کلها عما لبسها	یا لها من ذائق الفکر	بارک الله فی ائامه	قاض منهن انذوب الهم
رضی السائلون عن قلم	ببین الجمان منهم	وجدت فی کتابه نکت	لا یوری مثلهن فی الزبر
کلمات کتب فی ورق	غائبات جلین بالسور	او مضت فی سواد سخنه	شهب من لواجم الفقر
منظر النور یتقنی به	من له حصه من البصر	ارخ الفکر عام مخنه	تو نور پیدا من القمر
استل الله ان یتکون له	اطیب العیش الطول العمر	برسول علیه تصلیة	ما تروی النیات بالطن

و نوارق النور و تصویب و نور الکرمین در کلام و نور الطور و رفقه و اکثر کتب در هر علم از خانه حقیقت نگار خود و عزیز  
 بجارت سر بر آورده اند بعد مطالعه و استگاه مولانا می با معلوم خواهد شد که چه مدارج علیه و معارج ادر که بیرون بوده است  
 اقتباس از نوار طریقت و استیفاش اسرار حقیقت از شکوه قلوب مطهر و البرزگوار خود قدس سره حاصل فرمود و بعد حاصل  
 این سبوت علمی و شکر کبری نایره نار اسرار کانون دل حقیقت نزلش شتعال و زید و قسطرام شکره فیوض پاکش نوره دل من بود  
 بیرون آنگاه از بیایات تشبیه نه ایات تمیزه نماید شد با یادت زیارت او کیا کبار و بزرگان امصار از او رنگ آباد

بتاریخ هشتم شوال ۱۲۵۰ هجری که هزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری بمناقب شاه جهان آباد انتمهاض فرمود و از شایخ کبار  
 و اعلام آن دیار ملاقات ساخت و سپس از شاه جهان آباد بسوی سمرقند منتقل گردید و از زیارت شریف مبارک  
 ریانه مجید و از آنجا شامی شرف شد و من بعد انعطاف عثمان غربیت مسایح و وطن مالون یعنی اورنگ آباد کرد و آنجا  
 و انشراح و تبتبیلی و پدیدار گشت و از سیامین قدمش اقطار و اکناون آن سرزمین تربت ائین انفساح  
 و تشریف آید چون من هم در آن شهر نظارت بر فایز شدم در میان من و مولانا چنان اتفاقا و در او را تامل  
 اتفاقا شد که همانا شمال فرقدین بر فلک تود و و ایناس آشکارا میشد صبح و شام من از انشراح صحبت او در  
 گفتن و تشریح طبع بسیار خراشد عاشق فریب جلوه گر گشتی و زمان فرصت زانی من از تبتبش و انبساط  
 گذشته بیکم کل امر مومن باوقاات اشتیاق مولانا زیارت حرمین اشتداد و زید و اشتغال شوق بلع و  
 نهایت رنگ برقی شعله نشان طرز ایاض میداشت تا آنکه نسایم اشواق او بیانی بند برسی و زید و در صحابت  
 او میر نور الهدی و میر نور العلی فرزندان او بودند بتاریخ نسبت و مهم شعبان بر کعبه سوار شده و  
 زواج صده بغزه ذمی قعه مثل قرگردون درخشان شد و از طوفان حرم حرم شرف گردید و بعد  
 از طوفان کعبه حرم قصد مدینه نموده فرمود و تشریف زیارت نبوی حاصل کرد و از کمال شوق طبعی قصد  
 شباک روضه مقدسه نمود و امتناع می اورین ظهور پیوست مولانا در جواب فرمود که من اگر چه در نجاست  
 معاصی ملوث گردیده ام و از عبادت سیات مرآت اعتقاد را متکدر ساخته ام لیکن تقصیل این نجاست  
 بپیر این عالم محیط ممکن نیست و طلا گفته اند که زائرین قبور را بطریق زیارت باید که در حالت بجا شدن  
 مسلوک بود و اگر من در زمان نبوی بودی قاطبه از بیاییت و معاصحت او تفضل و تشریف حاصل  
 کردی و چون در نیوقت از زیارت مقدسه متفرم چگونه از بعدت اصیبار و شکیبانی و زدم و از حدیث  
 ابوهریره رضی الله عنه استدلال فرمود قال لقیته رسول الله صلی الله علیه و سلم و انما  
 جنبه خلد بیدی فمشیت معی حتی قعدت فافسدت فایت فاعتسفت فوجئت  
 وهو قاعد فقال این کنت فقلت له قال سبحان الله ان المؤمن لا یجس و این  
 حدیث اشارت میکند که جنابت مانع و معارض تماس بدن الطریقت پس نجاست معاصی  
 من چگونه عایق از قرب ضحی اقدس سگردد پس ترخص زیارت حاصل کرد و در غسل  
 شباک شد و با تصای تمثالی ولی نسبتا بزرگ گردید و چون موسم حج بیت الله در رسید

از در وقت مقدمه مترخص شد و بحرم محترم مشرف گشت و اثر ریاض مراد تنها با که داشت اجتنابی نداشت  
 شود و هجوم ضیافت اعیان که مستولی شد تا آنکه شریف که نیز استعداد آینه ساخت مولانا ضیافتش  
 را بدرجه اجابت رسانید و عند الملاقات فرمود که شایسته حکومت و سلطان برین بقعه مبارک دارند  
 اطلاع است انشاء حکم حکم بر قباب حاضر و روبرو والا شایسته تقدیم قادم احق بود و حاکم که معتقد معتقدی بکاربرد  
 و منزل مولانا نازل شد و اوقات سوغات نمود مولانا قبول نکرد و بجهت آمد و بتاریخ یازدهم شهر محرم  
 ۱۰۵۵ هجری گشتی گردید و مسافت منازل بحری طی نمود و قطار سواحل پدیدار گشت تا کن پدید  
 می نمودار شد معلوم بر فکر شد و نتیجه افکارش کاذب گردید و در خیال کرد که عرض محلی که در سیده ایم  
 بست دوم و پانزده دقیقه باشد عرض بیست و یکم و ربعی باشد که در اول بدست ما یک ربع  
 و پانزده ازان کم کنیم تا مرکب بعضی فایز گرد و پس مرکب را بسمت جنوب گردانید و در جنوب ریا با باد  
 معطر تا آنکه صبح کرد و بسمت جنوب طی کرد و کنار ابراهیم اهل کشتی فایز گشت در طبع مولانا اضطراب  
 استیلا یافت و گفت که ملاجی استخران عرض خط نمود و بفرزند خویش سید نورالدین گفت که با استخراج عرض محلی  
 بر رویه و ملا نظر کنید که در استخراج عرض تعلیقات بر اینکشته است سید موصوف بر سر مسلم  
 رفت معلم اختفای را از کرد تا آنکه را از او روز گشت معلم خیانت و زید و مرکب در بحر  
 پایم و سرگردان نام مولانا نسر بود که مرکب بسوی مشرق بران تا سواحل پدید  
 آید سواحل برامی مولانا مرکب را اند تا بسواحل رسید که بیشتر رکبند فیز شد بعد طبع  
 سائران بر می بوطن و کن در آمد نشاط بطبیایع اهل و عیال او منشرح شد آنجا حاصل مولانا  
 در سیر علم و فن بهره افروز داشت تا زیسته افادات خود بخلق میرسانید و چون رحلت  
 نمود تصنیفات خود و چنان گذاشت که از حیات او نموداری واضح است مولوی میر  
 غلام علی آزاد بنگر است در تاریخ و فاشش میسر باید فقط

# تاریخ وفات

اصفهان شهر نظیره معدوم  
تاریخ وفات سید شجیه

حیدرآباد مقدمات عمومی  
موت العلماء ثلثه و قیوم